



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

عِبْرَاتُ الْأَوْلِيَاءِ
فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطَهَارِ

بِحَدِيثِ الْعَدِيدِ

قَالَتْ

الْأَمَامِ الْجَمَّةِ الْجَاهِدِ السَّيِّدِ سَيِّدِ سَيِّدِي الْحَكِيمِ الْكَافِي

تَحْقِيقِي

عَلَامَةِ رَجَائِي مَوْلَانَا الْبُرُوقِيِّ

تَبَعِي

الْحَقِيقِي تَطَالُفِي كِتَابِي فِي تَعْلِيلِي

الْجُزْءُ السَّادِسُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبارات الانوار في امامه الائمه الاطهار

نویسنده:

حامد حسین موسوی نیشابوری ہندی لکھنوی

ناشر چاپی:

موسسه المعارف الاسلامیہ

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانہ‌ای قائمہ اصفہان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار جلد ۶
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۷	حدیث غدیر قسم دلالت
۱۷	المقدمه
۱۸	مقلدین رازی تقلیداً در حدیث غدیر و تواتر آن قدح کرده اند
۱۸	اشاره
۲۳	نسبت قدح حدیث غدیر به اُبی داود دروغ است
۲۵	قدح حلبی در تواتر غدیر و جواب آن
۲۷	علی قاری حنفی در غدیر گرفتار تهافت شده
۲۹	اسحاق هروی در غدیر مانند جدش گرفتار عناد شده
۳۰	عبد الحق دهلوی تعصبا در غدیر قدح نموده
۳۲	سخنان دهلوی در قدح غدیر مسخره است
۳۵	ابو داود قادیانی حدیث غدیر نیست
۳۵	در امر متواتر قدح قادیانی اثر ندارد
۴۱	ابن مسعود معوذتین را در مصحف خود ننوشت
۴۲	چرا ابن مسعود معوذتین را در مصحف خود ننوشت
۴۷	انشقاق قمر متواتر است و قدح قادیانی در آن اثر ندارد
۴۹	انکار حلبی بتواتر انشقاق قمر ضرر نمی زند
۵۱	عدم روایت بخاری و مسلم بتواتر غدیر ضرر ندارد
۵۲	برزنجی نیز قدح غدیر را به اُبی داود نسبت داده
۵۲	سهارنبوری نیز در اخفای حقیقت کوشیده است
۵۵	ابن تیمیه تعصبا حدیث غدیر را از صحاح خارج کرده

۵۶	قدح بخاری در غدیر و تواتر آن مضر نیست
۵۸	قدح ابراهیم حربی که خود مقدوح است در غدیر اثر ندارد
۶۵	نهی از عشق به صور زنان و کودکان
۶۷	ابراهیم حربی از سجده کردن در مقابلش منع نمی کرد
۶۹	ابراهیم حربی ابن المدینی استاد بخاری را قدح کرده است
۷۰	فضائل ابن المدینی بگفتار نووی
۷۳	هذیان ابن حزم در حدیث غدیر
۷۴	قدح ابن حجر در ابن حزم
۸۰	ذکر نبذه من اغلاطه فی وصف الرواه
۸۲	ترجمه ابن حزم بگفتار ذهبی
۸۴	ابن حزم از ابن ملجم دفاع کرده است
۸۷	فخر رازی و اتباعش در پرده تسنن داد ناصبیت داده اند
۸۸	ابن تیمیه از عناد جمیع فضائل امیر المؤمنین علیه السلام را رد کرده است
۹۱	رد احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله از اعمال شنیعه ارباب جحود است
۹۳	منکرین حدیث غدیر بر شفیق هلاکت می باشند
۹۵	اعراض از حدیث غدیر مساوق کفر است
۹۶	منکر حدیث غدیر مخالف کتاب و سنت است
۹۹	منکر خبر متواتر کافر است
۱۰۳	منکرین حدیث غدیر نشانه الحاد و نفاق است
۱۰۴	تضعیف حدیث غدیر علامت تعصب و عناد است
۱۰۷	کشمیری در انکار غدیر داد وقاحت را داده است
۱۱۰	ناقلین حدیث غدیر از قرن دوم تا سیزدهم هجری
۱۱۰	اشاره
۱۱۰	المائه الثانيه
۱۱۱	المائه الثالثه
۱۱۵	المائه الرابعه

۱۱۶	المائه الخامسه
۱۱۷	المائه السادسة
۱۱۸	المائه السابعه
۱۱۹	المائه الثامنه
۱۲۰	المائه التاسعه
۱۲۱	المائه العاشره
۱۲۱	المائه الحاديه عشر
۱۲۲	المائه الثانيه عشر
۱۲۳	المائه الثالثه عشر
۱۲۳	حديث غدیر بروایت محمد بن اسحاق
۱۲۳	اشاره
۱۲۵	فضائل محمد بن اسحاق در كتب رجال
۱۳۰	حديث غدیر بروایت معمر بن راشد
۱۳۰	اشاره
۱۳۰	فضائل معمر در كتب اهل سنت
۱۳۴	حديث غدیر بروایت اسرائيل السبيعي
۱۳۴	اشاره
۱۳۴	ترجمه اسرائيل سبيعي راوی غدیر
۱۳۵	حديث غدیر بروایت شريك نخعی
۱۳۷	حديث غدیر بروایت غندر
۱۳۷	اشاره
۱۳۷	جلالت غندر بصری در كتب اهل سنت
۱۳۹	حديث غدیر بروایت وكيع
۱۴۲	حديث غدیر بروایت عبد الله بن نمير
۱۴۲	اشاره
۱۴۵	فضائل عبد الله بن نمير در كتب رجال اهل سنت

- ۱۴۶ حدیث غدیر بروایت ابی احمد زبیری
- ۱۴۷ حدیث غدیر بروایت یحیی بن آدم
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۷ جلالت یحیی بن آدم در کتب رجال اهل سنت
- ۱۴۹ حدیث غدیر بروایت ابن ادريس شافعی
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۵۲ فضائل و مناقب شافعی
- ۱۵۹ حدیث غدیر بروایت اسود بن عامر
- ۱۶۰ حدیث غدیر بروایت عبد الرزاق
- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۱ جلالت عبد الرزاق بگفتار اهل سنت
- ۱۶۳ حدیث غدیر بروایت ابن بهرام
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۳ ترجمه حسین بن محمد بن بهرام در کتب رجال
- ۱۶۵ حدیث غدیر بروایت ابن دکین
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۶ جلالت فضل بن دکین از نظر اهل سنت
- ۱۶۹ حدیث غدیر بروایت عفان بن مسلم
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۰ ترجمه عفان بن مسلم راوی حدیث غدیر
- ۱۷۱ حدیث غدیر بروایت سعید بن منصور
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۱ سعید بن منصور از ثقات رجال است
- ۱۷۴ حدیث غدیر بروایت ابراهیم بن الحجاج
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۴ ترجمه ابراهیم بن الحجاج

- ۱۷۵ حدیث غدیر بروایت علی بن حکیم
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۵ ترجمه علی بن حکیم الاودی
- ۱۷۶ حدیث غدیر بروایت علی بن محمد بن الطنافسی
- ۱۷۶ اشاره
- ۱۷۷ ترجمه طنافسی
- ۱۸۱ حدیث غدیر بروایت هدبه بن خالد
- ۱۸۳ حدیث غدیر بروایت عبد الله بن اَبی شیبہ
- ۱۸۶ حدیث غدیر بروایت عبید الله بن عمر قواریری
- ۱۹۰ حدیث غدیر بروایت ابن راهویه المروزی
- ۱۹۰ اشاره
- ۱۹۰ ترجمه ابن راهویه در کتب رجال اهل سنت
- ۱۹۴ حدیث غدیر بروایت عثمان بن اَبی شیبہ
- ۱۹۵ حدیث غدیر بروایت قتیبہ بن سعید
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۵ جلالت قتیبہ بن سعید در کتب رجال
- ۱۹۸ حدیث غدیر بروایت احمد بن حنبل
- ۱۹۸ اشاره
- ۲۰۲ جلالت احمد بن حنبل از کتب رجال
- ۲۰۸ حدیث غدیر بروایت هارون بن عبد الله البغدادی
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۰۸ هارون بغدادی و جلالت او از نظر اهل سنت
- ۲۱۱ حدیث غدیر بروایت محمد بن بشار
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۱ جلالت بندار در کتب رجال
- ۲۱۲ حدیث غدیر بروایت محمد بن المثنی

- ۲۱۲ اشاره
- ۲۱۲ مناقب محمد بن المثنی از کتب رجال
- ۲۱۴ حدیث غدیر بروایت حسن بن عرفه
- ۲۱۴ اشاره
- ۲۱۴ مناقب حسن بن عرفه در کتب رجال
- ۲۱۸ حدیث غدیر بروایت محمد بن یحیی بن عبد الله نيسابوری
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۹ محامد ذهلی محمد بن یحیی از کتب رجال اهل سنت
- ۲۲۰ حدیث غدیر بروایت حجاج بن یوسف ابن شاعر الثقفی
- ۲۲۰ اشاره
- ۲۲۱ ترجمه و محامد ابن الشاعر از کتب رجال اهل سنت
- ۲۲۲ حدیث غدیر بروایت اسماعیل بن عبد الله العبدی الملقب بسمویه
- ۲۲۴ حدیث غدیر بروایت حسن بن علی بن عفان
- ۲۲۴ اشاره
- ۲۲۵ محامد حسن بن علی بن عفان از کتب رجال اهل سنت
- ۲۲۷ حدیث غدیر بروایت ابن ماجه القزوينی
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۸ مناقب و فضائل ابن ماجه قزوينی در کتب اهل سنت
- ۲۲۹ حدیث غدیر بروایت احمد بن یحیی البلاذری
- ۲۲۹ حدیث غدیر بروایت ابن قتیبه
- ۲۳۱ حدیث غدیر بروایت ابو عیسی الترمذی
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۲ مناقب ترمذی از کتب رجال
- ۲۳۲ حدیث غدیر بروایت احمد الشیبانی
- ۲۳۴ حدیث غدیر بروایت زکریا بن یحیی السجزی
- ۲۳۶ حدیث غدیر بروایت عبد الله بن حنبل الشیبانی

- ۲۴۴ حدیث غدیر بروایت علی بن محمد مصیصی
- ۲۴۴ اشاره
- ۲۴۴ ترجمه مصیصی از کتب رجال
- ۲۴۵ حدیث غدیر بروایت ابراهیم بن یونس الملقب بحر می
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۶ ترجمه حر می از کتب رجال اهل سنت
- ۲۴۷ حدیث غدیر بروایت احمد بن عمرو بن عبد الخالق البزاز
- ۲۴۸ حدیث غدیر بروایت ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب نسائی
- ۲۵۱ حدیث غدیر بروایت ابو العباس حسن بن سفیان بن عامر
- ۲۵۱ اشاره
- ۲۵۲ ترجمه حسن بن سفیان از کتب رجال اهل سنت
- ۲۵۵ حدیث غدیر بروایت ابو یعلی احمد بن علی الموصلی
- ۲۵۵ اشاره
- ۲۵۶ ترجمه اُبی یعلی الموصلی از رجال اهل سنت
- ۲۵۷ حدیث غدیر بروایت محمد بن جریر الطبری شافعی
- ۲۶۱ حدیث غدیر بروایت ابو القاسم عبد الله بن محمد البغوی
- ۲۶۲ حدیث غدیر بروایت محمد بن علی بن الحسین المعروف
- ۲۶۶ حدیث غدیر بروایت احمد بن محمد بن سلامه الطحاوی
- ۲۶۷ حدیث غدیر بروایت ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه
- ۲۶۹ حدیث غدیر بروایت حسین بن اسماعیل المحاملی
- ۲۶۹ اشاره
- ۲۷۰ جلالت محاملی در کتب رجال عامه
- ۲۷۵ حدیث غدیر بروایت ابو العباس المعروف بابن عقده
- ۲۷۷ حدیث غدیر بروایت ابو زکریا یحیی بن عبد الله العنبری
- ۲۸۰ حدیث غدیر بروایت دعلج بن احمد السجزی
- ۲۸۰ اشاره

- ۲۸۰ فضائل دعلج از کتب رجال و تراجم عامه
- ۲۸۲ حدیث غدیر بروایت محمد بن عبد الله البزار الشافعی
- ۲۸۲ اشاره
- ۲۸۲ جلالت ابي بکر شافعی از نظر اهل سنت
- ۲۸۳ حدیث غدیر بروایت ابو حاتم محمد بن حبان البستی
- ۲۸۳ اشاره
- ۲۸۴ جلالت ابن حبان از نظر اهل سنت
- ۲۸۵ حدیث غدیر بروایت ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۸ جلالت طبرانی از کتب رجال اهل سنت
- ۲۸۹ حدیث غدیر بروایت احمد قطیعی
- ۲۹۲ حدیث غدیر بروایت عبید الله بن محمد المعروف بابن بطله
- ۲۹۳ حدیث غدیر بروایت ابو الحسن علی بن عمر دار قطنی
- ۲۹۳ اشاره
- ۲۹۴ فضائل دار قطنی در کتب رجال عامه
- ۲۹۵ روایت ابي طاهر محمد بن عبد الرحمن المخلص الذهبي
- ۲۹۶ حدیث غدیر بروایت محمد بن عبد الله الحاكم
- ۲۹۶ اشاره
- ۲۹۹ فضائل حاکم در کتب رجال اهل سنت
- ۳۰۰ حدیث غدیر بروایت عبد الملك بن محمد ابو سعد خرکوشی
- ۳۰۰ اشاره
- ۳۰۰ ترجمه خرکوشی در کتب رجال عامه
- ۳۰۱ حدیث غدیر بروایت ابو بکر احمد بن عبد الرحمن بن احمد الشيرازی
- ۳۰۱ حدیث غدیر بروایت احمد بن موسی بن مردويه اصبهانی
- ۳۰۲ حدیث غدیر بروایت احمد بن محمد بن يعقوب ابو علی مسکويه
- ۳۰۲ اشاره

- ۳۰۳ جلالت ابن مسکویه در کتب اهل سنت
- ۳۰۴ حدیث غدیر بروایت احمد بن محمد ثعلبی
- ۳۰۴ اشاره
- ۳۰۴ فضائل و مناقب ثعلبی در کتب تراجم
- ۳۰۶ حدیث غدیر بروایت حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی
- ۳۰۶ اشاره
- ۳۰۶ فضائل اُبی نعیم اصفهانی در کتب تراجم
- ۳۰۸ حدیث غدیر بروایت ابن السمان الرازی
- ۳۰۸ اشاره
- ۳۰۹ فضائل ابن سمان در کتب تراجم
- ۳۱۱ حدیث غدیر بروایت بیهقی
- ۳۱۱ اشاره
- ۳۱۲ مکانت بیهقی در کتب تراجم
- ۳۱۳ حدیث غدیر بروایت قرطبی
- ۳۱۳ اشاره
- ۳۱۴ فضائل ابن عبد البر قرطبی در کتب تراجم
- ۳۱۵ حدیث غدیر بروایت خطیب بغدادی
- ۳۱۸ حدیث غدیر بروایت واحدی
- ۳۱۹ حدیث غدیر بروایت ابو سعید مسعود بن ناصر السجستانی
- ۳۲۰ حدیث غدیر بروایت ابن مغازلی شافعی
- ۳۲۳ حدیث غدیر بروایت حسکانی
- ۳۲۳ حدیث غدیر بروایت علی بن الحسن الخلی
- ۳۲۸ حدیث غدیر بروایت ابو حامد غزالی
- ۳۲۸ حدیث غدیر بروایت حسین بن مسعود
- ۳۲۹ حدیث غدیر بروایت رزین بن معاویه العبدری
- ۳۳۰ حدیث غدیر بروایت احمد بن محمد العاصی

- ۳۳۶ حدیث غدیر بروایت زمخشری
- ۳۳۸ حدیث غدیر بروایت نطنزی
- ۳۳۸ حدیث غدیر بروایت سمعانی
- ۳۳۹ حدیث غدیر بروایت اخطب خوارزم
- ۳۴۱ حدیث غدیر بروایت عمر بن محمد الاردبیلی
- ۳۴۲ حدیث غدیر بروایت ابن عساکر
- ۳۴۲ اشاره
- ۳۴۳ ترجمه ابن عساکر در کتب رجال اهل سنت
- ۳۴۵ حدیث غدیر بروایت ابو موسی المدینی
- ۳۴۵ اشاره
- ۳۴۶ جلالت ابو موسی المدینی راوی حدیث غدیر
- ۳۴۸ حدیث غدیر بروایت فضل الله التوربشتی
- ۳۴۹ حدیث غدیر بروایت ابو الفتوح عجلی
- ۳۴۹ اشاره
- ۳۵۰ محامد ابو الفتوح عجلی راوی حدیث غدیر
- ۳۵۳ درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار جلد ۶ / تالیف: میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری هندی؛
تحقیق و ترجمه: غلام رضا مولانا البروجردی

مشخصات نشر: قم: موسسه المعارف الاسلامیه، (۱۴۰۴) ق.

مشخصات ظاهری: ج ۲۳.

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: کتاب حاضر ردیه ای و شرحی است بر کتاب (التحفه الاثنی عشریه) اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی.

موضوع: دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ ق. . التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر موضوع

احادیث خاص (ثقلین) - امامت - احادیث

دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ ق. التحفه الاثنی عشریه - نقد و تفسیر

شیعه - دفاعیه ها و ردیه ها

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - اثبات خلافت

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: امامت -- احادیث

فروست: موسسه المعارف الاسلامیه؛ ۱۷۶

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۸۶۸۱۹

ص: ۱

اشاره

عبقات الانوار فى امامه الائمه الاطهار جلد ۶

تالیف: میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری ہندی

تحقیق و ترجمہ: غلام رضا مولانا البروجردی

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اكمل لنا الدين، و اتم علينا النعمه، و صاننا عن الاقتحام في مهوى الهوان، و امتطاء(١) صبهوه(٢) النقمه.

و الصلاه و السلام على نبي الرحمه، و شفيع الامه، و آله الهداه الاثمه، الكاشفين لكل غمه، الحافظين كل عهد و ذمه.

و بعد فيقول العبد القاصر حامد حسين بن المولى العلامه السيد محمد قلى الموسوى، كان الله له، و جعل الى كل خير مآله:

ان هذا هو الجزء الثانى من المجلد الاول، من مجلدات المنهج الثانى، من كتاب «عبارات الانوار فى امامه الاثمه الاطهار» و الله اسأل بالخضوع و الاحبات(٣) التام، ان يفيض على لطفه العام، و كرمه الذى ليس له انفصام، و يردع عنى

ص:٣

١- الامتطاء : الركوب

٢- الصهوه : مقعد الفارس من الفرس

٣- الاحبات : التخشع

حواجز الايام، و يجمع نواجم (۱) الصوارف المقبله بالآلام و يبلغنى سريعاً ذريعا (۲) و حيا (۳) الى اقصى المرام، و قضاء الوطر بالاكمال و الاتمام، بحق محمد المعتم (۴) و آله الكرام، عليه و عليهم آلاف الصلاه و السلام.

(هر گاه بحمد الله و حسن توفيقه، در ما سبق بتصريحات اكابر محققين و افاحم منقدين، و اعاضم ماهرين، و امثال بارعين سنیه، تواتر حديث غدیر شنیدی، و باستیصال شبهات و شکوک فخر رازی، که بکمال جسارت و تهور، اقدام بر قدح و جرح این حديث شریف نموده، و ابطال غرایب ایرادات، و طرایف اعتراضات او بابلغ و جوه و اکمل طرق و رسیدک

مقلدین رازی تقلیداً در حدیث غدیر و تواتر آن قدح کرده اند

اشاره

حالا باید دانست که جمعی از متأخرین مقلدین، که از قانون مناظره و کلام، و آداب مقابله خصام، بیگانه افتاده اند، چون در کتب کلامیه بمقام امامت رسیده، و مبتلا شده اند بگفتگو در این مبحث جلیل، به تقلید رازی، که او را امام المتکلمین می دانند، و کلمات غرابت آیات او را علق (۵) نفیس می انگارند، یکی در پی دیگری خلیع (۶) العذار و گسسته مهار رفته، کلمات عجیبه گفته اند، و بقدح و جرح در تواتر و صحت حدیث غدیر برخاسته اند، و همت والا نهمت (۷) خود را باطفای

ص: ۴

۱- النواجم : الاصول

۲- الذریع : السریع

۳- الوحی : السریع

۴- المعتم : المختار

۵- العلق (بکسر العین و سکون اللام) : النفیس من کل شیء لتعلق القلب به .

۶- الخلیع العذار : الذی اتباع هواه و انهمک فی الغی كأنه کالدابه بلا رسن .

۷- النهمة (بفتح النون و سکون الهاء) : بلوغ الهمة و الشهوة فی الشیء ، يقال « قضی منه نهمة » أى شهوته

چنین نور روشن گماشته اند، «مطالع الانظار شرح طوابع الانوار» و «مواقف»، و «شرح مقاصد»، و «شرح مواقف»، و «شرح تجرید» و امثال آن را مطالعه باید فرمود، و بر مزید انصاف و نهایت تحقیق این حضرات حیرتها باید نمود.

علامه فخر الاقاصی و الادانی شمس الدین محمود بن عبد الرحمن اصفهانی^(۱) با آن همه جلالت و نبالت و همه دانی، زمام قلم را بقاید هوی سپرده، و طریق تقلید و ترک تنقید سپرده، حظی وافر از مجانبت انصاف و مصادمت بداهت برده.

چنانچه در «تشیید القواعد شرح تجرید العقائد» بجواب حدیث غدیر گفته: [و عن الرابع ان هذا الحديث من باب الآحاد، فلا يكون حجه في هذا الباب.

و قوله: ان الامه مجمعه على صحه هذا الحديث.

قلنا: لا نسلم ان الامه مجمعه على صحته فانه قد طعن فيه ابن أبي داود، و ابو حاتم الرازی، و غیرهما من ائمه الحدیث، و لئن سلم اجماع الامه على صحته لكن لا نسلم انه من جهه القطع، بل من جهه الظن]-الخ^(۲).

(و نیز اصفهانی در «مطالع الانظار شرح طوابع الانوار» بیضاوی می گوید):

ص: ۵

۱- محمود بن عبد الرحمن : ابو الثناء ، شمس الدین المتوفی بالطاعون فی القاهره سنه ۷۴۹

۲- تشیید القواعد فی شرح تجرید العقائد مخطوط فی مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی مد ظله رقم ۳۶۱۳

قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «من كنت مولاه فعلى مولاه» فهو من باب الآحاد، و قد طعن فيه ابن أبى داود، و أبو حاتم الرازى، و غيرهما من ائمه الحديث(1).

(و عضد الدين عبد الرحمن بن أحمد الايجى(2) قاضى در «مواقف» بجواب حديث غدیر گفته: [الجواب منع صحه الحديث، و دعوى الضروره مكابره، كيف و لم ينقله أكثر أصحاب الحديث؟! الخ].(3) (و سعد الدين مسعود بن عمر تفتازانى(4) در «شرح مقاصد» بعد ذكر استدلال اهل حق بحديث غدیر گفته: [و الجواب منع تواتر الخبر، فان ذلك من مكابرات الشيعه، كيف و قد قدح فى صحته كثير من ائمه الحديث، و لم ينقله المحققون منهم كالبخارى و مسلم، و الواقدى؟!](5).

(و سيد شريف على بن محمد الجرجانى(6) در «شرح مواقف» كما سمعت سابقا گفته: [الجواب منع صحه الحديث، و دعوى الضروره فى صحته لكونه متواترا

ص: ۶

۱- مطالع الانظار ص ۵۸۸ ط القاهره المورخ ۱۳۱۱ هـ

۲- الايجى : عضد الدين عبد الرحمن الاديب الاصولى المتوفى بقلعه كerman مسجوناً سنه ۷۵۶

۳- المواقف ج ۳ ص ۲۷۲ ط القاهره

۴- التفتازانى : مسعود بن عمر الاديب المنطقى المتوفى بسمرقند سنه ۷۹۳ .

۵- شرح المقاصد ص ۲۹۰

۶- الجرجانى : على بن محمد بن على الاديب الفيلسوف المتوفى بشيراز سنه ۸۱۶ .

مکابره، کیف و لم ینقله اکثر أصحاب الحدیث کالبخاری، و مسلم، و اضرابهما و قد طعن بعضهم فیہ کابن ابی داود السجستانی، و أبو حاتم الرازی، و غیرهما من ائمه الحدیث؟ [الخ (۱)] (و علاء الدین علی بن محمد القوشجی (۲) در «شرح تجرید» بجواب حدیث غدیر گفته: [و اجیب بأنه غیر متواتر، بل هو خبر واحد فی مقابله الاجماع، کیف و قد قدح فی صحته کثیر من أهل الحدیث، و لم ینقله المحققون منهم کالبخاری و مسلم و الواقدی؟! [الخ (۳)].

(از این عبارات و امثال آن حقیقت تبحر و تمهر اصفهانی، و تفتازانی و ایجی، و قوشجی توان دریافت، که به چنین خزعبلات که ادانی طلبه علوم، تفوه را بآن موجب صد گونه ننگ و عار، و باعث نهایت افتضاح و احتقار می دانند، السنه خود می آلاینند، و قصب مسابقت در مضمار جسارت می ربایند، و چنین غرایب تقولات را جواب الزامات اهل حق تصور می نمایند، فاعوذ بالله من تسلط الخذلان، و الایغال (۴) فی تیه العدوان.

و شیخ شهاب الدین أحمد بن حجر الهیتمی (۵) المکی هم بجواب حدیث غدیر، داد انصاف و ارشاد داده، در قدح و جرح آن طرفه رقص

ص: ۷

۱- شرح المواقف للجرجانی ج ۳ ص ۲۷۲ ط القاهره ۱۳۱۱

۲- القوشجی : علی بن محمد الفلکی الریاضی الفقیه الحنفی السمرقندی المتوفی سنه ۸۷۹ .

۳- شرح التجرید للقوشجی ص ۳۶۹

۴- الایغال : الادخال

۵- الهیتمی : احمد بن محمد بن علی بن حجر الفقیه الباحث المصری المتوفی بمکه المکرمه سنه ۹۷۴ .

جملی بر روی کار آورده، که قابل تماشای اولی الابصار، و مایه حیرت أصحاب افکار است، چنانچه در «صواعق» در وجوه رد تمسک باین حدیث گفته: [احدها ان فرق الشیعه اتفقوا علی اعتبار التواتر فیما یستدلّ به علی الامامه، و قد علم نفيه، لَمَّا مرّ من الخلاف فی صحه هذا الحدیث، بل الطاعنون فی صحته جماعه من أئمه الحدیث و عدوله المرجوع إلیهم فیه، کابی داود السجستانی، و أبی حاتم الرازی، و غیرهم.

فهذا الحدیث مع کونه آحادا مختلف فی صحته، فکیف ساغ لهم أن یخالفوا ما اتفقوا علیه من اشتراط التواتر فی احادیث الامامه و یحتجون بذلك، ما هذا الا تناقض قبیح، و تحکم لم یعتضد بشیء من اسباب الترجیح! [1].

(ناظر را باید که در این کلام حیرت نظام تأمل فرماید، و دریابد که چه قسم حسن حفظ را با کمال انصاف، و مزید تأمل را با مجانبت اعتساف جمع نموده، معجونی ظریف بهم ساخته، مگر نمی بینی که درین افادات محیره به مقابله اهل حق، قدح حدیث غدیر ذکر نموده و طاعتین این حدیث شریف را به مدح و ثنا یاد کرده، تقویت قول شان که بزعم خود کرده، حال آنکه خود قبل این عبارات به دو سه سطر، بعد ذکر استدلال اهل حق به این حدیث، گفته):

[و جواب هذه الشبهه التي هي اقوى شبههم يحتاج الى مقدمه، و هي بیان الحدیث و مخرّجیه.

ص: ۸

بیانه انه حدیث صحیح لا مریه فیه، و قد اخرجہ جماعہ کالترمذی (۱)، و النسائی (۲)، و احمد (۳) فطرقة کثیره جدا، و من ثم رواه سته عشر صحابیا.

و فی روایه لاحمد انه سمعه من النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ثلاثون صحابیا، و شهدوا به لعليّ لَمَّا نوزع أيام خلافته كما مرّ و سیأتی، و کثیر من اسانیدها صحاح و حسان، و لا التفات لمن قدح فی صحته، و لا لمن رده بان علیا کان باليمن، لثبوت رجوعه منها، و ادراکه الحج مع النبی صلی الله علیه.

و قول بعضهم: ان زیاده

«اللهم وال من والاه» الی آخره موضوعه، مردود فقد ورد ذلك من طرق صحیح الذهبی کثیرا منها [۴].

نسبت قدح حدیث غدیر به ابی داود دروغ است

(و نسبت قدح این حدیث به ابو داود، که ابن حجر بر آن جسارت نموده، از اکاذیب بی اصل، و مجازفات صریحه الهزل است. اما ادعای عدم تواتر آن، پس آن هم از عجایب افادات، و غرایب مزعومات است، خصوصا دعوی عدم تواتر آن نزد شیعه، «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» [۵].

نمی دانم که هر گاه حدیثی که از یکصد صحابی، بلکه زیاده مروی باشد، و جمعی از علمای محققین و اساطین معتبرین، در اثبات آن بطرق

ص: ۹

۱- الترمذی: محمد بن عیسی بن سوره البوغی من اکابر الحفاظ، توفی بترمذ سنه ۲۷۹.

۲- النسائی: احمد بن علی بن شعیب الخراسانی الحافظ المتوفی مضروبا سنه ۳۰۳.

۳- احمد: بن محمد بن حنبل، امام الحنابله اصله من مرو، و ولد ببغداد سنه ۱۶۴ و توفی سنه ۲۴۱

۴- الصواعق المحرقة ص ۲۶ - ۲۷.

۵- سوره الکهف: ۵.

کثیره کتب عدیده تصنیف کرده باشند، باز کدام عاقل متفوه باین هفوه باطله خواهد شد.

و لله الحمد که شیعه متفرد در دعوی تواتر آن نیستند، بلکه اکابر حفاظ اهل سنت هم تصریح به تواتر آن می نمایند.

و از جمله ایشان علامه ذهبی (۱) است که به تصحیح او خود ابن حجر در همین مقام احتجاج و استدلال نموده، حیث قال: «فقد ورد ذلك من طرق صحح الذهبی کثیرا منها» (۲).

پس حیرت است که هر گاه به تصحیح ذهبی تمسک می کند، به تصریح او به تواتر حدیث شریف چرا گوش نمی دهد، و خود را مصداق «فی آذانِهِمْ وَقْرٌ» (۳) می گرداند!

و از همه لطیف تر آنست که خود ابن حجر، در مبحث فضایل ابی بکر، بجهت ادعای روایت هشت کس از صحابه امامت ابی بکر را در صلاه، دعوی تواتر آن نموده، و حال آنکه نزد اهل حق، هرگز این روایت ثابت نیست، و حدیث غدیر را که زیاده از یکصد صحابه روایت کرده اند، لا- اقل آنکه به اعتراف خود ابن حجر شائزده، بلکه سی صحابی روایت نموده اند، غیر متواتر می گوید، هل هذا الا تناقض قبیح، و تحکم لم یعتضد بشیء من اسباب الترجیح؟!

ص: ۱۰

۱- الذهبی: شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الدمشقی الشافعی الحافظ المورخ المتوفی ۷۴۸.

۲- الصواعق المحرقة ص ۲۵

۳- سوره فصلت: ۴۴

و نور الدین علی بن ابراهیم (۱) در «انسان العیون» بجواب حدیث غدیر گفته:

[و قد رد علیهم فی ذلک بما بسطته فی کتابی المسمی «بالقول المطاع فی رد اهل الابتداع» لخصت فيه «الصواعق» للعلامه ابن حجر الهيتمي، و ذكرت ان الرد علیهم فی ذلک من وجوه:

احدها ان هؤلاء الشيعه و الرافضه اتفقوا علی اعتبار التواتر فیما يستدلون به علی الامامه من الاحادیث، و هذا الحدیث مع كونه آحادا، طعن فی صحته جماعه من ائمه الحدیث، كأبی داود، و أبی حاتم الرازی، كما تقدم، فهذا منهم مناقضه [۲].

قدح حلبی در تواتر غدیر و جواب آن

(و این همان آهنگ حجری است که حلبی آن را سراییده، و از سماجت و شناعت آن باکی نکرده، و ندانسته که:

أولاً: نفی تواتر حدیث غدیر، دفع بداهت و مصادمت صراحت است و ائمه کبار سنی به تواتر آن مصرح اند، كما سبق.

و ثانياً: تواتر آن نزد اهل حق کافی است.

و ثالثاً: در احتجاج الزامی، تواتر ضرورت ندارد، که نزد اهل سنت احتجاج و استدلال در امامت باخبار آحاد هم رواست.

و رابعاً: ذکر طعن ائمه خود، در این حدیث شریف، در حقیقت اثبات طعن این ائمه متعصبین است.

و خامساً: نسبت طعن آن به أبی داود، کذب صریح، و تهمت

ص: ۱۱

۱- نور الدین علی بن ابراهیم: بن احمد الحلبي المورخ الادبی المتوفی سنه ۱۰۴۴ بمصر .

۲- انسان العیون المعروف بالسیره الحلبيه ج ۳ ص ۲۷۵ ط بیروت .

واهیه است، کما دریت سابقا.

و شیخ نور الدین علی بن سلطان محمد الهروی القاری الحنفی، در شرح حدیث غدیر دست و پا گم کرده، کلمات متهافته بر زبان رانده، و انصاف و حق کشی را بغایت قصوی رسانیده، چنانچه در «مرقاہ» جایی که این حدیث بروایت براء بن عازب، و زید بن ارقم مذکور است می فرماید):

[ثم هذا الحديث مع كونه آحادا مختلف في صحته، و كيف ساغ للشيعة ان يخالفوا ما اتفقوا عليه من اشتراط التواتر في احاديث الامامه، ما هذا الا تناقض صريح و تعارض قبيح] (۱).

(سبحان الله در این جا دعوی آحاد بودن این حدیث بالجزم و القطع می فرماید، و به نقل اختلاف در صحت آن گردن می افرازد، حال آنکه خود قبل از این به دو ورق در شرح این حدیث که صرف بروایت زید بن ارقم مسطور است بعد ذکر تعدد مخرجین آن گفته):

[و الحاصل ان هذا حديث صحيح لا مريه فيه، بل بعض الحفاظ عده متواترا، إذ في روايه لاحمد انه سمعه من النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم ثلاثون صحابيا، و شهدوا به لعلى لما توزع ايام خلافته] (۲).

(پس حدیثی که بروایت سی صحابی به اعترافش مروی باشد، و بعض حفاظ اهل سنت آن را متواتر گفته باشد، باز آن را حتما از آحاد گفتن غایت انصاف و تحقیق و راست گویی است، و مزید جسارت قاری ملاحظه باید کرد، که اکتفا به نفی تواتر این حدیث شریف نکرده،

ص: ۱۲

۱- المرقاه فی شرح المشکاه ج ۵ ص ۵۶۴.

۲- المرقاه فی شرح المشکاه ج ۵ ص ۵۶۸.

بمزید حیا و آزرم ذکر اختلاف در صحت آن نموده، توهین آن می خواند حال آنکه خود گفته):

[هذا حدیث صحیح لا مریه فیه].

(و نیز در مرقاه گفته):

[رواه احمد فی مسنده، و اقل مرتبه ان یكون حسنا، فلا التفات لمن قدح فی ثبوت هذا الحدیث] انتهى (۱).

علی قاری حنفی در غدیر گرفتار تهافت شده

(بار خدایا این چه تحقیق و حسن ضبط است که در یک کتاب، بل در یک مبحث، گاهی یک حدیث را بلا شک و شبهه صحیح می گوید، و تواتر آن از بعضی حفاظ نقل می نماید بلا رد و نکیر، بل ایراد دلیل مستنیر، و قادح آن را قابل التفات نمی داند، و باز خود نفی تواتر بالجزم و القطع می سازد، و بر محتجین به آن زبان طعن و تشنیع می گشاید، بل کلام و گفتگو در صحت آن بذکر قدحش می نماید، ما هذا الا تناقض صریح و تعارض قبیح؟! و اگر بالفرض این حدیث نزد اهل سنت متواتر نمی بود، باز هم استدلال اهل حق بلا ریب صحیح و متین، و بری از توجیه و ساوس جاحدین می بود بدو وجه:

اول: آنکه نزد خود اهل حق متواتر است و قرینه تعاضد آن بروایات مخالفین مفید یقین.

و ثانیاً: نزد اهل سنت احتجاج باخبار آحاد صحیح است، پس برای الزام و افحام خصام، احتجاج و استناد به حدیث غدیر بهر تقدیر

ص: ۱۳

صحیح خواهد بود.

و میرزا مخدوم (۱) بن عبد الباقي در «نواقض الروافض» گفته):

[و ما ادرى ما الذى يورث فى طبائعهم المنحرفه الجزم بدلاله ما

نقل عن النبى صلی الله عليه و سلم فى غير الكتب الصحاح انه قال بغدير خم: «من كنت مولاه» على امامه المرتضى؟! (در این عبارت سراسر جسارت، توهین و تضعیف این حدیث شریف بمرتبه قصوى نموده، یعنی نقل آن را به کتب غیر صحاح منسوب ساخته و این کذب صریح و عدوان فزیح است، چه منقول بودن آن در کتب صحاح، بتصریح ابن روزبهان (۲) کما سیجیء، ثابت است، و نیز مطالعه «صحیح ترمذی» و «صحیح ابن ماجه» و «مستدرک حاکم» و «صحیح ابن حبان» و «مختاره ضیاء مقدسی» و ما مائلها مکذب آن، و نیز تصریحات ائمه و اساطین سنیه به صحت این حدیث شریف، کما سبق نمودجه، قمع این هفوه واهیه می کند.

و بالاتر از همه آنست که خود این بزرگ، بالجاء حق بعد این عبارت در مقام دیگر، تصریح به تواتر این حدیث شریف نموده، کمال شناعت و فطاعت و سماجت تعصب و اعتساف خود باعتراف خود ثابت ساخته، و عبارت او که مصرح به تواتر حدیث غدیر است سابقا شنیدی.

و اسحاق هروی سبط میرزا مخدوم صاحب «نواقض» در «سهام

ص: ۱۴

۱- میرزا مخدوم: میر معین الدین محمد بن عبد الباقي الشیرازی الرومی الشافعی المتوفى بمکه سنه ۹۹۵

۲- ابن روزبهان: فضل الله بن روزبهان بن فضل الله الخنجی الشیرازی الاصفهانی القاسانی الشافعی العارف الصوفی المحدث المتوفى بعد سنه ۹۰۹.

ثاقبه»(۱) بجواب حدیث غدیر گفته :

[قلنا اولاً لا نسلم تواتر الخبر، و كيف و لم يذكره الثقات من المحدثين، كالبخارى(۲)، و مسلم(۳)، و الواقدي(۴)، و قد قدح في صححه الحديث كثير من ائمه الحديث، كأبي داود(۵)، و الواقدي، و ابن خزيمة(۶)، و غيرهم من الثقات و من رواه لم يرو أول الحديث، أي

قوله «أ لست اولی بكم من انفسكم» و هو القرينه على كون المولى بمعنى اولی].

اسحاق هروی در غدیر مانند جدش گرفتار عناد شده

(عجیب است که هروی کثیر الهرا بمزید مکابره دعوی می کند:

که این حدیث شریف را ثقات محدثین ذکر نکرده اند، و معاذ الله باین بهتان و عدوان جمعی کثیر و جمعی غفیر را از اجله اساطین و ارکان محدثین سنیه، که اسماءشان در ما بعد می شنوی و از جمله شان امام احمد بن حنبل، و نسائی، و ترمذی، و ابن ماجه(۷)، و امثال ایشان

ص: ۱۵

- ۱- السهام الثاقبه: قال اسماعيل باشا في ايضاح المكنون ج ۲ ص ۳۱: السهام الثاقبه: في الكلام تاريخ كتابه النسخه سنه ۱۱۸۶
- ۲- البخاری: محمد بن اسماعيل بن ابراهيم الحافظ صاحب «الجامع الصحيح» المتوفى سنه ۲۵۶
- ۳- مسلم: بن الحجاج بن مسلم القشيري النيسابوري الحافظ المتوفى سنه ۲۶۱.
- ۴- الواقدي: محمد بن عمر بن واقد السهمي المدني المورخ الحافظ المتوفى سنه ۲۰۷.
- ۵- ابو داود: سليمان بن الأشعث بن اسحاق السجستاني المحدث المتوفى بالبصره سنه ۲۷۵.
- ۶- ابن خزيمة: محمد بن اسحاق بن خزيمة المحدث النيسابوري المتوفى سنه ۳۱۱.
- ۷- ابن ماجه: محمد بن يزيد الرابعي القزويني من ائمه الحديث المتوفى سنه ۲۷۳

می باشند، از ثقات محدثین خارج ساخته، قیامت عظمی بر سر حضرات ستیه انداخته.

و نیز هر وی بمفاد کاسه گرمتر از آش، از دیگر قادحین و طاعنین بالاتر رفته، نسبت قدح حدیث غدیر به واقدی، و ابن خزیمه هم نموده حال آنکه متبوعین او که سیاق این عبارتش مأخوذ از خرافاتشان است بر این تهمت باطله جسارت نکرده بودند، این بزرگ، بمزید غلیان عناد و ثوران لداد بر کلماتشان اکتفا نکرده، نسبت قدح هم بواقدی نمود، و بر آن هم اکتفا نکرده، به نسبت قدح باین خزیمه، خرم دین و دیانت خود فرموده.

و لله الحمد که برای تکذیب و تخجیل او در این مکابرات و مباحثات صرف، افاده جد متعصب او، یعنی میرزا مخدوم، کافی و وافی است، که او تصریح صریح به تواتر آن کرده، در تسوید وجوه منکرین و جاحدین، که از جمله شان خودش نیز در مقام دیگر است، مبالغه بکار برده.

عبد الحق دهلوی تعصبا در غدیر قدح نموده

و شیخ عبد الحق (۱) هم، با وصف اتصاف بسلامت طبع و استقامت ذهن، و مهارتی الی غیره من کبارهم، در شرح حدیث غدیر، چون ابطال حق خواسته، به تشویش غریب گرفتار شده، یعنی هم بخرافات قادحین، مثل رازی و من شابهه، متمسک گردیده، و هم بصحت حدیث

ص: ۱۶

۱- شیخ عبد الحق: بن سیف الدین الدهلوی الحنفی المحدث الصوفی المتوفی سنه ۱۰۵۲

حتما قائل شده، چنانچه در «شرح مشکاه»^(۱) گفته:

و این حدیث صحیح هست، بی شک روایت کرده اند آن را جماعتی مانند ترمذی، و نسائی، و احمد، و طرق وی کثیر است، روایت کرده اند آن را شانزده صحابی، و در روایتی مر احمد را آمده که شنیده است آن را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سی صحابی، و گواهی دادند بدان علی را در وقتی که نزاع و خلاف کرده شد با وی در ایام خلافت وی، و بسیاری از اسانید آن صحاح و حسان است، و الثقات نیست بقول کسی که سخن کرده است در صحت وی، و نه بقول بعضی که گفته اند که زیاده

«اللهم وال من والاه» موضوع است، زیرا که وارد شده است از طرق متعدده که تصحیح کرده است اکثر آن را ذهبی، کذا قال الشيخ ابن حجر فی «الصواعق المحرقة» .

و لیکن ما گوئیم به شیعه بطریق الزام، که ایشان اتفاق کرده اند بر اعتبار تواتر در دلیل امامت، و گفته اند که تا حدیث متواتر نباشد، بدان استدلال صحت امامت نتوان کرد، و یقین است این حدیث متواتر نیست، با وجود خلاف در آن، اگر چه آن خلاف مردودست، بلکه طعن کننده در آن بعضی از ائمه حدیث و عدول ایشان اند، که رجوع است بایشان در این امر، کأبی داود سجستانی، و آبی حاتم رازی^(۲)،

ص: ۱۷

۱- شرح المشکاه: فارسی من تالیفات الدهلوی، و هو شرح لکتاب «مشکاه المصابیح» تألیف الشیخ ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب العمری التبریزی فرغ منها سنه ۷۳۷، و هی تکمیل لکتاب «المصابیح» للحسین بن مسعود البغوی الشافعی المتوفی سنه ۵۱۶

۲- ابو حاتم الرازی: محمد بن ادريس بن المنذر الحنظلی الحافظ المتوفی ببغداد سنه ۲۷۷ .

و جز ایشان، و روایت نکرده اند آن را اهل حفظ و اتقان، که در طلب حدیث، طواف بلاد و سیر امصار کرده اند، مثل بخاری، و مسلم، و واقدی و جز ایشان از اکابر اهل حدیث، و این اگر چه مخل نیست بصحت حدیث، لیکن دعوی تواتر در مثل این از اعجاب و عجایب است انتهی.

در این عبارت اولاً- نقلاً عن ابن حجر صحت حدیث بلا شبهه و کثرت طرق آن به تأکید و تکرار ثابت کرده، احراق قلوب منکرین و جاحدین ببالغ وجوه نموده، لکن در آخر پی سپر مضمار پر خار وجود و انکار گردیده، در ابطال تواتر آن دست و پا زده.

سخنان دهلوی در قدح غدیر مسخره است

و بر متدبر منصف مخفی نیست، که هفواتی که در نفی تواتر سراییده ضحکه ای بیش نیست، زیرا که تواتر این حدیث به کثرت روات آن که از افاده خودش ظاهر است، ثابت و متحقق، حیث قال فیما حکى عن ابن حجر: و طرق وی کثیر است، روایت کرده اند آن را شانزده صحابی.

پس هر گاه شانزده صحابی آن را روایت کرده باشند، و اکثر طرق آن صحاح و حسان باشد، در تواتر آن چه ریب است؟، و نزد سینه بکمر از این عدد تواتر حاصل می شود، یعنی بروایت هشت کس هم تواتر را محقق می دانند، کما فی «الصواعق» پس بروایت شانزده کس چگونه تواتر متحقق نخواهد شد؟! و نیز حسب نقل او بنا بر روایت احمد سی صحابه گواهی بآن دادند

و این همه بر حسب نقل اوست، و الا دانستی که زیاده از صد صحابه روایت آن کرده اند.

و ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم (۱) در «محلّی» در مسئله عدم جواز بیع ماء بعد نقل روایات منع بیع ماء از چهار صحابه گفته):

[فهؤلاء اربعة من الصحابه رضی الله عنهم، فهو نقل تواتر لا تحل مخالفته] (۲).

(از این عبارت ظاهر است که نقل چهار صحابه نقل تواتر است کمال عجب که از نقل چهار صحابه تواتر حاصل شود، و از نقل شانزده یا سی یا زیاده تواتر در حدیث غدیر حاصل نشود!، هل هذا الا تحکم قبیح و تعصب فضیح؟! و علاوه بر این سابقاً دانستی که ائمه محققین و اساطین منتقدین سنی، و منهم الذهبی الذی استند إلیه ابن حجر کما ذکره عبد الحق فی هذه العبارة، تصریح به تواتر حدیث غدیر کرده اند، پس منشأ قدح در تواتر و جزم به بطلان آن، جز اختلال حواس امری دیگر متخیل نمی شود.

و از عجایب آنست که عبد الحق نفی تواتر این حدیث بوجود خلاف در آن کرده، و بطلان آن در کمال وضوح و عیانست، زیرا که این خلاف باعتراف خودش مردود است، و هر گاه خلاف در این حدیث شریف مردود است، تمسک باین خلاف مردود در قدح تواتر خود مردود است، چه امریکه مردود باشد قابلیت اعتنا ندارد.

ص: ۱۹

۱- ابن حزم: علی بن احمد بن سعید بن حزم الظاهری، عالم الاندلس فی عصره المتوفی سنه ۴۵۶.

۲- المحلّی ج ۹ ص ۷ ط بیروت

و عجب آنست که با وصفی که خود به مردود بودن این خلاف تصریح کرده، باز بجهت ضربان عرق تعصب، قادحین مقدوحین را به مدح و ثنا نواخته.

بالجمله این کلام بحدی واهی و بی ربط و مختل و فاقد الضبط است، که بطلان آن در خودش و کلامش ظاهر، و تشویش و اضطرابشان ادل دلیل بر شناعة آنست، که اولاً بقدح قادحین تمسک می نماید، و آن را قادح در تواتر حدیث شریف می پندارد، و باز به مردود بودن این خلاف نص صریح می فرماید، و باز به مدح و ثنای قادحین یعنی حکم بعدالت و امامت ایشان، و مرجوع إلیهم بودنشان در امر حدیث، اشعار به متانت قدح ایشان و اعتماد و اعتبار آن می خوانند، و اگر امثال این خلافهای واهی، و تعصبات باطل، کل پیروان و مقلدان قادحین هم از قبول آن سر می تابند، قدح در متواترات بکنند، لازم آید که قدح مخالفین اسلام و انکار و ردّ ایشان نیز، در تواتر معجزات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم قادح باشد، چه این هر دو قدح در بطلان و فساد و مردودیت برابر است، و فرق بر آوردن در قادحین، که در اینجا ائمه عدول اند، و در آنجا ملحدین جهول، لا یُسْمِئُنَّ وَ لَا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ، که اولاً همه قادحین نزد اهل حق از قسم واحداند، ثانیاً تسلیم کردیم فرق را مگر چون کلام قادحین حدیث غدیر فی نفسه باطل و مردودست، مثل قدح و انکار معجزات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد، و فرق در هر دو جماعت مفید نشود، با این همه مناط و تواتر بر تحقق شرط آنست، هر گاه آن شروط یافته شود حکم بآن باید کرد، و عدم قدح قادحین را ارباب اصول در شروط تواتر ذکر نکرده اند، و نه دلیلی

حاکم اعتبار آن، بلکه هر گاه در امری شروط تواتر یافته شود، منکرین آن اگر چه از ائمه مهمترین و فضلالی متبحرین باشند خود مطعون خواهند شد، و قدح شان ضرری به تواتر آن نخواهد رسانید، مثلاً اگر همین اُبی حاتم و امثال او وجوب صوم و صلاه را انکار می کردند، این معنی موجب قدح در تواتر وجوب صوم و صلاه می شد یا در خود ایشان قدح می نمود؟

ابو داود قَدَح حدیث غدیر نیست

و نسبت عبد الحق قدح حدیث غدیر را به ابو داود، خود کذب واهی و تهمت مردودست، و سابقاً دانستی که ابو داود روایت این حدیث شریف نموده است، پس نسبت قدح آن به اُبی داود عجب کذب بی اصل است، این نهایت تعصب فاحش است، که بکذب و بهتان ذیل بیچاره ابو داود را آلوده، او را قَدَح حدیث شریف می گردانند، و با وجود اعتراف به مردودیت این قدح، تمسک بآن در نفی تواتر حدیث غدیر بر خلاف تصریحات محققین و منقدین، و بر خلاف کثرت طرق که خودش ذکر کرده می نماید.

در امر متواتر قدح قَدَح اثر ندارد

و علاوه بر این همه، حسب افادات ائمه محققین سنیه باجماع مسلمین سوره فاتحه و معوذتین از قرآن شریف اند، و متواتر، و جاحد و منکر آن کافر.

شیخ علامه عبد الرحمن سیوطی (۱) در «اتقان فی علوم القرآن» گفته:

[قال النووی (۲) فی «شرح المهدب»: اجمع المسلمون علی ان المعوذتین و الفاتحه من القرآن، و ان من جحد منها شیئا کفر] (۳).

(و بر متتبعین کتب اخبار هویدا و آشکار است که ابن مسعود (۴) که از اعظام اصحاب اعیان و اکابر این جماعت والا شأن بوده، انکار قرآنیت معوذتین می کرد، بلکه أم القرآن را هم از مصحف خود ساقط کرده بود.

راغب اصفهانی (۵) که جلالت شأن او بر ناظر «بغیه» سیوطی و غیر آن مخفی نیست، در «محاضرات» گفته: [و اسقط ابن مسعود من مصحفه أم القرآن و المعوذتین] (۶).

و سیوطی در «در منثور» گفته: [اخرج عبد بن حمید، و محمد بن نصر المروزی فی کتاب «الصلوه» ،

ص: ۲۲

-
- ۱- السیوطی: عبد الرحمن بن أبی بکر بن محمد الحافظ المورخ الادیب المتوفی سنه ۹۱۱.
 - ۲- النووی: یحیی بن شرف، ابو زکریا الشافعی المحدث الفقیه المتوفی بنو امن قری سوریه سنه ۶۷۶
 - ۳- الاتقان فی علوم القرآن ج ۱ ص ۲۷۱
 - ۴- ابن مسعود: عبد الله بن مسعود بن غافل الهذلی الصحابی المتوفی بالمدينه سنه ۳۲.
 - ۵- الراغب الاصفهانی: الحسین بن محمد بن المفضل الساکن فی بغداد الادیب الحکیم المتوفی ۵۰۲.
 - ۶- محاضرات الادباء ج ۲ ص ۴۳۴

و ابن الانبارى فى «المصاحف» عن محمد بن سيرين ان أبى بن كعب كان يكتب فاتحه الكتاب و المعوذتين، و اللّهم اياك نعبد، و اللّهم انا نستعينك (١)، و لم يكتب ابن مسعود شيئاً من هذا، و كتب عثمان بن عفان فاتحه الكتاب و المعوذتين [٢]. (و نیز در «در منثور» مذکور است):

[اخرج عبد بن حميد عن ابراهيم قال: كان عبد الله لا يكتب فاتحه الكتاب فى المصحف، و قال لو كتبتها لكتبت فى اول كل شىء] [٣].

(و نیز در «در منثور» مذکور است):

[اخرج احمد و البزار، و الطبرانى، و ابن مردويه، من طرق صحيحه عن ابن عباس عن ابن مسعود، انه كان يحك المعوذتين، و كان ابن مسعود لا يقرأ بهما، قال البزار لم يتابع ابن مسعود احد من الصحابه، و قد صح عن النبى صلى الله عليه و سلم قراءتهما فى الصلوه و اثبتهما فى المصحف] [٤].

(و نیز در «در منثور» مسطور است):

ص: ٢٣

١- قال جمع من اهل السنه : ان فى مصحف أبى بن كعب سورتين لم توجدا فى غيره : الاولى سورة الخلع و هى هذه : بسم الله الرحمن الرحيم انا نستعينك و نستغفرك ، و نثنى عليك و لا نكفرک ، و نخلع و نترك من يفجرک . الثانيه : سورة الحفد ، و هى هذه : بسم الله الرحمن الرحيم ، اللّهم اياك نعبد ، و لك نصلى و نسجد ، و إليك نسعى و نحفد ، نرجو رحمتك ، و نخشى عذابك ، ان عذابك بالكفار ملحق .

٢- الدر المنثور ج ١ ص ١ .

٣- نفس المصدر ج ١ ص ١

٤- الدر المنثور فى التفسير بالمأثور ج ٦ فى تفسير سورة العلق ص ٤١٦ ، و الاتقان ج ١ ص ٢٧١

[اخرج احمد، و البخارى، و النسائى، و ابن الضريس، و ابن الانبارى، و ابن حبان، و ابن مردويه، عن زر بن حبيش قال: اتيت
المدينه، فلقيت أبى بن كعب فقلت له: يا ابا المنذر انى رأيت ابن مسعود لا يكتب المعوذتين فى مصحفه فقال: اما و الذى بعث
محمدا بالحق لقد سئلت رسول الله صلى الله عليه و سلم عنهما، و ما سألتى عنهما أحد منذ سألته غيرك، قال: قيل لى: قل،
فقلت:

فقولوا فنحن نقول كما قال رسول الله صلى الله عليه و سلم] (١).

(و نیز سیوطی در «اتقان» گفته):

[اخرج ابو عبيد (٢) عن ابن سيرين (٣) قال: كتب أبى بن كعب فى مصحفه فاتحه الكتاب و المعوذتين، و اللهم انا نستعينك، و
اللهم اياك نعبد، و تركهن ابن مسعود و كتب عثمان منهن فاتحه الكتاب و المعوذتين (٤).

(و محب الدين احمد بن عبد الله بن محمد الطبر (٥) الشافعى المكى در «رياض النضره» در مطاعن عثمان گفته):

[و اما الخامسة عشر و هى احراق مصحف ابن مسعود فليس ذلك مما يعتذر عنه، بل هو من اكبر المصالح، فانه لو بقى فى ايدى
الناس لكان اذى ذلك الى الفتنة الكبيره فى الدين، لكثرة ما فيه من الشذوذ المنكره عند اهل العلم بالقرآن

ص: ٢٤

١- الدر المنثور فى التفسير بالمأثور ج ٦ ص ٤١٦

٢- ابو عبيد : احمد بن محمد بن عبد الرحمن الهروى صاحب « الغريين » توفى سنه ٤٠١ .

٣- ابن سيرين : محمد بن سيرين البصرى الانصارى التابعى المعبر ، توفى سنه ١١٠ .

٤- الاتقان فى علوم القرآن ج ١ ص ٢٢٦

٥- محب الدين الطبرى : احمد بن عبد الله الحافظ الفقيه الشافعى توفى بمكه المكرمه سنه ٦٩٤

و لحذفه المعوذتين من مصحفه مع الشهره عند الصحابه انهما من القرآن، و قال عثمان لما عوقب فى ذلك: خشيت الفتنة فى القرآن[١].

(و حسين بن محمد بن الحسن دياربكرى[٢] در «تاريخ خميس» گفته):

[اما احراق مصحف ابن مسعود فليس ذلك مما يعتذر عنه بل هو من اكبر المصالح، فانه لو بقى فى ايدى الناس لادى ذلك الى فتنة كبيره فى الدين، لكثرت ما فيه من الشذوذ المنكره عند اهل العلم بالقرآن، و لحذفه المعوذتين من مصحفه، مع الشهره عند الصحابه انهما من القرآن[٣].

(و ملا محسن كشميرى در كتاب «نجاه المؤمنين» بجواب طعن عثمان بسبب ضرب ابن مسعود گفته):

[و اسقط اى (ابن مسعود) عنه، اى عن المصحف، المعوذتين و الفاتحه، و بالغ فى انها ليست من القرآن، مع ان الفاتحه امه].

(و در مسند احمد بن حنبل مسطور است):

[عن عبد الرحمن بن يزيد قال: كان عبد الله يحك المعوذتين من مصاحفه، و يقول: انهما ليستا من كتاب الله تبارك و تعالى[٤].

(و نیز در «مسند» احمد بن حنبل بعد ذكر روايت زر[٥] قال:

ص: ٢٥

-
- ١- رياض النضره فى مناقب العشره ص ١٥٠ ط مطبعه الحسينيه بمصر .
 - ٢- الدياربكرى : حسين بن محمد بن الحسن المورخ ، توفى بمكه المكرمه سنه ٩٦٦ .
 - ٣- تاريخ الخميس فى احوال انفس نفيس ج ٢ ص ٢٧٣ .
 - ٤- مسند ابن حنبل ج ٥ ص ١٢٩ ط القاهره .
 - ٥- زر بن حبيش : ابن حياشه الاسدى الكوفى التابعى عاش مائه و عشرين سنه و توفى بوقعه بدير الجماجم سنه ٨٣ .

[قلت لابی: ان أخاك يحكهما من المصحف] (۱).

(و بیان این معنی که ضمیر در يحكهما برای معوذتین است مسطور است):

[و لقد كان ابن مسعود يرى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يعوذ بهما الحسن و الحسين، و لم يسمعه يقرأ بهما في شيء من صلاته، فظن انهما عوذتان و اصر على ظنه] (۲).

(و در «صحيح بخارى» مسطور است):

[حدثنا علي بن عبد الله (۳)، قال: حدثنا سفيان، قال: حدثنا عبده بن أبي لبابه، عن زر قال: سألت أبي بن كعب قلت: يا ابا المنذر ان اخاك ابن مسعود يقول كذا و كذا، فقال ابى: سألت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم فقال لى: قل فقلت فنحن نقول كما قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم] (۴).

(و ابن حجر عسقلانى در «فتح البارى» (۵) در شرح این حدیث گفته):

[قوله: يقول كذا و كذا هكذا وقع هذا اللفظ مبهما، و كان بعض الرواه ابهمه

ص: ۲۶

۱- مسند ابن حنبل ج ۵ ص ۱۳۰ ط القاهره ۱۳۱۳ .

۲- نفس المصدر ج ۵ ص ۱۳۰

۳- علی بن عبد الله : هو ابن المدینى البصرى المحدث الحافظ المتوفى بسامراء سنه ۲۳۴ يحدث عن سفيان بن عيينه الكوفى محدث الحرم المتوفى بمكه ۱۹۸ .

۴- صحيح البخارى ج ۶ ص ۲۲۳

۵- ابن حجر العسقلانى : احمد بن على بن محمد الحافظ المورخ ، توفى بالقاهره سنه ۸۵۲ .

استعظاما له، و اظن ذلك من سفيان، فان الاسماعيلي (١) اخرجه من طريق عبد الجبار بن العلاء (٢)، عن سفيان كذلك على الابهام، و كنت اظنّ اولاً- ان الذى ابهمه البخارى لاني رأيت التصريح به فى روايه احمد عن سفيان، و لفظه: قلت لابي: ان اخاك يحكهما من المصحف، و كذا اخرجه الحميدى (٣) عن سفيان، و من طريقى ابو نعيم فى «المستخرج»، و كان سفيان تاره يصرح بذلك، و تاره يبهمه، و قد اخرجه احمد ايضا، و ابن حبان (٤) من روايه حماد بن سلمه، عن عاصم، بلفظ «ان ابن مسعود كان لا يكتب المعوذتين فى مصحفه»، و اخرج احمد، عن أبى بكر بن عياش، عن عاصم، بلفظ «ان عبد الله يقول فى المعوذتين»، و هذا ايضا فيه ابهام].

ابن مسعود معوذتين را در مصحف خود نوشت

[و قد اخرجه عبد الله بن احمد فى زيادات المسند، و الطبرانى، و ابن مردويه من طريق الاعمش، عن ابى اسحاق، عن عبد الرحمن بن يزيد النخعى، قال:

كان ابن مسعود يحك المعوذتين من مصاحفه و يقول: انهما ليستا من كتاب الله.

ص: ٢٧

-
- ١- الاسماعيلي : هو محمد بن اسماعيل بن مهران النيسابورى الحافظ المتوفى سنة ٢٩٥ .
 - ٢- عبد الجبار بن العلاء : بن عبد الجبار ، البصرى المكي العطار المتوفى سنة ٢٤٨ .
 - ٣- الحميدى : عبد الله بن الزبير الاسدى ، احد ائمه الحديث المتوفى بمكة سنة ٢١٩ .
 - ٤- ابن حبان : محمد بن حبان بن احمد بن حبان البستى الشافعى الحافظ المتوفى ٣٥٤

قال الاعمش (١): و حدثنا عاصم (٢)، عن زر، عن أبي بن كعب (٣)، فذكر نحو حديث قتيبه (٤) الذي في الباب الماضي، و قد اخرج البزار (٥) و في آخره يقول: انما امر النبي صَلَّى الله عليه و سلم ان تتعوذ بهما، قال البزار: يتابع ابن مسعود على ذلك احد من الصحابه، و قد صح

عن النبي صَلَّى الله عليه و سلم انه قرأهما في الصلوه.

قلت: هو في «صحيح» مسلم عن عقبه بن عامر، و زاد فيه ابن حبان من وجه آخر عن عقبه بن عامر: فان استطعت ان لا تفوتك قراءةتهما في صلاه فافعل.

و اخرج احمد من طريق أبي العلاء بن الشخير، عن رجل من الصحابه ان النبي صَلَّى الله عليه و سلم اقرأه المعوذتين، و قال له: إذا انت صليت فاقرا بهما و اسناده صحيح، و

لسعد بن مسعود من حديث معاذ بن جبل ان النبي صَلَّى الله عليه و سلم صلى الصبح فقرأ فيها المعوذتين.

چرا ابن مسعود معوذتين را در مصحف خود نوشت

و قد تاؤل القاضي ابو بكر الباقلاانى فى كتاب «الانتصار» و تبعه عياض، و غيره، ما حكى عن ابن مسعود، فقال: لم ينكر ابن مسعود كونهما من القرآن، و انما انكر اثباتهما فى المصحف، فانه كان يرى ان لا يكتب فى المصحف شيئا

ص: ٢٨

- ١- الاعمش : سليمان بن مهران التابعى الرازى الكوفى المحدث الجليل توفى بالكوفه ١٤٨ .
- ٢- عاصم : بن أبى النجود بهدله الكوفى التابعى احد القراء السبعه ، توفى بالكوفه ١٢٧ .
- ٣- أبى بن كعب : بن قيس الصحابى الخزرجى ، من كتاب الوحى ، توفى بالمدينه سنه ٢١ .
- ٤- قتيبه : هو ابن سعيد بن جميل البغلانى المحدث سكن العراق ، و توفى سنه ٢٤٠ .
- ٥- البزار : احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصرى الحافظ ، توفى بالرملة سنه ٢٩٢

الا- ان كان النبي صَلَّى الله عليه و سلم اذن في كتابته فيه، و كأنه لم يبلغه الاذن في ذلك، قال فهذا تأويل منه، و ليس جحدا لكونهما قرآنا.

و هو تأويل حسن، الا ان الروايه الصحيحه الصريحه التي ذكرتها تدفع ذلك، حيث جاء فيها: و يقول: «انهما ليستا من كتاب الله»

نعم يمكن حمل لفظ كتاب الله على المصحف فيمشى التأويل المذكور.

و قال غير القاضي: لم يكن اختلاف ابن مسعود مع غيره في قرآنيتهما، و انما كان في صفه من صفاتهما انتهى.

و غايه ما في هذا انه ابهم ما بينه القاضي(١) و من تأمل سياق الطرق التي أوردتها للحديث، استبعد هذا الجمع.

و أما قول النووى في «شرح المذهب»(٢): اجمع المسلمون على ان المعوذتين و الفاتحه من القرآن، و ان من جحد شيئا منها كفر، و ما نقل عن ابن مسعود باطل، ليس بصحيح، ففيه نظر، و قد سبقه لذلك أبو محمد بن حزم، قال في أوائل «المحلى»(٣): ما نقل عن ابن مسعود من انكار قرآنيه المعوذتين فهو كذب باطل، و كذا قال الفخر(٤) الرازى في أوائل تفسيره: الاغلب على الظن ان هذا

ص: ٢٩

١- القاضي : ابو بكر الباقلانى محمد بن الطيب المتكلم الاشعري البصرى توفى ببغداد ٤٠٣ .

٢- المذهب : فى الفروع الفقيهه على مذهب الشافعى لابي اسحاق ابراهيم بن محمد الشيرازى الشافعى المتوفى سنه ٤٧٦ ، و شرح الكتاب جمع من الفقهاء منهم ابو زكريا يحيى بن شرف النووى المتوفى ٦٧٦

٣- المحلى : (بضم الميم و فتح الحاء و اللام المشدده) كتاب فقهى فى الخلاف فى فروع الشافعيه لابي محمد على بن حزم الظاهري المتوفى سنه ٤٥٦ .

٤- الفخر الرازى : محمد بن عمر بن الحسن المتكلم المفسر الفقيه الاصولى الشافعى المتوفى بهراه سنه ٦٠٦

النقل عن ابن مسعود كذب باطل، و الطعن فى الروايات الصحيحه بغير سند لا يقبل، بل الروايه صحيحه، و التأويل محتمل.

و الاجماع الذى نقله ان أراد شموله لكل عصر فهو مخدوش، و ان أراد استقراره فهو مقبول، و قد قال ابن الصباغ (١) فى الكلام على مانعى الزكاه: و انما قاتلهم أبو بكر على منع الزكاه، و لم يقل انهم كفروا بذلك، و انما لم يكفروا لان الاجماع لم يكن استقر، قال و نحن الان نكفر من جحدها، قال و كذلك ما نقل عن ابن مسعود فى المعوذتين، يعنى انه لم يثبت عنده القطع بذلك ثم حصل الاتفاق بعد ذلك.

و قد استشكل هذا الموضع الفخر الرازى فقال: ان قلنا ان كونهما من القرآن كان متواترا فى عصر ابن مسعود لزم تكفير من أنكرهما، و ان قلنا انه لم يكن متواترا لزم ان بعض القرآن لم يتواتر، قال: و هذه عقده صعبه، و اجيب باحتمال انه كان متواترا فى عصر ابن مسعود، و لكن لم يتواتر عند ابن مسعود فانحلت العقده بعون الله تعالى [٢].

(و علامه سيوطى در كتاب «اتقان فى علوم القرآن» بعد ذكر احاديث عديده در باب جزئيت بسمله از هر سوره گفته: [فهذه الاحاديث تعطى التواتر المعنوى بكونها قرآنا منزلا فى اوائل السور و من المشكل على هذا الاصل ما ذكره الامام فخر الدين، قال: نقل فى بعض الكتب القديمه ان ابن مسعود كان ينكر كون سوره الفاتحه و المعوذتين من القرآن و هو فى غايه الصعوبه لانا ان قلنا: ان النقل المتواتر كان حاصلًا فى عصر الصحابه بكون ذلك من القرآن، فانكاره يوجب الكفر، و ان قلنا: لم يكن حاصلًا فى

ص: ٣٠

١- ابن الصباغ : عبد السيد بن محمد الفقيه الشافعى البغدادى توفى سنه ٤٨٧ .

٢- فتح البارى ج ٨ ص ٦٠٣ - ٦٠٤ - ط ميدان الجامع الازهر بمصر سنه ١٣٤٨

ذلك الزمان فيلزم ان القرآن ليس بمتواتر في الاصل، قال: و الاغلب على الظن ان نقل هذا المذهب عن ابن مسعود نقل باطل، و به يحصل الخلاص عن هذه العقده، و كذا قال القاضي أبو بكر: لم يصح عنه انها ليست بقرآن، و لا حفظ عنه انما حكها و أسقطها من مصحفه انكارا لكتابتها لا جحدا لكونها قرآنا، لانه كانت السنه عنده أن لا يكتب في المصحف الا ما أمره النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ باثباته فيه و لم يجده كتب ذلك و لا سمعه أمر به.

و قال النووي في «شرح المهدب»: اجمع المسلمون على ان المعوذتين و الفاتحه من القرآن، و ان من جحد منها شيئا كفر، و ما نقل عن ابن مسعود باطل ليس بصحيح، و قال ابن حزم في «المحلى»: هذا كذب على ابن مسعود موضوع و انما صح عنه قراءه عاصم عن زر عنه و فيها المعوذتان و الفاتحه.

و قال ابن حجر في «شرح البخارى» قد صح عن ابن مسعود انكار ذلك، فاخرج أحمد و ابن حبان عنه انه كان لا يكتب المعوذتين في مصحفه، و اخرج عبد الله (١) بن أحمد في زيادات المسند، و الطبراني (٢)، و ابن مردويه (٣) من طريق الاعمش، عن أبي اسحاق، عن عبد الرحمان بن يزيد النخعي، قال: كان عبد الله بن مسعود يحك المعوذتين من مصاحفه، و يقول: انهما ليستا من كتاب الله، و أخرج الطبراني، و البزار من وجه آخر عنه، انه كان يحك المعوذتين من

ص: ٣١

-
- ١- عبد الله بن احمد: بن محمد بن حنبل البغدادي الحافظ المتوفى سنة ٢٩٠ زاد على مسند ابيه نحو عشره آلاف حديث .
 - ٢- الطبراني: سليمان بن احمد بن ايوب المحدث الشامي المتوفى باصبهان سنة ٣٦٠ .
 - ٣- ابن مردويه: احمد بن موسى بن مردويه الاصبهاني الحافظ المورخ المفسر المتوفى سنة ٤١٠ .

المصحف، و يقول: انما أمر النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ان نتعوذ بهما، و كان عبد الله لا يقرأ بهما، أسانيدھا صحیحه، قال البزار: لم يتابع ابن مسعود على ذلك أحد من الصحابه، و قد صح انه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قرأ بهما في الصلوه، قال ابن حجر: فقول من قال انه كذب عليه مردود، و الطعن في الروايات الصحیحه بغير مستند لا يقبل، بل الروايه صحیحه و التأويل محتمل، قال: و قد اوله القاضي و غيره على انكار الكتابه كما سبق، قال و هو تأويل حسن، الا ان الروايه الصريحه التي ذكرتها تدفع ذلك، حيث جاء فيها و

يقول: انهما ليستا من كتاب الله، قال و يمكن حمل لفظ كتاب الله على المصحف فيتم التأويل المذكور، قال:

لكن من تأمل سياق الطرق المذكوره استبعد هذا الجمع قال: و قد أجاب ابن الصباغ بأنه لم يستقر عنده القطع بذلك ثم حصل الاتفاق بعد ذلك، و حاصله انهما كانتا متواترتين في عصره، لكن لم يتواترا عنده انتهى.

و قال ابن قتيبه (١) في «مشكل القرآن»: ظن ابن مسعود رضي الله تعالى عنه ان المعوذتين ليستا من القرآن، لانه رأى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يعوذ بهما الحسن و الحسين، فأقام على ظنه، و لا نقول انه أصاب في ذلك، و اخطأ المهاجرون و الانصار.

قال: و أما اسقاطه الفاتحه من مصحفه، فليس لظنه انها ليست من القرآن معاذ الله، و لكنه ذهب الى ان القرآن انما كتب و جمع بين اللوحين مخافه الشك و النسيان و الزيادة و النقصان، و رأى ان ذلك مأمون في سوره الحمد لقصرها و وجوب تعلمها على كل أحد (٢). قلت: و اسقاطه الفاتحه من مصحفه أخرجه أبو عبيد

ص: ٣٢

١- ابن قتيبه: عبد الله بن مسلم الدينوري الاديب المتوفى ببغداد سنه ٢٧٦ .

٢- مشكل القرآن ص ٣٣ - ٣٤ مع تصرف في العبارة و اختصار .

بسنده صحیح، كما تقدم فی اوائل النوع التاسع عشر[۱].

(پس هر گاه انکار ابن مسعود معوذتین را قادح در تواتر آن نباشد، قدح مثل ابو حاتم و غیر او در حدیث غدیر چگونه قدح در تواتر آن می توان کرد، که ابو حاتم و احزاب او به خاک پای ابن مسعود هم نمی رسند بلکه غبار انف فرس اُبی مسعود بهتر بود از مثل ابو حاتم و غیر او علی حسب ما نقله ابن حجر فی «الصواعق» فی تفضیل معاویه علی عمر ابن عبد العزیز.

انشقاق قمر متواتر است و قدح قادحین در آن اثر ندارد

و نیز بنا بر توهم قادحین تواتر حدیث غدیر به قدح ابو حاتم و غیر او، لازم می آید که معجزه انشقاق قمر که از اعظم معجزات و افضل کرامات آن سرور است نیز متواتر نباشد، زیرا که از ملاحظه «نهایه العقول» رازی، واضح است که حلیمی (۲) منکر انشقاق قمر بوده، و حلیمی از اعظم اکابر ائمه سنی است، و فضائل عظیمه و مناقب فخریه او بر ناظر «انساب» سمعانی، و تاریخ «وفیات الأعیان» ابن خلکان و «مرآه الجنان» یافعی و «طبقات شافعیه اسنوی» و «طبقات ابو بکر اسدی» و امثال آن مخفی نیست.

اما تواتر معجزه انشقاق قمر، پس شهاب الدین احمد بن محمد الخطیب

ص: ۳۳

۱- الاتقان فی علوم القرآن ج ۱ ص ۲۷۰ - ۲۷۳ .

۲- الحلیمی : هو الحسن بن الحسن بن محمد البخاری الشافعی المتوفی ببخاری سنه ۴۰۳ .

القسطلاني المصري الشافعي (١) در كتاب «المواهب اللدنيه فى السيره النبويه» گفته:

[وقال ابن عبد البر: قد روى هذا الحديث يعنى حديث، انشقاق القمر، عن جماعه كثيره من الصحابه، و روى ذلك عنهم أمثالهم من التابعين، ثم نقله الجم الغفير الى ان انتهى إلينا، و تأيد بالآيه الكريمه-انتهى.

و قال العلامه ابن السبكي فى «شرح لمختصر ابن الحاجب»: الصحيح عندى ان انشقاق القمر متواتر، منصوص عليه فى القرآن، مروى فى الصحيحين، و غيرهما من طرق من حديث شعبه، عن سليمان، عن ابراهيم، عن أبى معمر، عن ابن مسعود، ثم قال: و له طرق آخر شتى بحيث لا يمتري فى تواتره (٢)-انتهى.

و علامه سيوطى در كتاب «اتمام الدرايه لقراء النقايه» گفته:

[الخبر بمعنى الحديث، و قيل اعم منه، ان تعددت طرقه بلا حصر، بان احالت العاده تواطؤهم على الكذب او وقوعه منهم اتفاقا بلا قصد، و اتصف بذلك فى كل طبقاته فهو متواتر، أى يسمى بذلك، و سياى فى اصول الفقه انه يوجب العلم اليقيني، فلا يحتاج الى البحث عن حال رجاله: قال ابن الصلاح: و مثاله على التفسير المذكور يعز وجوده، الا ان يدعى ذلك فى

حديث من كذب على متعمدا فقد رواه من الصحابه نحو المائه، و قيل: المائتين.

و تعقب عليه الحافظ ابو الفضل العراقى (٣) بحديث مسح الخف، فقد رواه

ص: ٣٤

-
- ١- القسطلانى : احمد بن محمد بن أبى بكر المصرى المحدث المتوفى بالقاهره سنه ٩٢٣ .
 - ٢- المواهب اللدنيه للقسطلانى ج ١ ص ٤٦٦ ط مصر المورخ سنه ١٢٨١ .
 - ٣- الحافظ العراقى : هو عبد الرحيم بن الحسين بن عبد الرحمن المتوفى بالقاهره سنه ٨٠٦ .

سبعون من الصحابه، و حديث رفع اليدين فى الصلوه و قد رواه نحو خمسين منهم.

و قال شيخ الاسلام ابو الفضل ابن حجر(١) : ما ادعاه ابن الصلاح(٢) من العزه و غيره من العدم ممنوع، لانه ذلك نشأ عن قله الاطلاع على كثره الطرق و احوال الرجال و صفاتهم المقتضيه لابعاد العاده ان يتواطئوا على الكذب او يحصل منهم اتفاقا، و من احسن ما يقرر به كون المتواتر موجودا وجود كثره فى الاحاديث، ان الكتب المشهوره المتداوله بايدى اهل العلم شرقا و غربا المقطوع عندهم بصحه نسبتها الى مصنفها، إذا اجتمعت على اخراج حديث، و تعددت طرقه تعددا تحيل العاده تواطؤهم على الكذب، افاد العلم اليقيني بصحه نسبتها الى قائله و مثل ذلك فى الكتب المشهوره كثير.

قلت: صدق شيخ الاسلام و برّ، و ما قاله هو الصواب، إذ لا يمتري فيه من له ممارسه بالحديث و الاطلاع، فقد وصف جماعه من المتقدمين و المتأخرين أحاديث كثيره بالتواتر، منها حديث نزل القرآن على سبعة أحرف، و حديث الحوض، و انشقاق القمر، و أحاديث الهرج و الفتن فى آخر الزمان، و قد جمعت جزءا فى حديث رفع اليدين فى الدعاء، فوقع لى من طرق تبلغ العشرين، و عزمت على جمع كتاب فى الاحاديث المتواتره، يسر الله ذلك بمنه امين[٣].

انكار حليمى بتواتر انشقاق قمر ضرر نمى زند

اما انكار حليمى انشقاق قمر را: پس سابقا از عبارت فخر رازى

ص: ٣٥

١- ابو الفضل ابن حجر : هو احمد بن على بن محمد الكنانى العسقلانى المتوفى بالقاهره سنه ٨٥٢

٢- ابن الصلاح : هو عثمان بن عبد الرحمن الشهرزورى المتوفى بدمشق سنه ٦٤٣ .

٣- اتمام الدرايه لقراء النقايه ص ٥٤ ط مصر بهامش مفتاح العلوم .

دریافتی، و باز در اینجا مذکور می شود، پس باید دانست که فخر رازی در «نهایه العقول» اولاً: اعتراض بر تقریر طریقه اولی از طرق ابطال نص بر خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام باین طور ذکر کرده):

[ثم نقول: لا- نزاع فی شیء من المقدمات الا فی قولکم: «الامر العظیم الواقع بمشهد الخلق العظیم لا بد و ان يتواتر» فانا نقول: لیس الامر كذلك، فان انشقاق القمر، و فتح مکة انه كان بالصلح او بالقهر؟، و کون بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هل هو من کل سوره أم لا؟ و کون الاقامه مثنی او فرادی؟ مع مشاهده الصحابه لذلك مده حياه رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم کل يوم خمس مرات، و كذلك احکام الصلوه و الزکاه، مع مشاهدتهم هذه الامور من النبی علیه السلام مده حياته کل ذلك امور عظیمه وقعت بمشهد اکثر الامه و لم ينتشر شیء منها].

(و در مقام جواب از این تقریر گفته: [أما الانشقاق فقد منع الحلیمی وقوعه بحمل (وَإِنْشَقَّ الْقَمَرُ) علی انه سینشق و ان سلمنا وقوعه، فلعل المشاهدين كانوا فی حد التواتر لانه آیه لیلیه، و أكثر الناس كانوا تحت السقوف فلذلك لم ينتشر]-الخ.

(و هر گاه قدح حلیمی با آن همه عظمت و جلالت و کمال نبالت، و علو شأن و سمو منزلت قابل اعتناء و لایق التفات نباشد، و قدح در تواتر معجزه شق قمر نکند، هم چنین قدح بعض متعصبین در حدیث غدیر قابل اعتناء نیست، و هرگز قدحی در تواتر حدیث نخواهد کرد.

و از غرائب امور آن است که حضرت شاه ولی الله(۱) والد ماجد مخاطب هم انکار معجزه شق قمر فرموده، شق قلوب اهل ایمان و تأیید

ص: ۳۶

۱- شاه ولی الله : احمد بن عبد الرحیم الفاروقی الدهلوی الحنفی المحدث المتوفی سنه ۱۱۷۶ .

خرافات اهل عدوان، و تقویت ظهور اصحاب شنآن نموده اند.) قال فی «التفهيمات الالهيه» التي هي حقيقه بأن تسمى بالسواوس الظلمانيه و الهواجس النفسانيه:

[أما شق القمر فعندنا ليس من المعجزات، انما هي من آيات القيامة كما قال الله تعالى: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ» لكنه صَلَّى الله عليه و سلم اخبر عنه قبل وجوده، فكان معجزه من هذا السبيل]-انتهى.

عدم روایت بخاری و مسلم بتواتر غدیر ضرر ندارد

(اما قدحی دیگر که عبد الحق در حدیث غدیر کرده، اعنی عدم روایت بخاری، و مسلم، و واقدی این حدیث شریف را، پس جواب آن بیسبب تمام در رد رازی سابقا گذشته، علاوه بر آن عدم اخراج اینها، باعتراف خود عبد الحق در همین عبارت، قدح در صحت حدیث نمی کند، و هر گاه قدح در صحت حدیث نمی کند، قدح در تواتر چگونه خواهد کرد؟! بالجمله دعوی عدم تواتر در مثل این حدیث به چنین هفوات از اعجاب عجاب است! و لنعم ما قال ابن حجر العسقلانی فی «فتح الباری» فی شرح حدیث انشقاق القمر: [و اما من سأل عن السبب فی کون أهل التنجيم لم يذكره، فجوابه انه لم ينقل عن احد منهم انه نفاه، و هذا كاف، فان الحجة فیمن أثبت، لا فیمن لم يوجد منه صريح النفي، حتى ان من وجد منه صريح النفي، يقدم عليه من وجد منه صريح الاثبات].(۱)

ص: ۳۷

(و محمد بن عبد الرسول برزنجی (۱) هم، با وصف ادعای سیادت و انتساب بدو حه علویه، در مفاک هلاک افتاده، که با آنکه خود تصریح بصحت این حدیث شریف نموده، لکن خود را از ذکر طعن ائمه خود در این حدیث، بجهت مزید تعصب، باز نداشته، و به مدح و ثنای طاعنین، ستم بر خامه و قرطاس روا داشته، و بسبب ابتلاء به تقلید و اتباع بعض همج رعاع، نسبت قدح این حدیث شریف به ابو داود بیچاره، که بمراحل از این نسبت واهیه دورتر است نموده، چنانچه در «نواقض» گفته: [و الخلاف فی صحته ینفی تواتره، بل یخرجه عن کونه صحیحا متفقا علیه، و الطاعنون جمع من ائمه الحدیث أجلاء، کأبی داود السجستانی، و اُبی حاتم، و غیرهم] -الخ.

سهارنپوری نیز در اخفای حقیقت کوشیده است

(و حسام الدین بن شیخ محمد با یزید بن شیخ بدیع الزمان سهارنپوری در «مرافض الروافض» گفته: [اما تحقیق تلقی امت در حدیث مذکور مسلم نیست، زیرا که جمعی از ائمه عدول و ثقات محدثان، که در این امر شریف رجوع بایشان است، مانند ابو داود سجستانی، و ابو حاتم رازی، و غیرهما در آن حدیث طعن کرده اند، و در صحت آن سخن نموده اند، چنانچه شیخ ابن

ص: ۳۸

ابن حجر رحمه الله در «صواعق» و میر علی قوشجی در «شرح تجرید» بدان تصریح نموده اند، و جمعی از اهل حق و ایقان، و اکابر محدثان مثل امام بخاری، و مسلم، و واقدی، و غیر ایشان که از اعظام علماء اهل سنت و جماعتند، و اکابر اصحاب حدیث و اخبار خیر البریه علیه الصلاه و التحیه، و در طلب احادیث و آثار، سیر بلاد و امصار، و گشت بلدان و دیار نموده در این علم شریف باقصی غایت و آخرین پایه کمال و نهایت ارتقا فرموده اند بروایت آن حدیث لب نگشوده اند، چنانچه شیخ عبد الحق رحمه الله بدان تصریح نموده، پس دعوی تلقی جمیع امت در حدیثی که مطعون سران محدثان، و غیر مروی ثقات ایشان باشد، باطل است. . . [الی ان قال: [و اثبات تواتر با وجود طعن ائمه محدثین و عدول ایشان بس مشکل (۱)].

این بزرگ هر چند این خرافات را از ابن حجر و شیخ عبد الحق أخذ کرده، چنانچه طعن ابو داود، و ابو حاتم را حواله به ابن حجر نموده و عدم روایت جمعی از محدثان حواله به عبد الحق کرده، لکن پر ظاهر است که در اخفای حق و ترویج باطل، گوی مسابقت بر ایشان ر بوده، و در تعصب و تصلب بالاتر از ایشان شتافته، زیرا که ابن حجر و عبد الحق قبل ذکر این قدح صحت حدیث شریف بلا-ریب، و کثرت طرق آن، روایت شانزده صحابی آن را، و شهادت سی صحابی بآن، بنابر روایت احمد بن حنبل، (۲) و صحت و حسن بسیاری از طرق آن هم

ص: ۳۹

۱- نواقض الروافض ص ۴ مخطوط فی مکتبه المؤلف بلکهنو .

۲- مرافض الروافض ص ۱۵۸ دلیل دوم از فصل سوم از باب ثالث - مخطوط فی مکتبه المؤلف بلکهنو

ثابت کرده اند، و عبد الحق بعد ذکر این قدح، تصریح به مردودیت این قدح هم نموده، و صاحب «مرافض الروافض» کلمات حقه ابن حجر و عبد الحق را کتمان نموده، و اقتضار بر أخذ خرافات تعصب آیات از ایشان کرده، و بذکر این هر دو در این مقام اوشان را روبروی محققین اعلام کما ینبغی رسوا ساخته، که محض حمایت باطل بر ذمه ایشان ثابت نمود، حال آنکه ایشان چنانچه در حمایت باطل تشمیر ذیل کرده اند، هم چنان بالجای حق کلمات حق هم بر زبان آورده اند.

بالجمله کمال تعصب حسام بی نظام باید دید که بمزید جسارت و عداوت امام انام علیه آلاف التحیه و السلام، بر خلاف تصریحات اکابر منقدین اعلام، و افادات محققین فحام، انهماک تمام در قدح و جرح حدیث غدیر دارد، که بلا خوف و هراس از تفضیح اهل اسلام می سراید که: [جمعی از ائمه و عدول و ثقات محدثان که در این امر شریف رجوع به ایشان است در این حدیث طعن کرده اند، و در صحت آن سخن نموده اند].

و از ظهور کذب و بهتان خود بنسبت قدح این حدیث بابی داود بیچاره، که از راویان و مثبتان این حدیث شریف است، استحیاء نمی کند، لکن چون مقلد در مقلد است، او را از این خزی و شنار، چه باک و عار!؟ و طرفه آن است که صاحب «مرافض» قبل از این حدیث غدیر را از احمد بن حنبل در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده، و اینجا این همه شورش و جفا بر پا نموده.

(و ابن تیمیه در «منهاج السنه» (۱) می گوید: [اما

قوله: «من كنت مولاه فعلى مولاه» فليس فى الصحاح، لكن هو مما رواه العلماء، و تنازع الناس فى صحته، فنقل عن البخارى، و ابراهيم الحربى، (۲) و طائفه من اهل العلم بالحديث انهم طعنوا فيه، و ضعفوه.

و نقل عن احمد بن حنبل انه حسنه، كما حسنه الترمذى، و قد صنف أبو العباس ابن عقده (۳) مصنفا فى جمع طرقه (۴) - انتهى.

(و برای تکذیب این بانگ بی هنگام ابن تیمیه، که در آن نفی این حدیث از صحاح کرده، قول سناء الله در «سیف مسلول» کافی است که در آن تصریح نموده: که جمهور این حدیث را در صحاح و سنن و مسانید روایت کرده اند، و قد سبق فیما مضى فليتكرا (۵).

و نیز مطالعه «صحیح ترمذی» و «صحیح ابن ماجه» و «صحیح

ص: ۴۱

۱- ابن تیمیه : احمد بن عبد الحلیم الحرانی الدمشقی الحنبلی المتوفى معتقلا بدمشق سنه ۷۲۸

۲- ابراهیم الحربی : بن اسحاق البغدادی الحافظ الفقیه المتوفى ببغداد سنه ۲۸۵

۳- ابن عقده : احمد بن محمد بن سعید الکوفی الزیدی الجارودی الحافظ المتوفى بالكوفه ۳۳۲

۴- منهاج السنه ج ۲ ص ۸۶

۵- سیف مسلول ص ۱۰۸ مقاله سوم بحث امامت - مخطوط فى مكتبه المؤلف بلکهنو .

ابن حبان» و «مستدرک حاکم» (۱) و «مختاره ضیاء مقدسی» (۲)، که این همه کتب از صحاح اهل سنت است، و در آنها این حدیث شریف مروی گردیده، برای تکذیب او دلیل وافی و شافی است.

و ابن روزبهان با آن همه عصبیت نیز تکذیب این امام خود کرده است که اعتراف نموده به اینکه حدیث غدیر در صحاح ثابت شده، (کما سیجیء انشاء الله تعالی).

و اهل حق از بخاری، بجهت عدم اخراج این حدیث، که اضعاف مضاعفه شروط تواتر در آن موجود است، حیرتها داشتند.

از کلام ابن تیمیه گل دیگر شکفت، که از آن ظاهر می شود که بخاری عاری از خوف باری، بر این قدر اکتفا نفرموده، بر قدح و طعن این حدیث شریف هم اقدام نموده.

و بعد استماع چنین تعصبات، بچه طور بر قول این حضرات، مسلمانی اعتماد می تواند کرد.

قدح بخاری در غدیر و تواتر آن مضر نیست

و بعض فضائح و قوادح بخاری نزد ائمه قوم سابقا شنیدی، و بعض افادات این حضرات در هتک ناموس او در ما بعد (انشاء الله) مذکور خواهد شد.

ص: ۴۲

-
- ۱- الحاکم : محمد بن عبد الله بن حمدويه النيسابوري الحافظ المعروف بابن البيع توفي بنيسابور ۴۰۵
 - ۲- الضیاء المقدسی : محمد بن عبد الواحد المقدسی الحنبلی الدمشقی المحدث المورخ المتوفی ۶۴۳

و از افحش قوادح او آن است که آتش بغض و عناد در گلخن ضمیر نصب تخمیرش چنان سر کشیده، که از خدا و جناب رسول و ارواح طیبه جناب امیر المؤمنین و حضرت بتول، علی جمیعهم افضل الصلوات و التحیات، شرم و آزرم نکرده، در جناب امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق علیه الصلاه و السلام، شک و ریب ورزیده، یعنی العیاذ باللّٰه آن حضرت را قابل قبول حدیث ندانسته، از اخراج روایات آن حضرت دست کشیده، و کلام یحیی بن سعید(۱) القطان (جعلہ اللّٰه قاطنا فی درکات النیران و اذاقه مراره الذل و الهوان) ، بسمع اصغاء شنیده.

نه بینی که ابن تیمیه از غلاف بر آمده، علم ناصبیت می افرازد، و بعد انکار أخذ ائمه اربعه طائفه سنیه قواعد فقه را از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، رو به تهجین و توهین اعدای آن جناب می آرد، و ریب و شک بخاری مرتاب رئیس النصاب در آن جناب عالی قباب، علیه آلف تحیات الملک الوهاب، و عدم اخراج حدیث آن حضرت بجهت کلام یحیی بن سعید غیر سعید، در آن جناب ذکر می کند، و دیگر راویان بخاری را، که جمعی از آنها نواصب و خوارج و مطعونین اند، بر آن حضرت (معاذ اللّٰه) ترجیح می دهد.

قال فی «المنهاج» :

[و بالجمله فهؤلاء الائمة الاربعه(۲) لیس منهم من اخذ عن جعفر شیئا من قواعد

ص: ۴۳

۱- یحیی بن سعید : بن فروخ القطان ، ابو سعید الاحول البصری ، کان من اصحاب سفیان الثوری و یفتی بقول أبی حنیفه مات

سنه ۱۹۸

۲- الائمة الاربعه : ابو حنیفه ، و مالک بن انس ، و محمد بن ادريس الشافعی ، و احمد بن حنبل

الفقه، لکن رووا عنه أحادیث، كما رووا عن غيره، و أحادیث غيره اضعاف أحادیثه، و ليس بين حديث الزهري(۱) و حديثه نسبة لا- في القوه، و لا- في الكثره، و قد استراب البخاری فی بعض أحادیثه لما بلغه عن يحيى بن سعيد القطان فيه كلام، فلم يخرج له، و يمتنع(۲) ان يكون حفظه للحديث كحفظ من يحتج بهم البخاری(۳).

قدح ابراهيم حربى كه خود مقدوح است در غدیر اثر ندارد

(اما نسبت قدح حدیث غدیر به ابراهیم حربی، پس از قطع نظر از وجوه دیگر، كه سابقا برای رد قدح ابن أبی داود و غیر او مذکور شده، كافی است برای رد آن، كه حضرت او با آن همه جلالت و عظمت شأن، استحسان و استملاح عشق ملاح می كرد.

صلاح الدین محمد بن شاکر بن احمد الخازن(۴) در «فوات الوفيات» گفته):

[و قال ياقوت(۵): حدثني صديقنا الحافظ، أبو عبد الله محمد بن محمود بن

ص: ۴۴

۱- الزهري : محمد بن مسلم القرشي الحافظ التابعي المدني المتوفى ۱۲۴

۲- هذه الجملة : « و يمتنع » الى آخرها ليست موجودة في النسخة التي عندي و هي المطبوعه بمصر سنة ۱۳۲۲

۳- منهاج السنه ج ۴ ص ۱۴۳ ط بولاق مصر سنة ۱۳۲۲ من الهجره .

۴- ابن شاکر : محمد بن شاکر الدمشقی الاديب المورخ المتوفى بدمشق سنة ۷۲۶ .

۵- ياقوت : بن عبد الله الرومي الحموي الاديب المؤرخ من ائمه الجغرافيين المتوفى ۶۲۶ .

النجار(١)، قال: حدثني احمد بن سعيد الصباغ(٢)، يرفعه الى أبي نعيم(٣)، قال كان يحضر مجلس ابراهيم الحربى جماعه من الشبان للقراءه عليه، ففقد أحدهم اياما، فسأل عنه من حضر، فقالوا: هو مشغول، ثم سأل يوما آخر، فقالوا:

هو مشغول، و كان قد ابتلى بمحبه شخص شغله عن الحضور، و عظموا ابراهيم الحربى ان يخبروه بجليه الحال، فلما تكرر السؤال عنه، و هم لا يزيدونه على انه مشغول، قال: يا قوم ان كان مريضا فقوموا بنا لنعوده، و ان كان مديونا اجتهدنا فى مساعدته، أو محبوبا سعينا فى خلاصه، فخبرونى عن جليه حاله، فقالوا: نجلك عن ذلك، فقال: لا بد ان تخبرونى، فقالوا: انه ابتلى بعشق صبى، فوجم(٤) ابراهيم ساعه، ثم قال: هذا الصبى الذى ابتلى بعشقه هو مليح او قبيح؟ فعجب القوم من سؤاله عن مثل ذلك مع جلالته فى أنفسهم، و قالوا ايها الشيخ مثلك يسأل عن مثل هذا؟! ، فقال: انه بلغنى ان الانسان إذا ابتلى بمحبه صورته قبيحه كان بلاء يجب الاستعاذه من مثله، و ان كان مليحا كان ابتلاء يجب الصبر عليه و احتمال المشقه فيه، قال: فعجبنا مما اتى به(٥).

ص: ٤٥

- ١- ابن الجار : محب الدين محمد بن محمود بن الحسن البغدادى الحافظ المتوفى سنه ٦٤٣ .
- ٢- فى معجم الادباء ج ١ ص ١٢٦ : حدثني ابو بكر احمد بن سعيد بن احمد الصباغ الاصبهاني بها قال : حدثنا احمد بن عمر بن الفضل الحافظ الاصبهاني و يعرف بجنك املاء ، قال اخبرنا الحسين بن احمد المقرئ يعنى ابا على الحداد قال : اظنه عن أبى نعيم .
- ٣- ابو نعيم : احمد بن عبد الله بن احمد الاصبهاني الحافظ المورخ المتوفى باصبهان سنه ٤٣٠ .
- ٤- وجم يجم وجوما : سكت عن غيظ ، او سكت و عجز عن التكلم من كثره الغم .
- ٥- فوات الوفيات ج ١ ص ٣

(از این حکایت ظاهر است که هر گاه ابراهیم حربی حال ابتلای تلمیذ شائب خود بعشق بعض صبیان شنید، استفسار کرد که این صبی معشوق ملیح است یا قبیح؟ و مردم از این سؤال صریح الاختلال تعجب کردند، و آن را منافی جلالت شأن و سمو مکان آن عمده الأعیان دانستند، که این بیچاره ها از ذکر اصل عشق، در خدمت با جلالتش استحياء داشتند، و ذکر آن را منافی ادب می دانستند، این چه بلا زد که حضرت او اصلا ذکر عشق بازی و سخن سازی را در این باب انکار نمی کند، بلکه طالب تفصیل و توضیح حال معشوق ملیح الوصال می باشد.

و از فقره (مثلک یسئل عن مثله) ظاهر است که حضار مجلس ابراهیم حربی سؤال او را از قبح و حسن معشوق قبیح دانستند، و لکن حضرت او اصلا التفات باین انکار و تعییر و تعریض و تحقیر نفرموده، بلا محابا قاعده کلیه ارشاد کرد که از آن استحسان عشق صور ملاح ظاهر است، و مردم از بیان این قاعده متعجب شدند، و کیف لا که عشق اما رد ملاحا کانوا او قباحا نهایت قبیح و شنیع و بغایت فزیح و فزیع است.

و شیخ محمد حیات سندی (۱)، که از اکابر علمای متبحرین، و اجله محدثین مشهورین سنیه است، در تقبیح و توهین عشق صور أمارد و نسوان، رساله ای نوشته، و بعض کلمات او را، مولوی صدیق حسن معاصر، بترجمه شیخ محمد حیات ذکر کرده، و در اینجا نقل تمام عبارت ترجمه شیخ مذکور از این کتاب مناسب می نماید که از آن، جلالت شأن و علو منزلت او هم واضح خواهد شد.

ص: ۴۶

پس باید دانست که مولوی صدیق حسن (۱) در «اتحاف النبلاء» گفته:

[شیخ محمد حیات سندی مدنی از علمای ربانیین، و عظمای محدثین بود، نام والدش ملا فلاریه است از قبیله چاچر، ساکن اطراف عادلپور، و چاچر بر وزن ساغر قومی از کشور سند و عادلپور است از توابع بهگر، مولد و منشأ شیخ محمد حیات سند است و در عنفوان شباب توفیق زیارت حرمین شریفین یافت، در مدینه منور توطن و تأهل کرد، و کمر به تحصیل علم بر بست، و با وجود فقدان وجه معاش استقامت را کار فرمود، و نزد علماء حرمین شریفین سیما شیخ ابو الحسن سندی (۲) نزیل مدینه منوره کسب کمالات نمود، و برخی پیش شیخ عبد الله بن سالم بصری (۳)، و شیخ اَبی المکارم محمد بن احمد تتلمذ کرد، و تمام عمر در خدمت حدیث شریف صرف ساخت، و تبحری عظیم در این فن شریف اندوخت و همیشه ناشر علوم لطیفه، و عامر اوقات شریفه بود، خواص و عوام حرمین مکرمین، و مصر، و روم، و شام، اعتقاد و اخلاص خاص به او داشتند، و از آن ذات همایون کسب برکات می نمودند.

میر آزاد (۴) در «مآثر الکرام» نوشته: وقتی که فقیر از مدینه منوره

ص: ۴۷

-
- ۱- محمد صدیق خان بن حسن بن علی بن لطف الله البخاری الهندی القنوجی المتوفی سنه ۱۳۰۷
 - ۲- الشیخ ابو الحسن السندی : بن عبد الهادی المحدث المتوفی بالمدينه سنه ۱۱۳۶
 - ۳- الشیخ عبد الله البصری : بن سالم بن محمد المکی المحدث المتوفی بمکه المکرمه سنه ۱۱۳۴
 - ۴- میر آزاد : غلام علی الحسینی الواسطی البلکرامی المورخ الادیب الموی باورنک آباد ۱۱۹۴

به مکه معظمه معاودت نمود، شیخ قدس سره مکتوبی نامزد فقیر نمود، و اسم فقیر سید علی بن اضافت غلام تحریر فرمود، از جهت آنکه در حدیث شریف آمده که همه کس عباد الله اند، اطلاق عبودیت نسبت به مخلوق نباید کرد.

فقیر در جواب نوشت: مسلم روایت می کند از

أبی هریره (۱) رضی الله عنه: ان رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: «لا- يقولن أحدكم عبدی و امتی، کلکم عباد الله، و کل نسائکم إماء الله، و ليقل فتای و غلامی» (۲).

و نیز قلمی ساختم که اگر واضح اسم غلام را بمعنی عبد اراده کرده باشد، و دیگری بمعنی فرزند تلفظ نماید او را می رسد، لکل امرء مانوی.

شیخ بعد وصول خط، داد انصاف داده و بعد از این اسم فقیر، غلام علی تحریر نمود، و چه خوب واقع شد آنچه ابن نجار در «تاریخ بغداد» در ذکر احمد غزالی (۳) آورده: که نوبتی قاری در مجلس او این آیه بخواند: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ» (۴) فقال: شرفهم بياء الاضافه الى نفسه بقوله: «يا عِبَادِيَ» ثم انشد:

و هان على اللوم في جنب حُبها و قول الاعادی انه الخلیع

اصمّ إذا نودیت باسمی و انی إذا قیل لی یا عبدها لسمیع

ص: ۴۸

۱- ابو هریره: عبد الرحمن بن صخر الدوسی اسلم سنه ۷ و روی عنه ۵۳۷۴ حدیثا توفی ۵۹

۲- مختصر صحیح مسلم للمندری ج ۲ ص ۱۳۳ حدیث ۱۴۱۳ - ط الکویت .

۳- احمد غزالی: بن محمد بن محمد الطوسی الواعظ المتوفی بقزوين سنه ۵۲۰.

۴- سوره الزمر: ۵۳

شیخ محمد حیات در تاریخ بیست و ششم صفر، روز چهارشنبه، سنه ثلث و ستین و مائه و الف و دیعت حیات سپرد، و در بقعه مبارکه بقیع مدفون گردید «رحله شیخی» تاریخ یافتیم، تالی رحله پنج عدد محسوب است زیرا که معتبر در قاعده جمل صورت کتابت باشد نه تلفظ.

انتهی کلامه.

محزر سطور گوید: تلامذه شیخ محمد حیات جمعی از علماء است: منهم الشیخ احمد بن عبد الرحمن الشامی، و الشیخ محمد سعید صفر، و الشیخ عبد القادر خلیل کدک (۱)، و السید عبد القادر بن احمد بن عبد القادر (۲)، و السید غلام علی بن نوح البلکرامی، و الشیخ محمد فاخر المتخلص بزائر الإله آبادی (۳).

و هر یکی از ایشان فرید عصر، و وحید دهر، و شیخ سلاسل حدیث، و جز آن بود در وقت خود. و شیخ محمد حیات رتبه اجتهاد داشت، تقلید هیچ کس نمی کرد.

زائر در مدح او گفته است:

باد بر روی صفحه دوران محفل آرای حلقه انسان

شیخ الاسلام عصر علامه در فنون حدیث فهامه

موشکاف دقائق ایمان راز دار حقایق ایقان

ص: ۴۹

۱- عبد القادر خلیل کدک: بن خلیل الحنفی المدني الحافظ الادیب المورخ المتوفی ۱۱۸۹.

۲- عبد القادر بن احمد: الحسینی الیمنی الفقیه الکوکبانی المتوفی بصنعاء سنه ۱۲۰۷

۳- زائر الإله آبادی: محمد فاخر بن محمد یحیی المتوفی بیرهان پور سنه ۱۱۶۴

رسته از حبس ربقه تقلید بسته بر اجتهاد رأی مزید

درس فرمای مسجد نبوی بطریق رشیق مصطفوی

آن محمد حیات بخت بلند بحديث نبی قوی پیوند

متع الله زمرة الأعیان بافاداته الى الازمان

سر من خاک پای او بادا جان من در رضای او بادا

انتهی کلامه من المثنوی.

او را تصانیف است: منها «رساله فی رد بدعه التعزیه» و «رساله فی رد التقليد» سماها تحفه الانام فی العمل بحديث النبى علیه الصلوه و السلام. و دروی گفته:

[ان المنسوخ من السنه فی غايه القله، و قد جمعه ابن الجوزی فی ورقات و قال: افرد فیها قدر ما صح نسخه او احتمال، و اعرض عما لا وجه لنسخه و لا احتمال و قال: فمن سمع بحديث يدعى فيه النسخ و ليس فیها فهاتيك دعوى و قد تدبرته، فاذا هو احد و عشرون حديثا، و ان الانتقال من مذهب الى مذهب ما كان ملوما فی الصدر الاول، و قد انتقل كبار العلماء من مذهب الى مذهب.

و هكذا كان من كان من الصحابه و التابعين و الائمة الاربعه ينتقلون من قول الى قول، و الحاصل ان العمل بالحديث بحسب ما بدی لصاحب الفهم المستقیم من المصلحه الدينيه هو المذهب عند الكل، و كثير منهم من يدعى عدم فهم الحديث إذا قيل له: لم لا تعمل بالحديث؟ مع ادعائه الفضيله و تعليمه و تعلمه و استدلاله لمن قلده، و هذا من اغرب الغرائب.

قال فی «البحر الرائق»: يجوز تقليد من شاء من المجتهدين و ان دونت المذاهب كالیوم و له الانتقال من مذهبه [انتهی].

و «رساله فی النهی من عشق صور المرد و النسوان» و دروی نوشته:

ص: ۵۰

[تلك لعمر و الله الفتنة الكبرى، و البليه العظمى، استعبدت النفوس لغير خلاقها، و ملكت القلوب لمن يسومها الهوان من عشاقها، و القت الحرب بين العشق و التوحيد، و دعت الى موالاه كل شيطان مرید]. . . الى قوله:

[و انما حكى الله العشق عن كفره قوم لوط، و امرأه العزيز، و كانت إذ ذاك مشرکه، و الفتنة بعشق الصور تنافى ان يكون دين العبد كله لله بل ينقص من دينه بحسب ما حصل له من فتنة العشق، و ربما اخرجت صاحبه من ان يبقى معه شىء من الدين، و المفتون بالصور مخالف لقوله تعالى: قُلْ: لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ (۱)] و المبتلى بها ليس بغاض بصره، بل يلتذ بالنظر الحرام، و ربما يقع فى الزنا]. . . الى قوله:

[فان تعبد القلب للمعشوق شرك، و قد اثبت النبى صَلَّى الله عليه و سلم اسم التعبد على المحبه لغير الله تعالى فى قوله الصحيح: تعس عبد الدينار و عبد الدرهم] - الخ. . . و «الايقاف على سبب الاختلاف» .

و بعض اين رسائل را فقير از مكه معظمه آورده، و لله الحمد.

نهى از عشق به صور زنان و کودکان

از اين عبارات ظاهر است كه عشق صور، فتنة كبرى، و بليه عظمى است، كه نفوس را عابد غير خلاق رحمان، و قلوب را مملوك سائمين هوان مى گرداند، و اين فتنة كبرى و بليه عظمى سبب حرب با توحيد، و داعى موالاة هر شيطان مرید است، و عشق از خصال ذميمة كفار است، كه حق تعالى آن را از كفره قوم لوط و امرأه عزيز نقل فرموده، و امرأه عزيز وقت عشق مشرکه بود، و فتنة عشق صور منافات دارد بآنكه دين عبد كليہ برای خداى تعالى باشد، بلکه كم مى نمايد از دين مفتون به مقدارى كه او را فتنة عشق حاصل است، بلکه گاه است كه اين فتنة مفتون را كليته

ص: ۵۱

از دین خارج می سازد و مفتون بصور مخالف قول خداوند تعالی است که غض بصر نمی کند و التذاذ بحرام می نماید و تعبد قلب برای معشوق شرک است و جناب رسالت مآب برای محبت غیر خدای اسم تعبد ثابت فرموده.

و شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی در «سیر النبلاء» گفته:

[قال المسعودی (۱): كانت وفاه الحربی المحدث الفقیه فی الجانب الغربی و له نیف و ثمانون (۲) سنه و كان صدوقا عالما فصیحا جوادا عفیفا زاهدا ناسکا و كان مع ذلك ضاحك السن ظریف الطبع و لم یكن معه تكبر و لا تجبر یمازح مع اصدقائه بما یتحیی (۳) منه و یتقیح من غیره (۴)].

از این عبارت ظاهر است که ابراهیم حربی مزاح با اصدقای خود بنوعی می کرد که مردم از آن استحياء کنند و صدور آن را از غیر او قبیح شمارند.

و نیز در «سیر النبلاء» مسطور است:

[و یروی ان ابراهیم لما صنّف «غریب الحدیث» و هو کتاب نفیس کامل

ص: ۵۲

-
- ۱- المسعودی: علی بن الحسین بن علی المورخ من ذریه عبد الله بن مسعود: كان بغدادیا و توفي بمصر ۳۴۶.
 - ۲- فی النسخه التي عندی من «مروج الذهب»: (وله خمس و ثمانون سنه).
 - ۳- فی مروج الذهب: (و ربما مزح مع اصدقائه بما یتحسن منه و یتقیح من غیره).
 - ۴- مروج الذهب للمسعودی ج ۴ ص ۱۷۲ ط بیروت دار الاندلس - سیر النبلاء ج ۱۳ ص ۳۶۵.

فی معناه قال ثعلب(۱): ما لابراهيم و غرائب الحديث! رجل محدث ثم حضر مجلسه فلما حضر المجلس سجد ثعلب و قال: ما ظننت ان على وجه الارض مثل هذا الرجل[۲].

ابراهيم حربی از سجده کردن در مقابلش منع نمی کرد

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که ثعلب هر گاه حاضر مجلس ابراهیم حربی گردید سجده نمود و انکاری بر این فعل نقل نکرده اند، پس ابراهیم هم مجوز سجده مجلس خود باشد و کمال شناخت سجده برای غیر خالق از افادات شاه صاحب در اوائل باب نهم همین کتاب «تحفه» ظاهر است حیث قال:

و هر چند اهل سنت هم در مسائل فقهیه با هم مختلف شده اند، لکن هر یک متمسک بقرآن و احادیث و آثار است طرق متنوعه در فهم معانی و علل شرایع موجب اختلاف اینها گردیده بخلاف این گروه که اصلا شرایع مختصه ایشان با اسلوب قرآن و حدیث مانند نیست گویا شریعت یهودیت یا نصرانیت است یا بیدانت و شاستر هنود است یا دساتیر صابئین است.

و چون این مبحث بغایت تطویل می خواهد ناچار نمونه از خرواری و اندکی از بسیاری در اینجا ذکر می نمائیم که العاقل تکفیه الاشاره[. . .]

الی ان قال: هفتم تجویز سجود برای سلاطین ظلمه که آخوند باقر مجلسی و دیگر علمای ایشان نموده اند- که صریح مخالف قواعد کلیات شریعت است.

ص: ۵۳

۱- ثعلب: احمد بن یحیی بن زید امام الکوفیین فی النحو و اللغه توفی بیغداد ۲۹۱ .

۲- سیر النبلاء ج ۱۳ ص ۳۶۱ ط بیروت

قوله تعالى: لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱).

و قوله تعالى: أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ (۲).

و دیگر آیات بسیار دلالت بر انحصار سجده می کند در حق خالق توانا که دانای پنهان و آشکار است، خصوصا در شریعت مصطفوی و تمسک بسجده ملائکه برای آدم علیه السلام در این مقام نهایت بی جا است که احکام آدمی را بر احکام ملائکه قیاس نتوان کرد، و هم چنین تمسک بسجود اخوه یوسف برای یوسف که اول سجود مصطلح نبود دوم تمسک بشرایع من قبلنا وقتی درست می شود که در شریعت نسخ آن نیامده باشد و این حکم بلا شبهه در شریعت منسوخ است و الا حق و اولی به این تعظیم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام و سبطین علیهما السلام و دیگر ائمه شدند نه شاه عباس و شاه طهماسب] -انتهی (۳) سبحان الله! شاه صاحب بکذب و بهتان بلا ذکر شاهد و برهان نسبت تجویز سجود برای سلاطین ظلمه باهل حق می نمایند و بنای کمال تشنیع بر آن می گذارند و از این سجود ثعلب که از اکابر ائمه سنی است و عدم انکار حربی و امثال آن کما لا یخفی علی ناظر الزهه خبری بر نمی دارند.

ص: ۵۴

۱- سوره فصلت : ۳۷

۲- سوره النمل : ۲۵

۳- تحفه اثنا عشریه ص ۳۹۵ - ۳۹۶

و نیز تعنت ابراهیم بمرتبه رسیده بود که علی بن المدینی استاد حضرت بخاری را معتمد و معتبر نمی دانست و قدح و جرح او می کرد و می فرمود: که نزد من از علی بن المدینی قمطری هست (یعنی از احادیث) و تحدیث نمی کنم از او بچیزی.

ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» گفته:

[قال أبو بكر الشافعي (١): سمعت ابراهيم الحربى يقول: عندي عن علي بن المديني قمطر و لا- احدث عنه بشيء لانه رأته المغرب و بيده نعله مبادرا فقلت: الى أين؟ قال: ألحق الصلوه مع أبي عبد الله فظننته يعني أحمد بن حنبل ثم قلت: من أبو عبد الله؟ قال: ابن أبي داود (٢) (٣).

(هر گاه ابراهیم حربی ترک روایات علی بن المدینی استاد و ملاذ حضرت بخاری نماید و او را مقدوح و مجروح گرداند، اگر او قدح حدیث غدیر نماید به کلامش چه التفات و احتفال است؟ حالا نبذی از جلائل فضائل و عوالی محامد و محاسن مفاخر و غرر مآثر علی بن المدینی هم بر زبان اکابر قوم باید شنید تا سقوط کلام ابراهیم حربی از اعتبار و انهماک او در تعنت و تعصب ناهنجار نزد اساطین کبار ظاهر گردد.

ص: ۵۵

۱- أبو بكر الشافعي : محمد بن عبد الله بن ابراهيم الحافظ البغدادي المتوفى ۳۵۴

۲- ابن أبي داود : احمد بن أبي داود بن جرير القاضي المعتزلي المتوفى مفلوجا ببغداد ۲۴۰

۳- سیر اعلام النبلاء ج ۱۳ ص ۳۶۹ ط بیروت

يحيى بن شرف نووى در «تهذيب الاسماء و اللغات» گفته:

[على بن المدينى الامام هو ابو الحسن على بن عبد الله بن جعفر بن نجيح السعدى مولا هم المدينى مولى عروه بن عطيه السعدى، من بنى سعد بن بكر.

قال البخارى فى تاريخه و ابن ابى (١) حاتم: اصله من المدينه.

قال البخارى: و هو بصرى.

و كان على احد ائمه الاسلام المبرزين فى الحديث صنف فيه مائتى مصنف لم يسبق الى معظمها و لم يلحق فى كثير منها.

سمع اباه و حماد بن زيد (٢)، و سفيان بن عيينه (٣)، و يحيى القطان (٤)، و خلائق.

و روى عنه معاذ بن معاذ (٥)، و احمد بن حنبل و البخارى و خلائق من الائمة و اجمعوا على جلالته و امامته و براعته فى هذا الشأن، و تقدمه على غيره.

ص: ٥٦

١- ابن أبى حاتم : عبد الرحمن بن محمد أبى حاتم الرازى من كبار الحفاظ توفى سنة ٣٢٧ .

٢- حماد بن زيد : بن درهم البصرى الحفاظ المتوفى بالبصره سنة ١٧٩

٣- سفيان بن عيينه : بن ميمون الهلالى الكوفى المحدث المتوفى بمكه المكرمه ١٩٨ .

٤- يحيى القطان : بن سعيد بن فروخ الحفاظ البصرى المتوفى ١٩٨

٥- معاذ بن معاذ : بن نصر العنبرى القاضى البصرى المتوفى ١٩٦

قال عبد الغنى بن سعيد المصرى (١): احسن الناس كلاما على حديث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثلاثه: على بن
المدينى فى وقته و موسى بن هارون (٢) فى وقته و الدار قطنى (٣) فى وقته.

و قال سفيان بن عيينه و هو احد شيوخ على بن المدينى: حدثنى على بن المدينى و تلوموننى على حب على و الله لقد كنت
اتعلم منه اكثر مما يتعلم منى و كان سفيان يسميه حيه الوادى و كان إذا سئل عن شىء يقول: لو كان حيه الوادى.

و قال حفص بن محبوب (٤): كنت عند ابن عيينه و معنا على بن المدينى و ابن الشاذكونى (٥) فلما قام ابن المدنى قال سفيان:
إذا قامت الخيل لم نجلس مع الرجاله.

و قال محمد بن يحيى (٦): رأيت لعلى بن المدينى كتابا على ظهره مكتوب المائه و النيف و الستون من علل الحديث.

و قال عباس العنبرى (٧): كانوا يكتبون قيام ابن المدينى و قعوده و لباسه و كل شىء يقول و يفعل او نحو هذا و كان ابن
المدينى إذا قدم بغداد تصدر

ص: ٥٧

-
- ١- عبد الغنى بن سعيد : الحافظ المصرى المتوفى بالقاهره سنه ٤٠٩
 - ٢- موسى بن هارون : بن عبد الله الحافظ البغدادى المتوفى (٢٩٤)
 - ٣- الدار قطنى : على بن عمر المحدث الشافعى المتوفى ببغداد (٣٨٥)
 - ٤- حفص بن محبوب : ما وجدته فى كتب التراجم و الرجال
 - ٥- الشاذكونى : سليمان بن داود المنقرى البصرى المتوفى (٢٣٤)
 - ٦- محمد بن يحيى : الدهلى الحافظ النيسابورى المتوفى ٢٥٨
 - ٧- العباس العنبرى : بن عبد العظيم الحافظ البصرى المتوفى (٢٤٦)

بالحلقه، و جاء احمد، و يحيى (١) و خلف (٢)، و المعيطى و الناس يتناظرون فاذا اختلفوا فى شىء تكلم فيه على.

و قال الاعين (٣): رأيت ابن المدينى مستلقيا و احمد بن حنبل عن يمينه و يحيى بن (٤) معين عن يساره و هو يملى عليهما.

و قال البخارى: ما استصغرت نفسى عند احد قط إلا عند على بن المدينى.

و قال يحيى القطان: نحن نستفيد من ابن المدينى اكثر مما يستفيد منا.

و قال عبد الرحمن بن المهدي (٥): على بن المدينى أعلم الناس بحديث رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و خاصه بحديث ابن عينه.

و قال أبو حاتم: كان ابن المدينى علما فى الناس فى معرفه الحديث و العلل.

و كان احمد بن حنبل لا يسميه بل يكنيه ابا الحسن تبجيلا و ما سمعت أحمد سماه قط.

قال البخارى: توفى ابن المدينى ليومين بقيا من ذى القعدة سنه اربع و ثلاثين و مائتين بالعسكر [٦].

و ذهبى در «كاشف» گفته:

[خ د ت س] (٧)

ص: ٥٨

١- يحيى : هو ابن سعيد القطان الحافظ البصرى المتوفى (١٩٨)

٢- خلف : بن سالم ابو محمد السندى الحافظ البغدادى المتوفى (٢٣١)

٣- الاعين : محمد بن أبى عتاب ابو بكر الحافظ البغدادى المتوفى (٢٤٠)

٤- يحيى بن معين : ابو زكريا الحافظ البغدادى المتوفى (٢٣٣)

٥- عبد الرحمن بن مهدي : بن حسان الحافظ البصرى المتوفى (١٩٨)

٦- تهذيب الاسماء للنووى ج ١ ص ٣٥٠ - ٣٥١

٧- خ د ت س : رموز اخراج صحيح البخارى و سنن أبى داود و الترمذى و النسائى

[علی بن عبد الله بن جعفر بن المدینی الحافظ ابو الحسن عن ابيه و حماد بن زید و جعفر بن سلیمان(۱) و الطبقه.

و عنه خ-د(۲) و البغوی و ابو یعلی.

قال شیخه ابن مهدی: علی بن المدینی اعلم الناس بحديث رسول الله (صلى الله عليه و آله) و خاصه بحديث ابن عیینه.

و قال ابن عیینه: تلوموننی علی حب ابن المدینی و الله اتعلم منه اكثر مما تعلم منی و كذا قال یحیی القطان فيه.

و قال البخاری: ما استصغرت نفسی الا بین علی.

و قال النسائی: كان الله خلقه لهذا الشأن].

هذیان ابن حزم در حدیث غدیر

و نیز باید دانست که ابن تیمیه در عبارتی که می آید از ابن حزم نقل کرده:

[و اما

«من كنت مولاه فعلى مولاه» فلا يصح من طريق الثقات اصلا]-انتهی(۳) (فاعوذ بالله من الكذب و البهتان و التفوه بمثل هذا الهذر و الهذیان کسی از عقلاء چنین کلام را درباره همچو حدیث متواتر که بسیاری از طرق آن بنص ائمه قوم صحیح است بر زبان نمی توان آورد حیرانم که نزد ابن حزم ناصبی معنای (ثقات) چیست؟! غالبا مراد او از ثقات نواصب کاذبین و خوارج مفترین بوده باشند.

ص: ۵۹

۱- جعفر بن سلیمان: الضبعی المحدث الشیعی البصری المتوفی (۱۷۸)

۲- خ - د : رمزان لصحیح البخاری و سنن أبی داود

۳- منهاج السنه ج ۴ ص ۸۶

و عجب که ابن تیمیه هم مثل این کلام خرافت نظام نقل می کند، و به تأیید آن می پردازد کما سیظهر انشاء الله تعالی و لکن الکفر مله واحده.

و لله الحمد که علمای اعلام و محققین فخام در قدح و جرح و هتک ناموس ابن حزم و خرم انف اوسعی بلیغ فرموده اند، و جزای تعصبات فاحشه او بکنارش نهاده و ناصبیت او ظاهر کرده.

قدح ابن حجر در ابن حزم

علامه نحیر احمد بن علی العسقلانی المعروف بابن حجر در «لسان المیزان» گفته: [علی بن احمد بن سعید بن حزم بن یزید الفارسی أبو محمد القرطبی اللبلی (بفتح اللام و سکون الموحده ثم اللام) الفقیه الحافظ الظاهری صاحب التصانیف.

ولد بقرطبه سنه ۳۸۴ و نشأ فی نعمه و ریاسه و کان ابوه من الوزراء و ولی هو وزاره بعض الخلفاء من بنی أمیه بالاندلس ثم ترک و اشتغل فی صباه بالادب و المنطق و العربیه و قال الشعر و ترسل ثم أقبل علی العلم فقراء «الموطأ»^(۱) و غیره ثم تحول شافعیاً فمضی علی ذلك وقت ثم انتقل الی مذهب الظاهریه و تعصب له^(۲) و صنف فیهِ ورد علی مخالفیه و کان واسع الحفظ جدا الا انه لثقته بحافظته کان یهجم علی القول فی التعدیل و التجریح و تبیین اسماء الرواه

ص: ۶۰

۱- الموطأ: فی الحدیث لمالك بن انس المتوفی (۱۷۹) شرحه جمع من الاعلام

۲- الظاهریه: مذهب فی الفقه انشاء داود بن علی الاصفهانی المتوفی (۲۷۰) و سمیت بالظاهریه لانهم يأخذون به ظاهر الكتاب و السنه و يعرضون عن التأویل و القیاس

فيقع له من ذلك أوهام شنيعة و قد تتبع كثيرا منها الحافظ قطب(١) الدين الحلبى ثم المصرى من «المحلى» خاصه(٢) و سأذكر منها اشياء.

سمع ابن حزم من أبى عمر بن الجسور(٣) و يحيى بن مسعود بن وجه الجنه(٤) و يونس بن عبد الله بن مغيث(٥) و حمام بن احمد(٦) و محمد بن سعيد بن سنان(٧) و عبد الله بن الربيع(٨) و عبد الله بن يوسف ابن نامى(٩) و تلمذ له و نشر ذكره بالمشرق ولده ابو رافع الفضل(١٠) و آخرون.

و روى عنه بالاجازه شريح(١١) بن محمد بن شريح المقرئ فكان خاتمه من روى عنه.

و كان اول سماعه فى سنه اربعمائه.

قال صاعد بن احمد(١٢): كان ابن حزم أجمع أهل الاندلس كلهم لعلوم الاسلام

ص: ٦١

-
- ١- قطب الدين الحلبى : عبد الكريم بن عبد النور الحافظ المتوفى بمصر (٧٣٥)
 - ٢- اسم كتاب القطب هو (القدر المعلى فى الكلام على بعض احاديث المحلى)
 - ٣- أبى عمر بن الجسور : احمد بن محمد القرطبى المتوفى (٤٠١)
 - ٤- ابن وجه الجنه : يحيى بن عبد الرحمن بن مسعود القرطبى المتوفى (٤٠٢)
 - ٥- يونس : بن عبد الله بن محمد بن مغيث القاضى القرطبى المتوفى (٤٢٩)
 - ٦- حمام بن احمد : ابو بكر القاضى القرطبى المتوفى (٤٢١)
 - ٧- محمد بن سعيد بن سنان : لا ادري من هو و اختلف فى اسم جده هل هو « سنان » كما ضبط هنا او « بيان » كما فى لسان الميزان او « نبات » كما فى تذكره الذهبى.
 - ٨- عبد الله بن ربيع : ما وجدت ترجمته فيما عندى
 - ٩- ابن نامى : هو مجهول عندى كصاحبه
 - ١٠- ابو رافع الفضل : بن أبى محمد ابن الحزم قتل سنه (٤٧٩)
 - ١١- شريح : ابو الحسن الرعينى الاشيبلى المتوفى (٥٣٩)
 - ١٢- صاعد : بن احمد الاندلسى المورخ المتوفى (٤٦٢)

و أوسعهم معرفه و له مع ذلك توسع فى علم البيان و حظ من البلاغه و معرفه بالسير و الانساب.

أخبرنى ولده: انه اجتمع عنده بخط أبيه من تأليفه أربعمائمه مجلد يحتوى على نحو ثمانين ألف ورقه.

و كان أبوه وزيراً للمنصور بن أبى عامر (١) ثم للمظفر بن المنصور (٢) ثم وزير هو للمستظهر بن (٣) المؤيد ثم تركه.

و قال الحميدى (٤): كان حافظاً للحديث مستنبطاً للاحكام من الكتاب و السنه متفنناً فى علوم جمه عاملاً بعلمه ما رأينا مثله فيما اجتمع له من الذكاء و سرعه الحفظ و التدبير و كرم النفس و كان له فى الاثر باع واسع و ما رأيت من يقول الشعر أسرع منه و قد جمعت شعره على حروف المعجم.

و قد تتبع أغلاطه فى الاستدلال و النظر عبد الحق (٥) بن عبد الله الانصارى فى كتاب سماه «الرد على المحلى» .

و قال اليسع (٦) المورخ الغافى: كان محفوظه البحر العجاج و لقد حفظ على المسلمين علومهم و اربى (٧) على اهل كل دين و ألف «الملل و النحل» .

ص: ٦٢

- ١- المنصور : محمد بن عبد الله بن عامر امير الاندلس المتوفى (٣٩٢)
- ٢- المظفر : عبد الملك بن محمد العامرى امير الاندلس توفى (٣٩٩)
- ٣- المستظهر : عبد الرحمن بن هشام الاموى امير قرطبه المقتول (٤١٤)
- ٤- الحميدى : محمد بن أبى نصر فتوح الاندلسى الحافظ المتوفى (٤٨٨)
- ٥- عبد الحق بن عبد الله القاضى المتوفى بمراكش (٦٣١)
- ٦- الغافى : اليسع بن عيسى الجيانى المورخ المتوفى بالقاهره (٥٧٥)
- ٧- اربى : فى نسخه من « لسان الميزان » عندى ط حيدرآباد (١٣٣٠) بدل كلمه « اربى على اهل » رادا على اهل

حدثني عمر بن واوب (١): قال كنا باشبيليه ندرس الفقه فدخل أبو محمد فسمع ثم سأل عن شيء من الفقه فأجبت فاعترض فقيل له: ليس هذا من منتحلاتك (٢) فقام وقعد و دخل منزله و حلف فلما كان بعد اشهر قريبه قصدنا الى ذلك الموضوع فناظر احسن مناظره.

قلت: و كان ذلك جرى له بعد القصة التي ذكرها عبد الله بن محمد بن العربي والذ القاضي أبي بكر (٣) فانه حكى ان ابن حزم ذكر له انه شهد جنازه فدخل المسجد فجلس قبل ان يصلى فقيل له: قم فصل تحيه المسجد ففعل ثم حضر اخرى فبدأ بالصلاه فقيل له: اجلس ليس هذا وقت صلاه و كان بعد العصر فحصل له خزي فقال للذي رباه دنى على دار الفقيه فقصده و قرأ عليه «الموطا» ثم جد فى طلب العلم بعد ذلك الى أن صار منه ما صار و لم يزل مستظها الى ان قدم أبو الوليد الباجى (٤) من العراق و قد توسع فى علوم النظر و لقي الاثمه فناظر ابن حزم فانتصف منه و لهما مناظرات مدونه فى جزء ثم تعصب عليه فقهاء المالكيه بأمرء تلك الديار فمقتوه و آذوه و طردوه و حرقوا كتبه علانيه-ولد فى ذلك:

فان تحرقوا القرطاس لا تحرقوا اللذى تضمنه القرطاس بل هو فى صدرى

قال: و هذا القدر لا يعرف لاحد من علماء الاسلام الا لابن جرير الطبرى.

و قال مورخ الاندلس أبو مروان (٥) بن حيان: كان ابن حزم حامل فنون

ص: ٦٣

١- عمر بن واوب : ما وجدت له ترجمه فى كتب التراجم

٢- منتحلاتك : فى « لسان الميزان » الذى « مستجلاتك »

٣- القاضي ابو بكر : محمد بن عبد الله الاشبيلي المالكي المتوفى (٥٤٣)

٤- الباجى : سليمان بن خلف القرطبي المالكي المتوفى (٤٧٤)

٥- ابو مروان : حيان بن خلف المورخ القرطبي المتوفى (٤٦٩)

من حديث و فقه و نسب و ادب مع المشاركه فى أنواع التعاليم القديمه و كان لا يخلوا فى فنونه من غلط لجرأته على التسور على كل فن و مال أولا الى قول الشافعى و ناضل عنه حتى نسب الى الشذوذ و استهدف لكثير من فقهاء عصره ثم عدل الى الظاهر (١) فجادل عنه و لم يكن يلف فى صدعه (٢) بما عنده بتعريض و لا تدريج بل يصك به معارضه صك الجندل (٣) و ينشق فى انفه انشاق (٤) الخردل فتمالاً (٥) عليه فقهاء عصره و أجمعوا على تضليله و شنعوا عليه و حذرنا اكابرهم من فتنته و نهوا عوامهم عن الاقتراب منه فطفقوا يعضونه و هو مصر على طريقته حتى كمل له من تصانيفه وقر بعير لم يتجاوز أكثرها عتبه بابه لزهد العلماء فيها حتى لقد احرق بعضها باشيبيه و مزقت علانيه و لم يكن مع ذلك سالما من اضطراب رأيه و كان لا يظهر عليه أثر علمه حتى يسأل فينفجر منه علم لا تكدره الدلاء و كان مما يزيد فى بغض الناس تعصبه لبنى أميه ماضيهم و باقيهم و اعتقاده بصحه امامتهم حتى نسب الى النصب.

و كان لابن حزم ابن عم يقال له: عبد الوهاب بن علاء بن سعيد بن حزم يكنى ابا العلاء و كان من الوزراء و بينهما منافسه و مخالفه فوقف على شىء من تأليف أبى محمد فكتب إليه رساله بليغه يعيب ذلك المؤلف قد ساقها ابن بسام (٤) فى

ص: ٤٤

- ١- الظاهر : مذهب داود بن على الظاهرى الذى مر ذكره
- ٢- الصدع : الكشف و الاظهار
- ٣- الجندل : على وزن جعفر أى الحجر
- ٤- الانشاق فى الانف : الصب فيها
- ٥- تمالاً القوم على الامر : اجتمعوا و تعاونوا عليه
- ٦- ابن بسام : على ابو الحسن الاندلسى المتوفى (٥٤٢)

قال: فكتب ابو محمد له الجواب و نصه: سمعت و اطعت لقول الله: (وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ)(٢) و سلمت و انقدت

لقول رسول الله صلى الله عليه و سلم: (صل من قطعك و اعف عن ظلمك) و رضيت بقول الحكيم: كفاك انتصارا ممن آذاك اعراضك عنه و انشد بعدها ابياتا منها:

كفاني ذكر الناس لى و لما ترى و مالك فيهم يا بن عمى ذاكر

و مالك فيهم من صديق فتشفتى و مالك فيهم من عدو تناكر

و قولى مسموع له و مصدق و قولك منبث مع الريح طائر

و قال القاضى ابو بكر بن العربى: ابتدا ابن حزم أولا فتعلق بمذهب الشافعى ثم انتسب الى داود ثم خلع الكل و استقل و زعم انه امام الاثمه يضع و يرفع و يحكم و يشرع و اتفق كونه بين اقوام لا بصر لهم الا بالمسائل فيطالبهم بالدليل و يتضحك لهم و ذكر بقيه الحط عليه فى كتاب «العواصم و القواصم» .

و مما يعاب على ابن حزم وقوعه فى الاثمه الكبار بأفحش عباره و أشنع رد و قد وقعت بينه و بين أبى الوليد الباجى مناظرات و منافرات.

و قال أبو العباس(٣) بن العريف الصالح الزاهد: لسان ابن حزم و سيف الحجاج شقيقان.

و قال الغزالى(٤) فى «شرح الاسماء الحسنى»: وجدت لابى محمد بن حزم

ص: ٦٥

١- الذخيره : فى محاسن اهل الجزيره و هو فى ٨ مجلدات تشمل (١٥٤) ترجمه للادباء السياسيين

٢- الاعراف : ١٩٩

٣- ابن العريف : احمد بن محمد المتوفى بمراكش (٥٣٦)

٤- الغزالى : محمد بن محمد حجه الاسلام المتوفى (٥٠٥)

كلاما فى الاسماء يدل على عظم حفظه و سيلان ذهنه.

و قال عز الدين بن عبد السلام (١): ما رأيت فى كتب الاسلام مثل «المحلى» لابن حزم و «المغنى» للشيخ الموفق (٢).

ذكر نبذه من اغلاطه فى وصف الرواه

قال فى الكلام على حديث «لا صلاه بعد طلوع الفجر الا ركعتى الفجر»:

الروايه فى هذا الباب ساقطه مطرحه مكذوبه.

فذكر منها طريق يسار مولى ابن عمر عن كعب بن مره قال: و يسار مجهول و مدلس و كعب لا يدري من هو (٣).

قال ابو زرعه (٤): يسار مدنى ثقه.

و قال ابن حزم فى حديث عايشه «قلت: يا رسول الله قصّيرت و اتممت و صمت و افطرت، قال: احسنت يا عايشه»: انفرد به العلاء بن زهير (٥) و هو مجهول.

قال القطب: أخرج الحديث النسائي، و الدار قطنى (٦) و روى عن العلاء و كيع (٧) و ابو نعيم (٨) و الفريابى (٩) و غيرهم.

ص: ٦٦

١- عز الدين : عبد العزيز الدمشقى الشافعى المتوفى (٦٦٠)

٢- الموفق : ابن قدامه عبد الله بن احمد الدمشقى الحنبلى المتوفى (٦٢٠)

٣- كعب : بن مره البهزى الصحابى المتوفى بالاردن (٥٩)

٤- ابو زرعه : عبد الرحمن بن عمرو المحدث المتوفى بدمشق (٢٨٠)

٥- العلاء : الازدى وثقه يحيى بن معين المتوفى (٢٣٣)

٦- الدار قطنى : على بن عمر المحدث الشافعى المتوفى ببغداد (٣٨٥)

٧- و كيع : بن الجراح الحافظ الكوفى المتوفى (١٩٧)

٨- ابو نعيم : عبد الرحمن بن هانى النخعى المتوفى (٢١٦)

٩- الفريابى : محمد بن يوسف الحافظ المتوفى (٢١٢)

و قال ابن معين: ثقه.

قال ابن حزم: حديث أم سلمه: «كنت البس اوضاحا(١) من ذهب» الحديث عتاب مجهول.

قال القطب: اخرج الحديث ابو داود عن محمد بن عيسى بن الطباع(٢) عن عتاب، و هو ابن بشير، عن ثابت بن عجلان(٣)، عن عطا، عنها، و عتاب هو ابن بشير المخزومي الجزري(٤)، روى عنه اسحاق بن راهويه(٥) و محمد بن سلام البيكندري(٦) و غيرهما، و أخرج الحديث المذكور الحاكم في «المستدرک»، و قال ابن معين: ثقه.

قال ابن حزم في الحديث الذى أخرجه النسائي من طريق المرقع(٧) بن صيفى عن جده رباح بن الربيع(٨)، «كنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم، فقال لرجل:

ادرك خالدًا فقال له: لا تقتل ذريه، و لا عسيفا(٩): المرقع مجهول.

قال القطب: روى عنه ولده عمر، و يحيى بن سعيد(١٠) الانصارى، و يونس(١١)

ص: ٦٧

- ١- الاوضاح : جمع الوضح أى الحلى و الخلخال
- ٢- محمد بن عيسى الحافظ المتوفى (٢٢٤)
- ٣- ثابت : بن عجلان الانصارى الحمصى
- ٤- عتاب : بن بشير المخزومى الجزرى المتوفى (١٩٠)
- ٥- ابن راهويه : اسحاق بن ابراهيم الحافظ المروزى المتوفى (٢٣٨)
- ٦- البيكندى : محمد بن سلام الحافظ البخارى المتوفى (٢٢٥)
- ٧- مرقع : بن صيفى التميمى الحنظلى الاسيدى الكوفى
- ٨- رباح : بن ربيع الصحابى المدنى نزيل البصره
- ٩- العسيف : الاجير
- ١٠- يحيى بن سعيد الانصارى : المحدث المدنى المتوفى (١٤٣)
- ١١- يونس : بن أبى اسحاق السبيعى المتوفى (١٥٩)

بن أبي اسحاق، و أبو الزناد(١)، و موسى بن عقبه(٢)، و ذكره ابن حبان فى الثقات، فليس بمجهول، و له من ذلك شىء كثير، و الله الموفق.

مات أبو محمد سنة ست و خمسين - و قيل: فى التى بعدها.

ذكرته لابن الذهبى اخل به و هو على شرطه فقد ذكر من انظاره و ممن هو فوقه جماعه كثيره منهم امام أهل الظاهر داود بن على، و ذكر على أولى من ذكر داود- و الله أعلم[٣].

ترجمة ابن حزم بگفتار ذهبى

و علامه شمس الدين محمد بن احمد ذهبى در «سير النبلاء» گفته:

[قال أبو مروان بن حيان: كان ابن حزم رحمه الله حامل فنون من حديث و فقه و جدل و نسب، و ما يتعلق بأذيال الادب، مع المشاركة فى أنواع التعاليم القديمه من المنطق و الفلسفه، و له كتب كثيره لم يخل فيها من غلط لجراءته فى التسور على الفنون لا- سيما المنطق، فأنهم زعموا انه زل هناك، و ضل فى سلوك المسالك، و خالف ارسطاطاليس(٤) و اضع الفن مخالفه من لم يفهم غرضه و لا ارتاض، و مال أولا الى النظر على رأى الشافعى، و ناضل عن مذهبه حتى و سم به، فاستهدف بذلك لكثير من الفقهاء، و عيب بالشذوذ، ثم عدل الى قول أصحاب الظاهر فنقحه و جادل عنه و ثبت عليه الى ان مات، و كان يحمل علمه هذا، و يجادل عنه من خالف على استرسال فى طباعه و مذل(٥) بأسراره، و استناد الى العهد الذى أخذه الله

ص: ٦٨

١- ابو الزناد : عبد الله بن ذكوان المدنى المتوفى ١٣١

٢- موسى بن عقبه : المحدث المتوفى بالمدينه ١٤١

٣- لسان الميزان - ج ٤ - ص ١٩٨ - ٢٠٢

٤- ارسطاطاليس : فيلسوف يونانى توفى (٣٢٢ ق م)

٥- مذل : يقال : مذل بسره ، أى ضجر و قلق حتى افشاه

على العلماء لَتَبَيَّنَهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ (١) ، فلم يك يطف في صدعه بما عنده بتعريض و لا بتدريج، بل يصك به من عارضه صك الجندل، و ينشقه انشاق الخردل، فتفر عنه القلوب، و يوقع به الندوب حتى استهدف لفقهاء وقته، فتماثوا عليه، و أجمعوا على تضليله، و شنعوا عليه، و حذروا سلاطينهم من فتنه، و نهوا عوامهم من الدنو منه، ففطق الملوك يقصونه عن قريبهم، و يسيرونه عن بلادهم، الى ان انتهوا به منقطع أثره بلده من بادية لبله (٢) ، و هو في ذلك غير مرتدع و لا راجع، يبث علمه فيمن ينتابه (٣) من بادية بلده، من عامه المقتبسين من أصاغر الطلبة الذين لا يخشون فيه الملامه، يحدثهم و يفقههم و يدارسهم، حتى كمل من مصنفاته و قر بعير لم يعد أكثرها باديته لزهد الفقهاء فيها، حتى أحرق بعضها باشبيلية (٤) ، و مزقت علانيه، و أكبر معايبه زعموا عند المصنف جهله بسياسة العلم التي أعوص الاشياء، و تخلفه عن ذلك على قوه سبحة في غماره، و على ذلك فلم يكن بالسليم من اضطراب رأيه و مغيب شاهد علمه عنه عند لقائه الى أن يحرك بالسؤال، فينفجر منه بحر علم لا تكدره الدلاء، و كان مما يزيد في شأنه تشييعه لامراء بنى أميه، ماضيهم و باقيهم، و اعتقاده بصحة امامتهم، حتى نسب الى النصب.

قلت: و من تأليفه كتاب «تبديل اليهود و النصارى للتوراه و الانجيل» ، و قد أخذ المنطق أبعد الله من علم عن محمد بن الحسن المذحجي (٥) الزبيدي و أمعن

ص: ٦٩

١- سورة آل عمران : ١٨٧

٢- لبله : بفتح اللامين و بينهما باء موحده ساكنه بلده في الاندلس

٣- انتاب ينتاب زيد عمروا : قصده

٤- مدينه اشبيلية من مدن اسبانيا

٥- المذحجي : المعروف بابن الكتاني المتوفى بعد (٤٠٠)

فيه فزلزله في أشياء [١]-انتهى.

ابن حزم از ابن ملجم دفاع کرده است

و از دلایل باهره بر ناصیت ابن حزم آنست که او با کمال جسارت و تهور، و غایت عناد و تعصب، حکم باجتهاد ابن ملجم در قتل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده (فألجمه الله بلجام من نار، و جزاه شرّ جزاء الاشرار) ، در «محلّی» که نسخه عتیقه آن پیش حقیر حاضر است، گفته:

[مسئله: مقتول کان فی اولیائه غائب، أو صغیر، أو مجنون.

اختلف الناس فی هذا:

فقال أبو حنیفه: إذا کان للمقتول بنون و فیهم واحد کبیر و غیرهم صغار، أنّ للكبیر أن یقتل و لا ینتظر بلوغ الصغار.

قال: فان کان فیهم غائب لم یکن للحاضر ان یقتل حتی یقدم الغائب، و هو قول اللیث (٢) ابن سعد، و به یقول حماد بن أبی سلیمان (٣).

و قال مالک (٤) مثل ذلك سواء سواء، و زاد: ان المقتول ان کان له ولد صغیر و أخ کبیر أو اخت کبیره، ففلاخ و للاخت أن یقتلا فوراً و لا ینتظر بلوغ الصغیر، و كذلك للعصبه أيضاً، و هو قول الاوزاعی (٥) و رأى مالک للعصبه إذا کان الولد

ص: ٧٠

١- سیر النبلاء - ج ١٨ - ص ٢٠٠

٢- اللیث : بن سعد الفقیه المصری المتوفی بالقاهره (١٧٥)

٣- حماد : الکوفی الفقیه المتوفی (١٢٠)

٤- مالک : بن انس المدنی امام المالکیه توفی (١٧٩)

٥- الاوزاعی : عبد الرحمن بن عمرو الفقیه المتوفی ببیروت (١٥٧)

صغيرا ان يصلحوا على الديه و ينفذ حكمهم.

و قال ابن أبى لیلی (١) و الحسن بن حى (٢) و أبو يوسف (٣) و الشافعى و محمد: لا يستفيد الكبير من البنين حتى يبلغ الصغير، و روى هذا القول عن عمر بن عبد العزيز (٤)، قال أبو محمد: الظاهر من قولهم: ان المجنون كالصغير، فلمّا اختلفوا كما ذكرنا و جب أن ننظر فيما احتجت به كلّ طائفه لنعلم الحق فتبعه، فنظرنا قول أبى حنيفه، فوجدناه ظاهر التناقض، إذ فرّق بين الغائب و الصغير، و وجدنا حجتهم فى هذا ان الغائب لا- يولى عليه، قالوا: و كما كان أحد الاولياء يزوج، إذا كان هنا لك صغير من الاولياء فكذلك يقتل.

و قالوا: قد قتل الحسن بن على رضى الله عنه عبد الرحمن بن ملجم و لعلى بنون صغار و هم بحضره الصحابه رضى الله عنهم من دون مخالف يعرف له منهم... -الى أن قال:

[و كان من اعتراض الشافعيين أن قالوا: ان الحسن بن على رضى الله عنهما كان اماما فنظر فى ذلك بحق الامامه و قتله بالمحاربه، لا قودا.

و هذا ليس بشىء، لان عبد الرحمن بن ملجم لم يحارب و لا أخاف السبيل و ليس للامام عند الشافعيين و لا للوصى أن يأخذ القود بصغير، حتى يبلغ، فبطل شغبهم.

و هذه القصة عائده على الحنفيين بمثل ما شنعوا على الشافعيين سواء سواء، لانهم و المالكيين لا يختلفون فى ان من قتل آخر على تأويل فلا قود فى ذلك، و لا

ص: ٧١

١- ابن ابى لیلی : محمد بن عبد الرحمن القاضى الكوفى المتوفى (١٤٨)

٢- الحسن بن صالح بن حى : الزيدى الفقيه المتوفى (١٦٨)

٣- ابو يوسف : يعقوب بن ابراهيم القاضى البغدادى المتوفى (١٨٢)

٤- عمر بن عبد العزيز : الخليفه الاموى المتوفى (١٠١)

خلاف بين أحد من الامه فى ان عبد الرحمن بن ملجم لم يقتل عليًا رضى الله عنه الا متأولا مجتهدا، مقدرًا على أنه صواب، و فى هذا يقول عمران بن حطان(١) شاعر الصفريه:

يا ضربه من تقى ما أراد بها الا ليبلغ من ذى العرش رضوانا

انى لا ذكره حيناً فأحسبه أو فى البريه عند الله ميزانا

فقد حصل الحنفيتون فى خلاف الحسن بن على على مثل ما شنعوا به على الشافعيين و ما ينفكون أبدا من رجوع سهامهم عليهم و من الوقوع فيما حضروه، فظهر تناقض الحنفيتين و المالكيين فى الفرق بين الغائب و الصغير[٢].

و علامه نحرير محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير(٣) در كتاب «روضه نديه شرح تحفه علويه» كفته:

قال النواصب قد أخطأ معاويه فى الاجتهاد و أخطأ فيه صاحبه

و العفو فى ذاك مرجو لفاعله و فى أعالي جنان الخلد راكمه

قلنا كذبتهم فلم قال النبى لنا فى النار قاتل عمار و سالبه

و ما دعوى الاجتهاد لمعاويه فى قتاله الأكدعوى ابن حزم ان ابن ملجم أشقى الآخرين مجتهد فى قتله لعلى عليه السلام، كما حكاه عنه الحافظ ابن حجر فى «تلخيص» به و إذا كان من ارتكب هواه و لفق باطلا- يروج به ما يراه اجتهادا لم يبق فى الدنيا مبطل إذ لا يأتى أحد منكرا الا و قد أهب له عذرا، و هؤلاء عبده الاوثان، قالوا: ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى(٤)- الخ.

ص: ٧٢

١- عمران : خطيب الصفريه من الخوارج الهالك (٨٤)

٢- المحلى : ج ١٠ - ص ٤٨٣ - ٤٨٤ - ط بيروت

٣- الامير الصنعانى : محمد بن اسماعيل المتوفى بصنعاء (١١٨٢)

٤- سورة الزمر : ٣

بالجمله از این بیان ظاهر گردید که جمعی از علمای حضرات سنیّه، جسارت بر رد و قدح حدیث غدیر نموده اند، و شناعت رد این حدیث صحیح، و دلالت آن بر تعصب و جحود و ناصیبت، و قصد اطفای انوار فضائل علویه، بر آدنی عاقل پوشیده نیست، لیکن چون ارتکاب این تعصب شنیع از حضرات اهل سنت، در مقامات بسیار و مواضع بیشمار واقع شده، لهذا بانکار شناعت آن هم می پردازند و می گویند که این رد و قدح، بنا بر نقد و تحقیق است، نه بجهت تعصب.

حال آنکه بدیهی است که اگر کسی فضائل صحیحۀ جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم، و معجزات آن جناب را انکار کند و مشارکت یهود و نصاری در این معنی اختیار نماید و هفوات و خرافاتشان را نقل کرده، بکلماتشان احتجاج و استدلال کند، اهل اسلام در حق او چه خواهند گفت؟!، آیا او را ملحد و کافر و منکر اسلام خواهند گفت، یا ناقد و محقق و فاضل مدقق؟!!

فخر رازی و اتباعش در پرده تسنن داد ناصیبت داده اند

پس چون رازی برد حدیث غدیر، فضیلت عظیمه واقیعه صحیحۀ جناب امیر المؤمنین علیه السلام را انکار کرده و مشارکت نواصب را در ابطال حدیث غدیر اختیار نموده و قول جاحظ(۱) ناصبی را، که در کتاب «مطاعن و نقائص اعدای جناب امیر المؤمنین علیه السلام» وارد کرده، حجت گردانیده، و افتخارا و مباحاتا روبروی اهل حق پیش نموده و آن را معتبر و معتمد دانسته، چگونه ناصبی و مبغض نباشد؟!!

ص: ۷۳

الحاصل عاقل منصف ریبی ندارد که رازی و دیگر ائمه قوم که در انکار حدیث غدیر، داد هرزه سرای داده اند، نواصب جاحدین و معاندین دینند، که در پرده تسنن، داد ناصبیت داده اند.

و معهدا اگر حضرات اهل سنت در بعض احادیث فضائل مختصه جناب امیر المؤمنین علیه السلام، قدحی و جرحی می کردند، حماشان احتمال تحقیق و تنقید را در آن می گنجانیدند.

این را چه توان کرد که متعصبین این حضرات را، آن چنان غیظ و حنق دامن گیر شده، که با وصف آنکه امام الائمه شان حضرت احمد ابن حنبل افاده کرده که در حق هیچ کس از اصحاب باسانید حسان، آن قدر فضائل مروی نشده که در حق علی علیه السلام وارد شده کما فی «الصواعق» و غیره، باز احادیث سخیفه فضائل ثلاثه را، تا آنجا که احادیثی که ائمه ایشان آن را از موضوعات اخبار و خرافات أسمار وانموده اند، ثابت کنند بلکه بمذهب بکره گرایند و نصوص جلیه بر خلافت ثلاثه، از وعید «من کذب علی متعمدا» باکی نکرده، بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم منسوب نمایند و بمقابله اهل حق، فضائل مختصه جناب امیر المؤمنین علیه السلام را کلیه انکار نمایند و یک فضیلتی هم که مختص بجناب امیر المؤمنین علیه السلام باشد، از قدح سالم نگذارند.

ابن تیمیه از عناد جمیع فضائل امیر المؤمنین علیه السلام را رد کرده است

اگر چه صدق این دعوی بر متتبع اسفار ایشان واضح است، لیکن در اینجا بر نقل کلام ابن تیمیه اکتفا می کنم که او بچند کلمه موجه، جمیع فضائل مختصه جناب امیر المؤمنین علیه السلام را رد ساخته، در «منهاج السنه»

متصل بعبارتی که آنفا گذشته، می گوید:

[قال أبو محمد بن حزم: الذی صح فی فضائل علی فهو قول رسول الله صلی الله علیه و سلم: (أنت منی بمنزله هارون من موسى، الا انه لا نبی بعدی)

و قوله:

(لا-عطين الرايه غدا رجلا- يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله)، و هذه صفه واجبه لكل مسلم و مؤمن و فاضل، و عهده صلی الله علیه و سلم:

(ان عليا لا يحبّه الا مؤمن و لا يبغضه الا منافق)، و قد صح مثل هذا فی الانصار رضی الله عنهم:

(انه لا يبغضهم من يؤمن بالله و اليوم الآخر)، و أما

(من كنت مولاه فعلى مولاه) فلا يصح من طريق الثقات أصلا.

و أما سائر الاحاديث التي تتعلق بها الروافض، فموضوعه يعرف ذلك من له أدنى علم بالاخبار و نقلتها.

فان قيل: فلم لم يذكر

ابن حزم فی «الصحيحين» من قوله: (انك منی و أنا منك)، و حديث المبالهه، و الكساء.

قيل: مقصود ابن حزم الذی فی «الصحيحين» من الحديث الذی لا يذكر فيه الا على، و أما تلك ففيها ذكر غيره [1].

از این کلام وقاحت نظام ابن حزم که ابن تیمیه (که نزد حضرات سنیّه: شیخ الاسلام و عمده علمای اعلام و مقتدای آنانم و مرجع خواص و عوام است) ذکر کرده و تأیید آن نموده، واضح گردید که جز این احادیث ثلاثه، اصلا حدیثی دیگر در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام صحیح نشده، و حال این احادیث هم از کتب همین حضرات باید جست که آن را اصلا دالّ بر فضیلتی معتدّ بها ندانند.

أما «الحديث المنزله»: پس گویند که مراد از آن این است که جناب

ص: ۷۵

امیر المؤمنین علیه السلام در این استخلاف خاص، که بقول ابن تیمیه (کما سیظهر فیما بعد): أضعف و أوهن استخلافات نبویه بود و بهتر از آن استخلاف، بدیگران مثل ابن أم مکتوم(۱) و محمد بن مسلمه(۲)، حاصل شده، جناب امیر المؤمنین علیه السلام بمنزله حضرت هارون از موسی، نسبت بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بود، نه در دیگر فضائل و کمالات.

پس بمقتضای هفوات ایشان، لازم می آید که این حدیث دلالت بر مساوات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با ابن أم مکتوم و محمد بن مسلمه، که معاذ الله افضل از این استخلاف نصییشان شده، هم نداشته باشد، بلکه حدیث منزلت حسب مزعوم شوم یوسف أعور(۳)، (کما سیجیء فیما بعد)(۴)، معاذ الله دلالت بر ذم و نقص و حط مرتبت دارد، و حال حدیث خیر را خود ابن حزم بیان کرده که: این صفت برای هر مسلم، که عوام حائکان، و هر فاسق و فاجر هم تحت مفهوم آن داخل، ثابت و متحقق است، و در حدیث ثالث خود تصریح کرده که مثل آن در شأن انصار وارد شده. و بسماع شنای افعال جمعی از انصار مو بر تن می خیزد! کما لا یخفی علی المتتبع لاسفارهم و المتفحص لخبارهم.

ملا یعقوب لاهوری در «خیر جاری» در شرح

حدیث: «آیه الایمان حب الانصار و آیه النفاق بغض الانصار» از «کتاب الایمان» گفته:

[و الحاصل انّ جهنم من حیث انهم أنصار الرسول آیه الایمان، و بغضهم

ص: ۷۶

۱- ابن أم مکتوم: عمرو بن قیس الصحابی الضریر المتوفی (۲۳)

۲- محمد بن مسلمه: الانصاری الصحابی المتوفی بالمدينه (۴۳)

۳- یوسف أعور: الجمال الواسطی المتوفی فی القرن التاسع

۴- سیجیء کلام الاعور و رده فی حدیث المنزله

بتلك الحیثیه آیه النفاق، و أما بغضهم و محبتهم لا من تلك الحیثیه، فلا یوجب شیئا].

و بنابر این می باید که معنای این حدیث آن باشد که بغض آن جناب من حیث الایمان، نفاق است و هم چنین محبت آن جناب من حیث الایمان، علامت ایمان است و این صفت هم برای هر کسی که مؤمن باشد و گو بر انواع فسق و فجور اقدام کند، ثابت است.

پس از هر دو حدیث آخرین هم، اصلا فضیلتی برای آن جناب ثابت نمی شود، و محض مثل سائر مسلمین این هر دو صفت در آن جناب (معاذ الله من ذلك) متحقق خواهد بود و «حدیث منزلت» را، خود بخيال رفع منزلت شیخین (معاذ الله) از قبیل مهملمات قرار داده اند که دلالت آن را بر محض استخلاف خاص مقصور سازند و آن امری است که بقول نواصب هر کس قابلیت آن را دارد، بلکه (معاذ الله) بزعم أعور «حدیث منزلت» دلیل نقص و عیب و ذم است.

پس بنابر این خرافات، هیچ حدیثی که دلالت کند بر فضیلت مختصه برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت نباشد. فأی عناد أبلغ من ذلك؟

رد احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله از اعمال شیعه ارباب جحود است

و باید دانست که ذم رد احادیث و اخبار، و شناخت و فطانت ارباب جحود، و انکار ارشادات سرور اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار در کلام علماء کبار و منقدین آثار، بسیار از بسیار است.

نور الدین علی بن عبد الله بن احمد سمهودی (۱) در «جواهر العقیدین»

ص: ۷۷

[اخرج البيهقي (١) ، عن عطاء بن يسار (٢): أنّ معاوية بن أبي سفيان باع سقايه من ذهب أو ورق بأكثر من وزنها، فقال له أبو الدرداء (٣) رضی اللہ عنہ: سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نهی عن مثل هذا الا مثلا بمثل، فقال له معاوية: ما أرى بأسا، فقال أبو الدرداء: من يعذرني من معاوية، اخبره عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و يخبرني عن رأيہ، لا أساكنك بأرض أنت بها.

قال البيهقي: قال الشافعي: فرأى أبو الدرداء الحجة تقوم بخبره، و لما لم ير معاوية ذلك فارق أبو الدرداء الأرض التي هو بها اعظاما لان ترك خبرا عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم.

قال الشافعي: و اخبرنا أنّ أبا سعيد الخدري (٤) لقي رجلا فأخبره عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم، فخالفه: فقال ابو سعيد: و اللہ لا آواني و اياك سقف بيت ابدأ (٥).

از این عبارت ظاهر است که ابو الدرداء از نهایت درد دین بسبب آنکه معاویه ابداء رأی بمقابله خبر او نمود، غضبناک شد، بحدی که از مساکنت با معاویه در یک زمین احتراز نمود، و حضرت شافعی هم این هجران و عتاب و غضب و التهاب را پسندیده که وجه آن بیان کرده.

و نیز شافعی حکایت غضب و هجران ابو سعید خدری شخصی را که

ص: ٧٨

١- البيهقي : احمد بن الحسين المحدث المتوفى بنيسابور (٤٥٨)

٢- عطاء : الفقيه المدني المتوفى (١٠٣)

٣- ابو الدرداء : عويمر بن مالك الصحابي المتوفى بالشام (٣٢)

٤- الخدري : سعد بن مالك الصحابي المتوفى بالمدينه (٧٤)

٥- جواهر العقدين ص ٣٣ - مخطوط في مكتبه آيه اللہ العظمى المرعشى النجفي بقم .

مخالفت خبر ابو سعید خدری بیان نموده، این مضمون را مؤکد و مشید ساخت.

پس هر گاه اعراض از خبر واحد باین مثابه شنیع و فطیح باشد، انکار چنین خبر متواتر در اقصای مراتب شناخت و فطاعت، و ابلغ مدارج قبح و سماجت خواهد بود.

و حافظ شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی در «سیر النبلاء» گفته:

[قال احمد بن محمد بن اسماعیل الادمی (۱): حدثنا الفضل بن زیاد (۲):

سمعت احمد بن حنبل يقول: «من ردّ حدیث رسول الله صلّى الله عليه و سلم فهو على شفا هلكه» [۳].

منکرین حدیث غدیر بر شفیق هلاکت می باشند

از این عبارت ظاهر است که امام احمد بن حنبل ارشاد فرموده که:

هر که ردّ حدیث حضرت رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلم نماید، پس او بر کنار هلاکت است.

فظهر بحمد الله و لاج ان المنکرین لحدیث الغدیر، الذی أخرجه جمع من الائمة المشاهیر، و منهم هذا الامام التحریر من الهلاک علی شفیق.

و جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین أبی بکر سیوطی در «تاریخ الخلفاء» گفته:

[قال ابو معاویه الضریر (۴): ما ذكرت النبی صلّى الله عليه و سلم بین یدی الرشید الا قال: صلی الله علی سیدی، و حدثته بحدیثه صلّى الله عليه و سلم:

ص: ۷۹

۱- الادمی: ابو بکر شیخ القراء المتوفی (۳۲۷)

۲- الفضل بن زیاد: القطان کان ممن اکثر الروایه عن ابن حنبل

۳- سیر النبلاء - ج ۱۱ - ص ۲۹۷ - ط بیروت

۴- ابو معاویه: محمد بن معاویه الحافظ الکوفی المتوفی (۱۹۵)

(ووددت انى اقاتل فى سبيل الله فأقتل) ، فبكى حتى انتحب.

و حدثته يوما حديث «احتج آدم و موسى» و عنده رجل من وجوه قریش، فقال القرشى: فأین لقيه؟ فغضب الرشید و قال: النطع و السيف، زندیق.

قال ابو معاويه: فما زلت اسكنه و أقول: يا امير المؤمنين كانت منه بادره حتى سكن [١].

از این عبارت ظاهر است که علامه نحریر ابو معاویه ضریر در مقام اثبات فضل و تدین رشید نقل کرده، که حضرت او نزد رشید، حدیث احتجاج حضرت آدم و حضرت موسی علیهما السلام را نقل کرده و مردی از وجوه قریش گفت که: کجا ملاقات کرد آدم موسی را، و یا موسی آدم را؟ بمجرد این کلام استفهام، رشید بنهایت مرتبه غضبناک شد، تا آنکه طلب نطع و سیف کرد و اراده قتل قائل کلمه (أین لقيه) کرد و تصریح نمود بآنکه این شخص زندیق است که طعن می کند در حدیث نبی صلی الله علیه و آله.

هر گاه مجرد کلمه (أین لقيه) موجب زندقه و کفر، و سبب اباحت قتل، و موجب اهلاک و افناء باشد، انکار صریح حدیث غدیر، و اهتمام تمام در ابطال و افساد آن، که از رازی و اتباع و اشیاع او سرزده، بالاولی موجب کفر و نفاق و مبیح قتل و ازهاق باشد.

و نیز ذهبی در «تذهیب التهذیب» گفته:

[و قال الفضل بن زیاد، عن احمد بن حنبل قال: بلغ ابن أبی ذئب (٢) ان مالکا (٣) لا يأخذ بحديث

«البيعان بالخيار»، فقال: يستتاب، فان تاب، و الا ضربت

ص: ٨٠

١- تاریخ الخلفاء ص ٢٦٥

٢- ابن أبی ذئب: محمد بن عبد الرحمن الفقيه المدني المتوفى (١٥٩)

٣- مالک: بن أنس رئیس المالکيه، توفى بالمدينه (١٧٩)

عنقه، قال احمد: و مالک لم یردّ الحدیث لکن تأوله].

از این عبارت ظاهر است که هر گاه به ابن اُبی ذئب خبر رسید که مالک عمل نمی کند بحديث

«البيعان بالخيار»، ارشاد نمود که: استتابت کرده شود مالک، پس اگر توبه کند، و گرنه گردن زده شود.

و امام احمد بن حنبل در تخلص گلوی امام مالک و حمایت او افاده کرده که: مالک رد حدیث نکرده، لکن تأویل آن نموده.

پس، از این افاده ظاهر است که امام احمد بن حنبل هم، حکم را باستتابت و ضرب عنق در صورت عدم توبه، اگر رد حدیث از مالک واقع می شد، انکار نتوانست کرد.

اعراض از حدیث غدیر مساوق کفر است

و هر گاه اعراض از حدیث

«البيعان بالخيار» باین مثابه شنیع و فظیح باشد که ابن اُبی ذئب بر مالک، با آن همه عظمت و جلالت، حکم استتابت و ضرب عنق در صورت عدم توبه جاری سازد، و احمد بن حنبل هم انکار این حکم ابن اُبی ذئب در صورت رد خبر نکند، پس رد و انکار خبر غدیر، که بمراتب بی نهایت بالاتر از حدیث

«البيعان بالخيار» می باشد، بصد اولویت موجب ضرب عنق در صورت عدم توبه خواهد بود.

و محمد بن اُبی بکر المعروف بابن القيم الجوزیه الحنبلی(۱) در «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» بعد ذکر حدیث طویل از عبد الله بن احمد در ذکر قدوم وفد بنی المنتفق(۲) گفته:

[هذا حدیث کبیر جلیل تنادی جلالته و فخامته و عظمته علی انه قد خرج من

ص: ۸۱

۱- ابن القيم: شمس الدین الدمشقی المتوفی (۷۵۱)

۲- المنتفق: بن عامر بن عقیل: جد جاهلی

مشکاه النبوه لا يعرف الا من حديث عبد الرحمن بن المغیره بن عبد الرحمن المدنی(۱) ، رواه عنه ابراهیم بن حمزه الزبیری(۲) ، و هما من كبار اهل المدینه، ثقتان یحتج بهما فی «الصحیح» ، احتج بهما امام اهل الحدیث محمد بن اسماعیل البخاری. . . [الی أن قال:

[و قال ابن منده(۳) : روى هذا الحدیث محمد بن اسحاق الصغانی(۴) و عبد الله بن احمد ابن حنبل و غیرهما. و قد رواه بالعراق بمجمع من العلماء و اهل الدین جماعه من الاثمه منهم: ابو زرعه الرازی(۵) و ابو حاتم، و ابو عبد الله محمد بن اسماعیل، و لا ینکره أحد و لم یتکلم فی أسناده، بل رووه علی سبیل القبول و التسلیم، و لا ینکر هذا الحدیث، الا جاهد جاهل، أو مخالف للکتاب و السنه. هذا کلام أبی عبد الله ابن منده رحمه الله.(۶)

منکر حدیث غدیر مخالف کتاب و سنت است

از این عبارت ظاهر است که ابن منده ارشاد کرده که: انکار نمی کند این خبر را، مگر جاحد جاهل، یا مخالف سنت و کتاب. حال آنکه روایت این خبر در عبد الرحمن منحصر است، که خود ابن القیم تصریح کرده بآنکه: شناخته نمی شود، مگر از حدیث عبد الرحمن بن المغیره.

پس هر گاه منکر این خبر که از یک کس هم تجاوز نکرده، جاحد جاهل، یا مخالف کتاب و سنت باشد، منکر حدیث غدیر که تواتر آن

ص: ۸۲

۱- عبد الرحمن : ابو القاسم ، روى عن أبيه المغیره المتوفى (۱۸۶)

۲- الزبیری : ابراهیم المدنی الحافظ المتوفى (۲۳۰)

۳- ابن منده : محمد بن یحیی الحافظ الاصفهانی المتوفى (۳۰۱)

۴- الصغانی : محمد بن اسحاق بن جعفر الحافظ البغدادی المتوفى (۲۷۰)

۵- ابو زرعه : عبید الله بن عبد الکریم الحافظ المتوفى (۲۶۴)

۶- زاد المعاد - ج ۲ - ص ۵۶

سابقاً شنیدی، بأولویت بسیار جاحد جاهل، یا مخالف کتاب و سنت باشد، و لله الحمد علی ذلك.

و ابو طالب محمد بن علی بن عطیه المکی، که ابو محمد عبد الله بن اسعد الیافعی^(۱) در «مرآت الجنان» در وقایع سنه ست و ثمانین و ثلاثمائه بترجمه او گفته:

[فیها توفی شیخ الاسلام، قدوه الاولیاء الکرام، ابو طالب المکی، صاحب «قوت القلوب» محمد بن علی بن عطیه الحارثی، نشأ بمکه، و تزهد، و لقی الصوفیه، و صنّف، و وعظ، و کان فی البدایه صاحب ریاسه و مجاهده فی النهایه صاحب أسرار و مشاهده]^(۲).

در کتاب «قوت القلوب» گفته:

[و فی رد اخبار الصفات بطلان شرایع الاسلام^(۳)، فالعدل مقبول القول فی کلّ ما نقلوه، و ان کانوا کذبوا فیما نقلوا من اخبار الصفات، فالکذاب مردود القول فی کلّ ما جاء به، و الکذب علی الله تعالی کفر، فکیف تقبل شهاده کافر؟، و إذا جاز ان یجتروا علی الله سبحانه بأن یزیدوا فی صفاته ما لم یسمعه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم، فهم ان یکذبوا علی الرسول فیما نقلوا من الاحکام اولی، ففی ذلك ابطال الشرع و تکفیر النقله من الصحابه و التابعین باحسان،

ص: ۸۳

۱- الیافعی: عبد الله بن اسعد بن علی الیمنی الشافعی المؤرخ المتصوف المتوفی بمکه المکرّمه سنه ۷۶۸

۲- مرآه الجنان - ج ۲ - ص ۴۳۰ - ط حیدرآباد دکن

۳- فی النسخه المطبوعه التي بأیدینا بین کلمه «الاسلام» و کلمه «فالعدل» یكون هكذا: من قبل ان الناقلین إلینا ذلك هم ناقلوا شرایع الدین و احکام الایمان، فان کانوا عدولا فیما نقلوه من الشریعه . . .

فلذلك كَفَّرَ اهل الحديث من نفى أخبار الصفات [١].

از این عبارت ظاهر است که رد اخبار صفات موجب ابطال شرایع اسلام، و سبب دخول در زمرة کفرة لثام است، و ظاهر است که خبر غدیر هرگز کم از اخبار صفات نیست، پس رد آن هم مثل رد اخبار صفات باعث نهایت لوم و ملام، و موجب تکفیر و خروج از اسلام خواهد شد.

و حافظ ابو سعد عبد الکریم بن محمد المروزی الشافعی السمعانی در «انساب» گفته:

[«البتري» بفتح الباء الموحده و سکون التاء ثالث الحروف و فی آخرها الراء: هذه النسبه لجماعه من الشيعة من الفرقة الزيديه، و هي احدى الفرق الثلاث من الزيديه، و هم الجاروديه، و السليمانيه، و البتريه.

و أما البتريه: هم اصحاب كثير النووي، و الحسن بن صالح بن حي، و قولهم كقول السليمانيه، غير أنهم توقفوا في عثمان و أمره و حاله، و اضللنا هذه الطائفة، لأنهم شكوا في ايمان عثمان و أجازوا كونه كافرا من اهل النار، و من شك في ايمان من اخبر النبي عليه السلام أنه من اهل الجنة فقد شك في صحه خبره و الشاك في خبره كافر.

و هذه الفرق الثلاثه من الزيديه يكفر بعضهم بعضا لأن الجاروديه اكفرت ابا بكر و عمر، و السليمانيه و البتريه اكفرت من اكفرهما [٢].

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که حضرت سمعانی تصریح می فرماید: که شاگ در خبر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم کافر است.

ص: ٨٤

١- قوت القلوب فی معامله المحبوب - ج ٢ - ص ١٢٤ ط مصر

٢- أنساب السمعانی ص ٦٥ ط الافست ببغداد ١٩٧٠ - م .

پس هر گاه شاک در خبر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم کافر باشد، منکر خبر آن حضرت، و خصوصاً چنین خبر متواتر، که نهایت مشهور و معروف است، بالاولی کافر باشد.

و اعجاب که حکم بکفر متوقفین در باره عثمان صحیح و مسلم باشد، حال آنکه هرگز ثابت نیست که نزد این متوقفین و اهل مذهبشان خبر جنتی بودن عثمان صحیح باشد، چه جا که متواتر باشد و معهذاً منکرین حدیث غدیر که اهل مذهبشان طبقه بعد طبقه روایت آن می کنند و ائمه و اساطینشان معترف و مصرح بتواتر آن می باشند، کافر و ضال نباشند، بلکه موصوف بتعصب و تعنت و مخالفت، انصاف هم نکردند.

ما هذا الا جور صریح و حیف فضیح! و ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در کتاب «هدایه السعداء» گفته:

[و فی «المضمّرات» فی کتاب الشهادات: و من انکر الخبر الواحد و القیاس و قال: انه لیس بحجه فانه یصیر کافرا، و لو قال: هذا الخبر غیر صحیح و هذا القیاس غیر ثابت لا یصیر کافرا و لکن یصیر فاسقا].

از این عبارت ظاهر است که حسب افاده صاحب «مضمّرات» انکار صحت خبر واحد موجب فسق و فجور و دخول در ارباب مجنون و زور است.

پس فسق منکرین خبر حدیث غدیر، بر تقدیری که از اخبار آحاد می بود، نیز حسب افاده صاحب «مضمّرات» مظهر بود، چه جا که حدیث غدیر متواتر باشد که در این صورت مرتبه بالاتر از فسق هم برای این حضرات ثابت می شود.

و مولوى عبد الحليم كه از اكابر معاصرین علماء سنیّه است، در رساله «نظم الدرر فى سلك شق القمر» گفته:

[اعلم انه قد تقدّم انّ حديث شق القمر خبر مشهور، أو متواتر، فعلى الاول منكره يضلل و على الثانى يكفر.]

قال على القارى فى شرح «الفقه الاكبر» و فى «المحيط»: من انكر الاخبار المتواتره فى الشريعه كفر، مثل حرمه لبس الحرير على الرجال، و من انكر اصل الوتر و اصل الاضحيه كفر-انتهى.

و لا يخفى انّ قيده بقوله: «فى الشريعه» لأنّه لو انكر متواتر فى غير الشريعه كانكار جود حاتم و شجاعه على عليه السّلام و غيرهما لا يكفر.

ثم اعلم انه أراد بالتواتر هيهنا التواتر المعنوى لا اللفظى، لعدم ثبوت تحريم لبس الحرير و أصل الوتر و الاضحيه بالتواتر المصطلح، فان الاخبار المرويه عنه صلى الله عليه و سلم على ثلاث مراتب كما بينته فى «شرح النخبه» و نخبته هيهنا انه اما متواتر و هو ما رواه جماعه عن جماعه لا يتصور تواطؤهم على الكذب، فمن انكره كفر، و مشهور، و هو ما رواه واحد، ثم جمع عن جمع لا يتصور توافقه على الكذب، فمن انكره كفر عند الكل الا عيسى بن ابان، فانّ عنده يضلل و لا يكفر و هو الصحيح، أو خبر الواحد، و هو ان يرويه واحد عن واحد، فلا يكفر جاحده، غير انه يأتى بترك القبول إذا كان صحيحا أو حسنا.

و فى «الخلاصه»: من ردّ حديثا، قال بعض مشايخنا: يكفر، و قال المتأخرون:

ان كان متواترا كفر.

أقول: هذا هو الصحيح الا إذا كان ردّ حديث الآحاد من الاخبار على وجه الاستخفاف و الاستحقار و الانكار]-انتهى.

از اين عبارت ظاهر است كه انكار خبر مشهور موجب تضليل است،

و انكار خبر متواتر سبب تكفير.

پس چون تواتر خبر غدیر سابقاً بتصریحات محققین سنیّه دریافتی، منکرین آن ملاحظه و کفار خواهند بود، و اگر از تواتر تنزل کنیم و اقتصار بر وصف خبر غدیر بمحض شهرت نمائیم، باز هم در تضلیل منکرین ریبی نیست.

و علی بن سلطان محمد الهروی المعروف بالقاری در رساله ای که بجواب امام الحرمین ابو المعالی عبد الملک بن عبد الله بن یوسف الجوینی، که در آن مطاعن ابو حنیفه نوشته، تصنیف کرده، گفته:

[و منها:

قوله: «ان من تَوْضاً بنیذ التمر، فقد جعل نفسه شهره للعالمین و نکالا للخلق أجمعین». و نسب مثل هذا القول الى القفال، زعما منه أنه من العاقلین الکاملین، مع أنّ هذا موجب لكفر الطاعین و القائلین، فإنّ الامام أبا حنیفه رضی الله عنه لم یذهب الى هذا القول برأیه، بل بما ثبت عنده من الاحادیث المرویه عن سید المرسلین بواسطه اجلاء أصحابه رضی الله عنهم أجمعین، و لیس منفردا به أيضا بین المجتهدین، إذ ذهب إليه سفیان الثوری، و عكرمه أيضا من التابعین، و

قد ورد من طرق عن ابن عباس رضی الله عنهم:

انّ النبیّ صلی الله علیه و سلم خطب ذات ليله، ثم قال: ليقم معی من لم یکن فی قلبه مثقال ذرّه من کبر، فقام عبد الله بن مسعود، فحمله رسول الله صلی الله علیه و سلم مع نفسه، فقال ابن مسعود: خرجنا من مکة، فخط رسول الله صلی الله علیه و سلم حولی خطا، و قال: «لا- تخرج عن هذا الخط، فانک ان خرجت عنه لم تلقنی الى يوم القيامة»، ثم ذهب یدعو الجنّ الى الايمان و یقرأ القرآن حتى طلع الفجر، ثم رجع بعد طلوع الفجر، و قال لی: «هل معک ماء أتوضأ به؟» قلت: لا، الاّ نبیذ التمر فی ادواه، فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «تمره

ص: ۸۷

طیبه و ماء طهور» ، و أخذه و توضأ به صَلَّى اللهُ عليه و سلم.

و روى أبو داود، و الترمذی، و ابن ماجه، و الدار قطنی، عن عبد الله بن مسعود: انه صَلَّى اللهُ عليه و سلم قال ليله الجن: «ما فى ادواتك؟»، قلت: نبیذ تمر، قال: «تمره طیبه و ماء طهور»، و فى روايه: فتوضأ منه.

و رواه ابن أبی شیبیه مطولاً، و فيه: «هل معك من وضوء؟»، قلت: لا، قال صَلَّى اللهُ عليه و سلم: «فما فى ادواتك؟»، قلت: نبیذ تمر، قال صَلَّى اللهُ عليه و سلم «تمره حلوه و ماء طیب»، ثم توضأ و اقام الصلوه.

و روى الطحاوى: انّ ابن مسعود كان مع النبى صَلَّى اللهُ عليه و سلم، ليله الجن، و انه صَلَّى اللهُ عليه و سلم احتاج الى ماء يتوضأ به هذا. و البخارى أثبت كونه مع رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم باثنى عشر وجهاً، فلا يلتفت الى ما روى عن بعضهم انه قال: لم أكن معه صَلَّى اللهُ عليه و سلم، على انّ الاثبات مقدم على النفي عند الاثبات، أو يعنى بذلك حال خطابه الجن، مع انّ ليله الجن كانت ست مرّات، و الله أعلم.]

از این عبارات ظاهر است که علی قارى طعن را بر وضوء به نبیذ موجب کفر طاعنین وانموده به ادعای ثبوت این حکم از احادیث.

پس هر گاه طعن بر وضوء به نبیذ بسبب مروی بودن آن موجب کفر باشد، طعن بر چنین حدیث مشهور و متواتر، چگونه موجب کفر طاعنین و قادحین نباشد؟ لله انصاف باید داد که آیا حدیث غدیر مثل روایت وضوء به نبیذ تمر هم نیست؟، که طاعنین بر وضوء به نبیذ تمر که اکابر ائمه سنیه اند، مثل قفال با کمال، و حاوی جلائل مفاخر و معالی حضرت امام الحرمین ابو المعالی، (معاذ الله) کافر باشند، و منکرین حدیث غدیر، با آن همه

استفاضه و تواتر و اشتهاار طبقه بعد طبقه، و اتفاق و اجماع امت بر آن، از علماء محققين و اکابر اساطين محسوب گردند؟!

منكرين حديث غدیر نشانه الحاد و نفاق است

و شاه ولی الله در کتاب «تفهيمات الهیة» گفته:

[تفهيم: من كان مقلدا لواحد من الائمة، و بلغه عن رسول الله صلى الله عليه و سلم ما يخالف قوله في مسئله، و غلب على ظنه ان ذلك نقل صحيح، فليس له عذر في ان يترك حديثه عليه السّلام الى قول غيره، و ما ذلك شأن المسلمين، و يخشى عليه النفاق ان فعل ذلك].

از اين عبارت بليغه و افادات متينه ظاهر است كه اگر يكي از مقلدين ائمه اربعه را حديثي از جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله برسد كه مخالف قول او باشد و غالب شود بر ظن او صحت نقل آن، پس براي او عذري نيست در ترك حديث و رجوع بقول ديگري، و نيست اين معنى شأن مسلمين، و هر گاه كسي چنين كاري كند، خوف كرده شود بر او نفاق.

پس هر گاه مجرد ترك حديث مضمون الصحه، خلاف شأن مسلمين، و طريقه ملحدين و منافقين، و موجب طعن و تشنيع بليغ در حق مقلدين ائمه اربعه متسنين باشد، رد و انكار چنين حديث متواتر و معروف بالاولى سبب اتّجاه اين ذمائم شنيعه، و باعث اتصاف باين قبائح فظيحه خواهد بود.

و اگر اين فضايح و قبايح مخالفت با احاديث، و ردّ و انكار آن، موجب تخجيل منكرين، و سبب انكسار قلوب محامينشان نشود، اينك بحمد الله بالخصوص ذم انكار فضائل جناب امير المؤمنين عليه السّلام از زبان عمده المتكلمين سنيه بعرض مي رسانم.

پس بايد دانست كه فضل بن روزبهان بجواب «نهج الحق» جائي كه

علامه حلی طاب ثراه فرموده:

[روی الجمهور انه عليه السلام لما برز الى عمرو بن عبدود العامري في غزوه الخندق، و قد عجز عنه المسلمون، قال النبي صلى الله عليه و سلم: «برز الايمان كله الى الكفر كله»، گفته:

[أقول: انه صح هذا أيضا في الخبر، و هذا أيضا من مناقبه و فضائله التي لا ينكرها الا سقيم الرأي، ضعيف الايمان، و لكن الكلام في اثبات النص، و هذا لا يثبت] -انتهى.

از این عبارت ابن روزبهان بکمال وضوح و ظهور عیان است که حدیث

«برز الايمان كله الى الكفر كله» از جمله مناقب جناب امیر المؤمنین و فضائل آن حضرت است که انکار نمی کند آن را مگر کسی که سقیم الرأي و ضعیف الايمان باشد.

و نیز ظاهر است که حدیث غدیر بمراتب بی انتهای در ثبوت و تحقق بالاتر است از

حدیث «برز الايمان كله الى الكفر كله» .

پس هر گاه منکر این حدیث شریف سقیم الرأي و ضعیف الايمان باشد، منکر حدیث غدیر بالاولی، حسب افاده ابن روزبهان، مستحق زیادت طعن و تشنیع، و قطعاً و حتماً هابط از مقام رفیع، و واصل در کات سقم رأی و ضعف ایمان، و داخل زمره ارباب جحود و عدوان خواهد بود.

و اگر ناظر را شغفی بسماع نص واضح بر تعصب و بی اعتباری راژ و قادح حدیث غدیر از زبان اکابر اهل سنت باشد، اینک بحمد الله باثبات می رسانم که بعضی ثقات اعلام ایشان فرموده اند: که قدح در حدیث غدیر نکرده است، مگر متعصب جاحد، که اعتباری نیست بقول او.

تضعیف حدیث غدیر علامت تعصب و عناد است

میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی که بنص فاضل رشید در «ایضاح»

از عظمای اهل سنت است، در «نزل الابرار» بعد ذکر حدیث غدیر فرموده:

[هذا حدیث صحیح مشهور، و لم يتكلم فی صحته الا متعصب جاحد لا- اعتبار بقوله، فانّ الحدیث كثير الطرق جدا، و قد استوعبها ابن عقده فی كتاب «مفرد»، و قد نص الذهبی علی كثير من طرقه بالصحة، و رواه من الصحابه عدد كثير] (۱).

از این کلام میرزا محمد بن معتمدخان ثابت گردید که کسانی که از راه لداد و فرط بغض و عناد کلام در صحت این حدیث کرده اند کالبخاری، و ابی حاتم الرازی، و ابن ابی داود، و ابراهیم الحرّبی، و ابن حزم، و الفخر الرازی، و أمثالهم، از جمله متعصبین جاحدینند که بقولشان اعتباری نیست، و لله الحمد علی ذلك حمدا جزیلا.

و سابقا شنیدی که علامه شمس الدین محمد بن محمد الجزری در کتاب «اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب» بعد تصریح به تواتر حدیث غدیر گفته:

[ولا عبره بمن حاول تضعیفه ممن لا اطلاع له فی هذا العلم] (۲).

از این عبارت ظاهر است که کسی که قصد تضعیف حدیث غدیر نموده، او فاقد الاطلاع و قصیر الباع و غافل است.

و شاهصاحب در حاشیه بجواب حدیث غدیر گفته:

[قالت النواصب خذلهم الله: هذا الخبر علی تقدیر فرض صحته منسوخ بما صح عندكم

فی الصحاح انّ رسول الله صلّى الله علیه و سلم قال: «انّ آل ابی طالب لیسوا لی بأولیاء، انّما ولیی الله و صالح المؤمنین». و اجاب أهل السنه انّ اسم

ص: ۹۱

۱- نزل الابرار ص ۲۱

۲- أسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب ص ۴

أبي طالب ليس في صحاحنا، و إنما لفظ

الحديث: «أن آل أبي فلان» فلعله أراد أبا لهب، و هو مذهب أكثر أهل السنه حيث خصصوا الخمس بما عدا أولاده، و ان ذكره بعض النواصب في روايته فلا يكون حجه علينا.

قالوا: قد صح عن عمرو بن العاص أنه ذكر أبا طالب.

قلنا: لم يصح عندنا، و إنما صح عندكم، و لو فرض صحته، فالمراد من لم يكن حينئذ مؤمناً كأبي طالب و بنيه، لا سيدنا و مولانا على و أخواه جعفر و عقيل، حتى يصح دعوى نسخ

قوله: «من كنت مولاة فعلى مولاة» .

و أيضا دعوى النسخ إنما يمكن إذا علم التاريخ.

و اجاب بعض أهل السنه بأن الخبرين من باب الاخبار، و الاخبار لا يحتمل النسخ، و رده النواصب ان الخبر متى تضمن حكما كقوله تعالى:

(كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ) (١)، و نحوه صح نسخه، و

قوله: «من كنت مولاة فعلى مولاة» على تقدير فرض صحته من هذا القبيل، فإنه يتضمن ايجاب محبته].

از این عبارت ظاهر است که نواصب گفته اند: که این حدیث صنیع نیز بر تقدیر صحت آن منسوخ گردیده. پس ثابت شد که رد این حدیث صنیع نواصب است، پس رازی و مقلدین او که اهتمام بلیغ در رد و ابطال حدیث غدیر می کنند، از اتباع و اشیاع نواصب، و مؤیدین مقالات آن اشقیای کواذب باشند.

بلکه در این تقریر که شاهصاحب از نواصب نقل کرده اند، تصریح بابطال و افساد اصل حدیث غیر واقع، و صرف تشکیک در صحت از آن

ص: ۹۲

واضح، و بر تقدیر صحت آن دعوی نسخ آن مذکور.

پس رازی و دیگر طاعنین از نواصب هم بالاتر رفتند که بصراحت تمام ابطال و تکذیب آن کردند.

کشمیری در انکار غدیر داد وقاحت را داده است

و محمد حسن کشمیری صاحب «مواهب علیه» حاشیه «شرح عقائد عضدی» در قدح و جرح حدیث غدیر از اوائل و اواخر خود هم گوی مسابقت ربوده، و داد وقاحت و عدم استحياء، و خبط و غلط و کذب و بهت داده، روح مسیلمه کذاب و امثال او را شاد فرموده، در «نجاه المؤمنین» بجواب حدیث غدیر گفته:

[و أما عن الحدیث فبوجوه: أما أولاً فبأن المهره كأبی داود، و أبی حاتم الرازی قد ضعفوا هذا الحدیث، و ما أخرجه الا أحمد بن حنبل فی مسنده، و هو مشتمل علی الصحیح و الضعیف، و لیس من الصحاح، كما صرح به مهره فن الحدیث، فهو خیر واحد ضعیف، فلا یصح للحجیه فی الاصول، سیما فی أصل الدین، و لم یخرج غیره من الثقات الا الجزء الاخیر من

قوله: «اللهم وال من والاه»].

شناعت این هفوات سماجت آیات پر ظاهر است بوجوه عدیده:

اول: آنکه دانستی که نسبت تضعیف این حدیث به ابی داود کذب محض و بهتان بحت است، آری نسبت قدح این حدیث به ابن ابی داود که فضایح و قبایح او سابقاً شنیدی، تا آنکه کذاب بودن او بتصریح والد ماجدش دریافتی، می کنند.

پس کشمیری بتقلید بعض مغفلین، بجای پسر کذاب، پدر عالی جناب را گذاشته و اعلام تفضیح و تقبیح خود افراخته.

دوم: آنکه جواب از ادعای قدح ابی حاتم و امثال او در حدیث غدیر

سابقا شنیدی و سخافت خرافتی که بآن متمسک گردیده اند بمیزان عقل سنجیدی.

حیرت آن است که ائمه این حضرات که تصحیح و تحسین این حدیث کرده اند، چسان از مهره خارج گردیدند؟! بار إلهها مگر اینکه مهارت منحصر در قادحین و جارحین و منکرین فضائل امیر المؤمنین علیه السلام باشد.

بالجمله ذکر این کشمیری قدح ائمه خود در حدیث غدیر، و یاد کردن خرافتشان بمقابله اهل حق چندان عجب نیست، که هر گاه رازی، و ایجی و تفتازانی، و قوشچی، و امثالهم با وصف آن همه جلالت و امامت و ذکاء و فهم از ذکر این هفوات دست نکشیدند، و از افتضاح خود و ائمه خود نترسیدند، بیچاره کشمیری که آب در دیده ندارد، و کذب و بهت و بی باکی از ادانی صفات او است چگونه دست از آن کشد و بشناخت آن وارسد.

سوم: آنکه این کشمیری، بسبب کمال انهماک در عداوت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، و انکار فضائل وصی حضرت بشیر و نذیر سراییده:

که این حدیث را اخراج نکرده مگر احمد بن حنبل در «مسند» خود.

و این عجب کذب و بهت و هذیان و بهتان است که در بیان نمی گنجد! اسلاف بی انصاف این بزرگ همین می سراییدند که این حدیث را واقدی و بخاری، و مسلم، و ابن اسحاق روایت نکرده اند، و بعض اهل حدیث در آن قدح کرده اند، چون دل کشمیری بر این هذیان سیر نشد ناچار قدمی فراتر از ایشان نهاد، و انکار مطلق از مثل چنین حدیث شریف نموده، و آن را صرف در روایت احمد بن حنبل منحصر ساخت، این بدان ماند که کسی بگوید: که وجوب صلاه و زکاه را مهره فن حدیث مثل هنود

و یهود، و نصاری تضعیف کرده اند و روایت نکرده آن را مگر احمد بن حنبل در مسند خویش.

چهارم: آنکه ادعای اشتغال «مسند» احمد بن حنبل بر صحیح و ضعیف حسب افادات محققین این حضرات مثل سبکی (۱) و غیر او کما سیجیء فیما بعد انشاء الله، ممنوع است.

پنجم: آنکه صحت بسیاری از طرق این حدیث شریف بتصریحات ائمه فن کما سمعت سابقا ثابت است.

ششم: آنکه قول او: که این خبر واحد ضعیف است، عجب کذب واهی و سخیف است که تواتر آن و صحت آن بحمد الله تعالی، حسب افادات ائمه محققین و اساطین منقدین سنیه سابقا بیان کردیم.

هفتم: آنکه محسن کشمیری از کمال وقاحت اکتفاء بر این اکاذیب واهی نکرده، در آخر عبارت کذبی عجیب تر از اکاذیب سابقه بر زبان آورده، یعنی چنان سراییده: که اخراج نکرده غیر او، یعنی احمد بن حنبل از ثقات مگر جزء آخر از قول آن حضرت:

«اللهم وال من والاه» و این اعاده همان کذب سابق است بزیرت حصر اخراج ثقات در جزء اخیر، و هو مما یحیر عقل کل ناقد بصیر.

بالجمله گمان ندارم که احدی از مسلمین و متدینین که نام تدین و اسلام را و لو باللسان بر خود بسته باشد، بر مثل این کذب صریح و دروغ فزیح که شناخت آن بر عوام هم ظاهر است فضلا عن الخواص جسارت کند، و خود را نزد اهل نحلۃ خویش هم بابلغ وجوه رسوا نماید. و اگر چه بعد ثبوت تواتر این حدیث باعتراف ائمه سنیه و روایت کردن بسیاری

ص: ۹۵

از صحابه آن را و صحت اکثر طرق آن، حاجت بدفع هذیان کشمیری نیست. لیکن برای مزید تفضیح و تقبیح این دریده دهر و تکذیب امثال او کابن اسحاق الهروی و ابن حزم و غیرهما اسماء جمله از اعیان که روایت این حدیث شریف کرده اند در اینجا ذکر می کنیم.

ناقلین حدیث غدیر از قرن دوم تا سیزدهم هجری

اشاره

پس باید دانست که مخرجین و ناقلین حدیث غدیر جمعی کثیر و جمی غفیر از ائمه اعلام و اساطین فخام و شیوخ اسلام، و منقذین والا-مقام، و محققین عظام، و محدثین اثبات و معتمدین ثقات، و صدور حفاظ و مهره ایقظا و متبحرین نقاد و متمهرین امجاد، و جهابذه مشاهیر و اساتذه نحاریر، و علمای حذاق و معروفین آفاق، و حاویان مفاخر و حائزان مآثر و مجامع فضائل و محاسن زاهره و ینابیع مناقب و محامد باهره و حاملین ألویئه صناعت و سابقین حلبات براعت و بارعین بافضل و کمال و محققین فن حدیث و رجال و حمت ذمار درایت و اصول و اکابر صدور و اعظام فحولند مثل:

المائه التانیه

۱- محمد بن اسحاق المتوفی سنه ۱۵۱ و قیل: ۱۵۲.

۲- معمر بن راشد، ابو عروه الازدی المتوفی سنه ۱۵۳ و قیل: ۱۵۴.

۳- اسرائیل بن یونس السبعی ابو یوسف الکوفی المتوفی سنه ۱۶۰ و قیل: ۱۶۲.

۴- شریک بن عبد القاضی المتوفی سنه ۱۷۷.

ص: ۹۶

٥-محمد بن جعفر المدني المعروف بغندر المتوفى سنة ١٩٣.

٦-الوكيع بن الجراح بن مليح الرواسى المتوفى سنة ١٩٧.

٧-عبد الله بن نمير الهمداني المتوفى سنة ١٩٩.

المائة الثالثة

٨-محمد بن عبد الله ابو احمد الزبيرى الحبال المتوفى سنة ٢٠٠.

٩-يحيى بن آدم بن سليمان الاموى المتوفى سنة ٢٠٣.

١٠-محمد بن ادريس الشافعى المتوفى سنة ٢٠٤.

١١-اسود بن عامر شاذان الشامى المتوفى سنة ٢٠٨.

١٢-عبد الرزاق بن همام الصنعانى المتوفى سنة ٢١١.

١٣-حسين بن محمد المروزى المتوفى سنة ٢١٣.

١٤-الفضل بن دكين ابو نعيم الكوفى المتوفى سنة ٢١٨ أو ٢١٩.

١٥-عفان بن مسلم الصفار المتوفى سنة ٢٢٠.

١٦-سعيد بن منصور الخراسانى المتوفى سنة ٢٢٧.

١٧-ابراهيم بن الحجاج الشامى المتوفى سنة ٢٣١ أو ٢٣٢.

١٨-على بن حكيم الاودى المتوفى سنة ٢٣١.

١٩-على بن محمد الطنافسى المتوفى سنة ٢٣٣.

٢٠-هديه بن خالد البصرى المتوفى سنة ٢٣٥ أو ٢٣٦.

٢١-عبد الله بن محمد بن أبى شيبه العبسى المتوفى سنة ٢٣٥.

٢٢-عبيد الله بن عمر القواريرى المتوفى سنة ٢٣٥.

٢٣-اسحاق بن ابراهيم الحنظلى المعروف بابن راهويه المتوفى سنة ٢٣٨.

٢٤- عثمان بن محمد، ابو الحسن بن أبى شبيه المتوفى سنة ٢٣٩.

٢٥- قتيبه بن سعيد البلخي المتوفى سنة ٢٤٠.

٢٦- احمد بن محمد بن حنبل الشيباني المتوفى سنة ٢٤١.

٢٧- هارون بن عبد الله، ابو موسى الحمال المتوفى سنة ٢٤٣.

٢٨- محمد بن بشار العبدي المتوفى سنة ٢٥٢.

٢٩- محمد بن المثنى، ابو موسى العنزي المتوفى سنة ٢٥٢.

٣٠- الحسن بن عرفه العبدي المتوفى سنة ٢٥٧.

٣١- محمد بن يحيى الذهلي المتوفى سنة ٢٥٨.

٣٢- حجاج بن يوسف، الشاعر البغدادي المتوفى سنة ٢٥٩.

٣٣- اسماعيل بن عبد الله الاصفهاني، الملقب بسمويه المتوفى سنة ٢٦٧.

٣٤- حسن بن علي بن عفان العامري المتوفى سنة ٢٧٠.

٣٥- محمد بن يزيد بن ماجه القزويني المتوفى سنة ٢٧٣.

٣٦- احمد بن يحيى البلاذري المتوفى سنة ٢٧٩.

٣٧- عبد الله بن مسلم الدينوري، المعروف بابن قتيبه المتوفى سنة ٢٧٦.

٣٨- محمد بن عيسى بن سوره الترمذي المتوفى سنة ٢٧٩.

٣٩- احمد بن عمرو الشيباني، المعروف بابن أبي عاصم المتوفى سنة ٢٨٧.

٤٠- زكريا بن يحيى السجزي (١) الخياط المتوفى سنة ٢٨٩.

٤١- عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الشيباني المتوفى سنة ٢٩٠.

٤٢- علي بن محمد المصيصي (٢).

- ١- السجز : بالسین المهمله المكسوره و سکون الجیم اسم لسجستان .
- ٢- المصیصی : بفتح المیم و تشدید الصاد ، کان من شیوخ النساءئ

٤٣- ابراهيم بن يونس البغدادي، الملقب بحرمة.

٤٤- احمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار المتوفى سنة ٢٩٢.

المائة الرابعة

٤٥- احمد بن شعيب النسائي المتوفى سنة ٣٠٣.

٤٦- حسن بن سفيان النسوي المتوفى سنة ٣٠٣.

٤٧- احمد بن علي، ابو يعلى الموصلي المتوفى سنة ٣٠٧.

٤٨- محمد بن جرير الطبري المتوفى سنة ٣١٠.

٤٩- عبد الله بن محمد، ابو القاسم البغوي المتوفى سنة ٣١٧.

٥٠- محمد بن علي بن الحسين بن بشير، ابو عبد الله الزاهد الحكيم الترمذي (١) ٥١- احمد بن سلامه الطحاوي المتوفى سنة ٣٢١.

٥٢- احمد بن محمد بن عبد ربه، ابو عمرو القرطبي المتوفى سنة ٣٢٨.

٥٣- حسين بن اسماعيل المحاملي المتوفى ٣٣٠.

٥٤- احمد بن محمد بن سعيد، ابو العباس المعروف بابن عقده المتوفى سنة ٣٣٢.

٥٥- يحيى بن محمد بن عبد الله العنبري المتوفى سنة ٣٤٤.

٥٦- دعلج بن احمد الحافظ السجزي المتوفى سنة ٣٥١.

٥٧- محمد بن عبد الله البزار الشافعي المتوفى سنة ٣٥٤.

٥٨- محمد بن حبان البستي المتوفى ٣٥٤.

٥٩- سليمان بن احمد الطبراني المتوفى سنة ٣٦٠.

ص: ٩٩

١- الحكيم الترمذي : كان حيا في سنة (٣١٨)

٦٠- احمد بن جعفر القطيعى المتوفى سنة ٣٦٨.

٦١- على بن عمر الدار قطنى المتوفى سنة ٣٨٥.

٦٢- عبيد الله بن عبد الله، المعروف بابن بطة المتوفى سنة ٣٨٧.

٦٣- محمد بن عبد الرحمن، المخلص الذهبى المتوفى سنة ٣٩٣.

المائة الخامسة

٦٤- محمد بن عبد الله، ابو عبد الله الحاكم المتوفى سنة ٤٠٥.

٦٥- عبد الملك بن محمد بن ابراهيم الخرکوشى المتوفى سنة ٤٠٧.

٦٦- احمد بن عبد الرحمن بن احمد الفارسى الشيرازى المتوفى سنة ٤٠٧.

٦٧- احمد بن موسى بن مردويه الاصبهانى المتوفى سنة ٤١٠.

٦٨- احمد بن محمد بن يعقوب، ابو على مسكويه المتوفى سنة ٤٢١ ٦٩- احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبى المتوفى سنة ٤٢٧.

٧٠- احمد بن عبد الله، ابو نعيم الاصبهانى المتوفى سنة ٤٣٠.

٧١- اسماعيل بن على بن الحسين بن زنجويه الرازى، المعروف بابن السمان المتوفى سنة ٤٤٥.

٧٢- احمد بن الحسين بن على البيهقى المتوفى سنة ٤٥٨.

٧٣- يوسف بن عبد الله، المعروف بابن عبد البر النمري القرطبى المتوفى سنة ٤٦٣.

٧٤- احمد بن على المعروف بالخطيب البغدادي المتوفى سنة ٤٦٣.

٧٥- على بن احمد، ابو الحسن الواحدى المتوفى سنة ٤٦٨.

٧٦- مسعود بن ناصر السجستانى المتوفى سنة ٤٧٧.

٧٧- علي بن محمد الجلابي، المعروف بابن المغازلي المتوفى سنة ٤٨٣.

٧٨- عبيد الله بن عبد الله، ابو القاسم الحسكاني المتوفى بعد ٤٩٠.

٧٩- علي بن الحسن بن الحسين الخلعى المتوفى سنة ٤٩٢.

المائة السادسة

٨٠- محمد بن محمد، ابو حامد الغزالي المتوفى سنة ٥٠٥.

٨١- الحسين بن مسعود البغوي المتوفى سنة ٥١٦.

٨٢- رزين معاويه العبدري المتوفى سنة ٥٣٥.

٨٣- احمد بن محمد العاصمي.

٨٤- محمود بن عمر الزمخشري المتوفى سنة ٣٣٨.

٨٥- محمد بن علي بن ابراهيم، ابو الفتح النطنزي (١).

٨٦- عبد الكريم بن محمد، ابو سعد المروزي السمعاني المتوفى سنة ٥٦٢.

٨٧- موفق بن احمد، ابو المؤيد المعروف باخطب خوارزم المتوفى سنة ٥٦٨.

٨٨- عمر بن محمد بن خضر الاردبيلي المعروف بالملا.

٨٩- علي بن الحسن بن هبة الله، المعروف بابن عساكر الدمشقي المتوفى سنة ٥٧١.

٩٠- محمد بن عمر بن احمد، ابو موسى المديني الاصبهاني المتوفى سنة ٥٨١.

ص: ١٠١

١- النطنزي المولود (٤٨٠) و لم يوجد تاريخ وفاته

٩١- فضل الله بن أبي سعيد الحسن بن الحسن التوربشتي.

٩٢- اسعد بن محمود بن خلف، ابو الفتح العجلي المتوفى سنة ٦٠٠.

المائة السابعة

٩٣- محمد بن عمر الرازي المتوفى سنة ٦٠٦.

٩٤- مبارك بن محمد، ابو السعادات المعروف بابن الاثير الجزري المتوفى ٦٠٦.

٩٥- علي بن محمد بن محمد بن عبد الكريم الجزري، ابو الحسن المعروف بابن الاثير المتوفى ٦٣٠.

٩٦- محمد بن عبد الواحد المقدسي الحنبلي المتوفى سنة ٦٤٣.

٩٧- محمد بن طلحة النصيبي المتوفى سنة ٦٥٢.

٩٨- يوسف بن محمد ابو الحجاج البلوي المعروف بابن الشيخ (١).

٩٩- يوسف بن قزاوغلي سبط ابن الجوزي المتوفى سنة ٦٥٤.

١٠٠- محمد ابن يوسف الكنجي الشافعي المتوفى ٦٥٨.

١٠١- عبد الرزاق بن رزق الله الرسعني المتوفى سنة ٦٦١.

١٠٢- يحيى بن شرف النووي المتوفى سنة ٦٧٦.

١٠٣- احمد بن عبد الله، محب الدين الطبري المكي المتوفى سنة ٦٩٤.

١٠٤- ابراهيم بن عبد الله الوصابي اليميني الشافعي.

١٠٥- محمد بن احمد الفرغاني المتوفى سنة ٦٩٩.

ص: ١٠٢

- ١٠٦- ابراهيم بن محمد الجويني المتوفى سنة ٧٤٢.
- ١٠٧- احمد بن محمد بن احمد، علاء الدوله السمناني المتوفى ٧٣٦.
- ١٠٨- يوسف بن عبد الرحمن المزى المتوفى سنة ٧٤٢.
- ١٠٩- محمد بن احمد الذهبي المتوفى سنة ٧٤٨.
- ١١٠- حسن بن حسين، نظام الدين الاعرج النيسابوري ١١١- محمد بن عبد الله، ولي الدين الخطيب.
- ١١٢- عمر بن مظفر بن عمر، ابو حفص المعري الحلبي الشهير بابن الوردى المتوفى ٧٤٩.
- ١١٣- احمد بن عبد القادر بن مكتوم، تاج الدين القيسي النحوي المتوفى ٧٤٩.
- ١١٤- محمد بن يوسف الزرندي المتوفى سنة بضع و خمسين و سبعمائه.
- ١١٥- محمد بن مسعود الكازروني المتوفى سنة ٧٥٨.
- ١١٦- عبد الله بن اسعد بن علي اليمنى اليافعي المتوفى سنة ٧٦٨.
- ١١٧- اسماعيل بن عمر الدمشقي، المعروف بابن كثير المتوفى سنة ٧٧٤.
- ١١٨- عمر بن الحسن، ابو حفص المراغي المتوفى سنة ٧٧٨.
- ١١٩- علي بن شهاب الدين الهمداني المتوفى سنة ٧٨٦.
- ١٢٠- محمد بن عبد الله بن احمد المقدسي المتوفى سنة ٧٨٩.

١٢١- محمد بن محمد، المعروف بخواجه پارسا المتوفى سنة ٨٢٢.

١٢٢- محمد بن محمد، شمس الدين الجزرى المتوفى سنة ٨٣٣.

١٢٣- احمد بن على بن القادر المقريزى المتوفى سنة ٨٤٥.

١٢٤- شهاب الدين بن شمس الدين الدولت آبادى المتوفى ٨٤٩.

١٢٥- احمد بن على بن محمد المعروف بابن حجر العسقلانى المتوفى سنة ٨٥٢.

١٢٦- على بن محمد بن احمد المعروف بابن الصباغ المالكى المكى المتوفى سنة ٨٥٥.

١٢٧- محمود بن احمد العينى الحنفى المتوفى سنة ٨٥٥.

١٢٨- حسين بن معين الدين اليزدى الميبذى(١) المتوفى سنة ٨٧٠.

١٢٩- عبد الله بن عبد الرحمن المشهور باصيل الدين المحدث المتوفى سنة ٨٨٣.

١٣٠- فضل الله بن روزبهان بن فضل الله الخنجى الشيرازى(٢)

ص: ١٠٤

١- قال العلامة الامينى فى « الغدير » ج ١ ص ١٣٣ : الميبذى ، شارح الديوان المنسوب الى امير المؤمنين (ع) شرحه سنة (٨٩٠)
(و الف كتابا فى الحكمه و الفلسفه بشيراز سنة (٨٩٧) و له شرح حديث الفه سنة (٩٨٠) - فما فى بعض المعاجم من انه
توفى سنة (٨٧٠) ليس فى محله .

٢- ترجمه السخاوى فى الضوء اللامع ج ٦ ص ١٧١ و قال : بلغنى فى سنة سبع و تسعين و ثمانمائه انه كان كاتباً فى ديوان
السلطان يعقوب . . .

- ١٣١- على بن عبد الله نور الدين السمهودي المتوفى سنة ٩١١.
- ١٣٢- عبد الرحمن بن أبي بكر المعروف بجلال الدين السيوطي المتوفى سنة ٩١١.
- ١٣٣- عطاء الله بن فضل الله الشيرازي المعروف بجمال الدين المحدث (١).
- ١٣٤- عبد الوهاب بن محمد بن رفيع الدين احمد المتوفى في سنة ٩٣٢.
- ١٣٥- احمد بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي المكي المتوفى سنة ٩٧٣.
- ١٣٦- علي بن حسام الدين المتقى المتوفى سنة ٩٧٥.
- ١٣٧- محمد طاهر الفتني المتوفى سنة ٩٨١.
- ١٣٨- ميرزا مخدوم بن عبد الباقي المتوفى في حدود سنة ٩٩٥.

المائة الحادية عشر

- ١٣٩- علي بن سلطان محمد الهروي المعروف بالقاري المتوفى سنة ١٠١٤.
- ١٤٠- محمد عبد الرؤف بن تاج العارفين المنادي المتوفى سنة ١٠٣١ ١٤١- شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى المتوفى سنة ١٠٤١.
- ١٤٢- محمود بن محمد بن علي الشيخاني القادري المدني (٢).
- ١٤٣- علي بن ابراهيم بن احمد بن علي نور الدين الحلبي المتوفى سنة ١٠٤٤.

ص: ١٠٥

١- توفى سنة (١٠٠٠)

٢- مؤلف « الصراط السوي في مناقب آل النبي »

١٤٤-احمد بن الفضل بن محمد باكثر المكي المتوفى سنة ١٠٤٧.

١٤٥-عبد الحق بن سيف الدين البخارى الدهلوى المتوفى سنة ١٠٥٢.

١٤٦-محمد بن محمد المصرى(١).

١٤٧-محمد بن صفى الدين جعفر الملقب بمحوب عالم(٢).

المائة الثانية عشر

١٤٨-ابراهيم بن مرعى بن عطيه الشبرخيتى المالكى، المتوفى سنة ١١٠٦.

١٤٩-صالح بن مهدي المقبلى(٣).

١٥٠-محمد بن عبد الرسول البرزنجى المدنى المتوفى سنة ١١٣٠.

١٥١-حسام الدين بن محمد بايزيد السهارةبورى(٤).

١٥٢-ميرزا محمد بن معتمد خان البدخشانى(٥).

١٥٣-محمد صدر عالم صاحب «معارج العلى»(٦).

١٥٤-ولى الله احمد بن عبد الرحيم الدهلوى المتوفى سنة ١١٧٦.

١٥٥-محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليمانى الصنعانى المتوفى سنة ١١٨٢.

ص: ١٠٦

١- مؤلف « الدرر العوال بحل الفاظ بدء المآل »

٢- مؤلف التفسير الشهير ب « تفسير شاهى »

٣- المقبلى المكى البارع فى جميع العلوم الاسلاميه المتوفى سنة ١١٠٨ .

٤- حسام الدين : صاحب « مرافض الروافض »

٥- البدخشانى : مؤلف « مفتاح النجا » و « نزل الابرار » توفى بعد ١١٢٦ .

٦- « معارج العلاء فى مناقب المرتضى » الفه سنة ١١٤٦

۱۵۶- محمد بن علی الصبان.

۱۵۷- احمد بن عبد القادر العجیلی.

۱۵۸- رشید الدین خان الدهلوی تلمیذ المخاطب.

۱۵۹- المولوی محمد مبین اللکهنوی.

۱۶۰- محمد سالم البخاری الدهلوی.

۱۶۱- المولوی ولی الله اللکهنوی.

۱۶۲- المولوی حیدر علی الفیض آبادی المعاصر.

حدیث غدیر بروایت محمد بن اسحاق

اشاره

اما روایت محمد بن اسحاق حدیث غدیر را:

پس سابقا افادات علمای اعلام و مستندین فخام سنیه مثل ابن کثیر شامی، و ابن حجر مکی و محمد بن عبد الرسول برزنجی، و مولوی حسام الدین سهارنبوری، که از آن روایت محمد بن اسحاق حدیث غدیر را ثابت است، شنیدی، و علاوه بر این همه، شاهصاحب هم ثابت می فرمایند که ابن اسحاق حدیث غدیر را روایت کرده و ناهیک به.

و جمعی کثیر از اساطین حذاق و مهرة سباق بمبالغه و اغراق در مدح و ثنای ابن اسحاق کوشیده اند تا آنکه شعبه از غایت بی اندامی معاذ الله او را بلقب «امیر المؤمنین فی الحدیث» ستوده و ای تبجیل ابلیس من ذلک؟! علامه شمس الدین محمد بن احمد ذهبی در کتاب «دول الاسلام» که بفضل الله المنعم بعد جد و جهد تمام بدست این اقل الانام آمده،

در وقایع سنه احدى و خمسين و مائه گفته:

[و فيها مات محمد بن اسحاق بن يسار المدني صاحب السيره الذى يقول فيه شعبه: كان ابن اسحاق امير المؤمنين فى الحديث].

و ابو محمد عبد الله بن اسعد الياضى اليمنى در تاريخ «مرآة الجنان» در وقایع سنه احدى و خمسين و مائه گفته:

[و الامام محمد بن اسحاق بن يسار المطلبى مولا هم المدني صاحب السيره، و كان بحرا من بحور العلم، ذكيا، حافظا، طلابه للعلم، اخباريا، نسابه، ثبتا فى الحديث عند اكثر العلماء، و اما فى المغازى و السير فلا يجهل امامته.

قال ابن شهاب الزهرى: من أراد المغازى فعليه بابن اسحاق، ذكره البخارى فى تاريخه.

و روى عن الشافعى انه قال: من أراد ان يتبحر فى المغازى فهو عيال على محمد بن اسحاق.

و قال سفيان بن عيينه: ما ادركت أحدا يتهم ابن اسحاق فى حديثه.

و قال شعبه بن الحجاج: محمد بن اسحاق امير المؤمنين يعنى فى الحديث.

و حكى عن يحيى بن معين، و احمد بن حنبل، و يحيى بن سعيد القطان انهم وثقوا محمد بن اسحاق و احتجوا بحديثه.

و انما لم يخرج البخارى عنه و قد وثقه، و كذلك مسلم بن الحجاج لم يخرج عنه الا حديثا واحدا فى الرجم، من اجل طعن مالك بن انس فيه، و انما طعن فيه مالك، لانه بلغه عنه انه قال: هاتوا حديث مالك فانا طيب لعلته.

و توفى ببغداد رحمه الله و دفن فى مقبره الخيزران بالجانب الشرقى، و هو منسوبه الى الخيزران(1) أم هارون الرشيد و اخيه الهادى و انما نسبت إليها لأنها

ص: ١٠٨

١- الخيزران: زوجه المهدي العباسي، الحازمه المتفقهه، توفيت ببغداد ١٧٣.

مدفونه فيها، و هي اقدم المقابر التي في الجانب الشرقي.

و من كتب ابن اسحاق المذكور اخذ عبد الملك بن هاشم سيره رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و كذلك كل من تكلم في هذا الباب فعليه اعتماده و إليه اسناده [١].

فضائل محمد بن اسحاق در كتب رجال

و علامه ابو الفتح محمد بن محمد الاندلسي المعروف بابن سيد الناس در شروع كتاب «عيون الاثر في فنون المغازي و السير» مي فرمايد:

[و عمدتنا فيما نورد من ذلك على محمد بن اسحاق، إذ هو العمده في هذا الباب لنا و لغيرنا، غير اني قد أجد الخبر عنده مرسلا و هو عند غيره مسند فأذكره من حيث هو مسند ترجيحا لمحل الاسناد، و ان كانت في مرسل ابن اسحاق زياده اتبعته بها، و لم أتبع اسناد مراسيله و انما كتبت ذلك بحسب ما وقع لي، و كثيرا ما أنقل عن الواقدي من طريق محمد بن سعد و غيره أخبارا، و لعل كثيرا منها لا يوجد عند غيره فالي محمد بن عمر انتهى ذلك أيضا في زمانه، و ان كان قد وقع لاهل العلم كلام في محمد بن اسحاق، و كلام في محمد بن عمر الواقدي أشد منه فنذكر نبذه مما انتهى الي من الكلام فيهما جرحا و تعديلا، فاذا انتهى ما نقله من ذلك أخذت في الاجوبه عن الجرح فصلا فصلا، بحسب ما يقتضيه النظر و يؤدي إليه الاجتهاد و الله الموفق.

فأما ابن اسحاق فهو محمد بن اسحاق بن يسار بن خيار، و يقال ابن يسار ابن كوتان المدني، مولى قيس بن مخرمه بن المطلب بن عبد مناف، أبو بكر و قيل: أبو عبد الله.

رأى أنس بن مالك، و سعيد بن المسيب، و سمع القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق، و أبان بن عثمان بن عفان، و محمد بن علي بن الحسين بن علي ابن أبي طالب، و أبا سلمه بن عبد الرحمن بن عوف، و عبد الرحمن بن هرمز

ص: ١٠٩

الاعرج، و نافعاً مولى ابن عمر، و الزهرى و غيرهم.

و حدث عنه أئمة العلماء منهم يحيى بن سعيد الانصارى، و سفيان الثورى، و ابن جريح، و شعبه، و الحمادان(١)، و ابراهيم بن سعد، و شريك بن عبد الله النخعى و سفيان بن عيينه، و من بعدهم.

ذكر ابن المدينى عن سفيان بن عيينه انه سمع ابن شهاب يقول لا يزال بالمدينه علم ما بقى هذا يعنى ابن اسحاق.

و روى ابن أبى ذئب عن الزهرى انه رآه مقبلاً فقال: لا يزال بالحجاز علم مادام بها ذاك الاحول-يريد محمد بن اسحاق-.

و قال ابن عيينه: سمعت شعبه يقول: محمد بن اسحاق صدوق فى الحديث.

و من روايه يونس بن بكير عن شعبه: محمد بن اسحاق أمير المحدثين، ف قيل له: لم؟ قال: لحفظه.

و قال ابن أبى خيثمه: نا ابن المنذر عن ابن عيينه انه قال: ما يقول أصحابك فى محمد بن اسحاق؟ قال: قلت: يقولون: انه كذاب، قال: لا تقل ذلك.

و قال ابن المدينى: سمعت سفيان بن عيينه و سئل عن محمد بن اسحاق ف قيل له: و لم يرو أهل المدينه عنه، قال: جالسته منذ بضع و سبعين سنه و ما يتهمه أهل المدينه، و لا يقولون فيه شيئاً.

و سئل أبو زرعه عنه، فقال: من تكلم فى محمد بن اسحاق هو صدوق.

و قال أبو حاتم: يكتب حديثه.

و قال ابن المدينى: مدار حديث رسول الله صلى الله عليه و سلم على سته، فذكرهم، قال: و صار علم الستة عند اثنى عشر أحدهم ابن اسحاق.

ص: ١١٠

١- الحمادان : هما حماد بن سلمه البصرى المتوفى (١٦٧) و حماد بن زيد بن درهم البصرى المتوفى (١٧٩)

و سئل ابن شهاب عن المغازى، فقال: هذا أعلم الناس بها، يعنى ابن اسحاق.

و قال الشافعى: من أراد أن يتبحر فى المغازى فهو عيال على ابن اسحاق.

و قال أحمد بن زهير: سألت يحيى بن معين عنه، فقال: قال عاصم بن عمر بن قتاده: لا يزال فى الناس علم ما عاش محمد بن اسحاق.

و قال ابن أبى خيثمه: نا هارون بن معروف (1)، قال: سمعت أبا معاوية يقول: كان ابن اسحاق من أحفظ الناس، فكان إذا كان عند الرجل خمسه أحاديث أو أكثر جاء فاستودعها محمد بن اسحاق، فقال: احفظها، فان نسيتهما كنت قد حفظتها على.

و روى الخطيب بأسناد له الى ابن نفيل، نا عبد الله بن فائد، قال: كنا إذا جلسنا الى محمد بن اسحاق فأخذ فى فن من العلم قضى مجلسه فى ذلك الفن.

و قال أبو زرعه عبد الرحمن بن عمر و النصرى: و محمد بن اسحاق قد أجمع الكبراء، من أهل العلم على الاخذ عنه، منهم: سفيان، و شعبه، و ابن عيينه، و الحمادان، و ابن المبارك، و ابراهيم بن سعد.

و روى عنه من الاكابر يزيد بن أبى حبيب، و قد اختبره أهل الحديث فرأوا صدقا و خيرا مع مدحه ابن شهاب له.

و قد ذاكرت دحيما قول مالك، يعنى فيه، فرأى ان ذلك ليس للحديث انما هو لانه اتهمه بالقدر.

و قال ابراهيم بن يعقوب الجوزجاني: الناس يشتهون حديثه و كان يرمى بغير نوع من البدع.

و قال ابن نمير: كان يرمى بالقدر و كان أبعد الناس منه.

و قال البخارى: ينبغى أن يكون له ألف حديث ينفرد بها الا يشاركه فيها أحد

ص: ١١١

و قال عن ابن المدينى عن سفيان: ما رأيت أحدا يتهم محمد بن اسحاق.

و قال أبو سعيد الجعفى: كان ابن ادريس معجبا بابن اسحاق كثير الذكر له ينسبه الى العلم و المعرفه و الحفظ.

و قال ابراهيم الحربى: حدثنى مصعب، قال: كانوا يطعنون عليه بشيء من غير جنس الحديث.

و قال يزيد بن هارون: لو سود احد فى الحديث لسود محمد بن اسحاق.

و قال شعبه فيه: امير المؤمنين فى الحديث.

و روى يحيى بن آدم، نا ابو شهاب، قال: قال لى شعبه بن الحجاج: عليك بالحجاج بن ارطاه، و محمد بن اسحاق.

و قال ابن عليه: قال شعبه: سألت ابن المدينى كيف حديث محمد بن اسحاق صحيح؟ قال: نعم حديثه عندى صحيح، قلت له فكلام مالك فيه؟ قال: لم يجالسه و لم يعرفه ثم قال على: ابن اسحاق أى شىء حدث بالمدينه؟ قلت له فهشام بن عروه قد تكلم فيه، فقال على: الذى قال هشام ليس بحجه، لعله دخل على امرأته و هو غلام، فسمع منها.

و سمعت عليا يقول: ان حديث محمد بن اسحاق ليتبين فيه الصدق، يروى مره حدثنى ابو الزناد، و مره ذكر ابو الزناد.

و روى عن رجل، عمن سمع منه، يقول: حدثنى سفيان بن سعيد، عن سالم أبى النضر، عن عمر صوم يوم عرفه.

و هو من اروى الناس عن أبى النضر، و يقول حدثنى الحسن بن دينار، عن ايوب، عن عمرو بن شعيب فى سلف و بيع، و هو من اروى الناس عن عمرو بن شعيب.

و قال على: لم أجد لابن اسحاق الا حديثين منكرين[، الى ان قال بعد ذكر هذين الحديثين: [و قال مره: وقع الى من حديثه شيء فما انكرت منه الا أربعة احاديث ظننت ان بعضه منه و بعضه ليس منه.

و قال البخارى: رأيت على بن المدينى يحتج بحديثه فقال لى: نظرت فى كتابه فما وجدت عليه الا حديثين، و يمكن ان يكونا صحيحين.

و قال العجلي: ثقه.

و روى المفضل بن غسان، عن يحيى بن معين: ثبت فى الحديث.

و قال يعقوب بن شيبه: سألت ابن معين: عنه فى نفسك شيء من صدقه؟ قال: لا، هو صدوق.

و روى ابن أبى خيثمه عن يحيى: ليس به بأس.

و قال ابن المدينى: قلت لسفيان: كان ابن اسحاق جالس فاطمه بنت المنذر؟ فقال: اخبرنى انها حدثته، و انه دخل عليها.

فاطمه هذه هى زوج هشام بن عروه، و كان هشام ينكر على ابن اسحاق روايته عنها، و يقول: لقد دخلت بها و هى بنت تسع سنين و ما رآها مخلوق حتى لحقت بالله.

و قال الاثرم: سألت احمد بن حنبل عنه، قال: هو حسن الحديث [1]-الخ.

و مصطفى بن عبد الله القسطنطينى در «كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون» در ذكر علم سير گفته:

[اول من صنف فيه الامام المعروف بمحمد بن اسحاق رئيس اهل المغازى، المتوفى سنة احدى و خمسين و مائه] [2].

ص: ۱۱۳

۱- عيون الاثر فى فنون المغازى و السير ج ۱ ص ۱۰ - ۱۷

۲- كشف الظنون ج ۲ ص ۱۰۱۲

اما روایت معمر بن راشد حدیث غدیر را:

پس حافظ عماد الدین اسماعیل بن عمر الدمشقی الشهیر بابن کثیر در تاریخ خود در بیان طرق حدیث غدیر گفته:

[قال عبد الرزاق: انا معمر، عن علي بن زيد بن جدعان، عن عدی بن ثابت عن البراء بن عازب قال: نزلنا مع رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم عند غدیر خم، فبعث مناديا ينادي، فلما اجتمعنا، قال: «أ لست اولی بکم من آبائکم؟»، قلنا بلی یا رسول الله، قال: «أ لست أ لست؟»، قلنا: بلی یا رسول الله، قال: «من كنت مولاه، فان عليا بعدی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» .

فقال عمر بن الخطاب: هنيئا لك يا ابن أبي طالب اصبحت اليوم ولي كل مؤمن [١].

فضائل معمر در کتب اهل سنت

و مستتر نماند که معمر بن راشد، شیخ راشد و عالم زاهد، و محدث ناقد است و فضائل جلیله و محامد جمیله و مناقب فاخره، و مدایح زاهره او در کتب ائمه قوم مذکور و مسطور.

محمد بن حبان البستی در کتاب «الثقات» گفته:

[معمر بن راشد مولى عبد السلام بن عبد القدوس اخو صالح بن عبد القدوس و قد قيل: انه مولى المهلب بن أبي صفرة، و هو معمر بن أبي عمرو من اهل البصره سكن اليمن.

ص: ۱۱۴

يروى عن قتاده، و الزهرى.

و عبد الرزاق شامى يروى عن عمير بن هانى العبسى انه كان يسجد كل يوم الف سجده، و يسبح مائه الف تسبيحه، روى عنه على بن حجر السعدى].

و عبد الكريم بن محمد سمعاني در «انساب» در نسبت مهلبى گفته:

[و من القدماء ابو عمره معمر بن راشد البصرى المهلبى مولى الازد من اهل البصره سكن اليمن، و هو معمر بن أبى عمرو، كان من ثقات العلماء، يروى عن الزهرى، و قتاده، و يحيى بن أبى كثير، و أبى اسحاق الهمداني، و الاعمش.

روى عنه: الثورى و شعبه، و ابن أبى عروبه، و ابن عيينه، و ابن المبارك، و اسماعيل بن عليه، و مروان الفزارى، و رباح الصنعاني، و محمد بن فوز، و عبد الرزاق بن همام.

قال ابن جريح: عليكم بهذا الرجل، يعنى معمر، فانه لم يبق من اهل زمانه اعلم منه.

و سئل ابن جريح عن شىء من التفسير، فأجابنى (1) فقلت له: معمر قال:

كذا و كذا، قال: ان معمر شرب من العلم فانقع.

قال معمر: جلست الى قتاده و انا ابن اربع عشره سنه، فما سمعت منه حديثا الا كأنه منقوش فى صدرى.

و قال معمر: خرجت مع الصبيان و انا غلام الى جنازه الحسن، و طلبت العلم سنه مات الحسن.

قال على بن المدينى: نظرت فاذا الاسناد يدور على سته فلاهل البصره: شعبه و سعيد بن أبى عروبه، و حماد بن سلمه، و معمر بن راشد و يكنى ابا عروه مولى حمدان

ص: ١١٥

١- لا- يظهر من هذه الحكايه اسم قائل فاجابنى، و كان ينبغى ان يذكر اسم القائل بان يقول: قال فلان: سألت ابن جريح عن شىء من التفسير فاجابنى

و مات باليمن سنه اربع و خمسين و مائه.

قال ابو حاتم الرازي: انتهى الاسناد الى سته نفر، ادر كههم معمر و كتب عنهم لا أعلم اجتمع لاحد غير معمر، من الحجاز: الزهري، و عمرو بن دينار، و من الكوفه: ابو اسحاق، و الاعمش، و من البصره: قتاده، و من اليمامة: يحيى بن أبي كثير.

قال احمد بن حنبل: لا يضم احد الى معمر الا وجدت معمر اطلب للعلم منه].

و شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در «عبر» در وقائع سنه ثلاث و خمسين و مائه گفته:

[و في رمضان معمر بن راشد الازدي مولا هم البصري الحافظ ابو عروه صاحب الزهري كهلا.

روى عن أبي اسحاق و طبقته، و شهد جنازه الحسن، و اقدم شيوخه موتا قتاده.

قال احمد: ليس يضم معمر الى احد الا وجدته فوقه.

و قال غيره: كان معمر، صالحا خيرا و هو اول من ارتحل الى اليمن في طلب الحديث، فلقي بها همام بن منبه صاحب أبي هريره. [1] و نیز ذهبی در «دول الاسلام» در وقائع سنه ثلاث و خمسين و مائه گفته:

[و شيخ اليمن، معمر بن راشد الازدي البصري، و كان من اوعيه العلم و صنف التصانيف].

و نیز ذهبی در «كاشف» گفته:

[معمر بن راشد، ابو عروه، مولا هم عالم اليمن عن الزهري، و همام،

ص: ۱۱۶

و عنه غندر، و ابن المبارک، و عبد الرزاق.

قال معمر: طلبت العلم سنه مات الحسن و لى اربع عشره سنه.

و قال احمد: لا تضم معمر الى أحد الا وجدته يتقدمه، كان اطلب اهل زمانه للعلم.

و قال عبد الرزاق: سمعت منه عشره آلاف، و توفي فى رمضان ١٥٣. [١].

و يافعى در «مرآه الجنان» در وقایع سنه ثلاث و خمسين و مائه گفته:

[و فى رمضان منها معمر بن راشد الازدى مولا هم البصرى الحافظ.

قال احمد: ليس يضم معمر الى احد الا وجدته فوقه، و قال غيره: كان صالحا خيرا، و هو اول من ارتحل فى طلب الحديث الى اليمن، فلقى بها همام بن منبه اليمنى، فسمع منه، و من الزهرى، و هشام بن عروه و ارتحل إليه الثورى و ابن عيينه، و غندر، و هشام بن يوسف قاضى صنعاء، و اخذ عنه عبد الرزاق فقيه اليمن و محدث صنعاء [٢].

و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين سيوطى در «طبقات الحافظ» گفته:

[معمر بن راشد الازدى الحرانى البصرى نزىل اليمن ابو عروه بن أبى عمرو و روى عن الاعمش، و محمد بن المنكدر، و قتاده، و الزهرى، و خلق.

و عنه ايوب، و عمرو بن دينار، و ابو اسحاق السبيعى، و هم من شيوخه، و شعبه، و السفينان [٣]، و عده.

ص: ١١٧

١- الكاشف ج ٣ ص ١٦٤

٢- مرآه الجنان ج ١ ص ٣٢٣

٣- السفينان: السفينان الثورى، و ابن عيينه

قال ابن حبان: كان فقيها، حافظا، ورعا(١).

حديث غدیر بروایت اسرائیل السبيعی

اشاره

اما روایت اسرائیل بن یونس: پس اسماعیل بن عمر الشهير بابن كثير در تاریخ خود گفته:

[و روی عبد الرزاق، عن اسرائیل، عن أبي اسحاق، عن سعيد بن وهب و عبد خير(٢)، قال: سمعنا عليا يقول برحبه الكوفه، يقول: انشد الله من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاه فعلى مولاه» فقام عده من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم، فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول ذلك(٣)].

ترجمه اسرائیل سبيعی راوی غدیر

و اسرائیل محدث جلیل و حافظ نبیل است.

محمد بن حبان در کتاب «الثقات» گفته:

[اسرائیل بن یونس بن اسحاق السبيعی الهمدانی من اهل الكوفه، اخو عيسى بن يونس، يروى عن أبي اسحاق، و سماك.

روى عنه اهل العراق، ولد سنة مائه، و مات سنة ستين و مائه، و قد قيل:

سنة اثنتين و ستين، و كنيته ابو يوسف.

ص: ۱۱۸

۱- طبقات الحفاظ للسيوطي ص ۵۱

۲- عبد خير: مشترك احدهما: ابن يزيد الخيرانى الصحابى المعمر الى (۱۲۰). سنة، و الثانى: ابن ناجد، ابو صادق الازدى من اصحاب امير المؤمنين عليه السلام و حاله غير معلوم، و الراوى للحديث هو الاول.

۳- البدايه و النهايه ج ۷ ص ۳۴۷

سمعت ابن خزيمه يقول: سمعت الدورقي يقول: سمعت ابن مهدي يقول:

قال عيسى بن يونس: قال اسرائيل: كنت أحفظ حديث يونس بن أبي اسحاق كما أحفظ السوره من القرآن].

و جلال سيوطي در «طبقات الحفاظ» گفته:

[اسرائيل بن يونس بن أبي اسحاق الهمداني السبيعي، ابو يوسف الكوفي.

روى عن الاعمش و سماك بن حرب، و يوسف بن أبي برده، و عاصم الاحول.

و عنه عبد الرزاق، و ابو داود الطيالسي، و احمد بن أبي اياس، و ابن مهدي و ابو نعيم، و الفريابي (١)، و وكيع.

قال يحيى القطان: اسرائيل فوق أبي بكر بن عياش، و كان احمد يتعجب من حفظه.

و قال احمد: اسرائيل أصح حديثا من شريك الا في أبي اسحاق، فان شريكا اضبط، مات سنه ١٦٢ [٢].

حديث غدیر بروایت شريك نخعی

اما روايت شريك بن عبد الله النخعي:

پس ابن كثير شامی در تاريخ خود در ذكر طرق حديث غدیر گفته:

[و رواه ابن أبي شيبه، عن شريك، عن حنش، عن رباح بن الحارث، قال بينما نحن جلوس في الرحبه مع علي إذ جاء رجل عليه اثر السفر، فقال:

السلام عليك يا مولانا، فقلنا: من هذا؟ فقال: هذا ابو ايوب، فقال: سمعت

ص: ١١٩

١- الفريابي : جعفر بن محمد الحافظ التركي المتوفى (٣٠١) و لا يخفى ان روايه الفريابي عن اسرائيل لا يصح لانه ولد بعد وفاته بسبع و اربعين سنه .

٢- طبقات الحفاظ سيوطي ص ٩٠

رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاه فعلى مولاه» [١].

و بر متبعين كتب و اسفار اساطين كبار، جلالت شأن و عظمت مرتبه و سمو قدر و علو فخر شريك، كه شريك اعيان و ار كان سنه در حفظ و اتقان است، محتجب نيست.

عمر بن أبي المظفر عمر بن محمد الشهير بابن الوردی در «تتمه المختصر في اخبار البشر» در سنه سبع و سبعين و مائه گفته:

[فيها توفي بالكوفه ابو عبد الله شريك بن عبد الله بن أبي شريك، تولى القضاء ايام المهدي (٢) ثم عزله الهادي (٣) و كان عالما عادلا- كثير الصواب، حاضر الجواب، ذكر عنده معاويه (٤) بالحلم، فقال: ليس بحليم من سفه الحق و قاتل عليا، ولد ببخارى سنه خمس و تسعين].

و ذهبي در «دول الاسلام» در وقايع سنه سبع و سبعين و مائه گفته:

[و قاضى الكوفه و مفتيها شريك بن عبد الله النخعي عن نيف و ثمانين سنه] و عبد الله بن اسعد اليافعي در «مرآه الجنان» در وقايع سنه سبع و سبعين و مائه گفته:

[و فيها شريك بن عبد الله النخعي الكوفي أحد الاعلام، و له نيف و ثمانون سنه] (٥).

و جلال الدين سيوطي در «طبقات الحفاظ» گفته:

ص: ١٢٠

١- البدايه و النهايه ج ٧ ص ٣٥٠

٢- المهدي: محمد بن عبد الله المنصور الخليفه العباسي الهالك (١٦٩)

٣- الهادي: موسى بن محمد بن المنصور الخليفه العباسي المقتول (١٧٠)

٤- معاويه: بن أبي سفيان الاموي الهالك سنه (٦٠)

٥- مرآه الجنان ج ١ ص ٣٧٠

[شريك النخعي بن عبد الله بن أبي شريك العاصمي النخعي، ابو عبد الله الكوفي احد الاعلام.

روى عن زياد بن علاقته، و بيان بن بشر، و حبيب بن أبي ثابت و أبي اسحاق السبيعي، و خلق.

و عنه عباد بن العوام و ابن المبارك و على بن حجر، و ابو بكر بن أبي شيبه، و خلق.

قال ابن معين: صدوق ثقة، الا انه إذا خالف فغيره أحب إلينا منه.

ولد سنة خمس و تسعين، و مات سنة سبع و سبعين و مائه[[\(١\)](#)].

حديث غدیر بروایت غندر

اشاره

اما روايت محمد بن جعفر المدني المعروف بغندر:

پس در «مسند» احمد بن حنبل مذکور است:

[حدثنا عبد الله حدثني أبي، ثنا محمد بن جعفر، ثنا شعبه، عن ابي اسحاق قال: سمعت سعيد بن وهب قال: نشد علي الناس؟ فقام خمسه أو سته من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم فشهدوا ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه»[[\(٢\)](#)].

جلالت غندر بصرى در كتب اهل سنت

و فضل و جلالت و علو و نبالت و عظمت شأن و حفظ و اتقان محمد بن جعفر اظهر و اشهر از آنست كه محتاج بيان باشد.

ص: ۱۲۱

۱- طبقات الحفاظ سيوطى ص ۹۸

۲- مسند ابن حنبل ج ۱ ص ۱۱۸

شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی در «عبر» در وقائع سنه ثلث و تسعين و مائه بعد ذکر وفات اسماعیل بن علیه گفته:

[و توفی بعده بايام محمد بن جعفر غندر الحافظ، أبو عبد الله البصری، صاحب شعبه.

و قد روى عن حسين المعلم و طائفه و قال: لزممت شعبه عشرين سنه.

قال ابن معين: كان من أصح الناس كتابا.

و قال آخر: مكث غندر خمسين سنه يصوم يوما و يفطر يوما][[\(۱\)](#).

و نیز ذهبی در «کاشف» گفته:

[محمد بن جعفر الهذلي مولا هم البصری الحافظ غندر ابو عبد الله.

عن حسين المعلم و شعبه و هو زوج امه.

و عنه احمد و الفلاس و بندار.

و قال ابن معين: أراد بعضهم ان يخطئه فلم يقدر و كان من اصح الناس كتابا بقى يصوم يوما و يفطر يوما خمسين عاما مات ۱۹۳ في ذى القعدة رحمه الله].

و ابو محمد عبد الله بن اسعد يافعی در «مرآه الجنان» در وقائع سنه ثلث و تسعين و مائه بعد ذکر وفات اسماعیل بن علیه گفته:

[و توفی بعده [\(۲\)](#) بايام الحافظ محمد بن محمد بن جعفر المعروف بغندر، قال ابن معين: كان من أصح الناس كتابا.

و قال غيره: مكث خمسين سنه يصوم يوما و يفطر يوما][[\(۳\)](#).

و میرزا محمد بن معتمدخان بدخشی در «تراجم الحفاظ» گفته:

ص: ۱۲۲

۱- العبر فی خبر من غیر ج ۱ ص ۳۱۱ ط الکویت

۲- بعده : أى بعد وفاه اسماعیل بن علیه الحافظ البصری

۳- مرآه الجنان ج ۱ ص ۴۴۳ ط حیدرآباد الدکن

[محمد بن جعفر الهذلي مولا هم البصرى، ابو عبد الله الملقب بغندر احد الائمة و هو ريبب شعبه و صاحبه.

ذكره فى غندر فقال: غندر بضم الغين المعجمه و سكون النون و فتح الدال و الراء المهملتين، هذه كلمه اسم رجل من المحدثين يقال له غندر، و روى عنه صاحب «الصحيح» الامام محمد بن اسماعيل البخارى.

قلت: غندر الذى فى رجال «صحيح البخارى» هو صاحب الترجمة و لكن ليس من شيوخ البخارى، بل هو شيخ شيوخه و هو من كبار الحفاظ.

قال ابن معين: أراد بعضهم ان يخطئه فلم يقدر، و كان من أصحاب الناس كتابا، مات فى ذى القعدة سنة ثلث و تسعين و مائه.

و قد روى عن شعبه فاكثر، و حسين المعلم، و عوف الاعرابى، و معمر بن راشد، و ابن جريح، و السفينانين، و سعيد بن أبى عروبه، و عثمان بن غياث، و عبد الله بن أبى هند، و غيرهم.

و روى عنه، احمد بن حنبل و على بن المدينى و يحيى بن معين و ابو بكر، و عثمان ابنا أبى شيبة و اسحاق بن راهويه و مسدد و عبيد الله بن عمر القواريرى، و محمد بن المثنى و محمد بن بشار، و عمرو بن على الفلاس، و خلق.

ذكره الذهبى و ابن ناصر الدين فى طبقات الحفاظ].

حديث غدير بروايت وكيع

اما روايت وكيع:

پس در «مناقب على بن أبى طالب عليه السلام» تصنيف احمد بن حنبل على ما نقل مذکور است:

[حدثنا وكيع قال: حدثنا الاعمش عن سعد بن عبيده، عن ابن بريده، عن

ص: ۱۲۳

ابيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من كنت مولاه فعلى مولاه».[

و وكيع صاحب فضل رفيع و مجد منيع و شأن بديع است.

محمد بن حبان بستی در كتاب «الثقات» گفته:

[وكيع بن الجراح بن مليح بن عدى بن فرس بن حمحمه بن سفيان بن عمرو بن الحرث بن عمرو بن عبيد بن اوس الرواسى من اهل الكوفه، كنيته ابو سفيان، يروى عن اسماعيل بن ابى خالد و الكوفيين روى عنه: احمد بن حنبل، و اهل العراق، و كان حافظا، متقنا.

سمعت محمد بن احمد بن أبى عون يقول: سمعت فياض بن زهير يقول:

ما رأينا بيد وكيع كتابا قط كان يقرأ كتبه من حفظه.

قال ابو حاتم: كان مولد وكيع سنة تسع و عشرين و مائه، و مات سنة ست أو سبع و تسعين و مائه بفيد فى طريق مكة].

و محيى الدين ابو زكريا يحيى بن شرف النووى در «تهذيب الاسماء و اللغات» گفته:

[وكيع بن الجراح بن مليح بن عدى بن فرس بن حمحمه، و قيل: بن فرس بن سفيان بن الحارث بن عمرو بن عبيد بن رؤاس (بهمزه بعد الراء) بن كلاب بن ربيعه بن عامر بن صعصعه ابو سفيان الرؤاسى الكوفى الامام فى الحديث و غيره، و هو من تابعى التابعين.

سمع اسماعيل بن أبى خالد و الاعمش و هشام بن عروه و عبد الله بن عون و عزرة بن ثابت و حنظله بن أبى سفيان و مالك بن مغول و كهمس بن الحسن و ابن جريح و زكريا بن اسحاق و فضيل بن غزوان، و شريك بن عبد الله و الاوزاعى، و السفينان و خلائق من الكبار.

روى عنه ابن المبارك و يحيى بن آدم و يزيد بن هارون و قتيبه و ابن مهدى،

و احمد بن حنبل و ابن راهويه و الحميدى و مسدد و ابن المدينى و ابن معين و ابنا أبى شيبه(١) و ابناه مريح و سفيان ابنا وكيع،
و احمد بن أبى الحوارى و يحيى بن يحيى و خلثاق.

و اجمعوا على جلالته و وفور علمه و حفظه و اتقانه و ورعه و صلاحه و عبادته، و توثيقه و اعتماده.

قال احمد بن حنبل: ما رأيت اوعى للعلم و لا احفظ من وكيع، ما رأيت شك فى حديث الا يوما واحدا، و لا رأيت معه كتابا و
لا رقعه قط.

و قال احمد أيضا: حدثنى من لم تر عيناك مثله: وكيع بن الجراح.

و قال احمد: هو احب الى من يحيى بن سعيد، فقيل له: كيف فضلت وكيعا؟ فقال: كان وكيع صديقا لحفص بن غياث، فلما ولى
القضاء هجره وكيع و كان يحيى بن سعيد صديقا لمعاذ بن معاذ، فولى القضاء معاذ و لم يهجره يحيى.

و قال احمد: ما رأيت رجلا قط مثل وكيع فى العلم، و الحفظ، و الاسناد و الابواب و يحفظ الحديث جيدا و يذاكر بالفقہ مع
ورع و اجتهاد و لا يتكلم فى أحد.

و قال ابن معين: ما رأيت أحدا يحدث لله غير وكيع بن الجراح و هو احب الى سفيان من ابن مهدي، و احب الى من أبى نعيم،
و ما رأيت رجلا قط احفظ من وكيع، و وكيع فى زمانه كالاوزاعى فى زمانه.

و قال أحمد بن عبد الله: وكيع كوفى ثقة، عابد، صالح، من حفاظ الحديث كان يفتى.

و قال ابن عمار: ما كان بالكوفة فى زمن وكيع أفقه و لا أعلم بالحديث من وكيع كان جهذا.

ص: ١٢٥

١- ابنا أبى شيبه : أبو بكر و عثمان اللذان سبق ذكرهما

قال محمد بن سعد: توفي وكيع بفيء (١) منصرفا من الحج سنة سبع و تسعين و مائه، و كذا قال ابن نمير، و الترمذى، و قال أحمد بن حنبل: ولد وكيع سنة تسع و عشرين و مائه [٢].

و محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى در «كاشف» گفته:

[وكيع بن الجراح أبو سفیان الرؤاسى، أحد الاعلام، عن الاعمش، و هشام بن عروه، و عنه: أحمد، و اسحاق، و ابراهيم بن عبد الله القصار، ولد سنة ١٢٨.

قال أحمد: ما رأيت أوعى للعلم منه و لا أحفظ، كان احفظ من ابن مهدى.

و قال حماد بن زيد: لو شئت لقلت انه أرجح من سفیان.

و قال أحمد: لما ولى حفص بن غياث القضاء هجره وكيع، مات بفيء يوم عاشورا ١٩٧ [٣].

حديث غدير بروايت عبد الله بن نمير

اشاره

اما روايت عبد الله بن نمير:

پس در «مسند» احمد مذکور است:

[حدثنا عبد الله قال: حدثني أبي قال: ثنا ابن نمير، ثنا عبد الملك، عن أبي عبد الرحيم الكندي، عن زاذان ابن عمر، قال: سمعت عليا فى الرحبه و هو ينشد الناس من شهد رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدير، و هو يقول ما قال فقام ثلثه عشر رجلا، فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول:

ص: ١٢٦

١- فيء بفتح فسكون: بليده فى نصف طريق مكة من الكوفه .

٢- تهذيب الاسماء ج ٢ ص ١٤٤

٣- الكاشف ج ٣ ص ٢٢٧

«من كنت مولاه، فعلى مولاه» [۱].

و نیز در «مسند» احمد بن حنبل مسطور است:

[حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا ابن نمير، حدثنا عبد الملك يعني ابن أبي سليمان، عن عطيه العوفى، قال: أتيت زيد بن أرقم، فقلت له: ان ختنا لى حدثنى عنك بحديث فى شأن على يوم غدير خم، فأنا أحب أن أسمعك منك، فقال: انكم معشر أهل العراق فيكم ما فيكم، فقلت له: ليس عليك منى بأس، فقال: نعم كنا بالجحفة فخرج رسول الله صلى الله عليه و سلم إلينا ظهرا و هو آخذ بعضد على، فقال: «أيها الناس أ لستم تعلمون انى أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قالوا: بلى، قال: «فمن كنت مولاه فعلى مولاه» قال فقلت هل قال صلى الله عليه و سلم: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» ؟ قال: انما اخبرك كما سمعت [۲].

و مناقب عاليه، و مدائح ساميه، و محامد سنیه، و محاسن بهیه عبد الله ابن نمير بملاحظه كتب رجالیه قوم ظاهر و روشن است.

عبد الغنى بن عبد الواحد المقدسى الحنبلى در كتاب «الكمال فى معرفة الرجال» گفته:

[عبد الله بن نمير أبو هشام الخارفي الكوفي سمع هشام بن عروه، و اسماعيل ابن أبي خالد، و عبد الله بن عمرو العمرى، و الاعمش، و أبا حيان التيمي، و عبد الملك بن أبي سليمان و موسى الجهني، و مالك بن مغول، و عبد الله بن عطاء، و مسعر بن كدام، و زكريا بن أبي زائدة، و سفيان الثوري، و الاوزاعي، و سيف ابن سليمان المكي، و هشام بن حسان، و عبد العزيز بن عمر بن عبد العزيز، و فضيل بن غزوان، و عثمان بن حكيم، و عبد الله بن حبيب بن أبي ثابت، و بدر بن عثمان

ص: ۱۲۷

۱- مسند ابن حنبل ج ۱ ص ۸۴

۲- مسند ابن حنبل ج ۴ ص ۳۶۸

و سعد بن سعيد الانصارى، و أشعث بن سوار، و عماره بن زاذان، و الحجاج بن ارطاه، و حنظله بن أبى سفيان.

روى عنه: ابنه محمد، و أحمد بن حنبل، و يحيى بن معين، و على بن المدينى، و أبو خيثمه، و أبو بكر، و عثمان ابنا أبى شيبه، و أبو مسعود أحمد بن الفرات الرازى، و على بن حرب الطائى، و أبو قدامه السرخسى، و زكريا بن يحيى، و على بن مسلم الطوسى، و يحيى بن عبد الحميد الحمانى، و يحيى بن سليمان الجعفى، و عبد العزيز بن عبد الله الاويسى، و اسحاق بن محمد الفروى، و أبو كريب الهمدانى، و محمد بن المثنى.

قال أبو نعيم: سئل يحيى بن معين عن أبى خالد الاحمر، فقال: نعم الرجل عبد الله بن نمير.

و قال عثمان بن سعد: قلت ليحيى بن معين ابن ادريس أحب إليك فى الاعمش أو ابن نمير؟ فقال: كلاهما ثقتان.

و قال أبو حاتم: كان عبد الله بن نمير مستقيم الامر.

و قال أبو بكر الخطيب: عبد الله بن نمير حدث عنه محمد بن بشر العبدى، و الحسن بن على بن عفان العامرى، و بين وفاتيهما سبع و ستون سنه [الخ.

و شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبى در «كاشف» گفته:

[عبد الله بن نمير الهمدانى أبو هشام، عن هشام بن عروه و الاعمش.

و عنه: ابنه محمد، و ابن معين، حجه توفى ١٩٩].

و شهاب الدين أبو الفضل أحمد بن على المعروف بابن حجر العسقلانى در «تهذيب التهذيب» گفته:

[عبد الله بن نمير الهمدانى الخارفى أبو هشام الكوفى، روى عن: اسماعيل ابن أبى خالد، و الاعمش، و يحيى بن سعيد، و هشام بن عروه، و عبيد الله بن

عمر و موسى الجهني، و زكريا بن أبي زائدة، و سعد بن سعيد الانصاري، و حنظله بن أبي سفيان، و سيف بن سليمان، و الاوزاعي، و عثمان بن حكيم، و الثوري، و عمرو ابن عثمان بن موهب، و مجالد بن سعيد، و ابن أبي ذئب، و عبد العزيز بن سفيان و مالك بن مغول، و فضيل بن غزوان، و طائفه.

و عنه: ابنه محمد، و أحمد، و أبو خيثمه، و يحيى بن يحيى، و علي بن المديني، و أبو بكر، و عثمان ابنا أبي شيبة، و أبو قدامه السرخسي، و أبو كريب و أبو موسى، و أبو سعيد الاشج، و هناد بن السري، و أبو مسعود الرازي، و علي بن حرب الطائي، و الحسن بن علي بن عفان، و غيرهم.

قال أبو نعيم: سئل سفيان عن أبي خالد الاحمر، فقال: نعم الرجل عبد الله بن نمير.

و قال عثمان الدارمي: قلت ليحيى بن معين: ابن ادريس أحب إليك في الاعمش أو ابن نمير، فقال: كلاهما ثقة.

و قال أبو حاتم: كان مستقيم الامر، قال ابنه محمد و غيره: مات سنة تسع و تسعين، و قيل: انه ولد في سنة خمس عشر و مائه، قلت: و ذكره ابن حبان في الثقات، و قال العجلي: ثقة صالح الحديث صاحب سنه، و قال ابن سعد: كان ثقة كثير الحديث صدوقاً[[\(١\)](#)].

فضائل عبد الله بن نمير در كتب رجال اهل سنت

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تقریب التهذیب» گفته:

[عبد الله بن نمير بنون مصغرا، الهمداني أبو هشام الكوفي، ثقة، صاحب حديث من أهل السنه من كبار التاسعه، مات سنه تسع و تسعين].

ص: ١٢٩

حدیث غدیر بروایت ابی احمد زبیری

اما روایت محمد بن عبد الله ابو احمد الزبیری الكوفی الحبال: ؟ پس در «مسند» احمد بن حنبل مذکور است:

[حدثنا عبد الله قال: حدثني أبي قال: ثنا محمد بن عبد الله، قال: ثنا الربيع يعني ابن أبي صالح الاسلمی، قال: حدثني زياد بن أبي زياد الاسلمی، قال:

سمعت عليا ينشد الناس، فقال: أنشد الله رجلا مسلما سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم غدیر خم ما قال؟ قال: فقام اثنا عشر بدریا فشهدوا][[\(۱\)](#)].

و اعتبار و اعتماد و وثوق و جلالت و نبالت محمد بن عبد الله بر أدنی ممارسی مخفی نیست.

شمس الدین ابو عبد الله محمد بن أحمد الذهبی در «کاشف» گفته:

[محمد بن عبد الله أبو أحمد الزبیری الكوفی الحبال(۲) عن فطر و مسعر و خلق.

و عنه أحمد، و محمود بن غیلان، و أحمد بن الفرات.

قال بندار: ما رأیت أحفظ منه. و قال آخر: كان يصوم الدهر، مات ۲۰۳[[\(۳\)](#)].

و عبد الله بن اسعد الیافعی الیمنی در «مرآة الجنان» در وقائع سنه ثلث و مائتین گفته:

[و فیها توفی أبو أحمد الزبیری محمد بن عبد الله بن الزبیر الاسدی مولا هم الكوفی.

قال أبو حاتم: كان ثقة، حافظا، عابدا، مجتهدا][[\(۴\)](#)].

ص: ۱۳۰

۱- مسند ابن حنبل ج ۱ ص ۸۸

۲- فی المصدر الذی رأیناه: «الخباز»

۳- الکاشف ج ۳ ص ۶۰

۴- مرآة الجنان ج ۲ ص ۸

اما روایت یحیی بن آدم بن سلیمان: پس در «مسند» احمد بن حنبل مذکور است:

[حدثنا عبد الله، ثنى أبى، ثنا يحيى بن آدم، ثنا حنش بن الحارث بن لقيط النخعي الأشجعي، عن رباح بن الحارث، قال: جاء رهط الى على بالرحبه فقالوا: السلام عليك يا مولانا، فقال: كيف أكون مولاكم و أنتم قوم عرب؟ قالوا: سمعنا رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدیر خم يقول: «من كنت مولاہ فان هذا مولاہ» .

قال رباح: فلما مضوا اتبعتهم، فسألت من هؤلاء؟ قالوا: نفر من الانصار فيهم أبو أيوب الانصاري [1].

جلالت یحیی بن آدم در کتب رجال اهل سنت

و یحیی بن آدم بن سلیمان از ائمه جلیل الشأن، و اصحاب حفظ و فقه و اتقان است.

شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی در «تهذیب التهذیب» گفته:

[یحیی بن آدم بن سلیمان القرشی الاموی مولی خالد بن عقبه بن ابی معیط أبو زکریا الکوفی أحد الاعلام لم یدرک الاخذ عن أبیه، و روى عن فطر ابن خلیفه، و مالک بن مغول، و مسعر و الثوری، و عیسی بن طهمان، و یونس بن أبی اسحاق، و أبی بکر النهشلی، و مفضل بن مهلهل، و طبقتهم.

و عنه أحمد، و اسحاق، و ابن المدینی، و ابن معین، و أبو بکر بن أبی شیبہ

ص: ۱۳۱

و أبو كريب، و محمد بن رافع، و عبد، و الحسن بن علي بن عفان، و خلق.

و ثقه ابن معين، و النسائي.

و سئل أبو داود عنه؟ فقال: يحيى واحد الناس.

و قال يعقوب بن شيبة: ثقه كثير الحديث، فقيه البدن، لم يكن له سن متقدم سمعت ابن المديني يقول: رحمه الله أي، علم كان عنده.

و قال أبو أسامة: ما رأيت يحيى بن آدم الا ذكرت الشعبي.

و قال محمد بن غيلان: سمعت ابا أسامة يقول: كان عمر بن الخطاب في زمانه رأس الناس، و هو جامع، و بعده ابن عباس في زمانه، و بعده الشعبي، و بعده الثوري، و كان بعد الثوري يحيى بن آدم.

قال ابن سعد و غيره: مات بقم الصلح (١) في نصف ربيع الاول سنة ثلاث و مائتين، و صلى عليه الحسن بن سهل.

قلت: و كان اماما في القرآن و السنه و الفقه، ضبط حروف عاصم عن أبي بكر بن عياش، و راجعه فيها مده، و حررها و دارت قراءه أبي بكر عليه، اخذها شعيب بن ايوب الصريفي (٢)، و ابو حمدون الطيب بن اسماعيل، و خلف البزار، و ابو هشام الرفاعي، و احمد بن عمر الوكيعي.

قال الرفاعي: سمعته يقول: سألت ابا بكر بن عياش عن حروف عاصم التي في هذه الكراسه اربعين سنه و حدثني بها حرفا حرفا.

و نیز ذهبی در «عبر فی خبر من غیر» در وقائع سنه ثلث و مائتين گفته:

[و فيها الامام الحبر ابو زكريا يحيى بن آدم الكوفي المقرئ الحافظ الفقيه.

اخذ القراءه عن أبي بكر بن عياش، و سمع من يونس بن أبي اسحاق، و فطر

ص: ١٣٢

١- فم الصلح : نهر كبير فوق واسط كما في معجم البلدان

٢- الصريفيين : بفتح الصاد و كسر الراء قريه من اعمال واسط .

ابن خليفه، و هذه الطبقة و صنف التصانيف.

قال ابو أسامه: كان بعد الثورى فى زمانه يحيى بن آدم.

و قال ابو داود: يحيى بن آدم واحد الناس.

و ذكره ابن المدينى فقال: رحمه الله أى علم كان عنده! [١].

و ابو محمد عبد الله بن اسعد الياغى اليمنى در «مرآه الجنان» در وقائع سنه ثلث و مائتين گفته:

[و فيها الامام الحبر ابو زكريا يحيى بن آدم الكوفى المقرئ الحافظ الفقيه، صاحب التصانيف] [٢].

و جلال الدين عبد الرحمان بن أبى بكر السيوطى در «طبقات الحفاظ» گفته:

[يحيى بن آدم بن سليمان الكوفى الاموى مولا هم ابو زكريا.

روى عن اسراييل، و حماد بن سلمه، و السفينين، و خلق.

و عنه احمد، و يحيى، و اسحاق، و ابنا أبى شيبه، و عدّه مات سنه ٢٠٣] [٣].

حديث غدیر بروایت ابن ادریس شافعی

اشاره

اما ذكر ابو عبد الله محمد بن ادریس الشافعی حديث غدیر را: پس شيخ عز الدين ابو الحسن على بن محمد بن عبد الكريم الجزرى [٤]

ص: ١٣٣

١- العبر فى خبر من غير ج ١ ص ٣٤٣ ط الكويت

٢- مرآه الجنان ج ٢ ص ١٠

٣- طبقات الحفاظ ص ١٥٢

٤- ابن الاثير الجزرى صاحب «النهايه» هو المبارك بن محمد بن محمد المحدث اللغوى المتوفى ٦٠٦ و اما ابو الحسن على بن محمد الجزرى المتوفى ٦٣٠ فهو صاحب «اسد الغابه» لا «النهايه» فعلى هذا نسبه «النهايه» الى الثانى سهو من قلمه الشريف .

المعروف بابن الاثير در «نهايه اللغه» در لغت ولى گفته:

[وقد تكرر ذكر المولى فى الحديث، و هو اسم يقع على جماعه كثيره، و هو الرب، و المالك، و السيد، و المنعم و المعتق، و الناصر، و المحب، و التابع، و الجار، و ابن العم، و الحليف، و العقيد و الصهر، و العبد و المعتق، و المنعم عليه.

و اكثرها قد جاءت فى الحديث، فيضاف كل واحد الى ما يقتضيه الحديث الوارد فيه.

و كل من ولى امرا او قام به فهو مولاه و وليه.

و قد يختلف مصادر هذه الاسماء، فالولاية بالفتح فى النسب و النصره و المعتق، و الولاية بالكسر فى الاماره و الولاء فى المعتق، و الموالاته من والى القوم.

و منه

الحديث: «من كنت مولاه فعلى مولاه» و يحمل على اكثر الاسماء المذكوره.

و قال الشافعى: يعنى بذلك ولاء الاسلام، كقوله تعالى: ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (١) [الخ (٢)]
و محمد طاهر الصديقى الفتنى الكجراتى هم قول شافعى را كه در عبارت «نهايه» مذکور است در «مجمع البحار» ذكر نموده.

و شمس الدين محمد بن مظفر الخلى در «مفاتيح شرح مصابيح» گفته:

[قوله: «من كنت مولاه» قيل: معناه من كنت اتولاه فعلى يتولاه، من الولى ضد العدو، يعنى من كنت احبه فعلى محبه، و قيل: معناه من يتولانى فعلى

ص: ١٣٤

١- سوره محمد (ص): ١١

٢- النهايه فى غريب الحديث و الاثر ج ٥ ص ٢٢٨

یتولاه، و قيل: كان سبب ذلك،

ان أسامه بن زيد قال لعلی: لست مولای، انما مولای رسول الله صلی الله علیه، فقال رسول الله صلی الله علیه: «من كنت مولاه فعلى مولاه» .

و نقل عن الشافعی رضی الله عنه انه قال: أراد بذلك ولاء الاسلام، قال الله تعالى: ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا (۱) أى وليهم و ناصرهم [الخ].

و ابو عبد الله فضل الله بن تاج الدين أبى سعيد الحسن بن الحسن بن يوسف التورپشتى در «معتمد فى المعتقد» گفته:

[از جمله آنچه بدان استدلال می کنند در خلافت على بعد از رسول این حدیث است که

«من كنت مولاه فعلى مولاه» می گویند: این حدیث دلیل است بر آنکه امیر المؤمنین على رضی الله عنه اولی تر مردمان است بخلافت.

جواب آنست که این تاویل مستقیم نیست، زیرا که بقاء تعقیب ولایت على را بر ولایت خود عطف کرد، و با فاء تعقیب تراخی نتواند بود، یعنی باید که چون ولایت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثابت شد، ولایت على بر عقب این ثابت شود، و از آنجا لازم آید که ولایت على در زمان رسول صلی الله علیه و آله قائم بوده باشد، و آن روا نباشد که وی با رسول صلی الله علیه و سلم در حکم ولایت مشارک باشد، و چون مقتضای این صیغه در حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم در حکم این تاویل ثابت نشود بدانچه بعد از وفات است در این حدیث شما را متمسک نباشد، پس مراد از این موالات دین است، و مفهوم این حدیث آنست که هر که من دوست و یاور ویم، على دوست و یار وی است.

و شافعی علیه الرحمه گفت که مراد ازین حدیث مولاه اسلام است].

ص: ۱۳۵

و فضائل فاخره، و مكارم ظاهره، و مناقب باهره، و محاسن جليله، و مدائح جميله، و مفاخر أصيله، و ماثر ائيله شافعی بالاتر از آنست كه كسى احاطه آن نماید، و بالاختصار بعض عبارات نوشته می شود.

فضائل و مناقب شافعی

محيى الدين يحيى بن شرف النووى در «تهذيب الاسماء و اللغات» گفته:

[امامنا رضى الله عنه هو ابو عبد الله محمد بن ادريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن السائب بن عبيد بن عبد يزيد بن هاشم بن المطلب بن عبد المناف بن قصى القرشى المطلبى الشافعى الحجازى المكى ابن عم رسول الله صلى الله عليه و سلم، يلتقى معه فى عبد مناف.]

و قد اكثر العلماء رح من المصنفات فى مناقب الشافعى و احواله من المتقدمين و المتأخرين كداود الظاهرى، و الساجى، و خلائق من المتقدمين.

و اما المتأخرون كالدارقطنى، و الاجرى، و الرازى، و الصاحب بن عباد، و البيهقى، و المقدسى و خلائق لا يحصون.

فكتبهم فى مناقبه مشهوره، و من احسنها و اتقنها كتاب البيهقى، و هو مجلدتان ضخمتان مشتملتان على نفائس من كل فن، استوعب فيها معظم احواله و مناقبه بالاسانيد الصحيحه و الدلائل الصريحه.

و كتابنا هذا مبنى على الاختصار فلا يليق به البسط بالتطويل و الاكثار، فاقصر فيه، ان شاء الله تعالى، على الاشاره الى نبذ من تلك المقاصد، و الرمز الى جمل تلك الكليات و المعاهد.

فاقول مستعينا بالله متوكلا عليه مفوضا امرى إليه].

الى ان قال النووى: [«فصل فى تلخيص جملة احوال الشافعى» اعلم انه رح كان من انواع المحاسن بالمحل الاعلى و المقام الاسنى، لما جمعه الله الكريم له من الخيرات و وفقه له من جميل الصفات، و سهله عليه من انواع المكرمات.

فمن ذلك شرف النسب الطاهر و العنصر الباهر، و اجتماعه هو و رسول الله صلى الله عليه و سلم فى النسب، و ذلك غاية الشرف و نهايه الحساب.

و من ذلك شرف المولد و المنشأ، فانه ولد بالارض المقدسه و نشأ بمكه.

و من ذلك انه جاء بعد ان مهدت الكتب و صنف و قررت الاحكام و نقحت، فنظر فى مذاهب المتقدمين، و اخذ عن الائمة المبرزين، و ناظر الحذاق و المتقنين، فبحث مذاهبهم و سبرها و تحققها و خبرها، فلخص منها طريقه جامع للكتاب و السنه و الاجماع و القياس، و لم يقتصر على بعض ذلك كما وقع لغيره.

و تفرغ للاختيار و التكميل و التنقيح مع كمال قوته و علو همته و براعته فى جميع انواع الفنون، و اضطلعه منها اشد اضطلاع، و هو المبرز فى الاستنباط من الكتاب و السنه، البارع فى معرفه الناسخ و المنسوخ و المجمل و المبين و الخاص و العام و غيرها من تقاسيم الخطاب، فلم يسبقه احد الى فتح هذا الباب، لانه اول من صنف اصول الفقه بلا اختلاف و لا ارتياب، و هو الذى لا يساوى بل لا يدانى فى معرفه كتاب الله تعالى و سنه رسوله صلى الله عليه و سلم ورد بعضها الى بعض].

الى ان قال النووى: [و من ذلك شدة اجتهاده فى نصره الحديث و اتباع السنه و جمعه فى مذهبه بين اطراف الادله مع الاتقان و التحقيق و العرض التام على المعانى و التدقيق حتى لقب حين قدم العراق بناصر الحديث، و غلب فى عرف العلماء المتقدمين و الفقهاء الخراسانيين على متبعي مذهبه لقب اصحاب الحديث فى القديم و الحديث.

و قد روينا عن امام الائمة أبى بكر محمد بن اسحاق بن خزيمة، و كان من

حفظ الحديث و معرفه السنه بالغايه العاليه، انه سئل هل من سنه صحيحه لم يودعها الشافعى كتبه، قال: لا].

ثم قال النووى: [فصل فى شهادات علماء الاسلام المتقدمين فمن بعدهم للشافعى بالتقدم فى العلم، و اعترافهم له به، و حسن ثنائهم عليه، و جميل دعائهم له، و وصفهم له بالصفات الجميله و الخلال الحميده، و هذا الباب ربما اتسع جدا لكن نرزم الى احرف منه تنبيها بها على ما سواها، و اسانيدھا كلها موجوده مشهوره لكن نحذفها اختصارا.

قال له شيخه مالك بن انس رض: ان الله عز و جل قد القى على قلبك نورا فلا تطفئه بالمعصيه.

و قال الشافعى رح: لما رحلت الى مالك فسمع كلامى نظر الى ساعه و كانت لمالك فراسه قال: ما اسمك؟ قلت: محمد، قال: يا محمد اتق الله و اجتنب المعاصى فانه سيكون لك شأن، فقلت: نعم و كرامه، فقال: إذا كان غدا تجىء و يجىء من يقرأ لك الموطأ، فقلت: انى اقرأه ظاهرا، فغدوت إليه و ابتدأت، فكلما تهيتت مالكا و اردت ان اقطع اعجبته قراءتى و اعرابى (1) فيقول: يافتى زد، حتى قرأته عليه فى ايام يسيره، ثم اقامت بالمدينه الى ان توفى مالك رض، ثم ذكر خروجه الى اليمن.

و فى روايه فقرأت عليه فربما، قال: لى فى شىء قد مر اعد حديث كذا، فاعيده حفظا و كان اعجبه، فقال: انت تحب ان تكون قاضيا، و فى هذه الروايه اتيته و انا ابن ثلث عشر سنه.

و قال شيخه سفيان بن عيينه و قد قرئ عليه حديث فى الرقائق فغشى على الشافعى فقيل: قد مات الشافعى، فقال سفيان: ان كان قد مات فقد مات افضل اهل زمانه.

ص: ١٣٨

١- اعرابى : أى افصاحى مع عدم اللحن فى الاعراب

و قال احمد بن محمد بن بدر(١) الشافعى: سمعت أبى و عمى يقولان: كان ابن عيينه إذا جاءه شىء من التفسير و الفتيا التفت الى الشافعى، و قال: سلوا هذا.

و قال على بن المدينى: كان الشافعى عند ابن عيينه يعظمه و يجله و فسر الشافعى بحضره سفيان بن عيينه حديثا اشكل على سفيان فقال له سفيان: جزاك الله خيرا ما يجيئنا منك الا ما نحب.

و قال الحميدى صاحب سفيان: كان سفيان بن عيينه، و مسلم بن خالد، و سعيد بن سالم و عبد الحميد بن عبد العزيز، و شيوخ مكه يصفون الشافعى و يعرفونه من صغره مقدا عندهم بالذكاء و العقل و الصيانه، و يقولون: لم نعرف له صبه.

و قال الحميدى: سمعت مسلم بن خالد يقول للشافعى رح قد و الله آن لك ان تفتى و الشافعى ابن خمس عشره سنه.

و قال يحيى بن سعيد القطان امام المحدثين فى زمنه انا ادعو الله تعالى للشافعى فى صلاتى منذ اربع سنين.

و قال القطان حين عرض عليه كتاب الرساله للشافعى: ما رأيت اعقل او افقه منه.

و قال ابو سعيد عبد الرحمن بن مهدى المقدم فى عصره فى علمى الحديث و الفقه حين جاءته رساله الشافعى، و كان طلب من الشافعى ان يصنف كتاب الرساله، فاثنى عليه ثناء جميلا و اعجب بالرساله اعجابا كثيرا و قال: ما أصلى صلاه الا ادعو للشافعى فيها.

و بعث ابو يوسف القاضى الى الشافعى حين خرج من عند هارون الرشيد يقرئه السلام و يقول صنف الكتب فانك اولى من يصنف فى هذا الزمان.

و قال ابو حسان الرازى: ما رأيت محمد بن الحسن يعظم احدا من اهل العلم

ص: ١٣٩

١- فى المصدر الذى طبع ببيروت: « بنت الشافعى » و لعل البدر كان مصحف بنت .

تعظيمه للشافعي.

و قال ايوب بن سويدا الرملي، و هو احد شيوخ الشافعي و مات قبل الشافعي باحدى عشره سنه: ما ظننت اني اعيش حتى ارى مثل الشافعي.

و قال البويطي: قال يحيى بن حسان: ما رأيت مثل الشافعي و كان شديد المحبه للشافعي قدم مصر، و قال: انما جئت للسلام على الشافعي.

و قال محمد بن علي المديني: قال لي أبي: لا تترك للشافعي حرفا الا اكتبه.

و قال يحيى بن معين: و قد سئل عن يكتب كتب الشافعي؟ فقال عن الربيع.

و قال قتيبه بن سعيد: مات الثوري و مات الورع، و مات الشافعي و مات السنن، و بموت احمد بن حنبل يظهر البدع.

و قال قتيبه: لو وصلتني كتب الشافعي لكتبتها ما رأيت عيناى اكيس منه [الخ(1)].

و عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي بن علي بن تمام السبكي أبو نصر تاج الدين بن تقى الدين در «طبقات شافعيه» گفته:

[و قد كان عن لنا أن نعقد لمناقب الامام الاعظم المطلبي و العالم الاقوام ابن عم النبي صلى الله عليه و سلم بابا يقدم التراجم، فانه عالم قريش الذى ملأ الله به طباق الارض علما، و رفع من طباقها الى طباق السماء بذاته الطاهره من هو أعلى من نجومها و أسمي، و أثبت باسمه فى طباق اجرامها اسم من يسمع آذانا صما، و من لو قالت بنو آدم علمه الله الاسماء لقليل كما أبرز منه لكم أبا و من تصانيفه اما، و الحبر الذى اسس بعد الصحابه قواعد بيته بيت النبوه و اقامها، و شيد مباني الاسلام بعد ما جهل الناس حلالها و حرامها، و أيد دعائم الدين منه بمن سهر فى محو ليالى الشبهات إذا سهر غيره الليالى فى الشهوات أو نامها، و لكنا

ص: ١٤٠

رأينا الخطب في ذلك عظيمًا، و الأمر يستدعى مجلدات و لا ينهض بمعشار ما يحاوله من اوتى بسطه في العلم و الجسم إذا كان عليما جسيما، ثم رأينا الأئمة قبلنا الى هذا المقصد قد سبقوا و تنوعوا فيما فعلوه، و أكثروا القول و صدقوا، و أول من بلغنى صنف في مناقب الشافعي الامام داود بن علي الاصفهاني امام أهل الظاهر له مصنفات في ذلك، ثم صنف زكريا بن يحيى الساجي، و عبد الرحمن بن أبي حاتم، ثم صنف الحافظ محمد بن الحسين بن ابراهيم الا برى كتابا حافلا رتبه على أربعة و سبعين بابا، ثم ألف الحاكم أبو عبد الله بن البيع الحافظ مصنفا جامعا، و صنف أيضا في عصره، أبو علي الحسن بن الحسين بن حمکان الاصبهاني مختصرا في هذا النوع.

ثم صنف أبو عبد الله بن أبي شاکر القطان مختصره المشهور.

ثم صنف الامام الزاهد اسماعيل بن محمد السرخسي القزّاب مجموعا، حافلا، رتبه على مائه و ستة عشر بابا.

ثم صنف الاستاد الجليل أبو منصور عبد القاهر بن طاهر البغدادي كتابين.

أحدهما كبير حافل مختص بالمناقب، و الآخر مختصر محقق يختص بالرد على الجرجاني الحنفي الذي تعرض لجناب هذا الامام.

ثم صنف الحافظ الكبير أبو بكر البيهقي كتابه في المناقب المشهور الحسن الجامع المحقق، و كتب آخر في هذا النوع مثل بيان خطأ من خطأ الشافعي و غيره.

ثم صنف الحافظ الكبير أبو بكر الخطيب مجموعا في المناقب و مختصرا في الاحتجاج بالشافعي.

ثم صنف الامام فخر الدين الرازي كتابه المشهور المرتب على أبواب و تقاسيم.

و صنف الحافظ أبو عبد الله محمد بن محمد بن أبي زيد الاصبهاني المعروف

بابن المقرئ كتابين: أحدهما سماه «شفاء الصدور في محاسن صدر الصدور» و الآخر مجلد كبير و هو مختصر من شفاء الصدور سماه الكتاب الذى أعده شافعى فى مناقب الامام الشافعى.

و صنف الحافظ أبو الحسن بن أبى القاسم البيهقى المعروف بابن فندق كتابا كبيرا فى المناقب.

و صنف امام الحرمين أبو المعالى الجوينى كتابا يختص بمسأله ترجيح مذهبه على سائر المذاهب، و تعيين انه الذى يجب على كل مخلوق الاعتزاء إليه و تقليده ما لم يكن مجتهدا.

فلما رأيت التصانيف فى هذا الباب كثيره، و عيون أولياء الله بما يسره على السابقين قريره، و عيون الناس يكتفون بما سبق لانهم أهل بصيره، عدلت عن ذلك و شرعت فى مقصود هذا المجموع [١].

و أبو نعيم أحمد بن عبد الله الاصفهاني در «حليه الاولياء» كفته:

[و منهم الامام الكامل العالم العامل، ذو الشرف المنيف و الخلق الظريف، له السخاء و الكرم، و هو الضياء فى الظلم، أوضح المشكلات، و أفصح عن المعضلات، المنتشر علمه شرقا و غربا، المستفيض مذهبه برا و بحرا، المتبع للسنن و الاثار، و المقتدى بما اجتمع عليه المهاجرون و الانصار، اقتبس عن الائمة الاخيار، فحدث عنه الائمة الاحبار، الحجازى المطلبى، أبو عبد الله محمد بن ادريس الشافعى، حاز المرتبه العاليه، و فاز بالمنقبه الساميه، إذا المناقب و المراتب يستحقها من له الدين و الحسب، و قد ظفر الشافعى رحمه الله عليه بهما جميعا، لشرف العلم و العمل به و شرف الحسب قربه من رسول الله صلى الله عليه و سلم، و شرفه فى العلم ما خصه الله تعالى به بصرفه فى وجوه العلم و ببسطه فى فنون الحكم،

ص: ١٤٢

١- طبقات الشافعيه الكبرى للسبكي ج ١ ص ١٨٥ ط بيروت

فاستنبط خفيات المعانى، و شرح بفهمه الاصول و المباني، و نال ذلك بما خص الله به قريشا من نبل الرأى الخ[١].

حديث غدیر بروایت اسود بن عامر

اما روايه اسود بن عامر: پس در «مسند» احمد بن حنبل مذکور است:

[حدثنا عبد الله حدثني ابي حدثنا أسود بن عامر، انبأ أبو اسرائيل، عن الحكم، عن أبي سليمان، عن زيد بن أرقم قال: استشهد على الناس فقال أنشد الله رجلا سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول: «اللهم من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؟ قال: فقام سته عشر رجلا فشهدوا[٢].

و اسود بن عامر ربوع فضل ظاهر، و حائز شرف فاخر، و شأن باهر، و مجد زاهر، و ممدوح اساطين اكابر، و محققين عالى مآثر است.

شيخ شهاب الدين أبو الفضل احمد بن على المعروف بابن حجر العسقلانى در «تهذيب التهذيب» گفته:

[الاسود بن عامر شاذان ابو عبد الرحمن الشامى نزيل بغداد.

روى عن شعبه، و الحمادين، و الثورى، و الحسن بن صالح، و جرير بن حازم، و جماعه.

و عنه احمد بن حنبل، و ابنا أبى شيبه، و على بن المدينى، و ابو ثور، و عمرو الناقد، و ابو كريب، و الصغانى، و الدارمى، و الحارث بن أبى أسامه خاتمه اصحابه و غيرهم، و روى عنه بقيه، و هو اكبر منه.

ص: ١٤٣

١- حليه الاولياء و طبقات الاصفياء ج ٩ ص ٦٣ ط بيروت

٢- مسند ابن حنبل ج ٥ ص ٣٧٠

قال ابن معين: لا بأس به، و قال ابن المدینی: ثقہ، و قال ابو حاتم:

صدوق صالح.

و قال ابن سعد: صالح الحدیث، مات سنه ۲۰۸، قلت: و ذكره ابن حبان فی الثقات و قال: مات اول سنه ثمان [۱].

و ابن حبان در «ثقات» گفته:

[الاسود بن عامر ابو عبد الرحمن، و لقبه شاذان اصله من الشام، سكن بغداد، يروى عن حماد بن زيد، و شريك، روى عنه ابن أبى شيبة و اهل العراق مات ببغداد اول سنه ثمان و مائتين].

حدیث غدیر بروایت عبد الرزاق

اشاره

اما روایت عبد الرزاق بن همام حدیث غدیر را:

پس از عبارت ابن کثیر که در ذکر روایت معمر و اسرائیل مذکور شده واضح است، و در مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام تصنیف احمد بن حنبل مسطور است:

[حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل قال: حدثني أبي قال: حدثنا عبد الرزاق قال: حدثني معمر عن طاووس عن أبيه قال: بعث رسول الله صلى الله عليه و سلم عليا الى اليمن علينا و خرج بريده الاسلامي، فبعث علي في بعض السبي فشكاه بريده الى رسول الله صلى الله عليه و سلم، فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم:

«من كنت مولاه فعلى مولاه»].

ص: ۱۴۴

و عبد الرزاق از اکابر اساطین حدائق، و اجله اعیان سابق، و اعظام مشاهیر فی الآفاق، و افاحم ائمه علی الاطلاق است.

حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد حنبلی در کتاب «الکمال فی معرفه الرجال» بترجمه عبد الرزاق از محمد بن اسماعیل الضراری (۱) نقل کرده که او گفته:

[بلغنا، و نحن بصنعاء عند عبد الرزاق، ان یحیی بن معین، و أحمد بن حنبل و غیرهما ترکوا حدیث عبد الرزاق و کرهوه، فدخلنا من ذلك غم شدید، فقلنا:

قد أنفقنا و تعبنا و آخر ذلك سقط حدیثه، فلم أزل فی غم من ذلك الی وقت الحج فخرجت من صنعاء الی مکه، فرافقت بها یحیی بن معین، فقلت: یا أبا زکریا ما الذی بلغنا عنکم فی عبد الرزاق؟ فقال: ما هو؟ فقلنا: بلغنا انکم ترکتم حدیثه و رغبتم عنه، فقال: یا أبا صالح، لو ارتد عن الاسلام عبد الرزاق ما ترکنا حدیثه.

و روینا عن عبد الرزاق انه قال: قدمت مکه، فمکثت ثلثه أيام لا یجیننی أصحاب الحدیث، فمضیت و طفت و تعلقت بأستار الکعبه، فقلت: یا رب ما لی أکذاب أمدلس أنا؟ فرجعت الی البیت فجاءونی.

قال ابن أبی خیثمه: سئل یحیی بن معین عن أصحاب الثوری، فقال: أما عبد الرزاق، و الفریابی، و عبید الله بن موسی، و أبو أحمد الزبیری، و أبو عاصم و طبقتهم کلهم فی سفیان قریب بعضهم من بعض، و هم دون یحیی بن سعید، و عبد الرحمن بن مهدی، و وکیع، و أبی نعیم.

و قال أحمد بن صالح: قلت لأحمد بن حنبل: رأیت أحدا أحسن حدیثا من

ص: ۱۴۵

۱- الضراری: بن أبی ضرار، أبو صالح الرازی، صدقه أبو حاتم الرازی كما فی «الجرح و التعديل» لابنه ج ۷ ص ۱۹۰

عبد الرزاق، قال: لا.

و قال أبو زرعه: عبد الرزاق أحد من ثبت حديثه.

قال البخارى: مات سنة احدى عشره و مائتين، روى له الجماعة [١].

و ابو سعد عبد الكريم بن محمد المروزى السمعانى در «انساب» گفته:

[أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعانى قيل: ما رحل الى أحد بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل ما رحل إليه].

و حافظ شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد الذهبى در «دول الاسلام» در وقائع سنه احدى عشره و مائتين گفته:

[و فيها مات محدث اليمن عبد الرزاق بن همام الصنعانى صاحب التصانيف] [٢].

و ابو محمد عبد الله يافعى در وقائع سنه مذكوره در «مرآه الجنان» گفته:

[و فى السنه المذكوره توفى الحافظ العلامه المرتحل إليه من الآفاق، الشيخ الامام عبد الرزاق بن همام اليمنى الصنعانى الحميرى صاحب المصنفات عن ست و ثمانين سنه.

روى عن معمر، و ابن جريح، و الاوزاعى، و طبقتهم.

و رحل إليه الاثمه الى اليمن، قيل: ما رحل الناس الى أحد بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل ما رحلوا إليه.

روى عنه خلائق من أئمه الاسلام، منهم الامام سفيان بن عيينه، و الامام احمد، و يحيى بن معين، و اسحاق بن راهويه، و على بن المدينى، و محمود بن

ص: ١٤٤

١- تهذيب التهذيب ج ٢ ص ٣٦٧

٢- مختصر دول الاسلام ج ١ ص ١٠٠

حدیث غدیر بروایت ابن بهرام

اشاره

اما روایت حسین بن محمد بن بهرام: پس در «مسند» احمد مذکور است:

[حدثنا عبد الله، حدثني أبي، ثنا حسين بن محمد، و أبو نعيم، قالوا: ثنا فطر، عن أبي الطفيل، قال: جمع على الناس في الرحبه، ثم قال لهم: أنشد الله كل امرئ مسلم، سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدیر خم ما سمع لَمَّا قام؟ فقام ثلثون من الناس.

قال أبو نعيم: فقام ناس كثير، فشهدوا حين أخذه بيده، فقال: «أ تعلمون انى أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قالوا: نعم يا رسول الله، قال: «من كنت مولاه فهذا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». قال: فخرجت و كان فى نفسى شىء فلقيت زيد بن أرقم فقلت له: انى سمعت عليا رضى الله عنه يقول: كذا و كذا، قال: فما تنكر؟ قد سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول ذلك له [۲].

ترجمه حسین بن محمد بن بهرام در کتب رجال

و حسین بن محمد بن بهرام از اساطین فخام، و ارکان عظام، و اعیان عالی مقام، و مهره حفاظ اعلام است.

شیخ شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی در «تهذیب التهذیب» گفته:

ص: ۱۴۷

۱- مرآة الجنان ج ۲ ص ۵۲

۲- مسند ابن حنبل ج ۴ ص ۳۷۰

[الحسين بن محمد بن بهرام التميمي أبو أحمد و يقال أبو علي المؤدب المروزي سكن بغداد. روى عن اسرائيل، و جرير بن حازم، و أبي غسان محمد ابن مطرف، و شيبان النحوي، و ابن أبي ذئب، و مبارك بن فضاله، و أيوب بن عتبة، و خلف بن خليفه، و شريك النخعي، و أبي اويس المدني، و غيرهم.

و عنه أحمد بن حنبل، و أحمد بن منيع، و ابراهيم بن سعيد الجوهري، و أبو خيثمه، و محمد بن رافع، و يحيى، و ابن أبي شيبه، و الذهلي، و ابراهيم، و اسحاق الحربيان، و عباس الدوري، و جماعه.

و حدث عنه عبد الرحمن بن مهدي و مات قبله.

قال ابن سعد: ثقه، مات في آخر خلافه المأمون.

و قال التستائي: ليس به بأس.

و قال معاويه بن صالح قال لي أحمد: اكتبوا عنه.

و ذكره ابن حبان في الثقات. و قال حنبل بن اسحاق: مات سنه ٢١٣، و قال مطين: سنه ١٤. قلت: قال أبو حاتم في حسين بن محمد المروزي أتته مرات بعد فراغه من تفسير شيان و سألته أن يعيد عليّ بعض المجلس فقال بكر بكر و لم أسمع منه شيئاً.

ثم ذكر ابن أبي حاتم حسين بن محمد بن بهرام، و حكى عن أبيه انه مجهول فكأنه ظن انه غير المروزي و قال ابن قانع: مات سنه ١٥ و هو ثقه.

و قال ابن وضاح: سمعت محمد بن مسعود يقول: حسين بن محمد ثقه، و سمعت ابن نمير يقول: حسين بن محمد بن بهرام صدوق. و قال العجلي:

بصري، ثقه].

و نیز ابن حجر العسقلانی در «تقريب التهذيب» گفته:

[الحسين بن محمد بن بهرام التميمي، ابو احمد، او ابو علي المروزي

بتشديد الرء و بذال معجمه نزيل بغداد، ثقه من التاسعه، مات سنه ثلث عشره و بعدها بسنه أو سنتين].

و شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در «كاشف» گفته:

[الحسين بن محمد ابو احمد المؤدب المروزي ببغداد عن ابن أبي ذئب، و شيبان.

و عنه احمد، و عباس الدوري، و اسحاق الحرابي، توفي ٢١٣ و كان يحفظ].

حديث غدير بروايت ابن دكين

اشاره

اما روايت ابو نعيم فضل بن دكين كه شيخ بخارى است:

پس در «مسند» احمد بن حنبل مسطور است:

[حدثنا عبد الله حدثني أبي، حدثنا الفضل بن دكين ثنا ابن عيينه، عن الحكم و سعيد بن جبير، عن ابن عباس عن بريده قال: غزوت مع علي باليمن فرأيت منه جفوه، فلما قدمت على رسول الله صلى الله عليه و سلم ذكرت عليا فتنقصته، فرأيت وجه رسول الله صلى الله عليه و سلم يتغير فقال: «يا بريده أ لست اولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قلت: بلى يا رسول الله، قال: «من كنت مولاة فعلى مولاة» [١].

و نیز در «مناقب» احمد بن حنبل على ما نقل مذکور است:

[حدثنا الفضل بن دكين، قال: حدثنا ابن أبي عيينه، عن الحكم، عن سعيد ابن جبير، عن ابن عباس، عن بريده، قال: غزوت مع علي باليمن، فرأيت منه جفوه، فلما قدمت على رسول الله صلى الله عليه و سلم، ذكرت عليا فتنقصته، فرأيت وجه رسول الله صلى الله عليه و سلم يتغير فقال: «يا بريده أ لست أولى

ص: ١٤٩

بالمؤمنين من انفسهم؟» قلت: بلى يا رسول الله، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه» [۱].

جلالت فضل بن دكين از نظر اهل سنت

و فضل بن دكين صاحب فضل جليل، و حائز مجدد ائيل است، و حفظ و اتقان، و جلالت و علو شأن او مسلم علمای اعيان، و چسان چنين نباشد كه از اكابر مشايخ بخارى مى باشد.

حافظ ابو سعد عبد الكريم بن محمد المروزي در «انساب» بنسبت ملائى مى فرمايد:

[و ابو نعيم الفضل بن دكين، و دكين لقب، و اسمه عمرو بن حماد بن زهير ابن درهم الاحول الملائى، مولى آل طلحه بن عبيد الله القرشى.

من اهل الكوفه و ائمتها، و كان شريك عبد السلم بن حرب فى دكان واحد يبيعان الملاء (۲)، و كان من الرواه عنه، و عنده عنه الوف.

يروى عن الاعمش، و مسعر بن كدام، و زكريا بن أبى زائده، و الثورى، و مالك، و شعبه، و فطر بن خليفه، و غيرهم.

روى عنه محمد بن اسماعيل البخارى، و احمد بن حنبل، و ابو بكر، و عثمان، ابنا أبى شيبه، و ابو زرعه، و ابو حاتم الرازيان، و اسحاق بن راهويه، و عالم.

و كان مولده سنه ثلاثين و مائه، و مات سنه ثمان او تسع عشره و مائتين.

و كان اصغر من وكيع بسنه. و كان فيه دعابه و مزاح و لكن كان ثقه اماما].

ص: ۱۵۰

-
- ۱- حديث بريده موجود فى « مستدرک الحاكم » ج ۳ ص ۱۱۰ - و « حليه الاولياء » ج ۴ ص ۴۷۳ و الاستيعاب لابن عبد البر ج ۲ ص ۴۷۳ و الجامع الصغير ج ۲ ص ۵۵۵ و كنز العمال ج ۶ ص ۳۹۷.
 - ۲- الملاء: بضم الميم جمع الملائه و هى ثوب يلبس على الفخذين .

و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در «تراجم الحفاظ» گفته:

[الفضل بن دکین الکوفی ابو نعیم، احد الائمہ، ذکرہ فی نسبه الملائی ثم ذکر عبارہ «الانساب» .

و قال: قلت: قال المزی فی «تهذیب الکمال»: قال یعقوب بن شبیه:

سمعت احمد بن حنبل يقول: هو أثبت من وكيع.

و قال ابو زرعه الدمشقی: سمعت يحيى بن معين يقول: ما رأيت أثبت من رجلين: أبي نعیم، و عفان.

و قال یعقوب بن سفیان: اجمع اصحابنا ان ابا نعیم كان غايه فی الاتقان.

و ذكره الذهبي، و ابن ناصر الدين فی «طبقات الحفاظ».

و ابو محمد عبد الله بن اسعد الیافعی الیمنی در «مرآه الجنان» در وقائع سنه تسع عشره و مائتین گفته:

[و فيها الامام ابو نعیم الفضل بن دکین محدث الکوفه الحافظ.

قال ابن معين: ما رأيت اثبت من أبي نعیم و عفان.

و قال احمد: كان يقظان فی الحديث، عارفا، و قام فی امر الامتحان، بما لم یقم به غیره، و كان اعلم من وكيع بالرجال و انسابهم، و وكيع افقه منه.

و قال غیره: لما امتحنوه، قال: و الله عنقی اهون من زری هذا، ثم قطع زره و رمی به [1].

و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

[ابو نعیم الفضل بن دکین و هو لقب، و اسمه عمرو بن حماد الملائی الکوفی

ص: ۱۵۱

روى عن الاعمش، و زكريا بن أبى زائده، و أبى حنيفه، و السفينين، و مالك، و الحمادين، و خلق.

و عنه احمد، و يحيى و اسحاق، و البخارى، و الدارمى، و عبد(١) و ابو زرعه، و خلق.

قال احمد: ثقه موضع للحجه يزاحم به ابن عيينه.

و قال ابو حاتم: كان ثقه، حافظا، متقنا، مات سنه ٢١٨[٢].

و عبد الحق در «رجال مشكاه» كفته:

[ابو نعيم اسمه الفضل بن دكين (بضم الدال و فتح الكاف و سكون التحتانيه) التيمى الملائى (بضم ميم و خفه لام و بالمد و التحتانيه) نسبه الى بيع الملاء نوع من الثياب، من أهل الكوفه مولى آل طلحه، و دكين لقب، و اسمه عمرو بن حماد.

قال أحمد: صدوق، ثقه.

و قال العجلي: ثقه، ثبت فى الحديث. و قال أبو حاتم: ثقه.

سمع سليمان الاعمش، و سفیان الثورى، و مالك بن انس، و سفیان بن عيينه و امما.

و سمع منه عبد الله بن المبارك، و احمد بن حنبل، و اسحاق بن راهويه، و محمد بن اسماعيل البخارى، و خلق كثير من الائمة.

قدم بغداد، و حدث بها، و كان مزاحا ذا دعابه مع فقهه، و دينه، و امانته، و كان غايه فى الاتقان، و الحفظ و هو حجه.

ص: ١٥٢

١- عبد : هو ابن حميد بن نصر الكسى (بكسر الكاف) الحافظ المتوفى (٢٤٩)

٢- طبقات الحفاظ تأليف السيوطى ص ١٥٩ ط القاهره

ولد سنة تسع و عشرين و مائه، و قيل: سنة ثلاثين.

و مات فى سنة ثمانى عشره و مائتين فى آخرها، و قيل سنة تسع عشره فى سلخ شعبان بالكوفه فى ايام المعتصم بن الرشيد، و روى له الجماعه].

حديث غدير بروايت عفان بن مسلم

اشاره

اما روايت عفان بن مسلم:

پس در «مسند» احمد مذکور است:

[حدثنا عبد الله، حدثني أبي، ثنا عفان، ثنا ابو عوانه، عن المغيرة، عن أبي عبيد، عن ميمون أبي عبد الله، قال: قال زيد بن ارقم و انا اسمع: نزلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم بواد، يقال له: وادى خم، فأمر بالصلاه، فصلاها بهجير، قال فخطبنا و ظلل لرسول الله بثوب على شجره سمره من الشمس، فقال:

«أ لستم تعلمون، او لستم تشهدون انى اولى بكل مؤمن من نفسه؟» قالوا: بلى، قال: «فمن كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»[[\(١\)](#)].

و نیز در «مناقب» احمد بن حنبل على ما نقل مذکور است:

[حدثنا عفان، قال حدثنا حماد بن سلمه، عن على بن زيد، عن عدى بن ثابت، عن البراء بن عازب:

قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم فى سفر، فنزلنا بغدير خم، و نودى فىنا الصلوه جامعه، و كسح لرسول الله بين شجرتين [\(٢\)](#)، فصلى الظهر،

ص: ١٥٣

١- المسند ج ٤ ص ٣٧٢، و لا يخفى ان المؤلف قدس سره سهى قلمه الشريف فى نسبه الحديث من هذا الطريق الى عفان، لان الحديث فى المسند هكذا: حدثنا أبى، ثنا سفيان، ثنا أبو عوانه... الخ، و سفيان هو ابن عيينه المتوفى (١٩٨) نعم الحديث التالى هو المروى عن عفان.

٢- فى المسند المطبوع بمصر: (تحت شجرتين)

و اخذ بيد علي، فقال: «أ لستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قالوا:

بلى، قال «أ لستم تعلمون اني اولى بكل مؤمن من نفسه؟» ، قالوا: بلى، فاخذ بيد علي فقال: «اللهم من كنت مولا، فعلى مولا، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» .

و قال: فلقبه عمر بعد ذلك فقال له: هنيئا لك يا ابن أبى طالب، اصبحت و امسيت مولى كل مؤمن و مؤمنه [١].

ترجمه عفان بن مسلم راوى حديث غدیر

و ابو عثمان عفان هم از اکابر مشايخ بخارى والا شأن، و اجله اساطين اعيان، و نحاریر مهره ارکان است.

محمد بن احمد ذهبی در «کاشف» گفته:

[عفان بن مسلم الصفار ابو عثمان الحافظ، عن هشام الدستوائى، و همام، و الطبقه.

و عنه خ، و ابراهيم الحربى، و ابو زرعه، و امم و كان ثبتا من حکام الجرح و التعديل، مات (٢١٩) .

و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين سيوطى در «طبقات الحفاظ» گفته:

[عفان بن مسلم بن عبد الله الصفار ابو عثمان البصرى احد الاعلام، نزل بغداد و روى عن شعبه، و الحمادين، و همام، و خلق.

و عنه احمد، و يحيى، و اسحاق، و ابن المدينى، و ابو زرعه، و ابو حاتم، و خلق.

قال العجلى: ثقه ثبت صاحب سنه.

ص: ١٥٤

و قال ابو حاتم: امام، ثقه، متقن، متين، مات سنه ۲۱۹].

حديث غدیر بروایت سعيد بن منصور

اشاره

اما روايت سعيد بن منصور:

پس در «کنز العمال» مذکور است:

[«من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» .

طب(۱)، عن ابن عمر(۲).

ش(۳)، عن أبي هريره، و اثني عشر من الصحابه.

حم(۴)، طب، ص(۵)، عن أبي ايوب، و جمع من الصحابه.

ك(۶) عن علي، و طلحه.

حم، طب، ص، عن علي، و زيد بن ارقم، و ثلثين رجلا من الصحابه.

ابو نعيم في «فضائل الصحابه» عن سعد.

الخطيب عن انس(۷).

سعيد بن منصور از ثقات رجال است

و سعيد بن منصور از افخم صدور است.

سيوطي در «طبقات الحفاظ» گفته:

ص: ۱۵۵

۱- طب رمز للطبراني في «المعجم الكبير»

۲- ابن عمر: عبد الله بن الخطاب المتوفى (۷۳)

۳- ش: رمز لابن أبي شيبه عبد الله المتوفى (۲۳۵)

۴- حم: رمز لاحمد بن حنبل في المسند

٥- ص : رمز لسعيد بن منصور فى السنن

٦- ك : رمز لمستدرک الحاکن

٧- کنز العمال ج ٦ ص ١٥٤

[سعید بن منصور بن شعبه الخراسانی.

الحافظ أحد الاعلام، صاحب كتاب «السنن و الزهد» .

روی عن مالك و الليث، و فليح، و ابو عوانه، و ابن عيينه، و حماد بن زيد و خلق.

و عنه احمد، و مسلم، و ابو داود، و ابو ثور، و ابو بكر الاثرم، و الكديمي، و أبو زرعه، و أبو حاتم، و خلق.

قال أحمد: من أهل الفضل و الصدق.

و قال أبو حاتم: من المتقنين الاثبات ممن جمع و صنف.

مات بمكة سنة سبع و عشرين و مائتين^[۱].

و حافظ شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد الذهبي در «عبر» در وقائع سنة سبع و عشرين و مائتين گفته:

[و فيها ابو عثمان سعيد بن منصور الخراساني الحافظ صاحب «السنن» .

روی عن فليح بن سليمان، و شريك، و طبقتهما.

و جاور بمكة، و بها مات في رمضان، و قد روی البخاری عن رجل عنه^[۲] و نیز ذهبی در «كاشف» گفته:

[سعید بن منصور الخراسانی الحافظ، صاحب «السنن» بمكة عن فليح، و الليث، و عنه م^[۳]، و بهلول بن اسحاق، و ابو شعيب

الحراني، مات ۲۲۷].

و احمد بن على المعروف بابن حجر العسقلاني در «تقريب التهذيب» گفته:

ص: ۱۵۶

۱- طبقات الحفاظ ص ۱۷۹

۲- العبر في خبر من غير ج ۱ ص ۲۹۹

۳- م د : رمزان لمسلم بن الحجاج و أبي داود

[سعید بن منصور بن شعبه ابو عثمان الخراسانی، نزیل مکہ، ثقہ مصنف، و کان لا یرجع عما فی کتابه لشدہ وثوقه به.

مات سنه سبع و عشرين و قيل بعدها من العاشره [۱].

حدیث غدیر بروایت ابراهیم بن الحجاج

اشاره

اما روایت ابراهیم بن الحجاج حدیث غدیر را:

پس اسماعیل بن عمر المعروف بابن کثیر الشامی در تاریخ خود بعد ذکر روایت عبد الرزاق حدیث غدیر را از معمر که سابقا منقول شد گفته:

[و رواه ابو یعلی الموصلی، عن هدیة بن خالد، و ابراهیم بن الحجاج الشامی الخ].

ترجمه ابراهیم بن الحجاج

و ابراهیم بن الحجاج از اکابر حفاظ و اساطین اهل لجاج است.

ذهبی در «تذهیب التهذیب» گفته:

[ابراهیم بن الحجاج بن زید الشامی الناجی البصری ابو اسحاق، أحد علماء الحديث.

عن الحمادین، و أبان العطار، و وهیب بن خالد، و عبد المؤمن بن عبید الله السدوسی، و قرعه بن سوید، و طائفه.

و عنه عثمان بن خرزاد، و الحسن بن سفیان، و احمد بن علی بن سعید المروزی، و أبو یعلی الموصلی، و جماعه کثیره.

قال ابن حبان فی «الثقات»: مات سنه ۲۳۱].

و احمد بن علی بن حجر العسقلانی در «تهذیب التهذیب» گفته:

ص: ۱۵۷

[ابراهيم بن الحجاج بن زيد الشامي الناجي أبو اسحاق البصري.

روى عن حماد بن سلمه، و وهيب بن خالد، و أبان بن يزيد، و غيرهم.

و عنه أبو بكر بن علي المروزي، و أبو زرعه، و موسى بن هارون الحمال، و عبد الله بن أحمد، و أبو يعلى، و الحسن بن سفيان.

قال موسى: مات سنة ٢٣١، قلت: بقيه كلام ابن حبان أو سنة اثنتين.

و قال الدار قطنى فى «الجرح و التعديل»: ثقه. و قال ابن قانع: صالح [١].

حديث غدیر بروایت علی بن حکیم

اشاره

اما روايت علی بن حکيم الاودى:

پس در «مسند» احمد بن حنبل مذکور است:

[حدثنا عبد الله قال: حدثني أبي قال: حدثنا علي بن حكيم الاودى قال:

أخبرنا شريك، عن أبي اسحاق، عن سعيد بن وهب، و عن زيد بن يثيع قال:

نشد على الناس فى الرحبه من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم غدیر خم إلا قام؟ فقام من قبل سعد سته، و من قبل زيد سته، فشهدوا أنهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول لعلى يوم غدیر خم: «أليس رسول الله أولى بالمؤمنين؟» قالوا: بلى، قال: «اللهم من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» [٢].

ترجمه علی بن حکيم الاودى

و علی بن حکيم اودى از مشايخ بخارى و مسلم، و صلاح، و وثاقت و عظمت و جلالت او از افادات منقدين ظاهر است.

ص: ١٥٨

١- تهذيب التهذيب ج ١ ص ١١٣

٢- مسند ابن حنبل ج ١ ص ١١٨

ابو الفضل احمد بن على المعروف بابن حجر العسقلانى در «تهذيب التهذيب» گفته:

[على بن حكيم بن ذبيان الاودى أبو الحسن الكوفى، روى عن ابن ادریس و ابن المبارک، و حمید بن عبد الرحمن الرواسى، و شريك بن عبد الله النخعى، و أبى زید عبث بن القاسم، و شهاب بن عباد، و ابن عیینه، و على بن مسهر، و مصعب ابن المقدم، و جماعه.

روى عنه البخارى فى «الادب»، و مسلم، و روى النسائى عن عثمان بن خرزاد عنه، و أبو الصلت عبد السلام بن صالح الهروى، و هو من أقرانه، و ابن أخيه أحمد بن عثمان بن حكيم، و يعقوب بن سفيان، و محمد بن عبد الله سليمان الحضرمى، و جعفر الفريابى، و عبد الله بن أحمد بن حنبل، و عبدان بن أحمد الاهوازى، و أحمد بن على البار، و أحمد بن حازم بن أبى غرزه، و عبيد بن غنم و الفضل بن محمد بن المسيب الشعرانى، و موسى بن اسحاق الانصارى، و جماعه.

و قال ابن الجنيد عن ابن معين: ثقه ليس به بأس.

و قال أبو حاتم: صدوق.

و قال الاجرى عن أبى داود: صدوق خرج مع أبى السرايا.

و قال النسائى و محمد بن عبد الله الحضرمى: ثقه.

مات سنه احدى و ثلاثين و مائتين.

قلت: و فيها أرخه ابن قانع و زاد: فى رمضان، و كان ثقه صالحا و فى الزهره روى عنه م حديثين [١].

حديث غدير بروایت على بن محمد بن الطنافسى

اشاره

اما روايت على بن محمد بن الطنافسى:

ص: ١٥٩

پس در سنن ابن ماجه مذکور است:

[حدثنا علي بن محمد، ثنا أبو معاوية، ثنا موسى بن مسلم، عن ابن سابط و هو عبد الرحمن، عن سعد بن أبي وقاص، قال: قدم معاوية في بعض حجاته، فدخل عليه سعد، فذكروا عليا فقال منه، فغضب سعد، و قال: تقول هذا لرجل:

سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، و سمعته يقول: «أنت منى بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى»، و سمعته يقول: «لا عطين الرايه اليوم رجلا يحب الله و رسوله» [١].

ترجمه طنافسى

و على بن محمد طنافسى از اجله ثقات، و اكابر اثبات است، تا آن كه ابو حاتم او را بر ابو بكر بن أبى شيبه در فضل و صلاح ترجيح داد.

شهاب الدين أبو الفضل على بن احمد بن حجر العسقلانى در «تهذيب التهذيب» گفته:

[على بن محمد بن اسحاق بن أبى شداد و يقال باسقاط اسحاق، و يقال اسم جده شروى، و يقال عبد الرحمن، و يقال نباته، أبو الحسن الطنافسى الكوفى مولى آل الخطاب، سكن الرى و قزوين.

روى عن خاليه محمد و يعلى ابني عبيد الطنافسى، و ابن ادريس، و حفص ابن غياث، و أبى معاوية، و وكيع، و ابن عيينه، و ابن نمير، و المحاربى، و ابراهيم ابن عيينه، و جعفر بن عون، و أبى أسامه، و ابن فضيل، و الوليد بن مسلم، و أبى بكر بن عياش، و أبى سعيد مولى بنى هاشم، و عمرو بن محمد العنقزى، و عبيد ابن سعيد الاموى و طائفه.

ص: ١٦٠

و عنه ابن ماجه، و روى النسائي في «مسند» على، عن زياد بن ايوب الطوسي عنه، و أبو زرعه، و أبو حاتم، و ابن واره، و ابنه الحسين بن علي بن محمد الطنافسي قاضي قزوين، و علي بن سعيد بن بشير، و محمد بن ايوب الضريس و يحيى بن عبيد القزويني، و يعقوب بن يوسف، و آخرون.

قال أبو حاتم: كان ثقة، صدوقا، و هو أحب اليّ من أبي بكر بن أبي شيبه في الفضل و الصلاح، و أبو بكر أكثر حديثا و أفهم.

قال الخليلي: أقام هو و أخوه الحسن بقزوين و لهما محل عظيم و ارتحل إليهما الكبار، توفي الحسن سنة ٢٢٢ و علي سنة ٢٣٢.

قلت: و ذكره ابن حبان في «الثقات» و قال: مات سنة ٣٥ أو قبلها بقليل، أو بعدها بقليل [١].

و نیز ابن حجر العسقلانی در «تقريب التهذيب» گفته:

[علي بن محمد بن اسحاق الطنافسي (بفتح المهمله و تخفيف النون و بعد الالف فاء ثم مهمله) ثقة، عابد من العاشره، مات سنة

ثلث و قيل: خمس و ثلثين] [٢].

و ذهبى در «كاشف» گفته:

[علي بن محمد بن اسحاق الطنافسي أبو الحسن الكوفي الحافظ، نزيل قزوين، عن خاليه محمد، و يعلى ابني عبيد، و ابن عيينه، و

ابن وهب، و الطبقة.

و عنه ق [٣] و أبو زرعه، و علي بن الجنيد، و خلق.

قال أبو حاتم: هو أحب اليّ من أبي بكر بن أبي شيبه في الفضل و الصلاح و هو ثقة مات ٢٣٣].

ص: ١٦١

١- تهذيب التهذيب ج ٧ ص ٣٧٩

٢- تقريب التهذيب ص ١٨٦

٣- ق: اشاره الى ابن ماجه القزويني

و نیز ذهبی در «تذکره الحفاظ»، که بعنایت رب الارباب درین زمان بدست افتاده، گفته:

[علی بن محمد بن اسحاق بن ابی شداد و قیل: بدل اسحاق شروی و قیل:

نباته، و قیل: عبد الرحمن الحافظ الثبت أبو الحسن الطنافسی الکوفی، محدث قزوین و عالمها.

یروی عن أخواله (۱) یعلی بن عبید، و محمد بن عبید، و ابی معاویه، و ابن عیینه، و ابن وهب و طبقتهم.

و عنه ابن ماجه، و أبو زرعه، و أبو حاتم، و محمد بن أيوب الرازیون، و خلق.

و قد روى النسائی عن زیاد بن أيوب عنه فی «مسند» علی.

قال أبو حاتم: ثقہ، صدوق، هو أحب الیّ من أبی بکر بن أبی شیبہ فی الفضل و الصلاح، و أبو بکر أكثر حدیثا منه و أفهم.

قال أبو یعلی الخلیلی: أقام علی و أخوه بقزوین، و ارتحل إلیهما الکبار و لهما محل عظیم. قال: و توفي علی فی سنه ثلث و ثلثین و مائتین [۲].

و ابو الفضل عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل بن الحسن ابن الحسین بن رافع الرافعی القزوینی در کتاب «التدوین فی ذکر أهل العلم بقزوین» که بالطاف نامتناهیة الهیه، در این اوان بشارت نشان، بدست این کثیر العصیان آمده، گفته:

[علی بن محمد بن اسحاق بن شروی أبو الحسن الطنافسی ابن اخت یعلی و محمد و عمر بنی عبید الطنافسی.

ذکر الخلیلی الحافظ: انه خرج من الکوفه مع أخیه الحسن بن محمد الی

ص: ۱۶۲

۱- أخواله : الصحيح (خالیه) الا أن یكون الجمع منطقیاً و هو بعید .

۲- تذکره الحفاظ للذهبی ج ۲ ص ۴۴۵

قزوين سنه اثنين و مائتين، و هو من الائمة الثقات.

روى عن أبى بكر بن عياش، و وكيع، و الوليد بن مسلم، و حفص بن غياث، و أبى معاويه الضرير.

و روى عنه زياد بن أيوب البغدادي، و أبو زرعه، و أبو حاتم، و أبو عبد الله ابن ماجه، و ابنه الحسين بن على الطنافسى.

و قال ابن أبى حاتم: سمعت أبى يقول: الطنافسى ثقه، صدوق و هو أحب الى من أبى بكر بن أبى شيبه]-الخ.

و مخفى نماند كه رافعى صاحب «تدوين» از اجله ارکان و مهره اعيان بوده.

ابو بكر اسدى در «طبقات فقهای شافعيه» گفته:

[الرافعى عبد الكريم بن محمد بن عبد الكريم بن الفضل بن الحسين بن الحسن الامام العلامة امام الدين أبو القاسم القزوينى
الرافعى صاحب «الشرح المشهور كالعلم المنشور» و إليه يرجع عامه الفقهاء من أصحابنا فى هذه الاعصار فى غالب الاقاليم و
الامصار، و لقد برز فيه على كثير ممن تقدمه، و حاز قصب السبق فلا يدرك شاوه الا من وضع يديه حيث وضع قدمه.

تفقه على والده و غيره، و سمع الحديث من جماعه.

و قال ابن الصلاح: أظن انى لم أر فى بلاد العجم مثله، كان ذا فنون، حسن السيره، جميل الامر، صنف «شرح الوجيز» فى بضعه
عشر مجلدا لم يشرح «الوجيز» بمثله.

و قال النووى: انه كان من الصالحين المتمكنين، و كانت له كرامات كثيره ظاهره.

و قال أبو عبد الله محمد بن محمد الاسفراينى فى «الاربعين» تأليفه: هو

شیخنا امام الدین، و ناصر السنه صدقا، كان أوحد عصره فی العلوم الدینیہ اصولا و فروعا، و مجتهد زمانه فی المذهب، و فرید وقته فی التفسیر، و كان له مجلس بقزوين للتفسیر و تسمیع الحدیث، صنف شرحا لمسند الشافعی و أسمعہ، و صنف شرحا للوجیز، ثم صنف أوجز منه، و كان زاهدا، ورعا، متواضعا، سمع الكثير.

و قال الذهبي: و يظهر عليه اعتناء قوى بالحدیث و فنونه فی شرح «المسند» و قيل انه لم يجد زيتا للمطالعه فی قریه بات بها، فتألم فاضاء له عرق كرمه، فجلس يطالع و يكتب عليه]-الخ.

حدیث غدیر بروایت هدبه بن خالد

اما روایت هدبه بن خالد، حدیث غدیر را:

پس از عبارت ابن کثیر که بعض آن سابقا گذشته، واضحست.

حيث قال فی ذکر حدیث الغدير:

[و رواه ابو يعلى الموصلى عن هدبه بن خالد، و ابراهيم بن الحجاج الشامي عن حماد بن سلمه، عن أبي زيد،^(۱) و أبي هارون العبدی، عن عدی بن ثابت، عن البراء به]^(۲).

و هدبه بن خالد محدث زاهد، و ثقہ، و عابد، و شیخ بخاری و مسلم و ابو داود است.

عبد الكريم سمعاني در «انساب» گفته:

[و ابو خالد هدبه بن خالد القيسي من اهل البصره، يروى عن همام بن يحيى

ص: ۱۶۴

۱- ابو زيد : سعيد بن اوس الانصارى المتوفى (۲۱۵) و لا يخفى ان كلمه أبى زيد خطأ و سهو و الصحيح على بن زيد بن جاعان .

۲- البدايه و النهايه ج ۵ ص ۲۰۹ - ۲۱۰

روی عنه البخاری، و مسلم، و جماعه آخر هم ابو القاسم البغوی].

و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در «تراجم الحفاظ» گفته:

[هدبه بن خالد القیسی احد الائمہ و قال بعد ذکر ما ذکر السمعیانی قلت: مات سنه خمس و ثلاثین و مائتین، ارخها غیر واحد و کان یلقب هداہ.

و قد روی ایضا عن حماد بن زید، و حماد بن سلمه، و مبارک بن فضاله، و ابان بن یزید العطار و جریر بن حازم و غیرهم.

و روی عنه ابو داود السجستانی، و ابو بکر بن أبی عاصم، و ابو بکر البزار، و الفضل بن العباس المروزی المعروف بفضلك، و محمد بن جابر المروزی، و احمد بن النضر بن عبد الوهاب النیسابوری، و عمران بن موسی الجرجانی، و زکریا الساجی، و ابو یعلی الموصلی، و الحسن بن الطیب البلخی، و خلق.

و ذکره الذهبی، و ابن ناصر الدین فی «طبقات الحفاظ».

و محمد بن احمد ذهبی در «کاشف» گفته:

[هدبه بن خالد القیسی البصری ابو خالد الحافظ المسند یقال له هداہ عن حماد بن سلمه، و جریر بن حازم و عنه خ، م، د، (۱) و ابو یعلی، و البغوی، صدوق.

قال ابن عدی: لا اعرف له حدیثا منکرا، توفی [۲۳۵]. (۲) و نیز ذهبی در «عبر» در وقائع سنه ست و ثلاثین و مائتین گفته:

[و فیها هدبه بن خالد القیسی البصری ابو خالد الحافظ، سمع حماد بن سلمه و مبارک بن فضاله، و الکبار فاکثر.

قال عبدان الاهوازی: کنا لا نصلی خلف هدبه مما یطول، کان یسبح فی

ص: ۱۶۵

۱- خ - م - د : رموز البخاری و مسلم و أبی داود

۲- الکاشف ج ۳ ص ۲۱۸ .

الركوع و السجود نحو نيفا و ثلاثين تسبيحه.

و كان من اشبه خلق الله بهشام بن عمار، لحيته و وجهه، و كل شيء منه، حتى صلاته [١].

و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علي اليمنى اليافعى در «مرآة الجنان» كفته:

[و فى سنه ست و ثلثين أيضا هدبه بالموحده ابن خالد القيسى البصرى الحافظ.

قال عبدان: كنا لا نصلى خلف هدبه، مما يطول كان يسبح فى الركوع و السجود نيفا و ثلاثين تسبيحه] [٢].

حديث غدیر بروایت عبد الله بن أبى شيبه

اما روايت عبد الله بن محمد بن أبى شيبه:

پس در «كنز العمال» مسطور است:

[مسند البراء بن عازب كنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم فى سفر، فنزلنا بغدير خم، فنودى الصلوه جامعه، و كسح لرسول الله صلى الله عليه و آله تحت الشجره، فصلى الظهر، فقال: «أ لستم تعلمون انى ولى لكل مؤمن؟» قالوا: بلى، فاخذ بيد على و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» .

فلقيه عمر بعد ذلك، فقال: هنيئا لك يا بن أبى طالب، اصبحت و امسيت

ص: ١٦٦

١- العبر فى خبر غبر ج ١ ص ٤٢٣

٢- مرآة الجنان ج ٢ ص ١١٧

مولی کل مؤمن و مؤمنه ش (۱) [۲].

و نیز در «کنز العمال» مذکور است:

[عن بریده: من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

طب (۳) عن ابن عمر.

ش عن أبي هريره، و اثني عشر من الصحابه.

حم (۴)، طب، ص (۵)، عن ابى ايوب و جمع من الصحابه.

ك (۶) عن على و طلحه.

حم، طب، ص، عن على، و زيد بن ارقم، و ثلاثين رجلا من الصحابه.

ابو نعيم فى «فضائل الصحابه» عن سعد، الخطيب عن انس [۷]. و نیز در «کنز العمال» مذکور است:

[عن بریده بن الحصیب، قال: مررت مع على الى اليمن، فرأيت منه جفوه، فلما قدمت على رسول الله صلى الله عليه و سلم، ذكرت عليا، فنقصته، فجعل وجه رسول الله صلى الله عليه و سلم يتغير، فقال: «يا بریده، أ لست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟» قلت: بلى يا رسول الله، قال: «من كنت مولاه، فعلى

ص: ۱۶۷

۱- ش : اشاره الى ابن ابي شيبه

۲- کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۷

۳- طب : رمز للطبرانی سلیمان بن احمد المتوفى (۳۶۰)

۴- حم : اشاره الى مسند ابن حنبل

۵- ص : رمز لسعيد بن منصور الخراسانى سبق ذكره

۶- ك : رمز لمستدرک الحاكم

۷- کنز العمال ج ۶ ص ۱۵۴

مولاه»، ش و ابن جریر، و ابو نعیم [۱].

و فضائل عالیہ، و مناقب سامیہ ابن ابی شیبہ انشاء اللہ تعالیٰ در حدیث سوم مذکور خواهد شد. بعض عبارات مدح او در این جا هم مذکور می شود.

محمد بن ذہبی در «عبر» در سنہ خمس و ثلاثین و مائتین گفته:

[و فیہا ابو بکر بن ابی شیبہ و هو الامام احد الاعلام عبد اللہ بن محمد بن ابی شیبہ ابراهیم بن عثمان العبسی الکوفی، صاحب التصانیف الکبار.

توفی فی المحرم و له بضع و سبعون سنہ، سمع من شریک فمن بعده.

قال ابو زرعه: ما رأیت احفظ منه.

و قال ابو عبيد: انتهى علم الحديث الى اربعة: أبی بکر بن أبی شیبہ و هو اسردهم، و ابن معین، و هو اجمعهم، و ابن المدینی، و هو اعلمهم، و أحمد بن حنبل، و هو افقہم فیہ.

و قال صالح جزره: احفظ من رأیت عند المذاکره ابو بکر بن ابی شیبہ.

و قال نفطويه: لما قدم ابو بکر بن ابی شیبہ بغداد فی ایام المتوکل، حرزوا مجلسه بثلاثین الفاً [۲].

و ابو محمد عبد اللہ بن اسعد الیافعی الیمنی در «مرآه الجنان» در وقائع سنہ خمس و ثلاثین و مائتین گفته:

[و فیہا الامام، احد الاعلام ابو بکر بن ابی شیبہ، صاحب التصانیف الکبار.

قال ابو زرعه: ما رأیت احفظ منه.

و قال ابو عبيد: انتهى علم الحديث الى اربعة: أبی بکر بن ابی شیبہ و هو

ص: ۱۶۸

۱- کتز العمال ج ۶ ص ۳۹۷

۲- العبر فی خبر من غیر ج ۱ ص ۴۲۱

اسردهم له، و ابن معین و هو اجمعهم له، و ابن المدینی و هو اعلمهم به، و احمد بن حنبل و هو افقههم فيه.

و قال نبطويه: لما قدم ابو بكر بن أبي شيبه بغداد في ايام المتوكل، حرزوا مجلسه بثلاثين الفا[١].

حديث غدیر بروایت عبید الله بن عمر قواریری

اما روايت عبید الله بن عمر قواریری:

پس در «تاریخ» ابن کثیر مذکور است:

[قال ابو يعلى، و عبد الله بن احمد في «مسند» ابيه: ثنا القواريري، ثنا يونس بن ارقم، ثنا يزيد بن أبي زياد، عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، قال: شهدت عليا في الرحبه، يناشد الناس انشد الله من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول يوم غدیر خم:

«من كنت مولاه فعلى مولاه لما قام فشهد»؟ قال عبد الرحمن: فقام اثنا عشر بدریا، كاني انظر الى أحدهم عليه سراويل قالوا: نشهد أنا سمعنا رسول الله صلى الله عليه و سلم، قال يوم غدیر خم: «أ لست اولی بالمؤمنین من انفسهم و أزواجی امهاتهم؟»، قلنا: بلی یا رسول الله، قال:

«فمن كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»[٢].

و در «مسند» احمد بن حنبل مذکور است:

[حدثنا عبد الله، قال: حدثني عبید الله بن عمر القواريري، قال: حدثنا يونس بن ارقم، قال: ثنا يزيد بن أبي زياد، عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، قال:

ص: ١٦٩

١- مرآة الجنان ج ٢ ص ١١٦٨ حيدرآباد

٢- البدايه و النهايه ج ٥ ص ٢١١

شهدت عليا في الرحبه، ينشد الناس انشد الله، من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم غدیر خم: من كنت مولاه فعلى مولاه، لما قام فشهد؟ قال عبد الرحمن:

فقام اثنا عشر بدریا كانی انظر الی احدہم (۱) فقالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله صلى الله عليه و آله يقول يوم غدیر خم: «أ لست اولی بالمؤمنین من انفسہم و ازواجی امہاتہم؟» فقلنا: بلی یا رسول الله، قال: «فمن كنت مولاه، فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» (۲).

و فضائل و مناقب و محامد و محاسن قواریری نحریر، محتاج بتقریر نیست و او از مشایخ بخاری، و مسلم، و ابو داود است.

حافظ عبد الکریم بن محمد سمعانی در نسبت قواریری در «انساب» گفته:

[ابو سعید عبید الله بن عمر بن میسرہ الجشمی، مولاہم المعروف بالقواریری من اهل البصرہ، سکن بغداد، و کان ثقہ، صدوقا، مکترا من الحدیث.

سمع حماد بن زید، و ابا عوانہ الوضاح، و عبد الوارث بن سعید، و مسلم بن خالد و سفیان بن عیینہ، و ہشیم بن بشیر، و معتمر بن سلیمان، و یحیی بن سعید القطان، و عبد الرحمن بن مہدی و غیرہم.

روی عنہ ابو قدامہ السرخسی، و محمد بن اسحاق الصغانی، و ابو داود السجستانی و ابو زرعه و ابو حاتم الرازیان، و احمد بن أبی خیشمہ، و ابو القاسم البغوی و ابو یعلی الموصلی و غیرہم.

و کان احمد بن سیار المروزی یقول: لم ار فی جمیع من رأیت مثل مسدد بالبصرہ، و القواریری ببغداد، و صدقہ بمرو، و ثقہ یحیی بن معین و غیرہ.

ص: ۱۷۰

۱- فی اللفظ سقط راجع الحدیث السابق

۲- مسند ابن حنبل ج ۱ ص ۱۹۱

قال ابو على جزره الحافظ: القواريرى اثبت من الزهرانى، و اشهر، و اعلم بحديث البصره و ما رأيت احدا اعلم بحديث البصره منه، و توفى فى ذى الحجه سنه خمس و ثلثين و مائتين.

و حكى حفص بن عمرو الربالى يقول: رأيت عبيد الله بن عمر القواريرى فى المنام، فقلت: ما صنع الله بك؟ قال: فقال لى: غفر لى و عاتبنى، و قال:

يا عبيد الله أخذت من هؤلاء القوم، قال: قلت: يا رب أنت أحوجتنى إليهم، و ان لم تحوجنى لم آخذ، قال: فقال: إذا قدموا علينا كافيناهم عنك، قال: ثم قال لى: أ ما ترضى ان كتبت فى أم الكتاب سعيدا[.

و محمد بن احمد ذهبى در «دول الاسلام» در وقائع سنه خمس و ثلثين و مائتين گفته:

[و فى ذى الحجه مات محدث البصره عبد الله بن عمر القواريرى الحافظ.

قال صالح بن محمد: هو أعلم من رأيت بحديث بلده[.

و احمد بن على بن حجر عسقلانى در «تهذيب التهذيب» گفته:

[عبيد الله بن عمر بن ميسره الجشمى مولاهم القواريرى ابو سعيد البصرى نزيل بغداد، روى عن حماد بن زيد، و عبد الوارث بن سعيد البصرى، ابن عيينه و خالد بن الحارث، و أبى عوانه، و حرمى بن عماره، و عبد الوهاب الثقفى، و فضيل بن سليمان، و معاذ بن هشام، و عبد الاعلى بن عبد الاعلى، و يوسف بن يعقوب بن الماجشون، و يزيد بن زريع، و عبد الرحمن بن مهدى، و معاذ بن معاذ العنبرى و محمد بن جعفر غندر، و يحيى القطان، و أبى أحمد الزبيرى، و طائفه.

و عنه البخارى و مسلم، و أبو داود.

و روى النسائى عن أبى بكر بن على المروزى عنه، و أبو بكر بن أبى خيثمه و أبو هاشم، و أبو زرعه، و الصغانى، و صالح جزره، و عبد الله بن أحمد، و ابن

أبى الدنيا، وبقى بن مخلد، و محمد بن عبيد الله بن المنادى، و جعفر بن محمد الفريابي، و الحارث بن أبى أسامه، و آخرون من آخرهم أبو يعلى الموصلى.

و كتب عنه أحمد و يحيى بن معين، و ابن سعد، و أبو قدامه السرخسى و غيرهم.

قال ابن معين، و العجلى، و النسائى: ثقه:

و قال صالح جزره: ثقه صدوق، قال: و هو أثبت من الزهرانى، و أشهر و أعلم بحديث البصره.

قال ابن سعد: ثقه كثير الحديث.

و قال أبو حاتم: صدوق.

و قال أحمد بن سيار: لم أرفى جميع من رأيت مثل مسدد بالبصره و القواريرى ببغداد، و صدقه بمرو.

قال أبو بكر بن الانبارى: سمعت أحمد بن يحيى يعنى ثعلب، يقول:

سمعت من عبيد الله القواريرى مائه ألف حديث.

و قال أبو القاسم البغوى، و الحسين بن فهم: مات فى ذى الحجه خمس و ثلاثين و مائتين و فيها أرخه غير واحد.

قلت: منهم مطين، و ابن قانع و قال: ثقه، ثبت.

و الفرات، و ابن أبى خيثمه، و ذكر: انه ولد فى سنه أربع و ثلثين الى احدى و ثمانين.

و قال ابن عساكر ولد سنه خمسين و مائه.

و ذكره ابن حبان فى «الثقات» و قال حدثنا عنه الحسن بن سفيان و غيره، مات سنه ثلث و ثلثين كذا قال.

و قال مسلم بن قاسم: ثقه، و فى الزهره روى عنه البخارى خمس و مسلم أربعين[[1](#)].

ص: ١٧٢

اما روایت ابن راهویه اسحاق بن ابراهیم المروزی: پس ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[عن علی ان النبی (صلی الله علیه و آله) أخذ بيده يوم غدیر خم، فقال: «اللّٰهُمَّ من كنت مولاه، فعلى مولاه» قال: فزاد الناس بعده «اللّٰهُمَّ وال من والاه و عاد من عاداه» ابن راهویه و ابن جریر^(۱).

و اسحاق ابن راهویه که شیخ، بخاری، و مسلم، و ترمذی است، از اکابر حفاظ متقین، و اجله ائمه معتمدین، و افاحم شیوخ مستندین، و اعظم منقدین می باشد.

ترجمه ابن راهویه در کتب رجال اهل سنت

محمد بن حبان در کتاب «الثقات» گفته:

[اسحاق بن ابراهیم بن مخلد بن ابراهیم الحنظلی أبو یعقوب المروزی الذی یقال له: راهویه.

یروی عن ابن عیینہ، مات بنیسا بور لیلہ السبت لاربع عشره خلت من شهر شعبان سنه ثمان و ثلاثین و مائتین و هو ابن سبع و سبعین، و قبره مشهور یزار.

و کان اسحاق من سادات أهل زمانه فقها، و علما، و حفاظا، و نظرا ممن صنف الكتب و فرع الفروع علی السنن، و ذب عنها و قمع من خالفها].

و محمد بن احمد ذهبی در «عبر فی خبر من غیر» در سنه ثمان و ثلاثین و مائتین گفته:

ص: ۱۷۳

[و فيها توفى اسحاق بن راهويه، و هو الامام عالم الشرق أبو يعقوب اسحاق ابن ابراهيم بن مخلد الحنظلي المروزي ثم النيسابوري الحافظ صاحب التصانيف.

سمع عبد العزيز الدراوردي، و بقيه، و طبقتهما، و عاش سبعا و سبعين سنة.

و قد سمع من ابن المبارك و هو صغير، فترك الروايه عنه لصغره.

قال أحمد بن حنبل: لا أعلم بالعراق له نظيرا و ما عبر الجسر مثل اسحاق.

قال محمد بن أسلم: ما أعلم أحدا أحشى لله من اسحاق، و لو كان سفيان حيا لا أحتاج الى اسحاق.

و قال أحمد بن سلمه أملى على اسحاق التفسير عن ظهر قلبه.

و جاء من غير وجه، ان اسحاق كان يحفظ سبعين ألف حديث.

و قال أبو زرعه: ما روى أحد أحفظ من اسحاق.

توفى ليله نصف شعبان بنيسابور^[١].

و نیز ذهبی در «کاشف» گفته:

[اسحاق بن ابراهيم بن مخلد الامام أبو يعقوب المروزي ابن راهويه، عالم خراسان. عن جرير، و الدراوردي، و معتمر.

و عنه خ م د ت س^(٢)، و بقيه شيخه، و أبو العباس السراج.

أملى المسند من حفظه.

مات ٢٣٨، و عاش سبعا و سبعين سنة^[٣].

و عبد الله بن اسعد يافعي در «مرآة الجنان» در وقائع سنة ثمان و ثلثين و مائتين گفته:

ص: ١٧٤

١- العبر في خبر من غير ج ١ ص ٤٢٦ ط الكويت

٢- خ... الخ: رموز البخاري، و مسلم، و الترمذي، و أبو داود، و النسائي

٣- الكاشف ج ١ ص ١٠٦

[و فيها الامام عالم المشرق، المحدث اسحاق بن راهويه الحنظلي المروزي النيسابوري الحافظ.

روى انه كان يحفظ سبعين ألف حديث، و يذاكر بمائه ألف ألف حديث.

و قال: ما سمعت شيئا قط الا حفظته و لا حفظت فنسيته، و جمع بين الحديث و الفقه، و الورع.

و ذكره الدار قطنى فيمن روى عن الشافعى.

و عدّه البيهقي في أصحاب الشافعى، و قد ناظر الشافعى في جواز بيع دور مكة، و قد استوفى فخر الدين الرازى صورته ذلك المجلس في كتابه «مناقب الشافعى» فلما عرف اسحاق فضله نسخ كتبه، و جمع مصنفاته بمصر.

و قال الامام أحمد: اسحاق عندنا من أئمة المسلمين، و كان قد رحل الى الحجاز، و العراق، و اليمن، و الشام، و سمع من سفيان بن عيينه و طبقته، و منه سمع البخارى و مسلم و الترمذى، و عمر قريبا من ثمانين سنه، و لقب أبوه براهويه لانه ولد في طريق مكة و الطريق بالفارسيه: راه و (ويه) معناه و جده فكانه و جد في الطريق [١].

و جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر سيوطى در «طبقات الحفاظ» گفته:

[ابن راهويه اسحاق بن ابراهيم بن مخلد بن ابراهيم بن مطر الحنظلى أبو يعقوب المروزي.

نزىل نيسابور، أحد أئمة المسلمين و علماء الدين، اجتمع له الحديث، و الفقه و الحفظ، و الصدق، و الورع، و الزهد.

و رحل الى العراق، و الحجاز، و اليمن، و الشام، و عاد الى خراسان.

ص: ١٧٥

روى عن ابن عليه، و روح بن عباده، و سليمان بن حرب و ابن عيينه، و زكريا بن عدى، و ابن مهدى، و عبد الرزاق، و خلّاق.

و عنه الجماعة سوى ابن ماجه، و أبو العباس السراج و هو آخر من حدث عنه.

مولده سنه ١٦٦.

قال وهب بن جرير: جرى الله اسحاق، و صدقه، و يعمر عن الاسلام خيرا أحيوا السنه بأرض المشرق.

و قال أحمد: لا أعلم لاسحاق بالعراق نظيرا.

و قال الدارمى: سألت (١) اسحاق أهل المشرق و المغرب لصدقه.

و قال الذهلى: اجتمع فى الرصافه أعلام أصحاب الحديث، منهم أحمد، و ابن معين و غيرهما، فكان صدر المجلس لاسحاق، و هو الخطيب.

و قال أحمد: اسحاق امام من أئمه المسلمين.

و قال ابن خزيمة: لو كان اسحاق فى التابعين لاقرأوا له بحفظه، و علمه، و فقهه.

قال أحمد: إذا حدثك أبو يعقوب أمير المؤمنين فتمسك به.

و قال اسحاق: ما سمعت شيئا الا حفظته و لا حفظته فنسيته، و كانى أنظر الى سبعين ألف حديث فى كيس.

و قال: أعرف مكان مائه ألف حديث، كانى أنظر إليها، و أحفظ سبعين ألف حديث عن ظهر قلبى، و أحفظ أربعه آلاف حديث مزوره.

ف قيل له: ما معنى حفظ المزوره؟ قال: إذا قرئ منها حديث فى الاحاديث الصحيحه، فليته منها فلها (٢).

ص: ١٧٦

١- سأل: فى النسخه المطبوعه بالقاهره (ساد)

٢- فليته: يقال: فلى الشعر: تدبره و استخراج معايبه و غرائبه، و فلى رأسه أو ثوبه نقاهما من القمل

أملی المسند و التفسیر من حفظه، و ما كان يحدث الا حفظا.

مات ليله نصف شعبان سنة ۲۳۸[۱].

حدیث غدیر بروایت عثمان بن ابی شیبہ

اما روایت عثمان بن محمد ابو الحسن بن ابی شیبہ، حدیث غدیر را:

پس در کتاب «الاكتفاء فی فضل الاربعه الخلفاء» تصنیف ابراهیم بن عبد الله وصابی یمنی مسطور است:

[و عن ابن عمر رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» أخرجه أبو زيد عثمان بن أبی شیبہ فی سننه، و أخرجه ابن أبی عاصم، و سعید بن منصور فی سنتهما عن سعد بن أبی وقاص].

و ابن ابی شیبہ از اجله محدثین مشاهیر، و اکابر اساطین نحاریر، و شیخ بخاری، و مسلم، و ابو داود، و ابن ماجه است.

ذهبی در «کاشف» گفته:

[عثمان بن ابی شیبہ أبو الحسن العبسی مولا هم الکوفی الحافظ، عن شریک و جریر، و أبی الاحوص.

و عنه خ م د ن(۲)، و ابنه محمد، و أبو یعلی، و البغوی، مات فی محرم ۲۳۹].

و نیز ذهبی در «عبر» در وقائع سنه تسع و ثلثین و مائتین گفته:

[و فیها عثمان بن محمد بن ابی شیبہ العبسی الکوفی الحافظ، و كان أكبر من أخیه أبی بکر، رحل، و طوف، و صنف التفسیر و المسند، و حضر مجلسه

ص: ۱۷۷

۱- تذکره الحفاظ ص ۱۸۸ ط القاهره

۲- خ م د ن : اشارات الی البخاری ، و مسلم ، و أبی داود ، و النسائی

روی عن شریک، و أبی الاحوص، و خلق [۱].

و یافعی در «مرآه الجنان» در وقائع سنه تسع و ثلثین و مائتین گفته:

[و فیها الحافظ عثمان بن أبی شیبہ العبسی الکوفی و کان أسن من أخیه أبی بکر، رحل، و طوف، و صنف التفسیر، و حضر مجلسه ثلثون ألفا] [۲].

حدیث غدیر بروایت قتیبہ بن سعید

اشاره

اما روایت قتیبہ بن سعید:

پس در «خصائص نسائی» مذکور است:

[أبنا قتیبہ بن سعید، قال ثنا ابن أبی عدی، عن عوف، عن میمون أبی عبد اللہ قال: قال زید بن أرقم: قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم، فحمد اللہ و أثنی علیہ، ثم قال: «أ لستم تعلمون أنى أولى بكل مؤمن و مؤمنه من نفسه؟» قالوا: بلی، نشهد لانت أولى بكل مؤمن من نفسه، قال صلی اللہ علیہ و سلم: «فانى من كنت مولاه فهذا مولاه» و أخذ بيد علی] [۳].

جلالت قتیبہ بن سعید در کتب رجال

و قتیبہ بن سعید حافظ جلیل و حمید، و محدث نبیل و رشید، و مقتدای فخیم و سعید، و شیخ بخاری، و مسلم، و ابو داود، و ترمذی و نسائی است.

عبد الکریم سمعانی در «انساب» در نسبت بغلانی گفته:

[و اشتهر بهذه النسبه أبو رجا قتیبہ بن سعید بن جمیل بن طریف بن عبد اللہ

ص: ۱۷۸

۱- العبر فی خبر من غیر ج ۱ ص ۴۳۰.

۲- مرآه الجنان ج ۲ ص ۱۲۲

۳- الخصائص للنسائی ص ۱۶

البغلاني المحدث في الشرق والغرب، له رحله الى العراق و الحجاز و الشام و ديار مصر و عمر العمر الطويل، حتى كتب عنه البطون، و رحل إليه أئمه الدنيا من الامصار.

سمع مالك بن أنس، و الليث بن سعد، و أقرانهما.

و روى عنه الأئمه الخمسه، البخارى، و مسلم، و أبو داود، و أبو عيسى، و أبو عبد الرحمن، و من لا يحصى كثره.

و توفى ببغلان مستهل شعبان سنه أربعين و مائتين عن اثنتين و تسعين سنه، لان ولادته كانت فى رجب سنه ثمان و أربعين و مائه [١].

و ابن حجر عسقلاني در «تهذيب» بترجمه قتيبه گفته:

[قال الاثرم عن أحمد: انه ذكر قتيبه فأثنى عليه و قال: هو آخر من سمع من ابن لهيعة.

و قال ابن معين و أبو حاتم و النسائي: ثقه، زاد النسائي: صدوق.

و قال أحمد بن محمد بن زياد الكريسي [٢]: قال لى قتيبه بن سعيد: ما رأيت فى كتابى من علامه الحمره فهو علامه أحمد، و من علامه الخضره فهي علامه يحيى بن معين.

و قال محمد بن حميد بن فروه: سمعت قتيبه، انحدرت الى العراق أول خروجى سنه اثنتين و سبعين و مائه، و كنت يومئذ ابن ثلث و عشرين سنه.

قال البرساني: قتيبه صدوق، ليس أحد من الكبار الا و قد حمل عنه بالعراق و قال: و سمعت عمرو بن على يقول: مررت بمنى على قتيبه فجزته و لم أحمل عنه فندمت].

الى أن قال:

ص: ١٧٩

١- الانساب للسمعاني ج ٢ ص ٢٧٦ ط حيدرآباد الدكن .

٢- فى النسخه المطبوعه بحيدرآباد (الكرميني)

[و قال ابن حبان فى «الثقات»: مات قتيبه يوم الاربعاء مستهل شعبان سنة أربعين.

و قال مسلمه بن قاسم: خراسانى ثقه، مات سنة احدى و أربعين.

و قال ابن القطان الفاسى: لا- يعرف له تدليس، و فى الزهره، روى عنه البخارى ثلاثمائه و ثمانيه أحاديث، و مسلم ستمائه و ثمانيه و ستين][[\(١\)](#).

ذهبي در «كاشف» گفته:

[قتيبه بن سعيد أبو رجا البلخي عن مالك، و الليث، و عنه الجماعه، لكن ق بواسطة و الفريابى، و السراج، مات عن اثنتين و تسعين سنة فى شعبان ٢٤٠][[\(٢\)](#).

و نیز ذهبي در «عبر» در وقائع سنة اربعين و مائتين گفته:

[و فيها محدث خراسان أبو رجا قتيبه بن سعيد الثقفى مولاهم البلخي ثم البغدادي الحافظ و اسمه يحيى، و قيل: على، و لقبه قتيبه.

سمع مالكا و الليث و الكبار، و رحل العلماء إليه من الاقطار، و كان من الاغنياء الساده ببغداد][[\(٣\)](#).

و ابن حجر عسقلانى در «تقريب» گفته:

[قتيبه بن سعيد بن جميل بفتح الجيم ابن طريف الثقفى أبو رجا البغلانى بفتح الموحده و سكون المعجمه، يقال اسمه يحيى، و قيل: على ثقه ثبت من العاشره، مات سنة أربعين عن تسعين سنة][[\(٤\)](#).

و سيوطى در «طبقات الحفاظ» گفته:

[قتيبه بن سعيد بن جميل بن طريف البلخي أبو رجا الثقفى أحد أئمه الحديث.

ص: ١٨٠

١- تهذيب التهذيب ج ٨ ص ٣٥٨

٢- الكاشف ج ٢ ص ٣٩٧

٣- العبر فى خبر من غير ج ١ ص ٤٣٣ ط الكويت

٤- تقريب التهذيب ج ٢ ص ١٢٣

روی عن مالک، و اللیث، و ابن لهیعه، و أبی عوانه و خلق.

و عنه الأئمة الخمسه، و عبد الله بن أحمد، و آخرون أثنی علیه أحمد، و قال:

آخر من سمع من أبی لهیعه مات سنه ۲۴۰ عن نحو ۹۰ سنه [۱].

حدیث غدیر بروایت احمد بن حنبل

اشاره

اما روایت احمد بن حنبل حدیث غدیر را:

پس از عبارات سابقه ظاهر است که او در «مسند» خویش این حدیث شریف را بطرق متعدده و اسانید متنوعه از مشایخ خود روایت کرده و در اینجا هم بعض عبارات از «مسند» او که بعنایات ربانی و تأییدات یزدانی این کتاب در مجلدات عدیده، نزد آثم خاکسار حاضر است، مذکور می شود:

ففی «المسند»:

[حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عفان ثنا أبو عوانه عن المغیره، عن أبی عبید عن میمون أبی عبد الله، قال قال زید بن أرقم: و أنا أسمع نزلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم بواد، يقال له وادی خم، فأمر بالصلوات، فصلاها بهجیر، قال فخطبنا، و ظلل لرسول الله صلى الله عليه و سلم بثوب علی شجرة سمره من الشمس، فقال: «أ لستم تعلمون؟ أو لستم تشهدون أنى أولى بكل مؤمن من نفسه؟» قالوا: بلى قال: «فمن كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» [۲].

و أيضا فى «المسند»:

ص: ۱۸۱

۱- طبقات الحفاظ ص ۱۹۵

۲- مسند ابن حنبل ج ۴ ص ۳۷۲

حدثنا عبد الله، حدثني أبي، ثنا محمد بن جعفر، ثنا شعبه، عن ميمون أبي عبد الله، قال: كنت عند زيد بن أرقم، فجاء رجل من أقصى الفسطاط، فسأل عن ذا، فقال: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قالوا: بلى، قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه» .

قال ميمون: فحدثني بعض القوم عن زيد، ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» [١].

و نیز احمد بن حنبل حديث غدیر را باسانید کثیره در «مناقب جناب امیر المؤمنین» علیه السلام روایت کرده، چنانچه علی ما نقل عنه در آن گفته:

[حدثنا عفان، قال: حدثنا حماد بن سلمه، قال: حدثنا علي بن زيد، عن عدی بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر، فنزلنا بغدير خم، و نودى فينا الصلوه، جامعهم، و كسح لرسول الله (صلى الله عليه وآله) بين شجرتين، فصلى الظهر، و أخذ بيد عليّ، فقال: «أ لستم تعلمون، انى أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قالوا: بلى، قال «أ لستم تعلمون انى أولى بكل مؤمن من نفسه؟» قالوا: بلى، فأخذ بيد عليّ، فقال (صلى الله عليه وآله): «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» .

قال: فلقية عمر بعد ذلك فقال: هنيئا لك يا ابن أبى طالب، أصبحت و أمسيت مولى كل مؤمن و مؤمنه [٢].

و أيضا

عنه حدثنا عفان، قال: حدثنا أبو عوانه، عن المغيرة، قال: حدثنا أبو عبيد، عن ميمون أبي عبد الله، قال: قال زيد بن أرقم، و أنا أسمع نزلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بواد، يقال له وادى، خم فأمر بالصلاه فصلى

ص: ١٨٢

١- مسند ابن حنبل ج ٤ ص ٣٧٢ ط مصر

٢- مسند ابن حنبل ج ٤ ص ٢٨١

قال فخطبنا و ظلل لرسول الله صلى الله عليه و سلم بثوب على شجره من الشمس فقال النبي صلى الله عليه و سلم:

«أو لستم تعملون؟ أرسلتم تشهدون انى أولى بكل مؤمن من نفسه؟» .

قالوا: بلى قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»^(١).

و عنه أيضا:

[حدثنا حسين بن محمد و أبو نعيم قالوا: حدثنا فطر عن أبي الطفيل قال:

جمع على الناس فى الرحبه ثم قال: أنشد الله كل امرئ مسلم سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدیر خم ما سمع لما قام؟ فقام ثلثون من الناس قال أبو نعيم: فقام ناس كثير فشهدوا حين أخذ بيده فقال للناس: «أ تعلمون انى أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قالوا: نعم يا رسول الله قال: «من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»^(٢).

و عنه أيضا:

[حدثنا محمد بن جعفر قال: حدثنا شعبه عن سلمه بن كهيل قال: سمعت أبا الطفيل يحدث عن أبى السريحه أو زيد بن أرقم شعبه الشاك عن النبي صلى الله عليه و سلم أنه قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه» .

قال سعيد بن جبیر: و أنا قد سمعت مثل هذا عن ابن عباس قال: أظنه قال: و كتمته^(٣).

و عنه أيضا:

ص: ١٨٣

١- المسند ج ٤ ص ٣٧٢

٢- مسند ابن حنبل ج ٤ ص ٣٧٠

٣- البدايه و النهايه لابن كثير ج ٧ ص ٢٩ عن طريق أحمد

[حدثنا يحيى بن آدم قال: حدثنا حنش بن الحارث بن لقيط النخعي عن رياح بن الحارث قال: جاء رهط الى عليّ بالرحبه فقالوا: السلام عليك يا مولانا قال: و كيف أكون مولاكم و أنتم قوم عرب؟ قالوا: سمعنا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم غدیر خم: «من كنت مولاة فهذا مولاة».]

قال رياح: فلما مضوا اتبعتهم و سألت من هم؟ قالوا: نفر من الانصار فيهم أبو أيوب الانصاري [١].

و عنه أيضا:

[حدثنا عبد الملك عن أبي عبد الرحيم الكندي عن زاذان بن عمر قال:

سمعت عليا في الرحبه و هو ينشد الناس من شهد رسول الله (صلى الله عليه و آله) و هو يقول ما قال؟ فقام ثلثه عشر رجلا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» [٢].

و عنه أيضا:

حدثنا ابن نمير قال: حدثنا عبد الملك عن عطيه العوفى قال: أتيت زيد ابن أرقم فقلت له: ان ختنا لى حدثنى عنك بحديث فى شأن عليّ يوم غدیر خم فأنا أحب أن أسمعك منك فقال: انكم معشر أهل العراق فيكم ما فيكم فقلت له: ليس عليك منى بأس قال: نعم كنا بالجحفه فخرج رسول الله صلى الله عليه و سلم إلينا ظهرا و هو آخذ بعضد على فقال: «أيها الناس أ لستم تعلمون انى أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قالوا: بلى قال: «من كنت مولاة فعلى مولاة» قال: فقلت له: هل قال رسول الله صلى الله عليه و سلم «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟» قال: انما اخبرك ما سمعت [٣].

ص: ١٨٤

١- مسند أحمد بن حنبل ج ٥ ص ٤١٩

٢- مسند أحمد بن حنبل ج ١ ص ٨٤

٣- مسند أحمد بن حنبل ج ٤ ص ٣٦٨ و ذكره المتقى أيضا فى كتر العمال ج ٦ ص ٣٩٠ .

و عنه أيضا:

حدثنا محمد بن جعفر قال: حدثنا شعبه عن أبي اسحاق قال: سمعت سعيد بن وهب قال: نشد على الناس فقام خمسه أو ستة من أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم فشهدوا ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه»^(١).

و عنه أيضا:

حدثنا محمد بن جعفر قال: حدثنا شعبه عن أبي اسحاق سمعت عمرو زاد فيه ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و أحب من أحبه و ابغض من أبغضه» .

و عنه أيضا حدثنا الفضل بن دكين قال: حدثنا ابن أبي عيينه^(٢) عن الحكم عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس عن بريده قال: غزوت مع عليّ اليماني فرأيت منه جفوه فلما قدمت على رسول الله صلى الله عليه و سلم ذكرت عليا فتنقصته فرأيت وجه رسول الله صلى الله عليه و سلم يتغير فقال: يا بريده «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قلت: بلى يا رسول الله فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه».

جلالت احمد بن حنبل از كتب رجال

و نبذی از مناقب بارعه و فضائل ناصعه و محامد شامخه و مدائح

ص: ١٨٥

١- مسند أحمد بن حنبل ج ٥ ص ٣٦٦ و رواه النسائي أيضا في خصائصه ص ٢٢ .

٢- كذا في المسند لابن حنبل ج ٥ ص ٣٤٧ و في مستدرک الحاكم ج ٣ ص ١١٠ (ابن أبي غنیه) ، و في الحلیه لابی نعیم : (ابن عیینه) و فی هامش الغدير ج ١ ص ٢٠ : (ابن أبي عتبه) و فی بعضها : (ابن عیینه) و يقال : الصحيح (ابن أبي غنیه) كما فی المستدرک

باذخه احمد بن حنبل انشاء الله تعالى در ما بعد مذکور خواهد شد لکن برای رفع انتظار بعض عبارات مذکور می شود.

عبد الحق در «رجال مشكاه» گفته:

[الامام أحمد بن حنبل هو الامام أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني منسوب الى شيبان الاصغر ابن أخي شيبان بن ثعلبه المروزي و ينتهي نسبه الى ربيعه بن نزار بن معد بن عدنان الى اسماعيل بن ابراهيم الخليل عليهما السلام كان طوالاً أسمر شديد السمرة.

ولد ببغداد في ربيع الاول سنة أربع و ستين و مائه و مات بها سنة احدى و أربعين و مائتين يوم الجمعة وقت الضحى و دفن بعد العصر و له سبع و سبعون سنة.

كان اماماً في الفقه و الحديث و الزهد و الورع و العبادة و به يعرف الصحيح من السقيم و المجروح و المعدل.

نشأ ببغداد و طلب العلم و سمع من شيوخها فلما فرغ من سماع الحديث من مشايخ تلك الناحية ارتحل الى الكوفة و البصرة و مكة و المدينة و اليمن و الشام و الجزيرة.

و سمع الحديث و كتب عن علماء ذلك العصر مثل اسماعيل بن عليه و هشيم بن بشير و يزيد بن هارون و يحيى بن سعيد القطان و عبد الرحمن بن مهدي و أبو داود الطيالسي و وكيع بن الجراح و سفیان بن عيينه و محمد بن ادريس الشافعي و عبد الرزاق بن همام و خلق كثير سواهم.

و روى عنه ابنه صالح و عبد الله و ابن عمه حنبل بن اسحاق و محمد بن اسماعيل البخاري و مسلم بن الحجاج النيسابوري و أبو زرعه و أبو حاتم و أبو داود السجستاني و خلق سواهم كثير.

وفضائله كثيره و مناقبه جمه و مآثره فى الاسلام مشهوره و مقاماته فى الدين مذكوره انتشر ذكره فى الآفاق و سرى حمده فى الارفاق.

و هو أحد المجتهدين المعمول بقوله و رأيه و مذهبه فى كثير من البلاد.

و أثنى عليه الائمة الاعلام و العلماء العظام كثيرا من مشايخه و غيرهم.

قال اسحاق بن راهويه: أحمد بن حنبل حجه بين الله و بين عباده فى أرضه.

و قال الشافعى: خرجت من بغداد و ما خلقت فيها أتقى و لا أورع و لا أفقه و لا أعلم من أحمد بن حنبل.

و قال أحمد بن سعيد الدارمى: ما رأيت أسود الرأس أحفظ لحديث رسول الله صلى الله عليه و سلم و لا أعلم بفقحه و معانيه من أبى عبد الله أحمد بن حنبل.

و قال يحيى بن القيطان: ما قدم على مثل أحمد بن حنبل.

و عن وكيع: ما قدم الكوفه مثل أحمد بن حنبل.

و عن ابن عليه انه غضب و قال تضحكون و عندي أحمد بن حنبل.

و قال أحمد بن سنان: ما رأيت يزيد بن هارون لاحد أشد تعظيما منه لاحمد و كان يعقده الى جنبه.

و قال عبد الرزاق: ما رأيت أفقه من أحمد بن حنبل و لا أورع.

و قال ابن قتيبه: لو لا أحمد بن حنبل لاحتوا فى الدين.

و قال أيضا: هو امام الدنيا.

و قال ابن عيينه: انتهى علم الحديث الى أربعه و كان أحمد بن حنبل أفقهم فيه و كان ابن المدينى أعلمهم به و كان ابن معين أجمعهم و كان أبو بكر بن أبى شيبه أحفظهم.

و قال نصر بن على الجهضمى: أحمد بن حنبل أفضل أهل زمانه.

و قال هلال بن العلاء: منّ الله على الناس بأحمد ثبت فى المحنه و لو لا

ذلك لكفر الناس.

قال ابن معين: ما رأيت خيرا من أحمد قط ما افتخر علينا بالعريه قط و لا ذكرها بغير السنه.

و قال الكديمي: سمعت أبا عاصم يقول: ليس ببغداد الا ذاك الرجل يعنى أحمد.

و قال ابن راهويه: سمعت يحيى بن آدم يقول: امامنا.

و قال الحسن بن أبى الربيع: ما شبهت أحمد الا بابن المبارك فى سمته و هديه و هيئته.

و قال ابن راهويه: لو لا أحمد و بذل نفسه لما بذلها له لذهب الاسلام.

و قال ابن المدينى: ليس فى أصحابنا أحفظ من أحمد.

و قال الميمونى: قال لى ابن المدينى بالبصره بعد المحنه يا ميمونى: ما قام أحد فى الاسلام مثل ما قام أحمد فعجبت من هذا و أبو بكر قد قام فى الرده قلت:

بأى شىء؟ قال: ان أبا بكر وجد أنصارا و ان أحمد لم يجد ناصرا.

و عن ابن معين انه قال: أرادوا منا أن نكون مثل أحمد لا و الله ما نقوى على طريقه.

و قال الحارث بن عباس: قلت لابی مسهر: تعرف أحدا يحفظ على هذه الامه أمر دينها؟ قال: لا أعلمه الا شابا بالمشرق يعنى ابن حنبل.

و قال الاثرم: قلت يوما و نحن عند أبى عبيد فى مسئله شيئا فقال بعض من حضر: من قال هذا؟ قلت: من ليس فى شرق الارض و لا غربها أصدق منه.

و قال أبو داود السجستاني: أدركت مائتى شيخ من كبار مشايخ الحديث فما رأيت أحدا مثل أحمد بن حنبل.

و قال أيضا: مجلس أحمد مجلس الآخره و كان لا يذكر الدنيا فى مجلسه قط.

و قال أبو زرعه: ما رأيت عيناى مثل أحمد بن حنبل قالوا: فى العلم؟ قال:

فى العلم و الزهد و الفقه و فى كل خير.

و قال أبو زرعه: كان أحمد يحفظ ألف ألف حديث فقيل له: ما يدريك؟ قال: ذاكرته فأخذت عليه الامارات [الخ.

و يافعى در «مرآه الجنان» در وقائع سنه احدى و أربعين و مائتين كفته:

[و فيها توفى امام المحدثين فى عصره السيد الكبير فريد دهره ذو العلم و العمل و الحق و التحقيق و الزهد الصادق و الورع الدقيق المعظم المبجل أحمد بن حنبل الشيبانى المروزى الاصل رضى الله عنه.

سمع من جماعه من الكبار و رحل الى اليمن و سمع من الامام الحافظ عبد الرزاق فى صنعاء و الامام ابراهيم بن الحكم فى عدن و غيرهما من شيوخ اليمن.

و قيل كان يحفظ ألف ألف حديث.

و كان من أصحاب الامام الشافعى و خواصه و المحبين له و المعتقدين فضله و المعظمين قدره و المبجلين محله.

و قد تقدم فى ترجمه الشافعى الاشاره الى تفخيم الامام أحمد له و كذلك كان الشافعى يفتخمه و لما ارتحل الى مصر قال فى حقه: خرجت من بغداد و ما خلفت بها أتقى و لا أفقه من ابن حنبل.

الى أن قال: و حكى ان ابراهيم الحربى قال: رأيت بشر بن الحارث الحافى فى المنام كأنه خرج من مسجد الرصافه و فى كفه شىء يتحرك فقلت: ما فعل الله بك؟ فقال: غفر لى الله و أكرمنى فقلت: ما هذا الذى فى كملك؟ فقال:

و قدم علينا روح أحمد بن حنبل فنثر عليه الدر و الياقوت و هذا مما التقطت.

قلت: فما فعل يحيى بن معين و فلان سماه من أئمة الحديث؟ قال: تركتهما و قد زارا رب العالمين و وضعت لهما الموائد.

قلت: فلم لم تأكل معهما أنت؟ قال: قد عرفت هو ان الطعام على فأباحنى النظر الى وجهه الكريم.

و كان رضى الله عنه حسن الوجه ربهه يخضب بالحناء خضابا ليس بالقانى(1) و فى لحيته شعرات سود قد جاوز سبعا و سبعين سنه.

و قد جمع ابن الجوزى أخباره فى مجلد و كذلك البيهقى و الهروى.

و من مناقبه أيضا ما ذكر بعض العلماء فى مناقب الامام الشافعى عن الربيع قال: لما خرج الشافعى الى مصر و أنا معه كتب كتابا و قال: يا ربيع خذ كتابى هذا و امض به الى أبى عبد الله أحمد بن حنبل و اتنى بالجواب.

قال الربيع: فدخلت بغداد و معى الكتاب فلقيت أحمد بن حنبل فى صلاه الصبح فصليت معه فلما انتقل من المحراب سلمت إليه الكتاب و قلت:

هذا كتاب الشافعى من مصر فقال أحمد: نظرت فيه؟ قلت: لا فكسر الختم و قرأ الكتاب فتغرغرت عيناه بالدموع فقلت له: أيش فيه؟

قال: يذكر انه رأى النبى صلى الله عليه و سلم فقال له: اكتب الى أبى عبد الله أحمد بن حنبل و اقرأ منى السلام و قل له: انك ستمتحن و تدعى للقول بخلق القرآن فلا تجبههم فسترفع لك علم الى يوم القيمة.

قال الربيع: فقلت البشاره فخلع قميصه الذى يلى جلده و دفعه اليّ و أخذت جواب الكتاب و خرجت الى مصر فسلمت الكتاب للشافعى فقال:

يا ربيع ايش الذى دفع إليك قلت: القميص الذى يلى جلده فقال الشافعى

ص: ١٩٠

لا نفجعك به و لكن بله و ادفع الی الماء حتی اکون شریکا لک فیہ» (۱).

حدیث غدیر بروایت هارون بن عبد الله البغدادی

اشاره

اما روایت هارون بن عبد الله البغدادی:

پس در خصائص نسائی مذکور است:

[اخبرنی هارون بن عبد الله البغدادی الحمال قال: حدثنا مصعب بن المقدم قال: حدثنا فطر بن خليفة عن أبي الطفيل.

و أخبرنا ابو داود قال: حدثنا محمد بن سليمان قال: حدثنا فطر عن أبي الطفيل عامر بن واثله قال: جمع على الناس في الرحبه فقال: انشد بالله كل امرئ سمع من رسول الله صلى الله عليه و سلم قال يوم غدیر: «أ لستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من أنفسهم؟» و هو قائم ثم أخذ بيد علی فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» .

قال أبو الطفيل: فخرجت و فی نفسی منه شیء فلقيت زيد بن ارقم و اخبرته فقال: ما تشك؟ انا سمعته من رسول الله صلى الله عليه و سلم و اللفظ لابی داود [۲].

و هارون حافظی است موثوق به و مأمون و از غوائل قدح و جرح مصون و كتب اساطین قوم بمناقب و مدائح او مشحون و او شیخ مسلم ابن الحجاج و ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه است.

هارون بغدادی و جلالت او از نظر اهل سنت

ذهبی در «تذهیب التهذیب» گفته:

ص: ۱۹۱

۱- مرآه الجنان ج ۲ ص ۱۳۴ ط حیدرآباد الدکن

۲- خصائص النسائی ص ۱۰۰ .

[هارون بن عبد الله بن مروان البغدادي ابو موسى البزاز الحافظ المعروف بالحمال عن سفیان بن عیینہ و عبد الله بن نمیر و معن بن عیسی و ابن أبی فدیك و حسین الجعفی و أبی أسامه و أبی داود الحفری و خلق كثير.

و عنه م ٤(١) و ابراهيم الحربی و ابن أبی الدنيا و ابنه موسى بن هارون الحمال الحافظ و البغوی و ابن صاعد و آخرون.

قال المروزی: سألت ابا عبد الله اكتب عن هارون الحمال؟ قال: أي و الله و قال ابراهيم الحربی: صدوق لو كان الكذب حلالا لتركه تنزها.

و قال النسائی: ثقہ.

و قال الدار قطنی: و انما سمی الحمال لانه حمل رجلا فی طریق مکة علی ظهره فانقطع به فيما يقال.

و قال ابنه موسى: ولد سنه احدى أو اثنتين و سبعين و مائه و مات فی تاسع شوال سنه ثلث و أربعين و مائتين و قال بعضهم: سته و أربعين و هو غلط.]

و نیز ذهبی در «کاشف» گفته:

[هارون بن عبد الله بن مروان البغدادي البزاز الحافظ الحمال عن ابن عیینہ و معن بن عیسی.

و عنه م ٤ و ابنه موسى الحافظ و ابن صاعد. ثقہ حمل رجلا علی ظهره انقطع بطریق مکة مات ٢٤٣(٢).

و ابن حجر عسقلانی در «تقریب» گفته:

[هارون بن عبد الله بن مروان البغدادي أبو موسى الحمال بالمهملة البزاز

ص: ١٩٢

١- م ٤: اشاره الى مسلم و الاربعه أي ابا داود و النسائی و الترمذی و ابن ماجه

٢- الكاشف ج ٣ ص ٢١٤

ثقه من العاشره مات سنه ثلث و أربعين و قد ناهز الثمانين [١].

و عبد الكريم سمعاني در «انساب» در نسبت حمال گفته:

[و المشهور بهذه النسبه من المحدثين أبو موسى هارون بن عبد الله بن مروان الحمال و ابنه موسى بن هارون الحمال و هارون كان بزازا فترهد فصار يحمل الاشياء بالاجر و يأكل منها.

و قيل: انه لقب بالحمال لكثرة ما حمل من العلم و بقى على ابنه الحافظ الكبير موسى بن هارون.

سمع سفيان بن عيينه و سيار بن حاتم و معن بن عيسى و روح بن عباد و أبو عاصم النبيل و أبو عامر العقدي و عبد الله بن نمير و أبو أسامه الكوفيين.

روى عنه ابنه موسى و مسلم بن الحجاج و ابراهيم الحربي و أبو عبد الرحمن النسائي و أبو زرعه و أبو حاتم الرازيان.

روى عنه الحسن بن سفيان ذكر هارون الحمال قال: جاءني أحمد بن حنبل بالليل فددق الباب فقلت: من هذا؟ فقال أحمد فبادرت ان خرجت إليه فمساتي و مسيته قلت: حاجه أبو عبد الله؟ قال: نعم شغلت اليوم قلت: بما ذا يا أبو عبد الله؟ قال: جزت عليك اليوم و أنت قاعد تحدث الناس في الفىء و الناس في الشمس بأيديهم الاقلام و الدفاتر لا تفعل مره اخرى إذا قعدت مع الناس.

و كان ابراهيم الحربي: يقول: كان هارون بن عبد الله صدوقا لو كان الكذب حلالا لتركه تنزها و مات سنه ثلث و أربعين و مائتين [٢].

ص: ١٩٣

١- التقريب ج ٢ ص ٣١٢

٢- أنساب السمعاني ج ٤ ص ٢٢٨ ط حيدرآباد

اما روایت محمد بن بشار:

پس در «صحیح» ترمذی مذکور است:

[حدثنا محمد بن بشار نا محمد بن جعفر نا شعبه عن سلمه بن كهيل قال: سمعت أبا الطفيل يحدث عن أبي سريحه أو زيد بن أرقم شك شعبه عن النبي (صلى الله عليه و آله) قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه» و هذا حديث حسن غريب و روى شعبه هذا الحديث عن ميمون أبي عبد الله عن زيد بن أرقم عن النبي صلى الله عليه و سلم نحوه و أبو سريحه هو حذيفه بن أسيد الغفاري صاحب النبي (صلى الله عليه و آله) [١].

جلالت بندار در كتب رجال

و محمد بن بشار بندار از حفاظ كبار و اعلام عالی فخار و اساطین جلیل الاعتبار و شیخ بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه است.

ذهبی در «عبر» در وقائع سنه اثنتین و خمسين و مائتین گفته:

[و فيها بندار (٢) محمد بن بشار البصری أبو بكر الحافظ فی رجب سمع معتمر بن سليمان و غندرا (٣) و طبقتهما.

ص: ١٩٤

١- صحیح الترمذی ج ٥ ص ٦٣٣ ط بیروت

٢- بندار فی الاصل: من فی یده القانون و هو أصل دیوان الخراج و انما قيل له بندار لانه كان بندارا فی الحديث جمع حديث بلده (تهذيب التهذيب ج ٩ ص ٧٠).

٣- غندر: بضم الغین المعجمه و سکون النون و فتح الدال المهمله و قد تضم (تهذيب التهذيب ج ٩ ص ٩٦)

قال أبو داود: كتبت عنه خمسين ألف حديث [١].

ابن حجر عسقلانی در «تقریب» گفته:

[محمد بن بشار بن عثمان العبدی البصری أبو بكر بن دار ثقه من العاشره مات سنه اثنتین و خمسين و له بضع و ثمانون سنه] [٢].

حدیث غدیر بروایت محمد بن المثنی

اشاره

اما روایت محمد بن المثنی پس نسائی در خصائص خود آورده:

[أبنا محمد بن المثنی قال: ثنا شعبه عن أبي اسحاق قال: سمعت سعيد بن وهب قال: قام خمسه أو ستة من أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم فشهدوا ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه»] [٣].

مناقب محمد بن المثنی از کتب رجال

و محمد بن المثنی از اکابر مهره اعیان و اعظام أصحاب حفظ و اتقان و افاخم حذاق والا شأن و او و ابن بشار هر دو مثل فرسی رهان و او هم شیخ ائمه سته یعنی بخاری و مسلم و أبو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه است.

عبد الکریم بن محمد سمعانی در «انساب» بنسبت عنزی گفته:

[و أبو موسى محمد بن المثنی العنزی من أهل البصره یروی عن غندر روى عنه البخاری و الناس].

و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در «تراجم الحفاظ» گفته:

ص: ۱۹۵

۱- العبر فی خبر من غیر ج ۲ ص ۱۰ ط الکویت

۲- تقریب ج ۲ ص ۱۴۷

۳- الخصائص ص ۲۲

[محمد بن المثنى العنزى البصرى أبو موسى الزمن أحد الاثمه ذكره فى نسبه العنزى الى أن قال فقال: أبو موسى محمد بن المثنى العنزى من أهل البصره.

يروى عن غندر روى عنه البخارى و الناس.

قلت: مات سنه اثنتين و خمسين و مائتين أرخها غير واحد و كان له يوم مات خمس و ثمانون سنه.

و كان هو و أبو بكر محمد بن بشار العبدى البصرى الملقب ببندار فرسى رهان فى الحفظ و الاتقان و ولدا فى سنه واحده و هى السنه التى مات فيها حماد بن سلمه سنه سبع و ستين و مائه و ماتا فى سنه واحده.

و سمع من كل منهما الاثمه الستة البخارى و مسلم و أبو داود و الترمذى و النسائى و ابن ماجه و هذا من عجيب الاتفاق! و قد ذكرهما الذهبى و ابن ناصر الدين فى «طبقات الحفاظ».

و ذهبى در «عبر» در وقائع سنه اثنتين و خمسين و مائتين گفته:

[و فيها محمد بن المثنى الحافظ ابو موسى العنزى البصرى الزمن فى ذى القعدة و مولده عام توفى حماد بن سلمه سمع معتمر بن سليمان و سفيان بن عيينه و طبقتهما] (١).

و نیز ذهبى در «كاشف» گفته:

[محمد بن المثنى ابو موسى العنزى الحافظ عن ابن عيينه و عبد العزيز العمى و عنه ع و ابو عروبه و المحاملى ثقه و رع مات ٢٥٢] (٢).

و ابن حجر عسقلانى در «تقريب» گفته:

[محمد بن المثنى بن عبيد العنزى بفتح الفنون و الزاى ابو موسى البصرى

ص: ١٩٦

١- العبر فى خبر من غير ج ٢ ص ١٠ ط الكويت

٢- الكاشف ج ٣ ص ٩٣

المعروف بالزمن مشهور بكنيته و باسمه، ثقه، ثبت من العاشره، و كان هو و بندار فرسی رهان، و ماتا فی سنه واحده[۱].

حدیث غدیر بروایت حسن بن عرفه

اشاره

اما روایت ابو علی الحسن بن عرفه بن یزید العبدي:

پس در تاریخ ابن کثیر مذکور است:

[و قال الحسن بن عرفه العبدي: ثنا محمد بن خازم ابو معاويه الضرير، عن موسى بن مسلم الشيباني، عن عبد الرحمن بن سابط، عن سعد بن أبي وقاص، قال: قدم معاويه في بعض حجاته، فدخل عليه سعد، فذكروا عليا، فقال سعد:

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم، يقول له: ثلث خصال، لئن يكون لي واحد منهن، احب الي من الدنيا و ما فيها، سمعته، يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، و سمعته، يقول: «لا اعطين الرايه رجلا- يحب الله و رسوله»، و سمعته يقول: «انت مني بمنزله هارون من موسى، الا انه لا نبي بعدي»، اسناده حسن و لم يخرجوه[۲].

مناقب حسن بن عرفه در كتب رجال

و جلائل مدائح و مناقب و فضائل، و عوالی محامد و مكارم و محاسن حسن بن عرفه بالاتر از آنست كه احصا کرده شود.

ذهبی در «سير اعلام النبلاء» گفته:

ص: ۱۹۷

۱- تقریب ابن حجر ج ۲ ص ۲۰۴

۲- البدايه و النهايه ج ۷ ص ۳۴۱ و لكن فيه هكذا: فقال سعد: له ثلث خصال لئن تكون لي واحد منهن احب الي من الدنيا و ما فيها، سمعت رسول الله (ص) يقول: من كنت مولاه... الخ

[الحسن بن عرفه بن يزيد الامام المحدث الثقه، مسند وقته، ابو على العبدى البغدادي المؤدب.

ولد سنه خمسين و مائه، و سمع من هشيم بن بشير، و اسماعيل بن عياش، و ابراهيم بن ابي يحيى، و خلف بن خليفه، و المبارك بن سعيد اخى سفيان الثوري، و عبد الله بن المبارك، و زياد البكائي، و عباد بن عباد المهلبى، و عبد السلام بن حرب، و جرير بن عبد الحميد، و ابي بكر بن عياش، و عيسى بن يونس، و الحكم بن ظهير، و مرحوم بن عبد العزيز العطار، و قرآن بن تمام، و معمار بن محمد الثوري، و على بن ثابت الجزري، و عبد العزيز بن عبد الصمد العمى، و معتمر بن سليمان التيمي، و حفص بن غياث، و اسماعيل بن عليه، و عبد الله بن ادريس، و عمر بن عبد الرحمن الابار، و عبد الرحمن بن محمد المحاربي، و عباد بن العوام، و ابي معاويه، و مروان بن شجاع، و بشر بن المفضل و طبقتهم.

و كان من علماء الحديث، حدث عنه الترمذى، و ابن ماجه، و ابن ابي الدنيا، و زكريا خياط السنه، و عبد الله بن احمد، و ابو يعلى، و قاسم المطرز، و ابن صاعد، و المحاملى].

الى ان قال: [قال عبد الله بن احمد: قال لى ابن معين: كتبت عن ذاك المعلم الذى فى المربعه؟ قلت: نعم، أ هو الحسن بن عرفه؟ قال: نعم. يروى عن مبارك بن سعيد و هو ثقه. قال عبد الله: و كان يختلف الى ابي.

و روى عبد الله بن الدورقى، عن ابن معين، قال: ليس به باس، اذهب إليه.

و قال ابن ابي حاتم: صدوق، سمعت منه مع ابي بسامراء، و سئل عنه ابي، فقال: صدوق.

و قال النسائي: لا باس به. و قد روى النسائي عن رجل عنه.

و قال محمد بن المسيب الارغيانى: سمعت الحسن بن عرفه، يقول: كتب

عنى خمسة قرون.

قلت: يعنى خمس طبقات، فالطبقه الاولى: ابن أبى حاتم، الثانيه: ابن أبى الدنيا، و الثالثه: طبقه ابن خزيمة، الرابعه: طبقه المحاملى، الخامسه: الصفار.

قال ابن أبى حاتم: عاش الحسن بن عرفه مائه و عشر سنين، و كان له اولاد سماهم باسمى العشره (١) رضى الله عنهم.

اخبرنا المسلم بن علان، و مؤمل بن محمد إجازة، قالوا: اخبرنا ابو اليمن الكندى، اخبرنا ابو منصور الشيبانى، اخبرنا احمد بن على الحافظ، قال:

اجاز لى محمد بن مكى المصرى، و حدثنى عنه نصر بن ابراهيم الفقيه، اخبرنا احمد بن عبد الله بن رزيق، اخبرنا الحسن بن رشيق، حدثنا احمد بن محمد بن حكيم الصدفي، سمعت الحسن بن عرفه، و سئل كم تعد من السنين؟ قال:

مائه سنه و عشر سنين، لم يبلغ احد من اهل العلم هذا السن غيرى.

قلت: قد بلغ ايضا هذا السن حسان بن ثابت، و حكيم بن حزام، و غيرهما من الصحابه، و سويد بن غفله، و جماعه من التابعين، و ممن شاركه فى السن ابو العباس الحجار.

قال الحسن بن محمد الخلال الحافظ: ولد فى سنه خمسين و مائه: الشافعى، و بشر الحافى، و خلف البزار، و الحسن بن عرفه.]

الى ان قال:

[و كان رحمه الله تعالى، صاحب سنه و اتباع.

قال البغوى: مات بسامراء فى سنه سبع و خمسين و مائتين.

و قيل: مات لاربع بقين من ذى الحجه منها.

ص: ١٩٩

١- العشره : الخلفاء الاربعه ، و طلحه ، و الزبير ، و سعد بن أبى وقاص ، و عبد الرحمن بن عوف ، و ابو عبيده بن الجراح ، و

سعيد بن زيد

و يقال: سنه ثمان و هو وهم.(١) و ابن حجر در «تقریب» گفته:

[الحسن بن عرفه بن يزيد العبدى ابو على البغدادي، صدوق من العاشره، مات سنه سبع و خمسين و مائتين و قد جاوز المائه](٢).

و نیز ابن حجر در «تهذیب» گفته:

[الحسن بن عرفه بن يزيد ابو على العبدى البغدادي المؤدب.

روى عن عمار بن محمد ابن اخت الثورى، عيسى بن يونس، و هشيم، و ابن المبارك، و أبى بكر بن عياش، و ابن ادريس، و اسماعيل بن عياش، و ابن عليه، و عبد الرحمن(٣) الابار، و خلف بن خليفه، و المبارك بن سعيد الثورى، و ابى معاويه بن هشام، و محمد بن السائب الكلبي، و يزيد بن هارون و جماعه.

و عنه الترمذى، و ابن ماجه.

و روى النسائى له بواسطه زكريا الساجى، و ابو بكر بن ابى الدنيا، و ابو يعلى، و اسماعيل بن العباس الوراق، و صالح جزره، و ابن أبى حاتم، و محمد بن اسحاق الصغانى، و ابو بكر بن الباغندى، و ابن صاعد، و البغوى، و المحاملى، و الحسين بن يحيى القطان، و محمد بن مخلد، و اسماعيل الصفار، و على بن الفضل الستورى خاتمه اصحابه و غيرهم.

قال عبد الله بن احمد عن يحيى بن معين: ثقه. قال: و كان يختلف الى ابى.

و قال عبد الله بن الدورقى عن ابن معين: ليس به باس و اثنى عليه خيرا.

ص: ٢٠٠

١- سير النبلاء ج ١١ ص ٥٤٧ - ٥٥١ - ط بيروت مؤسسه الرساله .

٢- تقریب ابن حجر ١ ص ١٦٨

٣- يحتمل ان الصحيح : عمر بن عبد الرحمن الابار كما مر عن الذهبى فى « سير النبلاء »

و قال ابن ابى حاتم: سمعت منه مع ابى و هو صدوق. و قال ابى: هو صدوق.

و قال النسائى: لا باس به.

و قال محمد بن المسيب الارغيانى: سمعت الحسن بن عرفه، يقول: كتب عنى خمسہ قرون.

و قال ابن ابى حاتم: عاش الحسن بن عرفه مائه و عشر سنين.

و قال البغوى: مات سنه ۲۵۷.

و قال الدار قطنى: لا باس به.

و ذكره ابن حبان فى «الثقات» .

و ذكره ابن على الحياتى فى شيوخ ابى داود، قال: روى عنه فى كتاب الزهد.

و قال مسلمه بن قاسم: انا عنه غير واحد و كان ثقہ [۱].

حديث غدیر بروایت محمد بن يحيى بن عبد الله نيسابورى

اشاره

پس در «خصائص» نسائى مذکور است:

[أبنا محمد بن يحيى بن عبد الله النيسابورى، و احمد بن عثمان بن حكيم، قالوا: ثنا عبيد الله بن موسى، قال: اخبرنا هانى بن ايوب، عن طلحه الايامى، قال: ثنا عميره بن سعد، انه سمع عليا و هو يمشى فى الرحبه من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فقام بضعه عشر فشهدوا] [۲].

ص: ۲۰۱

۱- تهذيب التهذيب ج ۲ ص ۲۹۳

۲- خصائص نسائى ص ۱۶

و شرف و جلالت، و تصدر و ریاست، و حذاقت و مهارت، و نبالت و نباهت، و دیانت و امانت محمد بن یحیی، که از اجله شیوخ بخاری، و ابو داود، و ترمذی، و نسائی، و ابن ماجه است بر متتبع کتب رجالیه ظاهر است، و سابقا نبذی از محامد او مذکور شده، در این جا بعض عبارات باز نوشته می شود.

حافظ ابو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی در «انساب» در نسبت زهری گفته:

و اما الامام ابو عبد الله محمد بن یحیی بن خالد الذهلی امام اهل نيسابور فی عصره و رئیس العلماء و مقدمهم، لقب بالزهری لجمعه الزهریات، و هو احادیث محمد بن مسلم بن شهاب الزهری [۱].

و میرزا محمد در «تراجم الحفاظ» گفته:

[محمد بن یحیی بن عبد الله بن خالد الذهلی النيسابوری احد الائمة، ذکره فی نسبه الزهری ف ذکر عباره «الانساب» ثم قال: قلت: کانت وفاته فی سنه ثمان و خمسين و مائتين، ارخها غیر واحد، و کان له یوم مات ست و ثمانون سنه، و هو من کبار الحفاظ الثقات الاثبات، و اجله شیوخ البخاری، و أبی داود، و الترمذی، و النسائی، و ابن ماجه، و قد لقی عبد الرحمن بن مهدی، و ابا داود الطیالسی، و عبد الرزاق، و عفان، و من بعدهم فسمع منهم، و انما اقتصر ابو سعد من ترجمته علی هذا القدر لشهرتها، و قد ذکره الذهبی، و ابن ناصر الدین فی «طبقات الحفاظ»].

و ذهبی در «کاشف» گفته:

ص: ۲۰۲

[محمد بن يحيى بن عبد الله بن خالد بن فارس الذهلي ابو عبد الله النيسابوري الحافظ عن ابن مهدي، و عبد الرزاق، و احمد، و اسحاق.

و عنه خ(١) و الاربعه(٢)، و ابن خزيمه، و ابو عوانه، و ابو على الميداني، و لا يكاد البخارى يفصح باسمه لما وقع بينهما.

قال ابن ابي داود: ثنا محمد بن يحيى و كان امير المؤمنين فى الحديث.

و قال ابو حاتم: هو امام اهل زمانه، توفى ٢٥٨ و له ست و ثمانون[٣].

و ابن حجر العسقلانى در «تقريب» گفته:

[محمد بن يحيى بن عبد الله بن خالد بن فارس بن ذويب الذهلي النيسابوري، ثقه، حافظ جليل من الحاديه عشره.

مات سنه ثمان و خمسين على الصحيح و له ست و ثمانون[٤].

حديث غدير بروايت حجاج بن يوسف ابن شاعر الثقفي

اشاره

اما روايت حجاج بن يوسف شاعر: پس عبد الله بن احمد در «مسند» والد خود گفته:

[حدثني حجاج بن الشاعر، قال: حدثنا شيباه، قال: حدثني نعيم بن حكيم، قال: حدثني ابو مريم، و رجل من جلسائه عن على، ان النبى صلى الله عليه و سلم، قال يوم غدير خم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، قال: فزاد الناس(٥) بعد «وال من والاه و عاد من عاداه»[٦].

ص: ٢٠٣

١- خ : رمز البخارى

٢- الاربعه : ابو داود ، و الترمذى ، و النسائى ، و ابن ماجه

٣- الكاشف للذهبي ج ٣ ، ص ١٠٧

٤- تقريب ابن حجر ج ٢ ص ٢١٧

٥- الحكم بالزياده مردود و باطل

٦- مسند ابن حنبل ج ١ ص ١٥٢

و حجاج بن شاعر از اجله شیوخ اکابر، و افاخم اساطین والا مفاخر، و نحاریر معتمدین عالی مآثر، و شیخ مسلم و ابو داودست.

ترجمه و محامد ابن الشاعر از کتب رجال اهل سنت

سمعانی در «انساب» در نسبت شاعر بترجمه حجاج گفته:

[و کان ثقه فهما حافظ.]

قال ابن ابی حاتم: کتبت عنه و هو ثقه من الحفاظ ممن یحسن الحدیث، و سئل أبی عنه، فقال: صدوق[الی ان قال: [و سئل ابو داود السجستانی، ایما احب إلیک الرمادی أو حجاج بن الشاعر؟]، فقال: حجاج خیر من مائه مثل الرمادی.

و قال النسائی: حجاج بن یوسف یقال له ابن الشاعر، بغدادی، ثقه[^(۱)].

و ابن حجر در العسقلانی در «تهذیب التهذیب» گفته:

[حجاج بن یوسف بن حجاج الثقفی ابو محمد ابن أبی یعقوب البغدادی المعروف بابن الشاعر، و کان یوسف شاعرا صحب ابا نواس و کان یلقب لقوقه.]

روی حجاج عن روح بن عباد، و حجاج بن محمد، و ال- شیب، و أبی علی الحنفی، و شبابه، و عثمان بن عمر، و یزید بن هارون، و ابی احمد الزبیری و عبد الرزاق، و أبی داود الطیالسی، و ابی عامر العقدی، و جماعه.

و عنه مسلم، و ابو داود، و ابن ابی حاتم، و ابوه و ابن خراش، و صالح جزره، و غیرهم و الحسین المحاملی، و هو آخر من حدث عنه.

قال ابو حاتم: صدوق.

و قال ابن ابی حاتم: ثقه من الحفاظ ممن یحسن الحدیث.

ص: ۲۰۴

و قال ابو داود: خير من مائه مثل الرمادى.

و قال النسائى: ثقه، و ذكره ابن حبان فى الثقات.

و قال ابن قانع: مات فى رجب سنه ٢٥٩ قال: و قيل سنه ٢٥٧ [١].

و نیز ابن حجر عسقلانى در «تقريب» گفته:

[حجاج بن أبى يعقوب يوسف بن حجاج الثقفى البغدادى المعروف بابن الشاعر، ثقه، حافظ من الحاديه عشره، مات سنه تسع و خمسين] [٢].

و سيوطى در «طبقات الحفاظ» گفته:

[الحجاج بن شاعر، هو ابن يوسف بن حجاج الثقفى، ابو محمد البغدادى.

كان ابوه شاعرا صحب ابا نواس، و اما ابنه هذا فاحد الائمه الحديث.

روى عن الحسن بن موسى الاشيب، و روح بن عباده، و زكريا بن عدى، و ابى عاصم النبيل، و غيرهم.

روى عنه مسلم، و ابو داود، و ابو يعلى، و بقى بن مخلد، و صالح جزره، و ابو حاتم، و ابنه عبد الرحمن، و ابن ابى الدنيا، و الحسين بن اسماعيل المحاملى، و هو آخر من روى عنه.

قال ابن أبى حاتم: ثقه من الحفاظ، ممن يحسن الحديث. مات فى رجب سنه ٢٥٩ [٣].

حديث غدیر بروایت اسماعیل بن عبد الله العبدی الملقب بسمويه

اما روايت اسماعيل بن عبد الله العبدى الملقب بسمويه: پس ميرزا محمد بن معتمد خان در «مفتاح النجا فى مناقب آل العبا» گفته:

ص: ٢٠٥

١- تهذيب التهذيب ج ٢ ص ٢١٠

٢- تقريب ابن حجر ج ١ ص ١٥٤

٣- طبقات الحفاظ للسيوطى ص ٢٤٤

فی روایه اخرى، و لابن حبان، و الحاکم، و الحافظ أبی بشر اسماعیل ابن عبد الله العبدی الاصبهانی المشهور بسمویه، عن ابن عباس، عن بریده رضی الله عنهما بلفظ یا بریده «أ لست أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟ من كنت مولاہ فعلى مولاہ» [۱].

و سابقا دانستی که در «کنز العمال» ملا علی متقی مذکور است:

[«یا بریده، أ لست أولى بالمؤمنین؟ من كنت مولاہ فعلى مولاہ» حم طب و سمویه ک ص [۲] [۳].

و مدائح و محاسن عالیہ، و مفاخر و مکارم سامیه سمویه، و جلالت و نباهت، و مهارت و حذاقت او بملاحظه کتب رجالیه ظاهر است.

حافظ أبو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی در «أنساب» در نسبت سموئی می فرماید:

[و اشتهر بهذه أبو البشر اسماعیل بن عبد الله بن مسعود العبدی السّمّوئی الاصبهانی المعروف بسمویه.

یروی عن الحسین بن الحفص، و سعید بن عبد الحمید بن جعفر، و بکر بن بکار، و الفضل بن دکین، و عثمان بن الهیثم المؤذن، و علی بن عیاش، و یحیی ابن یعلی المحاربی، و عمر بن عبد الوهاب الریاحی، و أبی مسهر عبد الاعلی بن مسهر.

قال ابن أبی حاتم: سمعنا منه و هو ثقة صدوق [۴].

ص: ۲۰۶

۱- نزل الابرار ص ۲۱

۲- حم و طب، و ک: و ص، رموز لمسند أحمد، و الطبرانی، و الحاکم، و سعید بن منصور.

۳- کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۷

۴- انساب سمعانی ج ۷ ص ۱۵۱

و ذهبی در «عبر» در وقائع سنه سبع و ستین و مائتین گفته:

[و فیها توفی اسماعیل بن عبد الله الحافظ، أبو البشر العبدی الاصفهانی سمویہ.

سمع بکر بن بکار، و أبا مسهر، و خلقا من هذه الطبقة.

قال أبو الشيخ: كان حافظا متقنا يذاكر بالحديث [١].

و نیز ذهبی در «دول الاسلام» در وقائع سنه سبع و ستین و مائتین گفته:

[و فیها مات اسماعیل بن عبد الله سمویہ الحافظ باصبهان و محدث مصر].

و جلال الدین سیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

[سمویہ الحافظ المتقن الطواف، أبو بشر اسماعیل بن عبد الله بن مسعود العبدی الاصبهانی. سمع بکر بن بکار، و أبا نعیم، و سعید بن أبی مریم، و الطبقة.

و كان من الحفاظ و الفقهاء، حافظا متقنا، يذاكر بالحديث، و من تأمل «فوائده المرويه» علم اعتناءه بهذا الشأن.

قال ابن أبی حاتم: ثقة صدوق.

مات سنه سبع و ستین و مائتین [٢].

حدیث غدیر بروایت حسن بن علی بن عفان

اشاره

اما روایت حسن بن علی بن عفان: پس اسماعیل بن عمر المعروف بابن كثير الدمشقی در «تاریخ» خود در ذکر طرق حدیث غدیر گفته:

[و قال الطبرانی ثنا أحمد بن ابراهیم بن عبد الله بن کیسان المدینی سنه تسعین و مائتین، حدثنا اسماعیل بن عمرو البجلي، حدثنا مسعر، عن طلحه بن المصرف

ص: ٢٠٧

١- العبر فی خبر من غیر ج ٢ ص ٤١ ط الکویت

٢- طبقات الحفاظ للسیوطی ص ٢٤٣

عن عميره بن سعد، قال: شهدت عليا على المنبر ينادي أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم الا قام فشهد؟ فقام اثنا عشر رجلا، منهم أبو هريره، و أبو سعيد، و أنس بن مالك فشهدوا انهم سمعوه «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» .

و رواه ابو العباس بن عقده الحافظ الشيعي عن الحسن بن علي بن عفان العامري عن عبيد الله بن موسى، عن فطر، عن أبي اسحاق، عن عمرو بن مره، و سعيد ابن وهب، و عن زيد بن يثيع، قالوا: سمعنا عليا يقول في الرحبه، فذكر الحديث

وفيه: فقام ثلثه عشر رجلا فشهدوا ان رسول الله (صلى الله عليه و آله) قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و أحب من أحبه و ابغض من أبغضه، و انصر من نصره و اخذل من خذله» .

قال أبو اسحاق حين فرغ من الحديث: يا أبا بكر أي أشياخ هم [١].

محمّد حسن بن علي بن عفان از كتب رجال اهل سنت

و حسن بن علي بن عفان از اكابر اساطين جليل الشأن، و اجله حذاق اعيان است.

محمد بن حبان در كتاب «الثقات» گفته:

[الحسن بن علي بن عفان العامري من أهل الكوفه. يروى عن معاويه بن هشام، و أبي نعيم، و الكوفيين.

حدثنا عنه زكريا بن يحيى الساجي و غيره، و كان كنيته أبو محمد].

ذهبي در «كاشف» گفته:

[حسن بن علي بن عفان، عن اسباط، و ابن نمير، و عنه ابن ماجه القزويني

ص: ٢٠٨

و الصفار، و ابن الزبير القرشى.

قال أبو حاتم: صدوق^[١].

و ابن حجر عسقلانى در «تهذيب التهذيب» گفته:

[الحسن بن على بن عفان العامرى أبو محمد الكوفى.

روى عن عبد الله بن نمير، و أبى أسامه، و زيد بن الحباب، و معاويه بن هشام، و يحيى بن آدم، و عمران بن عيينه، و محاضر بن المورع^(٢)، و جعفر بن عون، و غيرهم.

و عنه ابن ماجه، و أبو حامد الاحمسى^(٣) و ابن أبى حاتم، و السراج، و محمد ابن المنذر شكر، و اسماعيل الصفار، و على بن محمد بن الزبير القرشى الكوفى و غيرهم.

قال ابن أبى حاتم: صدوق و ذكره ابن حبان فى «الثقات» .

قال ابن عقده: مات ليله خلت من صفر سنه ٢٧٠.

و ذكر صاحب النبل ان أبا داود روى عنه أيضا. و شبهته فى ذلك ان أبا داود روى فى كتاب «الخاتم» عن الحسن بن على، عن يزيد بن هارون، و أبى عاصم عن أبى الاشهب حديثا، هكذا قاله عنه عامه الرواه، و انفراد ابن داسه فيه عن أبى داود بقوله الحسن بن على بن عفان، قلت و قال صاحب النبل فى كتاب الاطراف فى هذا الحديث عندى انه الخلال. و قال الدار قطنى: الحسن و أخوه محمد

ص: ٢٠٩

١- الكاشف ج ١ ص ٢٢٤

٢- محاضر بضم الميم و كسر الضاد ، و المورع بضم الميم و فتح الواو و تشديد الراء المكسوره بعدها عين مهمله - تهذيب التهذيب ج ١٠ ص ٥١ - .

٣- الاحمسى : ما وجدته فى كتب الرجال و يحتمل انه تصحيف الاعمشى و هو ابو حامد الاعمشى احمد بن حمدون النيسابورى الحافظ المتوفى (٣٢١)

ثقتان. و قال مسلمة بن قاسم: كوفي، ثقه، حدثنا عنه ابن الاعرابي [١].

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تقریب» گفته:

[الحسن بن علی بن عفان العامری، أبو محمد الكوفي، صدوق من المائة الحادية عشرة مات سنه سبعين و قيل: ان أبا داود روى عنه] [٢].

حدیث غدیر بروایت ابن ماجه القزوينی

اشاره

اما روایت ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه القزوينی حدیث غدیر را:

پس از عبارت سابقه که در ذکر روایت علی بن محمد الطنافسی مذکور شده ظاهر است.

و نیز ابن ماجه در «سنن» خود گفته:

حدثنا علی بن محمد، حدثنا ابو الحسين، أخبرني حماد بن سلمه، عن علی ابن زید بن جدعان، عن عدی بن ثابت، عن البراء بن عازب رضی الله عنه، قال: اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم في حجة التي حج، فنزل في بعض الطريق، فأمر الصلوه، جامعه [٣]، فأخذ بيد علی رضی الله عنه، فقال: «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قالوا: بلى، قال: «أ لست أولى بكل مؤمن من نفسه؟» قالوا: بلى، قال: «فهذا ولي من أنا مولاه، اللهم وال من والاه، اللهم عاد من عاداه» [٤].

و محامد و مفاخر زاهره، و مناقب و مآثر باهره ابن ماجه بالاتر از

ص: ٢١٠

١- تهذيب التهذيب ج ٢ ص ٣٠٢

٢- تقریب ابن حجر ج ١ ص ١٦٨

٣- الصلاة جامعه: كلاهما بالنصب. الصلاة مفعول، و جامعه حال

٤- سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٣

آنست که استیعاب آن توان نمود، بنا بر انموذج بر بعض عبارات اکتفا می رود.

مناقب و فضائل ابن ماجه قزوینی در کتب اهل سنت

ابو محمد عبد الله بن اسعد یافعی در «مرآة الجنان» در وقائع سنه ثلث و سبعین و مائتین گفته:

[الحافظ الكبير محمد بن یزید بن ماجه القزوینی صاحب «السنن» و «التاریخ» کان اماما فی الحدیث، عارفا بعلومه و جمیع ما يتعلق به، ارتحل الی العراق، و البصره، و الکوفه، و بغداد، و مکه، و الشام، و مصر، و الری لکتب الحدیث، و کتابه فی الحدیث أحد الکتب الستة الی هی اصول الحدیث و امهاته.

قلت: هكذا قال الذهبي، و هو مذهب بعض المحدثين.

و مذهب بعضهم، و به قال الشيخ محی الدین النواوی رحمه الله: ان امهات الحدیث خمسہ صحیحا: «البخاری» و «مسلم» و «سنن أبی داود» و «الترمذی» و «النسائی» و الذین قالوا: هی ستة، اختلفوا فبعضهم یقول: السادس هی «سنن ابن ماجه» المذکور، و بعضهم یقول: هو الموطأ [1].

و ابن حجر عسقلانی در «تقریب» گفته:

[محمد بن یزید الربعی (بفتح الراء و الموحده) القزوینی أبو عبد الله ابن ماجه (بتخفيف الجيم) صاحب «السنن» أحد الائمة حافظ، صنف السنن، و التفسیر، و التاریخ، مات سنه ثلث و سبعین و له أربع و ستون [2].

و جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین سیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

ص: ۲۱۱

۱- مرآة الجنان ج ۲ ص ۱۸۸

۲- التقریب ج ۲ ص ۲۲۰

[ابن ماجه أبو عبد الله محمد بن يزيد الربيعي مولاهم القزويني الحافظ، صاحب كتاب «السنن» و «التفسير» .

سمع بخراسان، و العراق، و الحجاز، و مصر، و الشام، و غيرها.

روى عنه خلق: منهم أبو الطيب البغدادي، و اسحاق بن محمد القزويني، و علي بن سعيد العسكري، و أبو الحسن علي بن ابراهيم القطان.

قال الخليلي: ثقه كبير، متفق عليه، محتج به، له معرفه بالحديث و حفظ، و مصنفات في السنن و التفسير و التاريخ، و كان عارفا بهذا الشأن]-الخ(1).

حديث غدیر بروایت احمد بن يحيى البلاذري

اما روايت احمد بن يحيى البلاذري حديث غدیر را پس در ادله دلالت حديث غدیر بر امامت، عبارت او انشاء الله تعالى نقل خواهد شد.

و نیز همانجا جلالت و عظمت شأن بلاذري عمده الأعيان انشاء الله المستعان روشن و عيان خواهد شد.

حديث غدیر بروایت ابن قتيبه

اما روايت عبد الله بن مسلم بن قتيبه حديث غدیر را:

پس از ملاحظه كتاب «الامامه و السياسه» تصنيف او ظاهر است، حيث

قال فيه:

[وقوع عمرو في علي رضي الله عنه، و ذكروا ان رجلا من همدان يقال له برد قدم علي معاويه فسمع عمروا يقع في علي، فقال له: يا عمرو ان أشياخنا سمعوا رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول: «من كنت مولاة فعلى مولاة» فحق ذلك أم باطل؟

ص: ٢١٢

قال عمرو: حق، و أنا ازیدک: انه ليس أحد من صحابه رسول الله صلى الله عليه و سلم له مناقب مثل مناقب علي، ففرغ الفتى، فقال عمرو: يا بن أخي انه أفسدها بأمره في عثمان.

قال برد: هل أمر أو قتل؟ قال: لا و لكنه آوى و منع.

قال: فهل بايعه الناس عليها؟ قال: نعم.

قال: فما أخرجك من بيعته؟ قال: اتهامي اياه في عثمان، قال: و أنت أيضا قد اتهمت، قال: صدقت فيها، خرجت الى فلسطين.

فرجع الفتى الى قومه، فقال: انا أتينا قوما، فأخذنا بالحججه عليهم من أفواههم على علي الحق [١].

و عبد الله بن مسلم، عالمى است مسلم، و حبرى است معظم، كما سيظهر فيما بعد انشاء الله تعالى.

و كتاب «الامامه و السياسه» كتابى است معروف و مشهور و در «تفسير شاهی» نقلها از آن مذکور، و يوسف بن محمد البلوى هم از آن نقل مى نماید، چنانچه در كتاب «الف باء» گفته:

[ذكر ابن قتيبه فى «الامامه و السياسه»: انه لما قدم على الحجاج سعيد بن جبير، قال له: ما اسمك؟ قال: أنا سعيد بن جبير، فقال الحجاج: بل أنت شقى ابن كسير، قال سعيد: امى أعلم باسمى و اسم أبى شقيت و شقيت امك] [٢] - الخ.

و عمر بن محمد بن محمد بن أبى الخير محمد بن عبد الله بن فهد مكى هم از آن نقل مى کند و آن را بتصريح تمام بعبد الله بن مسلم بن قتيبه

ص: ٢١٣

١- الامامه و السياسه ص ٩٣

٢- ألف باء ليوسف البلوى ص ٤٧٨ - ط القاهره - و هو كتاب بديع فى المحاضرات جمع فيه المؤلف لابنه عبد الرحيم فوائد كثيره من العلوم المتنوعه

نسبت می نماید.

حيث قال في «الاتحاف الوري بأخبار أم القرى» :

[و قال أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبه في كتاب «الامامه و السياسه» :

كان مسلمه بن عبد الملك بن مروان واليا على أهل مكة، فبينما هو يخطب على المنبر إذ أقبل خالد بن عبد الله القسري من الشام واليا عليها، فدخل المسجد فلما قضى مسلمه خطبته، صعد خالد المنبر فلما ارتقى في الدرجة الثالثة تحت مسلمه أخرج طومارا ففضه، ثم قرأه على الناس [١]-الخ.

حديث غدیر بروایت ابو عیسی الترمذی

اشاره

اما روایت ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی حدیث غدیر را:

پس از عبارت سابقه او که در ذکر روایت محمد بن بشار مذکور شد ظاهر است، و دیگر علمای اعلام سنیه هم حدیث غدیر را از ترمذی نقل می نمایند.

سیوطی در «جامع صغیر» گفته:

[«من كنت مولاه، فعلى مولاه»، (حم) عن البراء (حم) عن بريده (ت ن) (٢) و الضياء عن زيد بن أرقم [٣].

و مدائح عظیمه، و مناقب فخیمه، و محاسن جلیله، و محامد جمیله ترمذی انشاء الله تعالی در حدیث طیر مفصلا مذکور خواهد شد، لکن در این مقام هم بعض عبارات ذکر می شود.

ص: ٢١٤

١- الامامه و السياسه ج ٢ ص ٤٢

٢- حم - ت - ن : رموز لاحمد فی المسند ، و الترمذی ، و النسائی .

٣- الجامع الصغیر ص ١٨١ ط بیروت

ذهبی در «تذهیب التهذیب» گفته:

[محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک، و قیل: محمد بن عیسی ابن یزید بن سوره بن السکن السلمی أبو عیسی الترمذی الحافظ الضریر أحد الاثمه الاعلام و صاحب «الجامع» و غیره من التصانیف].

الی أن قال:

[و قد سمع منه أبو عبد الله البخاری شیخه.

قال ابن حبان فی «الثقات»: کان ممن جمع و صنف و حفظ و ذاکر.

قال جعفر بن محمد المستغفری الحافظ: مات أبو عیسی بالترمذ، لیله الاثنین لثلاث عشر مضت من رجب سنه تسع و سبعین و مائتین].

و عبد الله بن اسعد یافعی در «مرآه الجنان» در وقائع سنه تسع و سبعین و مائتین گفته:

[و فیها الامام الحافظ، مصنف «الجامع فی السنن» أبو عیسی محمد بن عیسی بن سوره السلمی الترمذی، أحد الاثمه المقتدی بهم فی علم الحدیث، و کان یضرب به المثل، و هو تلمیذ محمد بن اسماعیل البخاری، و شارکه فی بعض شیوخه، و کان ضریرا قیل: ولد اکمه رحمه الله [1].

حدیث غدیر بروایت احمد الشیبانی

اما روایت احمد بن عمرو بن أبی عاصم الشیبانی حدیث غدیر را:

پس در «کتاب السنه» که مصطفی بن عبد الله الکاتب الجلبی در

ص: ۲۱۵

«كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون» در ذكر آن گفته:

[«كتاب السنه» لابن أبى عاصم الحافظ الكبير أحمد بن عمرو بن أبى عاصم الشيبانى المتوفى سنه سبع و ثمانين و مائتين](۱).

حديث غدیر را ذکر کرده، چنانچه ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[عن زاذان بن عمر، قال: سمعت علیا فی الرحبه و هو ینشد الناس من شهد رسول الله یوم غدیر خم و هو یقول ما قال؟ فقام ثلثه عشر رجلا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم غدیر خم یقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» حم، و ابن أبى عاصم فی «السنه»(۲).

و ابن أبى عاصم امام عالم، و فقیه حازم، و حافظ جلیل المکارم است.

محمد ذهبی در «عبر» در وقائع سنه سبع و ثمانین و مائین گفته:

[و فیها توفى الامام أبو بكر أحمد بن عمرو بن أبى عاصم الضحاک بن مخلد الشیبانى البصرى الحافظ، قاضى اصبهان و صاحب المصنفات، و هو فی عشر التسعين، فی ربيع الآخر.

سمع من جده لامه موسى بن اسماعيل، و أبى الوليد الطيالسى، و طبقتهما.

و كان اماما، فقیها، ظاهريا صالحا ورعا، كبير القدر، صاحب مناقب(۳).

و عبد الله بن اسعد يافعى در «مرآة الجنان» در سنه مذکورہ گفته:

[و فیها توفى الامام الحافظ أبو بكر بن أبى عاصم الضحاک الشیبانى البصرى

ص: ۲۱۶

۱- كشف الظنون ج ۲ ص ۱۴۲۵

۲- کنز العمال ج ۶ ص ۴۰۷

۳- العبر فی خبر من غیر ج ۲ ص ۸۵ ط الكویت

قاضي اصبهان صاحب المصنفات [١].

و سيوطى در «طبقات الحفاظ» گفته:

[ابن أبى عاصم الحافظ الكبير الامام أبو بكر أحمد بن عمر بن النبيل أبى عاصم الشيبانى الزاهد قاضى اصبهان، له الرحله الواسعه و التصانيف النافعه.

قال ابن أبى حاتم: ذهبت كتبه بالبصره فى فتنه الزنج (٢)، فأعاد من حفظه خمسين ألف حديث.

و قال ابن الاعرابى: كان من حفاظ الحديث و الفقه، ظاهرى (٣) المذهب مات فى ربيع الآخر سنه ٢٨٧ [٤].

حديث غدير بروايت زكريا بن يحيى السجزي

اما روايت زكريا بن يحيى السجزي:

پس در «خصائص» نسائي مذکور است:

[أخبرنى زكريا بن يحيى قال: حدثنا نصر بن على، قال: حدثنا عبد الله بن داود، عن عبد الواحد بن أيمن، عن أبيه، ان سعدا قال: قال رسول الله صلى الله

ص: ٢١٧

١- مرآه الجنان ج ٢ ص ٢١٥

٢- فتنه الزنج هذه كانت سنه ٢٥٥ هـ ، حين خرج العلوى قائد الزنج بالبصره فعسكر و دعا الى نفسه ، فبادر الى دعوته عبيد أهالى البصره و السودان ، و من ثم قيل : الزنج ، فهزم جيوش الخليفه ، و استباح البصره و غيرها الى أن قتل سنه ٢٧٠ . - تاريخ الطبرى ج ٩ ص ٤١٠

٣- الظاهرى : نسبه الى أصحاب الظاهر ، و هم طائفه من الفقهاء ينتحلون مذهب داود بن على الاصفهانى المتوفى ٢٧٠ و هم يجرون النصوص على ظواهرها - اللباب ج ٢ ص ٩٩ .

٤- طبقات الحفاظ ص ٣٨٠

عليه و سلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»[[\(۱\)](#)].

و زكريا بن يحيى خياط، ثقة محتاط است و فضل و جلالت و عظمت و مهارت او بمرتبه اى رسیده كه او را بخياط السنه ملقب ساخته اند.

ذهبی در «كاشف» گفته:

[زكريا بن يحيى السجزي الحافظ أبو عبد الرحمن خياط السنه.

عن شيبان، و قتيبه، و عنه رفيقه (س)[\(۲\)](#) و الطبراني ثقه، ولد ۱۹۵ و مات ۲۸۹][\(۳\)](#).

و نیز ذهبی در «عبر» در وقائع سنه سبع و ثمانين و مائتين گفته:

[زكريا بن يحيى السجزي الحافظ أبو عبد الرحمن خياط السنه بدمشق، و قد نيف على التسعين.

روى عن شيبان بن فروخ و طبقته، و كان من علماء الاثر و قيل: توفى سنه تسع و ثمانين][\(۴\)](#).

و ابن حجر عسقلانى در «تهذيب التهذيب» گفته:

[زكريا بن يحيى بن إياس بن سلمه السجزي، أبو عبد الرحمن، المعروف بخياط السنه [\(۵\)](#)، سكن دمشق.

روى عن اسحاق بن راهويه، و بشر بن الحكم، و ابراهيم بن سعيد الجوهري و داود بن رشيد، و أبي معمر القطيعي، و صفوان بن صالح، و بنى أبي شيبه،

ص: ۲۱۸

۱- الخصائص ص ۹۵

۲- (س) : رمز للنسائي

۳- الكاشف ج ۱ ص ۳۲۴

۴- العبر فى خبر من غير ج ۲ ص ۸۵

۵- فى «الخلاصه» : كان يخيطة أكفان أهل السنه

و دحيم، و عبيد الله بن معاذ، و محمد بن يحيى بن ابي عمر العدني، و ابي موسى و بندار، و الفلاس، و ابي كامل الجحدري، و هارون الحمال، و هديه بن خالد و غيرهم.

و روى عنه النسائي و هو من اقرانه، و ابن صاعد، و ابو الحسن بن جوصا و اسحاق بن ابراهيم المنجنيقي، و ابو القسم الطبراني، و ابو القسم بن ابي العقب و ابو الميمون البجلي و غيرهم.

قال النسائي: ثقه.

و قال عبد الغنى بن سعيد: حافظ ثقه.

و قال ابن يونس: قدم مصر و كتب عنه و خرج، و توفي بدمشق بعد الثمانين و مائتين.

و قال ابو علي بن هارون: كان مولده سنه ١٩٥ و كانت وفاته سنه ٢٨٩[١].

و نیز ابن حجر در «تقريب التهذيب» گفته:

[زكريا بن يحيى بن اياس بن سلمه السجزي (بكسر المهمله و سكون الجيم بعدها زاء) ابو عبد الرحمن، نزيل دمشق، يعرف بخياط السنه، ثقه حافظ، من الثانيه عشره.

مات سنه تسع و ثمانين و مائتين، و له اربع و تسعون[٢].

حديث غدير بروايت عبد الله بن حنبل الشيباني

اما روايت عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الشيباني حديث غدير را:

پس بعض عبارات او سابقا گذشته و بعض عبارات را در اینجا ذکر

ص: ٢١٩

١- تهذيب التهذيب ج ٣ ص ٣٣٤

٢- التقريب ج ١ ص ٢٦٢

می کنیم، در «مسند» احمد بن حنبل والد خود گفته:

[حدثنا العباس بن الفضل الاسقاطی، ثنا الحسين بن علی، ثنا عمران بن أبان، حدثنی مالک بن الحسین بن مالک بن الحویرث، حدثنی أبی عن جدی قال: رقی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم المنبر، فقال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»](۱).

و در «کنز العمال» ملا علی متقی مسطور است:

[عبد الرحمن بن أبی لیلی، قال: شهدت علیا فی الرحبه ینشد الناس:

أنشد اللّٰه من سمع رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و سلم، یقول یوم غدیر خم: «أ لست أولى بالمؤمنین من أنفسهم، و أزواجی امهاتهم؟» فقلنا: بلی، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللّٰهمّ وال من والاه، و عاد من عاداه» عم ع ابن جریر خط س(۲)[۳].

و ابن کثیر شامی در تاریخ خود گفته:

[قال أبو یعلی، و عبد اللّٰه بن أحمد فی «مسند» أبیه، ثنا القواریری، ثنا یونس بن أرقم، ثنا یزید بن أبی زیاد، عن عبد الرحمن بن أبی لیلی، قال:

ص: ۲۲۰

۱- مجمع الزوائد للهیثمی ج ۹ ص ۱۰۸ من طریق الطبرانی

۲- (عم) رمز لعبد اللّٰه بن أحمد ، و (ع) رمز لابی یعلی فی مسنده ، و (خط) رمز للخطیب البغدادی و (س) رمز للنسائی

۳- کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۷۰ - و لا یخفی ان فی الروایه سقطا ، و الصحیح كما فی « اسد الغابه » ج ۴ ص ۲۸ هکذا : قال :

شهدت علیا فی الرحبه ینشد الناس : أنشد اللّٰه من سمع رسول اللّٰه (ص) یقول یوم غدیر خم : « من كنت مولاه فعلى مولاه »

لما قام ؟ قال عبد الرحمن : فقام اثنا عشر به دریا کانی أنظر الی أحدهم علیه سراویل فقالوا : نشهد انا سمعنا رسول اللّٰه (ص)

یقول یوم غدیر خم : أ لست أولى بالمؤمنین من أنفسهم و أزواجی امهاتهم ؟ قلنا : بلی یا رسول اللّٰه فقال : « من كنت مولاه

فعلى مولاه اللّٰهمّ وال من والاه و عاد من عاداه » و كما فی تاریخ ابن کثیر ج ۷ ص ۳۴۶ و نقله المؤلف قدس سره

شهدت عليا في الرحبه يناشد الناس أنشد الله: من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول يوم غدیر خم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه؟» .

قال عبد الرحمن: فقام اثنا عشر بدریا كأنى أنظر الى أحدهم عليه سراويل، قالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدیر خم، قال: «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم و أزواجى امهاتهم؟» قلنا: بلى يا رسول الله، قال:

«فمن كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه»[[\(١\)](#)].

و نیز عبد الله بن احمد در «مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام» تصنیف والد خود، علی ما نقل عنه گفته:

[حدثنا حجاج(٢)، قال: حدثنا حماد(٣)، عن علی بن زید، عن عدی بن ثابت عن البراء و هو ابن عازب، قال: أقبلنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی حجه الوداع حتی كنا بغدیر خم، فنودی فینا الصلوه الجامعه، و كسح لرسول الله صلی الله علیه و سلم بین شجرتین، و أخذ بيد علی، فقال: «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» ، قالوا: بلى يا رسول الله (صلى الله عليه و آله) ، قال: «أ لست أولى بكل مؤمن من نفسه؟» قالوا: بلى يا رسول الله (صلى الله عليه و آله) ، قال: «هذا مولى من أنا مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» . فلقیه عمر فقال: هنيئا لك يا ابن أبى طالب أصبحت و أمسيت مولى كل مؤمن و مؤمنه»[[\(٤\)](#)].

و عنه أيضا: [حدثنا علی بن الحسن، قال: حدثنا ابراهيم بن اسماعيل عن أبيه

ص: ٢٢١

١- البدايه و النهايه ج ٧ ص ٣٤٦

٢- حجاج : هو ابن منهال السلمى البصرى المتوفى (٢١٧)

٣- حماد : هو ابن سلمه بن دينار البصرى المتوفى (١٦٧)

٤- الفضائل المعزوه الى ابن حنبل ص ١٢٦ مخطوط يظن كتابته فى المائه السادسه كما قال آيه الله العظمى النجفى المرعشى دام

ظله فى مستدركات حديث الغدير فى « احقاق الحق » ج ٣ ص ٣٢٣

عن سلمه بن كهيل، عن أبي ليلى الكندي انه حدثه، قال: سمعت زيد بن أرقم يقول: و نحن ننتظر جنازه، فسأله رجل من القوم، فقال: يا أبا عامر، أ سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدیر خم، يقول لعلى: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»؟ قال: نعم قال أبو ليلى: فقلت لزيد بن أرقم، قالها رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ قال: نعم، قالها أربع مرات [١].

و عنه أيضا: [حدثنا عبد الله بن الصقر سنة تسع و سبعين و مائتين، قال:

حدثنا يعقوب بن حميد بن كاسب، قال: حدثنا سفیان (٢)، عن ابن أبي نجیح، عن أبيه، و ربيعة الجرشى انه ذكر على عند رجل، و عنده سعد بن أبى وقاص، فقال له سعد: أ تذكر عليا؟ ان له مناقب أربعا لان تكون لى واجده منهن أحب الى من كذا و كذا، و ذكر حمر النعم: قوله: «لاعطين الرايه» و قوله: «أنت منى بمنزله هارون من موسى» و قوله: «من كنت مولاه فعلى مولاه» و نسی سفیان واحده [٣].

و عبد الله فرزند ارجمند امام احمد از اكابر ائمه ماهرین، و اجله اساطین حاذقین، و افاخم محدثین منقذین، و اعاضم شیوخ محققین است.

علامه حافظ عبد الغنى بن عبد الواحد حنبلى مقدسى در «كمال فى معرفه الرجال» گفته:

[عبد الله بن أحمد بن حنبل أبو عبد الرحمن الشيبانى البغدادى. سمع أباه و يحيى بن معين، و أبا بكر، و عثمان ابنى أبى شيبه، و أبا خيثمه].

الى أن قال:

ص: ٢٢٢

١- الفضائل ، النسخه المذكوره ص ١٣٣

٢- سفیان : هو ابن عيينه الكوفى المتوفى (١٩٨)

٣- رواه ابن بطريق فى « العمده » ص ٤٨

قال أبو بكر الخطيب: كان ثقه ثبتا فهما.

و قال بدر بن أبي بدر البغدادي: عبد الله بن أحمد جهبذ ابن جهبذ.

و قال أبو الحسين بن المنادي: لم يكن في الدنيا أروى عن أبيه منه، لانه سمع المسند و هو ثلثون ألفا، و التفسير و هو مائه و عشرون ألفا، سمع منها ثمانين ألفا، و الباقي و جاده و «الناسخ و المنسوخ» و التاريخ، و حديث شعبه، و المقدم و الموقر في كتاب الله تعالى، و الجوابات في القرآن، و المناسك الكبير و الصغير و حديث الشيوخ و غير ذلك.

قال: و ما زلنا نرى اكابر شيوخنا، يشهدون له بمعرفه الرجال و علل الحديث و الأسماء و الكنى، و المواظبه على طلب الحديث في العراق و غيرها، و يذكرون عن أسلافهم الاقرار له بذلك حتى ان بعضهم ليسرف في تقرظه اياه بالمعرفه و زياده السماع للحديث على أبيه.

اخبرنا ابو اليمن الكندي، أنبا ابو منصور، أنبا ابو بكر الخطيب، حدثني ابو يعلى محمد بن الحسين الفراء، قال: وجدت على ظهر كتاب رواه ابو الحسين السوسنجردى، عن اسماعيل الخطيبى، قال: بلغنى عن أبى زرعه (١) انه قال: قال لى احمد بن حنبل: ابنى عبد الله محفوظ من علم الحديث أو من حفظ الحديث، لا يكاد يذاكرنى الا بما احفظ.

و به انبا الخطيب، حدثني محمد بن على الصورى، أنبا عبد الرحمن بن عمر المصرى، ثنا محمد بن اسحاق الملحمى، حدثني ابراهيم بن محمد، قال:

سمعت عباسا الدورى، يقول: كنت يوما عند أبى عبد الله احمد بن حنبل، فدخل عليه ابنه عبد الله، فقال لى احمد: يا عباس، ان ابا عبد الرحمن قد وعى علما كثيرا.

و قال عبد الرحمن بن أبى حاتم: سمعت معه من ابراهيم بن مالك و كتب

ص: ٢٢٣

١- ابو زرعه هو الرازى عبيد الله الحافظ المتوفى (٢٦٤)

التي بمسائل أبيه و بعلل الحديث.

وقال ابو احمد بن عدى: عبد الله بن أحمد بن حنبل ابو عبد الرحمن، نبل بأبيه، و له فى نفسه محل فى العلم، فأحيا علم أبيه من مسنده الذى قرأه عليه ابوه خصوصا فلم يقرأه على غيره، و مما سأل اباه عن رواه الحديث فاخبره به ما لم يسأله غيره و لم يكتب عن أحد الا من أمره ابوه ان يكتب عنه.

وقال ابو على بن الصوّاف: ولد عبد الله بن احمد سنه ثلث عشره و مائتين و مات سنه تسعين و مائتين.

وقال اسماعيل الخطبى: صلى عليه زهير بن صالح ابن اخيه، و دفن فى مقابر «باب التين» و كان الجمع كثيرا فوق المقدار].

و ابن حجر عسقلانى در «تهذيب التهذيب» گفته:

[عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشيبانى ابو عبد الرحمن البغدادى.

روى عن أبيه، و ابراهيم بن الحجاج الشامى، و احمد بن منيع البغوى، و أبى ابراهيم اسماعيل بن ابراهيم الترجمانى، و الحسن بن حماد سجاده، و الحكم ابن موسى، و داود بن رشيد، و أبى الربيع الزهرانى، و داود بن عمرو الضبى، و عبد الاعلى بن حماد النرسى، و عبيد الله بن معاذ العنبرى، و سريج بن يونس و أبى بكر بن أبى شيبه، و كامل بن طلحه الجحدرى، و الهيثم بن خارجة، و يحيى ابن عبدويه مولى ابن المهدي، و منصور بن أبى مزاحم، و محمد بن جعفر الوركاني، و محمد بن الصباح الدولابى، و يحيى بن معين و خلق كثير.

روى عنه النسائى، حديثين، و ابو بكر بن زياد، و ابو بكر النجاد، و احمد بن كامل، و المحاملى (1)، و ابو القاسم البغوى، و يحيى بن صاعد، و محمد بن مخلد

ص: ٢٢٤

١- المحاملى: مشترك بين القاسم بن اسماعيل المتوفى (٣٢٣) و بين الحسين بن - اسماعيل البغدادى المتوفى (٣٣٠).

و دعلج بن احمد، و ابو بكر الشافعي، و ابو سهل بن زياد القطان، و ابو الحسين ابن المنادي، و ابو القاسم الطبراني، و ابو احمد العسال الاصبهاني، و ابو عوانه الاسفرايني، و ابو علي الصواف، و ابو بكر القطيعي و جماعه.

قال عباس الدوري: سمعت احمد، يقول: قد وعى عبد الله علما كثيرا.

و قال الخطبي: بلغني عن أبي زرعه، قال: قال لي احمد: ابني عبد الله محظوظ من علم الحديث، لا يكاد يذاكر الا بما لا أحفظ.

و قال ابو علي الصواف: قال عبد الله بن احمد: كل شيء أقول: قال أبي، فقد سمعته مرتين أو ثلثه.

و قال ابن أبي حاتم: كتب الي بمسائل أبيه و بعلل الحديث.

و قال ابو الحسين بن المنادي: لم يكن في الدنيا أحد أروى عن أبيه منه، لانه سمع منه «المسند» و هو ثلثون ألفا، و التفسير و هو مائه و عشرون ألفا، سمع منه ثمانين ألفا، و الباقي و جاده، و الناسخ و المنسوخ و التاريخ و حديث شعبه، و جوابات القرآن، و المناسك، و غير ذلك من التصانيف و حديث الشيوخ.

قال: و ما زلنا نرى أكابر شيوخنا يشهدون له بمعرفه الرجال و علل الحديث و الاسماء و الكنى و المواظبه على الطلب، حتى ان بعضهم اسرف في تقريظه اياه بالمعرفه و زياده السماع على أبيه.

و قال ابن عدى: نبل بأبيه، و له في نفسه محل في العلم و لم يكتب عن أحد الا من أمره أبوه أن يكتب عنه.

و قال بدر ابن أبي بدر البغدادي: عبد الله بن احمد جهيد ابن جهيد.

و قال الخطيب: كان ثقه، ثبتا فهما.

و قال ابو علي الصواف: ولد سنة ٢١٣ و مات سنة ٢٩٠.

و كذا أرخه اسماعيل الخطبي و زاد فى جمادى الآخرة.

قلت: و قال النسائي: ثقه. و قال السلمى: سألت الدار قطنى عن عبد الله بن احمد، و حنبل بن اسحاق، فقال: ثقتان نبيلان.

و قال ابو بكر الخلال: كان عبد الله رجلا صالحا، صادق اللهجه كثير الحياء [١].

و ذهبى در «عبر» در وقائع سنه تسعين و مائتين گفته:

[و فيها توفى الحافظ ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الذهلى الشيبانى ببغداد، فى جمادى الآخرة، و له سبع و سبعون سنه كأبيه، و كان اماما خيرا بالحديث و عله مقدا فيه، و كان من أروى الناس عن أبيه، و قد سمع من صغار شيوخ أبيه و هو الذى رتب «مسند» والده [٢].

و يافعى در «مرآه الجنان» در وقائع سنه تسعين و مائتين گفته:

[و فى السنه المذكوره الحافظ ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل الشيبانى، كان اماما خيرا بالحديث و عله مقدا فيه [٣].

و سيوطى در «طبقات الحفاظ» گفته:

[عبد الله بن احمد بن حنبل البغدادى الحافظ، روى عن أبيه، و ابن معين و خلق. و عنه النسائي، و ابن صاعد، و ابو عوانه، و الطبرانى، و ابو بكر النجاد و القطيعى، و ابو بكر الشافعى و خلق.

قال ابو زرعه: قال لى احمد بن حنبل: ابنى عبد الله محظوظ من علم الحديث لا يكاد يذاكرنى الا بما لا احفظ.

و قال ابن عدى: نبى بأبيه و له فى نفسه محل فى العلم، فاحيى علم أبيه و لم

ص: ٢٢٤

١- تهذيب التهذيب ج ٥ ص ١٤١ - ١٤٣

٢- العبر فى خبر من غير ج ٢ ص ٩٢ ط الكويت

٣- مرآه الجنان ج ٢ ص ٢١٨

يكتب عن احد الا عمّن أمره أبوه أن يكتب. و قال الخطيب: كان ثقه، ثبتا فهما ولد سنه ثلث عشره و مائتين، و مات سنه تسعين و مائتين [١].

حديث غدیر بروایت علی بن محمد مصیصی

اشاره

اما روایت علی بن محمد مصیصی: پس در «خصائص» نسائی مذکور است:

[اخبرنا علی بن محمد بن علی قاضی المصیصه قال: حدثنا خلف (٢)، قال:

حدثنا اسرائیل، عن أبي اسحاق (٣)، قال: حدثني سعيد بن وهب: انه قام مما يليه سته، و قال زيد بن يثيع: و قام مما يليني سته، فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» [٤].

و علی بن محمد مصیصی از افخم محدثین ثقات، و اجله مشایخ اثبات و صدور قضات عالی درجات است.

ترجمه مصیصی از کتب رجال

ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» گفته:

[علی بن محمد بن علی بن أبی المضاء المصیصی قاضیها.

روی عن خلف بن تمیم، و سعید بن المغیره الصیاد، و نجده بن المبارک الکوفی، و داود بن منصور النّسائی، و داود بن معاذ العتکی، و اسحاق بن عیسی ابن الطباع، و الحسن بن الربیع البورانی، و محمد بن کثیر المصیصی، و الهیثم

ص: ٢٢٧

١- طبقات الحفاظ للسيوطی ص ٢٨٨

٢- خلف: هو خلف بن تمیم البجلي الحافظ الكوفي المتوفى (٢٠٦)

٣- ابو اسحاق: هو عمرو بن عبد الله السبيعي الهمداني المتوفى (١٢٩)

٤- «الخصائص» للنسائی ص ٢٢

ابن الجميل وغيرهم.

و عنه النَّسائي، و مطين، و ابو بكر بن صدقه البغدادي، و سعيد بن عمرو البرذعي^(١)، و ابو طالب بن سواده، و ابو الطيب الربيعي^(٢)، و محمد بن المنذر بن سعيد شكر، و محمد بن عبد الله بن عبد السلام بن ايوب، مكحول البيروتي.

قال النَّسائي: ثقه، و ذكره ابن حبان في «الثقات» .

قلت: و ذكره مسلمه بن قاسم و قال: ثقه.

و قال النَّسائي في مشيخته: نعم الشيخ كان^(٣).

حديث غدیر بروایت ابراهيم بن يونس الملقب بحر می

اشاره

اما روايت ابراهيم بن يونس الملقب بحر می حديث غدیر را:

پس در «خصائص» نسائي مذکور است:

[اخبرنا حر می بن يونس بن محمد الطرسوسي قال: اخبرنا ابو غسان^(٤) قال:

اخبرنا عبد السلام، عن موسى الصغير، عن عبد الرحمن بن سابط، عن سعد، قال:

كنت جالسا فتنقصوا علي بن أبي طالب (رض) فقلت: لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «خصال ثلث لا ين يكون لي واحده منهن أحب الي من حمر النعم، سمعته يقول: «انه منى بمنزله هارون من موسى، الا انه لا نبي بعدي»، و سمعته يقول: «لاعطين الرايه غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله» و سمعته يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»^(٥).

ص: ٢٢٨

١- البرذعي بلد من اعمال آذربيجان - تذكره الحفاظ للذهبي ج ٢ ص ٧٤٣ .

٢- في المصدر الذي راجعنا: الرسعني

٣- تهذيب التهذيب ج ٧ ص ٣٨٠

٤- ابو غسان: هو مالك بن اسماعيل الحافظ الكوفي المتوفى (٢١٩)

٥- الخصائص للنسائي ص ٤

و ابراهیم حرمی از اکابر ثقات محترمین، و اعظام اثبات معظمین است.

ذهبی در «کاشف» گفته:

[ابراهیم بن یونس بن محمد المؤدب، عن أبيه، و عثمان بن عمر. و عنه (س) و جماعه، ثقه] (۱).

و ابن حجر عسقلانی در «تقریب التهذیب» گفته:

[ابراهیم بن یونس بن محمد البغدادی، نزیل طرسوس، لقبه حرمی بمهملتین صدوق من الحادیه عشره] (۲).

و نیز ابن حجر در «تهذیب التهذیب» گفته:

[ابراهیم بن یونس بن محمد البغدادی، نزیل طرسوس يعرف بحرمی.

روی عن أبيه یونس المؤدب، و عبید الله بن موسی، و أبي نعیم (۳)، و غیرهم.

و عنه النسائی، و محمد بن جمیع الاسوانی، و محمد بن احمد بن الولید الثقفی.

قال النسائی: صدوق. قلت و قال فی اسامی شیوخه: البأس به.

و قال ابن حبان فی «الثقات»: یغرب.

و قال ابن عساکر: ان أبا داود روی عنه] (۴).

ص: ۲۲۹

۱- الكاشف ج ۱ ص ۹۷

۲- التقریب ج ۱ ص ۴۷

۳- ابو نعیم: هو الفضل بن دکین الکوفی المتوفی (۲۱۸)

۴- تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۱۸۵

حدیث غدیر بروایت احمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار

اما روایت احمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار حدیث غدیر را:

پس ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[عن أبی اسحاق، عن عمرو بن مره، و سعید بن وهب، و زید بن یثیع، قالوا: سمعنا علیا یقول: نشدت الله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم یقول یوم غدیر خم ما قال لما قام؟ فقام ثلثه عشر رجلا، فشهدوا ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: «أ لست أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟» قالوا: بلی یا رسول الله فأخذ بید علی فقال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و أحب من أحبه، و أبغض من أبغضه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله» .

البزار، و ابن جریر، و الخلعی فی الخلیعات، قال الهیتمی: رجال إسناده ثقات. قال ابن حجر: و لكنهم شیعه [۱].

و احمد بن عمر بزار از محدثین کبار، و متقدین عالی فخار، و اساطین والا-تبار، و بسبب کمال علم و عظمت در غایت اشتهاست.

جلال الدین سیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

[البزار الحافظ العلامه الشهیر ابو بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری صاحب المسند الکبیر المجلد، رحل بآخر عمره الی اصفهان و الشام ینشر علمه مات بالرملة سنه ۲۹۲] [۲].

ص: ۲۳۰

۱- کنز العمال ج ۶ ص ۴۰۳

۲- طبقات الحفاظ للسیوطی ص ۲۸۵

حدیث غدیر بروایت ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب نسائی

اما روایت ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب نسائی حدیث غدیر را:

پس از عبارت سابقه او که در ذکر روایات مشایخ او گذشته ظاهر است که او این حدیث شریف را بطریق متعدده و اسانید متنوعه روایت کرده و بعض عبارات او در این جا هم نوشته می شود:

قال فی خصائص علی علیه السلام:

[أَبْنَا عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا خَلْفُ بْنُ تَمِيمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَرْهٍ قَالَ: شَهِدْتُ عَلِيًّا فِي الرَّحْبَةِ، يَنْشُدُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّكُمْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ مَا قَالَ؟ فَقَامَ أَنَسٌ فَشَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ وَالَاهِ، وَعَادَ مِنْ عَادَاهِ، وَ أَحَبَّ مِنْ أَحْبِهِ، وَ أَبْغَضَ مِنْ أَبْغَضِهِ، وَ انصَرَ مِنْ نَصْرِهِ»(۱).

و نیز در «خصائص» مسطور است:

[أَبْنَا أَبُو دَاوُدَ(۲) قَالَ: ثَنَا أَبُو نَعِيمٍ قَالَ: ثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ أَبِي عَيْنَةَ، قَالَ:

ثَنَا الْحَكَمُ(۳)، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: ثَنِي بَرِيدَةَ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيَّ الْيَمَنِ، فَذَكَرْتُ عَلِيًّا فَتَقَصَّصْتُهُ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَغَيَّرُ وَجْهَهُ وَقَالَ: «يَا بَرِيدَةُ، أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟» قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِيَ

ص: ۲۳۱

۱- الخصائص ص ۱۹ و في طبعه ص ۲۶

۲- ابو داود : هو سليمان بن سيف الحراني المتوفى (۲۷۲)

۳- الحكم : هو ابن عتيبه الكوفي الكندي المتوفى (۱۱۴ / ۱۱۵)

و دیگر ائمه اعلام سنیه نیز روایت حدیث غدیر را از نسائی نقل کرده اند.

ابن کثیر شامی در «تاریخ» خود گفته:

[قال احمد: ثنا حسين بن محمد (۲)، و ابو نعيم قالوا: ثنا فطر، عن أبي الطفيل قال: جمع على الناس في الرحبه، ثم قال: انشد الله كل امرء مسلم سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول يوم غدیر خم، ما سمع لما قام؟ فقام جمع كثير من الناس.

قال ابو نعيم: فقام ناس كثير، فشهدوا حين اخذ بيده، فقال للناس: «أ تعلمون انى اولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قالوا: نعم، قال: «من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» قال: فخرجت و كان فى نفسه شىء، فلقيت زيد بن ارقم، فقلت له: انى سمعت عليا يقول كذا و كذا، قال: فما تنكر لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول ذلك له.

رواه النسائي من حديث ابن أبي ثابت، عن أبي الطفيل عنه [۳].

و سيوطى در «جامع صغير» گفته:

[«من كنت مولاه، فعلى مولاه»، (حم) عن البراء (حم) عن بريده (ت) (ن) [۴] و الضياء عن زيد بن أرقم [۵].

و نیز سيوطى در «تفسير در منشور» در ذيل قوله تعالى:

ص: ۲۳۲

۱- الخصائص للنسائي ص ۲۱ ط مصر

۲- حسين بن محمد: هو ابن بهرام المروزي المتوفى (۲۱۳)

۳- البدآيه و النهايه ج ۵ ص ۲۰۸

۴- حم، ت، ن: رموز أحمد بن حنبل، و الترمذى، و النسائى

۵- جامع الصغير ج ۲ ص ۵۵۵ - الحديث: ۹۰۰۰ - ط مصر مصطفى محمد.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (١) كَفْتَهُ:

[و أخرج ابن أبي شيبة، و أحمد، و النسائي، عن بريده رضى الله عنه، قال: غزوت مع على اليمن، فرأيت منه جفوه، فلما قدمت على رسول الله صلى الله عليه و سلم، ذكرت عليا، فتنقصته، فرأيت وجه رسول الله صلى الله عليه و سلم تغير و قال: «يا بريده، أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قلت: بلى يا رسول الله قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» (٢).

و نبذى از فضائل كثيره، و محامد غزيره، و مناقب اثيره، و مدائح شهيره نسائي انشاء الله تعالى در ما بعد ذكر خواهد شد. بعض عبارات در اين جا هم بايد شنيد.

ذهبي در «عبر» در وقائع سنه ثلث و ثلاثمائه كفته:

[و فيها توفى الامام أحد الاعلام، صاحب التصانيف، أبو عبد الرحمن أحمد ابن شعيب بن على النسائي (٣) فى ثالث عشر صفر، و له ثمان و ثمانون سنه.

سمع قتيبه، و اسحاق (٤)، و طبقتهما، بخراسان و الحجاز، و الشام، و العراق و مصر و الجزيره.

و كان رئيسا نبيلًا، حسن البزه، كبير القدر، له أربع زوجات يقسم لهن، و لا يخلو من سريره، لهنمته فى التمتع، و مع ذلك فكان يصوم صوم داود (٥) و يجتهد.

ص: ٢٣٣

١- سورة الاحزاب : ٦

٢- الدر المنثور فى التفسير بالمأثور ج ٥ ص ١٨٢ ط مصر .

٣- النسائي : بفتح النون و السين و بعد الالف همزه و ياء النسبه ، نسبه الى مدينه بخراسان يقال لها « نساء » . اللباب ج ٣ ص

٢٢٣

٤- اسحاق : هو ابن راهويه المروزي المتوفى (٢٣٨)

٥- جاء فى حديث : أحب الصيام الى الله تعالى صيام داود ، كان يصوم يوما و يفطر يوما - الخ . - كشف الخفاج ج ١ ص ٥٢

قال ابن المظفر الحافظ: سمعتهم بمصر يصفون اجتهاد النسائي في العباده بالليل و النهار، و انه خرج الى الغزاه مع أمير مصر فوصف من شهامته، و اقامته السنن في فداء المسلمين و احترازه عن مجالس الامير.

و قال الدار قطنى: خرج حاجا، فامتحن بدمشق و أدرك الشهاده، فقال:

احملونى الى مكه فحمل، و توفى بها فى شعبان.

قال: و كان أفقه مشايخ مصر فى عصره و اعلمهم بالحديث [١].

و ابن حجر عسقلانى در «تقريب» گفته:

[أحمد بن شعيب بن على بن سنان بن بحر بن دينار، أبو عبد الرحمن النسائي الحافظ صاحب السنن، مات سنه ثلث و ثلاثمائه، و له ثمان و ثمانون سنه] [٢].

حديث غدیر بروایت ابو العباس حسن بن سفيان بن عامر

اشاره

اما روايت ابو العباس حسن بن سفيان بن عامر: پس ابن كثير در «تاريخ» در ذيل ذكر حجه الوداع گفته:

[و قال الحافظ أبو يعلى الموصلى و الحسن بن سفيان: حدثنا هده، ثنا حماد ابن سلمه، عن على بن زيد، و أبى هارون، عن عدى بن ثابت، عن البراء، قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم فى حجه الوداع، فلما أتينا غدیر خم كسح لرسول الله صلى الله عليه و سلم تحت شجرتين، و نودى فى الناس الصلوه جامعه، و دعا رسول الله صلى الله عليه و سلم عليا و أخذ بيده، فأقامه عن يمينه، فقال: «أ لست أولى بكل امرئ مؤمن من نفسه؟» قالوا: بلى، قال: «فان هذا مولى من أنا مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» فلقية عمر بن

ص: ٢٣٤

١- عبر فى خبر من غير ج ٢ ص ١٢٩ .

٢- التقريب ج ١ ص ١٦

الخطاب، فقال: هنيئا لك، أصبحت و أمسيت مولى كل مؤمن و مؤمنه [١].

ترجمه حسن بن سفيان از كتب رجال اهل سنت

و حسن بن سفيان بن عامر، شيخ و مقتداى اساطين اكابر، و معتمد عليه، و معول فحول عالى مآثر، و مرجع و ملاذ اسلاف و الا مفاخر، و حاوى فضل زاهر، و حائز نبل باهر است.

عبد الكريم بن محمد سمعاني در «انساب» بذكر نسبت بالوزى گفته:

[البالوزى بفتح الباء الموحده بعدها الالف و اللام و الواو و فى آخرها الزاى هذه النسبه الى بالوز، و هى قريه من قري نسا، على ثلث أو أربع فراسخ منها.

خرجت إليها لزياره قبر أبى العباس الحسن بن سفيان بن عامر بن عبد العزيز ابن النعمان بن عطاء الشيباني البالوزى النسوى من قريه بالوز.

كان محدث خراسان فى عصره، و كان مقدما فى الفقه و العلم و الادب، و له الرحله الى العراق، و الشام، و مصر.

تفقه على أبى ثور ابراهيم بن خالد الكلبي، و كان يفتى على مذهبه.

سمع بمر و حبان بن موسى، و بنيسابور اسحاق بن ابراهيم الحنظلى، و ببلخ قتيبه بن سعيد، و ببغداد أحمد بن حنبل، و يحيى بن معين، و ببصره ابراهيم بن الحجاج الشامى، و هديه بن خالد، و بالكوفه أبا بكر بن أبى شيبه، و أبا كريب محمد بن العلاء، و بمكه ابراهيم بن المنذر الحزامى (٢)، و بالمدينه أبا مصعب الزهرى و بمصر حرمله بن يحيى، و محمد بن رمح، و بدمشق هشام بن عمار.

ص: ٢٣٥

١- البدايه و النهايه ج ٥ ص ٢٠٩

٢- الحزامى: بكسر الحاء و بالزاي و بالميم بعد الالف نسبه الى جده الاعلى حزام ابن خويلد . - اللباب ج ١ ص ٢٩٦

و صنف «المسند الكبير» و «الجامع» و «المعجم» .

و هو الروايه بخراسان لمصنفات الائمة و كتب الامهات بالكوفه عن آخرها من أبى بكر بن أبى شيبه، و مصنفات ابن المبارك، عن حبان بن موسى الكشميهنى(١) و «الموطا الكبير» من حرمله بن يحيى، و «السنن» من المسيب بن واضح و «التفسير» من محمد بن أبى بكر المقدمى، و كانت إليه الرحله بخراسان من أقطار الارض.

سمع منه أبو حاتم محمد بن حبان البستى، و أبو بكر أحمد بن ابراهيم الإسماعيلى، و أبو أحمد عبد الله بن عدى الحافظ، و امام الائمة أبو بكر محمد بن اسحاق بن خزيمة (و كان من أقرانه) و أبو حامد أحمد بن محمد بن الشرقى(٢)، و أبو عمرو محمد بن أحمد بن حمدان الحيرى.

و كان قرأ الادب على النضر(٣) بن شميل، و كناه على بن حجر بأبى العباس و قرأ الحديث بين يديه.

و مات فى سنه ثلث و ثلاثمائه، و قبره بقريه بالوز مشهور بزار زرتة[٤].

و ذهبى در «عبر» در وقائع سنه ثلث و ثلاثمائه گفته:

[و فيها الحافظ الكبير أبو العباس الحسن بن سفيان الشيبانى النسوى صاحب «المسند» تفقه على أبى ثور، و كان يفتى بمذهبه.

ص: ٢٣٦

١- الكشميهنى : بالضم ثم السكون و فتح الميم و كسر الهاء منسوب الى قريه من قرى مرو . معجم البلدان ج ٤ ص ٤١٣

٢- الشرقى : بفتح الشين المعجمه و سكون الراء و فى آخرها قاف ، نسبه الى الجانب الشرقى من نيسابور

٣- لا يخفى انه لا يصح قراءه الحسن على نضر لان الحسن ولد بعده بعشر سنين فى سنه (٢١٣)

٤- أنساب السمعانى ج ٢ ص ٦٠ ط حيدرآباد الدكن

و سماع من أحمد بن حنبل، و يحيى بن معين، و الكبار، و كان ثقه حجه، واسع الرحله.

قال الحاكم: كان محدث خراسان في عصره، مقدما في الثبت و الكثره و الفهم و الادب و الفقه. توفي في رمضان [١].

و جلال الدين سيوطي در «طبقات الحفاظ» گفته:

[الحسن بن سفيان بن عامر الحافظ الامام شيخ خراسان أبو العباس الشيباني النسوي، صاحب «المسند الكبير» و «الاربعين» .

لقى اسحاق، و ابن معين، و تفقه على أبي ثور و كان يفتي بمذهبه.

قال الحاكم: كان محدث خراسان في عصره، مقدما في الثبت، و الكثره و الفهم، و الادب. ليس له في الدنيا نظير.

دخل عليه ابن خزيمة، و أبو عمرو الحيري، و أحمد بن علي الرازي، فقال له الرازي: كتبت هذا من حديثك، قال: هات فقرأ ثم أدخل اسنادا في اسناد فرده ثم بعد قليل فعل ذلك فرده، فلما كان في الثالثه قال له: قد احتملتك مرتين و أنا ابن تسعين سنه، فاتق الله في المشايخ، فربما استجبت فيك دعوه، فقال له ابن خزيمة: لا تؤذ الشيخ، قال: انما أردت أن تعلم انه يعرف حديثه، مات في رمضان سنه ٣٠٣ [٢].

و قاضي تقي الدين ابو بكر بن احمد بن قاضي شهبه الدمشقي الاسدي در «طبقات فقهای شافعيه» گفته:

[الحسن بن سفيان بن عامر بن عبد العزيز بن النعمان الشيباني النسوي أبو العباس الحافظ، مصنف «المسند» .

ص: ٢٣٧

١- العبر في خبر من غير ج ٢ ص ١٣٠ ط الكويت

٢- طبقات الحفاظ ص ٣٠٥

تفقه على أبي ثور و كان يفتى بمذهبه. و سمع من أحمد بن حنبل، و اسحاق ابن راهويه و خلق.

قال الحاكم: كان محدث خراسان في عصره، مقدا في التثبت، و الكثره و الفهم، و الفقه و الادب.

روى عنه ابن حبان فأكثر، و ذكره في «الثقات». مات في شهر رمضان سنه ثلث و ثلاثمائه جاوز السبعين.

قال الحسن: سمعت حرمله، يقول: سمعت الشافعي، يقول: في رجل في فمه تمره، فقال لزوجته: ان أكلت هذه التمره فأنت طالق، و ان طرحتها فأنت طالق، قال: تأكل نصفها و تطرح نصفها.

قال الحسن: سمع مني ابن شريح هذه المسئله، و بنى عليها مسائل الطلاق].

حديث غدیر بروایت ابو یعلی احمد بن علی الموصلی

اشاره

اما روایت ابو یعلی احمد بن علی الموصلی حدیث غدیر را: پس از عبارت سابقه ابن کثیر ظاهر است.

و ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، قال: شهدت عليا في الرحبه ينشد الناس أنشد الله من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول يوم غدیر خم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه؟» فشهد اثنا عشر بدریا، قالوا: نشهد انا شهدنا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم غدیر خم: «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم، و أزواجی امهاتهم؟» فقلنا: بلى، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم

وال من والاه، و عاد من عاداه» (عم) (عليه السلام) ابن جرير (خط) (ض) [١] [٢].

و مناقب ساميه، و محامد عاليه ابو يعلى انشاء الله تعالى در ما بعد مذکور خواهد شد، در اينجا هم بعض عبارات ذکر می شود.

ترجمه أبي يعلى الموصلى از رجال اهل سنت

ذهبی در «عبر» در وقائع سنه سبع و ثلاثمائه گفته:

[و فيها أبو يعلى الموصلى، أحمد بن علي بن المثنى بن يحيى التميمى الحافظ، صاحب «المسند» .

روى عن علي بن الجعد، و غسان بن الربيع، و الكبار.

و صنف التصانيف، و كان ثقة صالحا، متقنا يحفظ حديثه. توفى و له سبع و تسعون سنه [٣].

و ابو مهدى عيسى بن محمد الثعالبي الجعفرى المالكي در كتاب «اسانيد» خود گفته:

[قال الذهبي: هو الامام الحافظ الثقة محدث الجزيره أبو يعلى أحمد بن علي بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمى

الموصلى صاحب «المسند الكبير» و «المعجم» . سمع على بن الجعد، و يحيى بن معين، و شيبان بن فروخ، و امما سواهم. حدث

عنه أبو حاتم بن حبان، و أبو علي النيسابورى، و أبو بكر الاسماعيلى، و ابن حمدان، و ابن المقرئ و خلق سواهم.

قال يزيد بن محمد الازدى: كان أبو يعلى من أهل الصدق و الامانه، و الدين

ص: ٢٣٩

١- عم - ع - خط - ض : اشارات الى عبد الله بن حنبل ، و أبى يعلى الموصلى و الخطيب البغدادي ، و الضياء المقدسى

٢- كتر العمال ج ٦ ص ٤٠٧

٣- العبر فى خبر من غير ج ٢ ص ١٤٠ ط الكويت

و الحلم، غلقت أكثر الاسواق يوم موته، و حضر جنازته من الخلق أمر عظيم.

و قال أبو عمرو الحيرى: و ذكر أبو يعلى فضله على الحسن بن سفيان، فقيل له:

كيف تفضله عليه و مسند الحسن أكبر و شيوخه أعلى؟ قال: ان أبو يعلى كان يحدث احتسابا، و الحسن كان يحدث اكتسابا.

و وثقه ابن حبان و وصفه بالانقار و الدين، ثم قال: و بينه و بين النبي صلى الله عليه و سلم ثلثة أنفس.

و قال الحاكم: ثقه مأمون.

قال السمعاني: سمعت اسماعيل بن محمد بن الفضل الحافظ، يقول: قرأت المسانيد، كمسند العدنى و «مسند ابن منيع» و هى كالانهار، و «مسند أبى يعلى» كالبحر.

و كان مولده فى شوال سنة عشر و مائتين، و ارتحل و هو ابن خمس عشره سنة و عمر و تفرد و رحل الناس إليه، مات سنة سبع و ثلاثمائه^[١].

و مصطفى بن عبد الله القسطنطينى المشهور بحاجى خليفه در «ذكر مسانيد» گفته:

[و لابی يعلى أحمد بن على الموصلى المتوفى سنة سبع و ثلاثمائه، قال اسماعيل ابن محمد التميمى: المسانيد كلها كالانهار، و «مسند أبى يعلى» كالبحر فيكون مجمع الانهار]^[٢].

حديث غدیر بروایت محمد بن جریر الطبری شافعی

اما روايت محمد بن جریر الطبری شافعی حديث غدیر را: پس از

ص: ٢٤٠

١- تذکره الحفاظ للذهبی ج ٢ ص ٧٠٧

٢- كشف الظنون ج ٢ ص ١٦٧٩

عبارت سابقه «کنز العمال» دریافتی.

و نیز ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[عن أبی الطفیل عامر بن واثله، قال: لما رجع رسول الله صلی الله علیه و سلم من حجه الوداع، فنزل غدیر خم، أمر بدوحات فقممن، ثم قام، فقال: «کأن قد دعیت فأجبت، انی قد ترکت فیکم الثقلین، أحدهما أكبر من الآخر: کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض، و عترتی أهل بیتی، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» ثم قال: «ان الله مولای و أنا ولی کل مؤمن» ثم أخذ بید علی، فقال: «من کنت ولیه، فعلی ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». فقلت لزید: أنت سمعته من رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال: ما کان فی الدوحات أحد الا قدر رآه بعینه و سمعه باذنیه. ابن جریر (۱).

أیضا عن عطیه العوفی عن أبی سعید الخدری مثل ذلك ابن جریر (۲).

أیضا عن میمون أبی عبد الله، قال: کنت عند زید بن ارقم، فجاء رجل فسأل عن علی فقال: کنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سفر بین مکة و المدینه فنزلنا مکانا یقال له غدیر خم، فاذن الصلوه جامعه، فاجتمع الناس فحمد الله و اتنى علیه، ثم قال: «یا أيها الناس أ لست أولى بكل مؤمن من نفسه؟» قلنا: بلی یا رسول الله نحن نشهد انک أولى بكل مؤمن من نفسه، قال: «فانی من کنت مولاه، فهذا مولاه» فأخذ بید علی و لا اعلمه الا قال: «اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه». ابن جریر (۳).

أیضا عن عطیه العوفی، عن زید بن ارقم: ان رسول الله صلی الله علیه

ص: ۲۴۱

۱- کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۰

۲- کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۰

۳- کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۰

و سلم أخذ بعضدى على يوم غدیر خم بأرض الجحفة، ثم قال: «أیها الناس أستم تعلمون انى أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟» قالوا: بلى یا رسول الله، قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» ابن جریر[۱].

و نیز در «کنز العمال» مسطور است:

[عن سعد، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول لعلى ثلث خصال، لان يكون لى واحده منها، أحب الى من الدنيا و ما فيها، سمعته يقول:

«أنت منى بمنزله هارون من موسى، الا انه لا نبى بعدى» و سمعته يقول: «لأعطين الرايه غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله، ليس بفرار» و سمعته يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» ابن جریر[۲].

و سابقا روایت ابن جریر حدیث غدیر را، و تصنیف او کتابی خاص در طرق این حدیث، از اقوال محدثین بارعین، و محققین کاملین مثل ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الرومى الحموی البغدادی در «معجم البلدان» و شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی بنا بر نقل محمد بن اسماعیل در «روضه ندیه»، و اسماعیل بن عمر الدمشقی الشافعی در «تاریخ» خود شنیدى، و نبذی از مناقب سدیدة، و اوصاف حمیده طبری، و کمال ثقت و اعتماد او انشاء الله تعالی در ما بعد بتفصیل مذکور خواهد شد و نمودج آن سابقا گذشته، بعض عبارات مدح و ثنا و تبجیل و اطرای او در اینجا هم ذکر می شود.

ذهبی در «عبر» در وقائع سنه عشر و ثلاثمائه گفته:

[و فیها الحبر البحر أبو جعفر محمد بن جریر الطبری، صاحب التفسیر،

ص: ۲۴۲

۱- کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۰

۲- کنز العمال ج ۶ ص ۴۰۵

و التاريخ، و المصنفات الكثيره. سمع اسحاق بن ابي اسرائيل، و محمد بن حميد الرازي و طبقتهما.

و كان مجتهدا لا يقلد أحدا.

قال امام الاثمه ابن خزيمة: ما أعلم على الارض أعلم من محمد بن جرير، و لقد ظلمته الحنابلة.

قال أبو حامد الاسفرايني الفقيه: لو سافر رجل الى الصين حتى يحصل تفسير محمد بن جرير، لم يكن كثيرا.

قلت: و مولده بآمل طبرستان سنة أربع عشرة و مائتين، و توفي ليومين بقيا من شوال، و كان ذا زهد و قناعة، توفي ببغداد[١].

و يافعي در «مرآة الجنان» در وقائع سنة عشر و ثلاثمائه گفته:

[فيها توفي ببغداد الحبر النحرير الامام أحد العلماء الاعلام صاحب التفسير الكبير، و التاريخ الشهير، و المصنفات العديده، و

الاوصاف الحميده، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري، كان مجتهدا لا يقلد أحدا.

قال امام الاثمه المعروف بابن خزيمة: ما أعلم على وجه الارض أعلم من محمد بن جرير، و لقد ظلمته الحنابلة.

و قال الفقيه الامام مفتي الانام أبو حامد الاسفرايني: لو سافر رجل الى الصين حتى يحصل تفسير محمد بن جرير، لم يكن كثيرا.

قلت: و ناهيك بهذا الثناء العظيم، و المدح الكريم من هذين الامامين النبيلين.

و مولده بطبرستان سنة أربع و عشرين و مائتين، و كان ذا زهد و قناعة.

توفي في أواخر شوال من السنه المذكوره، و كان اماما في فنون كثيره منها التفسير، و الحديث، و الفقه، و التاريخ و غير ذلك و

له مصنفات مليحه في فنون

ص: ٢٤٣

عديده يدل على سعه علمه و غزاره فضله، و كان ثقه في نقله و تاريخه، قيل: تاريخه أصح التواريخ و أثبتها، و ذكره الشيخ أبو اسحاق في طبقات الفقهاء من جمله المجتهدين[[\(١\)](#)].

حديث غدیر بروایت ابو القاسم عبد الله بن محمد البغوی

اما روايت ابو القاسم عبد الله بن محمد البغوی حديث غدیر را: پس در «رياض النضره في مناقب العشره» گفته:

]

و عن رباح بن الحارث، قال: جاء رهط الي علي بالرحبه، فقالوا:

السلام عليك يا مولانا، قال: كيف أكون مولاكم و أنتم عرب؟ قالوا: سمعنا رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول يوم غدیر خم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه». قال رباح: فلما مضوا تبعتمهم، فسألت من هؤلاء؟ قالوا: نفر من الانصار فيهم أبو أيوب الانصاري، خرجه أحمد[[\(٢\)](#)].

و عنه قال: بينما على جالس، إذ جاء رجل فدخل و عليه أثر السفر، فقال:

السلام عليك يا مولاي، قال: من هذا؟ فقال: أبو أيوب الانصاري، قال على:

أفرجوا له، ففرجوا، فقال أبو أيوب: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» .

خرجه البغوی في معجمه[[\(٣\)](#)].

و محامد سنيه، و مناقب عليه، و مفاخر بهیه بغوی سابقا در مقام قدح ابن أبي داود از «انساب» سمعاني، و «عبر» ذهبی، و «طبقات»

ص: ٢٤٤

١- مرآة الجنان ج ٢ ص ٢٦١

٢- الرياض النضره ج ٢ ص ١٦٩

٣- الرياض النضره ج ٢ ص ١٦٩

سیوطی و غیر آن شنیدی، بعض عبارات در این مقام باز باید شرفت.

ذهبی در «عبر» در وقائع سنه سبع عشره و ثلاثمائه گفته:

[و فیها البغوی(۱) أبو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزیز، ليله عيد الفطر ببغداد و له مائه و ثلث سنين و شهر.

و كان محدثا، حافظا، مجودا، مصنفا، انتهى إليه علو الاسناد في الدنيا، فانه سمع في الصغر بعنايه جده لامه: أحمد بن منيع، و عمه علي بن عبد العزیز و حضر مجلس عاصم بن علي، و روى الكثير عن علي بن الجعد، و يحيى الحمانى و أبى نصر التمار، و علي بن المدينى و خلق.

و أول ما كتب الحديث، سنه خمس و عشرين و مائتين، و كان ناسخا مليح الخط نسخ الكثير لنفسه و لجده و عمه، و كان يبيع اصول نفسه [۲].

حديث غدیر بروایت محمد بن علی بن الحسین المعروف

«بالحکیم الترمذی»

اما روایت محمد بن علی بن الحسین المعروف بالحکیم الترمذی:

پس عالم جلیل الشأن میرزا محمد بن معتمد خان که حسب افاده حسب افاده فاضل رشید در «ایضاح لطافه المقال» از عظمای اهل سنت است در کتاب «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» گفته:

[أخرج الحکیم فی «نوادر الاصول»، و الطبرانی بسند صحیح فی «الکبیر» عن أبى الطفیل، عن حذیفه بن أسید رضی الله عنهما، ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خطب بغدير خم تحت شجره، فقال: «يا أيها الناس انى قد

ص: ۲۴۵

۱- البغوی: نسبه الى بلد من بلاد خراسان بين مرو و هراه يقال له: بغ و بغشور .

۲- عبر فی خبر من غبر ج ۲ ص ۱۷۶ ط الکویت

نبأني اللطيف الخبير انه لم يعمر نبي الا- نصف عمر الذي يليه من قبله و اني قد يوشك أن ادعى فاجيب و اني مسئول و انكم مسئولون، فما ذا أنتم قائلون؟» قالوا: نشهد انك قد بلغت، و جهدت، و نصحت، فجزاك الله خيرا، فقال:

«ألستم تشهدون أن لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان جنته حق، و ان نارها حق و ان الموت حق، و ان الساعة آتية لا ريب فيها، و ان الله يبعث من في القبور؟» قالوا: بلى نشهد بذلك، قال: «اللهم اشهد»، ثم قال: «يا أيها الناس ان الله مولاي، و أنا مولى المؤمنين، و أنا أولى بهم من أنفسهم، فمن كنت مولاه، فهذا على مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه»، ثم قال: «يا أيها الناس اني فرطكم و انكم واردون على الحوض، حوض أعرض مما بين بصري الى صنعاء فيه آتية عدد النجوم، قدحان من فضه، و اني سائلكم حين تردون على الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الاكبر كتاب الله عز و جل، سبب طرفه بيد الله و طرف بأيديكم، فاستمسكوا به، لا تضلوا و لا تبدلوا، و الثقل الاصغر: عترتى أهل بيتى، و انه قد نبأني اللطيف الخبير: انهما لن ينقضيا حتى يردا على الحوض»^(۱).

و حكيم ترمذی از اکابر ائمه و عرفا، و اعظم مشايخ و نبلا، و اجله محدثين معروفين، و ثقات محققين مشهورين ايشان است.

فريد الدين عطار در «تذکره الاولياء» گفته:

[ذکر محمد بن علی ترمذی رحمه الله عليه، آن سلیم سنت، آن عظیم ملت، آن مجتهد اولياء، آن منفرد اصفيا، آن محرم حرم ایزدی شیخ وقت محمد بن علی ترمذی رحمه الله عليه، از محتشمان شیوخ، و از محترمان اهل ولایت بود، و بهمة زبانها ستوده، و آیتی بود در شرح معانی، و در احادیث و روایات اخبار ثقه بود، و در بیان معارف

ص: ۲۴۶

و حقائق اعجوبه بود، قبولی بکمال، و حلمی شگرف و شفقتی وافر، و خلقی عظیم داشت، و او را ریاضات و کرامات بسیار است، و در فنون علم کامل، و در شریعت و طریقت مجتهد، و ترمذیان جماعتی انداز متصوفه که به وی اقتدا کنند، و مذهب او بر علم بوده است، که عالم ربانی بود و صاحب کشف و اسرار بود، و حکمتی بغایت داشت، چنانکه او را حکیم الاولیاء خوانند.

و صحبت ابو تراب، و احمد خضرویه، و ابن جلا را دریافته بود، و با یحیی بن معاذ سخن گفته چنانکه گفت: یک روز سخنی می گفتم در مناظره ای، امیر یحیی متحیر شد در آن سخن.

و او را تصانیف بسیار است همه مشهور و مذکور، و در وقت او در ترمذ کسی نبود که سخن او فهم کردی، و از اهل شهر مجبور بودی.

و دو ابتدا با دو کس از طالب علم راست شد که بطلب علم روند، چون عزم درست شد مادرش گفت: ای جان مادر، من ضعیفم و بیکس و تو متولی کار من، مرا به که می گذاری؟ از این سخن دردی به دل او فرود آمد، و ترک سفر کرد، و آن دو رفیق او به طلب علم رفتند، چون پنج ماه بر آمد، روزی در گورستان نشسته بود و می گریست، که مهمل و جاهل ماندم، و یاران من فردا باز آیند علم حاصل کرده، ناگاه پیری نورانی پدید آمد، مرا گفت: چرا می گریی؟ من حال بگفتم، گفت:

می خواهی تا من ترا هر روز سبقی بگویم؟ گفتم: شاید، پس هر روز آنجا می آمد، و مرا سبقی می گفت، تا سه سال بر آمد، بعد از آن مرا معلوم شد که او خضر بود علیه السلام، و این دولت برضای مادر یافتم. ابو بکر وراق می گوید: هر یکشنبه خضر علیه السلام پیش محمد بن علی حکیم ترمذی آمدی

و با یکدیگر سخن گفتند[۱].

و عبد الرؤف بن تاج الدین العارفين المناوی در «فیض القدير» گفته:

[الحکیم محمد بن علی الترمذی المؤذن الصوفی الشافعی صاحب التصانیف سمع الكثير من الحديث بالعراق و نحوه، و حدث عن قتيبه بن سعيد و غيره، و هو من القرن الثالث من طبقه البخاری.

قال السلمی: نفوه من ترمذ و شهدوا علیه بالكفر بسبب تفضيله الولایه علی النبوه، و انما مراده ولایه النبی صلی الله علیه و سلم.

و قال ابن عطاء الله: كان العارفان: الشاذلی، و المرسی يعظمانه جدا، و لكلامه عندهما الحظوه التامه، و يقولان: هو أحد الاوتاد الاربعه.

و قال ابن أبي جمره(۲) فی كتاب «المختاره»(۳)، و ابن القيم فی كتاب «اللمحه فی الرد علی ابن طلحه»: انه لم يكن من أهل الحديث و رواته، و لا علم له بطرقه و صناعته، و انما فنه الكلام علی اشارات الصوفیه، حتی خرج عن قاعده الفقهاء، و استحق الطعن علیه، و طعن علیه أئمه الفقهاء و الصوفیه، و قالوا:

ادخل فی الشریعه ما فارق به الجماعه، و ملأ كتبه الفظیعه بالاحادیث الموضوعه و حشاها بأخبار لا مرویه و لا مسموعه. . . الى آخر ما قالوا من الهذیان و البهتان! كما لا يخفى علی أهل هذا الشأن.

کیف و قد قال الحافظ ابن النجار فی تاریخه: كان اماما من أئمه المسلمين له المصنفات الکبار فی اصول الدین و معانی الحديث، لقی الائمة الکبار، و أخذ

ص: ۲۴۸

۱- تذکره الاولیاء ج ۲ ص ۷۷ از چاپ نیکلسون

۲- ابن أبي جمره: مشترك بين محمد بن أحمد الاموی الفقیه المالکی المتوفی (۵۹۹) و بين عبد الله بن سعد الاندلسی المحدث المالکی المتوفی (۶۹۵) .

۳- فی المصدر المطبوع بالقاهره الذی راجعناه « الختان » بدل « المختاره »

عنهم، و فی شیوخه کثره، ثم أطل فی بیانه.

و قال السلمی فی «الطبقات»: له اللسان العالی و الکتب المشهوره.

و قال الفشیری فی «الرساله»: هو من کبار الشیوخ، و أطل فی الثناء علیه.

و قال الحافظ أبو نعیم فی «الحلیه»: له التصانیف الکثیره فی الحدیث و هو مستقیم الطریق، تابع للاثر یرد علی المرجئه و غیرهم، و له حکم علیه الشأن، منها قوله: کفی بالمرء عیبا أن یر ما یضره، و قوله: و قد سئل عن الخلق ضعف ظاهر و دعوی عریضه.

و قال الکلاباذی فی «التعرف»: هو من أئمه الصوفیه.

الی غیر ذلك من الکلام فی شأن هذا الامام، و انما أطلت فیہ دفعا لذلك الافتراء فلا تکن من أهل المراء[[\(۱\)](#)].

حدیث غدیر بروایت احمد بن محمد بن سلامه الطحاوی

اما روایت احمد بن محمد بن سلامه الطحاوی: پس در «شرح مشکلات الاثار» علی ما نقل عنه گفته:

[ثنا أبو أمیه أی الطرسوسی صاحب «المسند» ثنا سهل بن عامر البجلی، ثنا عیسی بن عبد الرحمن، أخبرنی أبو اسحاق السبعی، عن عمرو، فذکره به و زاد: «و أحب من أحبه، و ابغض من أبغضه، و أعن من أعانه، و انصر من نصره و اخذل من خذله»[[\(۲\)](#)].

و طحاوی از اساطین محدثین نقاد، و نحاریر فقهای جلیل الاعتماد است.

یافعی در «مرآه الجنان» در سنه احدی و عشرين و ثلاثمائه گفته:

ص: ۲۴۹

۱- فیض القدر شرح الجامع الصغیر ج ۱ ص ۱۱۶ ط القاهره

۲- مشکل الاثار ج ۲ ص ۳۰۷ ط حیدرآباد

[و فيها أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة الأزدي الطحاوي الفقيه الحنفي المصري، برع في الفقه والحديث، و صنف التصانيف المفيدة.

قال الشيخ أبو اسحاق: انتهت إليه رياسه الحنفيه بمصر.

و قال غيره: كان شافعي المذهب، يقرأ على المزني، فقال له يوماً: و الله لا جاء منك شيء، فغضب أبو جعفر من ذلك، و انتقل الى أبي جعفر بن أبي عمران الحنفي و اشتغل عليه، و لما صنف مختصره، قال: رحم الله أبا ابراهيم، يعنى المزني، لو كان حيا لكفر عن يمينه.

و ذكر أبو يعلى الخليلي في كتاب «الارشاد»^(١) في ترجمه المزني: ان الطحاوي المذكور كان ابن اخت المزني، و ان أحمد بن محمد الشروطي، قال:

قلت للطحاوي: لم خالفت خالك و اخترت مذهب أبي حنيفة، فقال: كنت أرى خالي يديم النظر في كتب أبي حنيفة، فلذلك انتقلت إليه، و صنف كتباً مفيدة، منها: «أحكام القرآن» و «اختلاف العلماء» و «معاني الآثار» و «الشروط» و له: «تاريخ كبير» و غير ذلك، و نسبته الى «طحا» و هي قرية بصعيد مصر، و الى «الأزد» و هي قبيله كبيره مشهوره من قبائل اليمن^(٢).

حديث غدير بروايت ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه

اما روايت ابو عمر أحمد بن محمد بن عبد ربه: پس در كتاب

ص: ٢٥٠

-
- ١- الارشاد: في علماء البلاد، ذكر فيه المحدثين و غيرهم من العلماء على ترتيب البلاد الى زمانه . - كشف الظنون
 - ٢- مرآة الجنان ج ٢ ص ٢٨١ - و للطحاوي ترجمه في «البدايه و النهايه» ج ١١ ص ١٧٤ و «تذكره الحفاظ» للذهبي ج ٣ ص ٨٠٨، و «حسن المحاضره» ج ١ ص ٣٥٠ و «تذكره الحفاظ» للسيوطي ص ٣٣٧ - و «طبقات الشيرازي» ص ١٤٢، و «العبر» ج ٢ ص ١٩٢ - و «لسان الميزان» ج ١ ص ٢٧٤ - و «وفيات الأعيان» ج ١ ص ٧١.

«عقد» علی ما نقل مذکور است:

[أسلم علی و هو ابن خمس عشره سنه و هو أول من شهد ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول الله (صلی الله علیه و آله) ، و قال النبی صلی الله علیه و سلم: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله، و أدر الحق معه حيث دار» .

و قال النبی صلی الله علیه و سلم: «أما ترضى أن تكون منى بمنزله هارون من موسى، غير انه لا نبى بعدى»-[الخ(1)].

و بعض فضائل فاخره ابن عبد ربه سابقا در جزء اول این جلد از لسان لسان الدین شنیدی(2)، در اینجا هم تبجیل و تعظیم او بر زبان ابن خلکان باید شنید، در «وفیات الأعیان» گفته:

[أبو عمر أحمد بن محمد بن عبد ربه بن حبيب بن حدیر بن سالم القرطبی مولى هشام بن عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملك بن مروان بن الحكم الاموی.

كان من العلماء المكثرين من المحفوظات، و الاطلاع على أخبار الناس، و صنف كتابه «العقد» و هو من الكتب الممتعه حوى من كل شيء، و له ديوان جيد. . .] الى أن قال بعد ذكر نبذ من أشعاره: [و له غير ذلك كل معنى مليح.

و كانت ولادته فى عاشر شهر رمضان سنه ست و أربعين و مائتين.

و توفى يوم الاحد ثامن عشر جمادى الاولى سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائه، و دفن يوم الاثنين فى مقبره بنى العباس بقرطبه، و كان قد أصابه الفالج قبل ذلك

ص: ۲۵۱

۱- عقد الفريد ج ۵ ص ۶۱ ط بيروت ، و لكن ليس فى هذه النسخه جملتا : « و انصر من نصره و اخذل من خذله » و كذلك جمله : « و أدر الحق معه حيث دار » .

۲- به ج ۵ « عبقات الانوار » يعنى همين طبع ص ۲۶۲ مراجعه شود .

حديث غدیر بروایت حسین بن اسماعیل المحاملي

اشاره

اما روايت حسين بن اسماعيل المحاملي حديث غدیر را: پس سیوطی در «جامع صغیر» گفته:

[علی بن أبی طالب مولى من كنت مولاه، المحاملي فى أماليه عن ابن عباس] (٢).

و در «کنز العمال» ملا علی متقی مذکور است:

[علی بن أبی طالب مولى من كنت مولاه، المحاملي فى أماليه عن ابن عباس] (٣).

و نیز در «کنز العمال» مسطور است:

[عن علی ان النبى صلى الله عليه وسلم حضر الشجرة بخم، ثم خرج آخذا بيد علی، فقال: «أيها الناس، أستم تشهدون ان الله ورسوله أولى بكم من أنفسكم و ان الله ورسوله مولاكم؟» قالوا: بلى، قال: «فمن كان الله ورسوله مولاه، فان هذا مولاه، و قد تركت فيكم ما ان أخذتم به لن تضلوا بعده، كتاب الله سببه بيده و سببه بأيديكم، و أهل بيتى» و ابن جریر، و ابن أبی عاصم، و المحاملي فى

ص: ٢٥٢

-
- ١- وفيات الأعيان ج ١ ص ١١٠ و يوجد ترجمته أيضا فى «معجم الادباء» ج ٤ ص ٢١١ و «البدایه و النهایه» ج ١١ ص ١٩٣ - و «یتیمه الدهر» ج ٢ ص ٧٤ - ١٠٠ و «بغیه الوعاه» ص ١٦١ - و نفع الطیب ج ٤ ص ٢١٧ - و «شذرات الذهب» ج ٢ ص ٣١٢ و «المختصر فى أخبار البشر» ج ٢ ص ٩٢ - و «النجوم الزاهره» ج ٣ ص ٢٦٦ .
 - ٢- الجامع الصغیر فى حرف العين ص ٦٦ .
 - ٣- کنز العمال ج ٦ ص ١٥٣

و در «مرقاه شرح مشکاه» تصنیف ملا علی قاری در شرح حدیث غدیر بعد قول مصنف: رواه احمد و الترمذی مسطور است:

و فی «الجامع» رواه أحمد و ابن ماجه، عن البراء، و أحمد عن بریده، و الترمذی و النسائی و الضیاء عن زید بن أرقم، ففی اسناد المصنف الحدیث عن زید بن أرقم الی أحمد و الترمذی مسامحه لا تخفی.

و فی روایه لاحمد و النسائی و الحاکم عن بریده بلفظ «من كنت ولیه، فعلى ولیه».

و روى المحاملى فى أمالیه عن ابن عباس و لفظه «على بن أبى طالب مولى من كنت مولاه» [۲].

و محاملى از افخم حاملین لواء صناعت: و اعظم اصحاب درایت و براءت است.

جلالت محاملى در كتب رجال عامه

حافظ عبد الكرىم بن محمد سمعانى در «انساب» بنسبت محاملى گفته:

[أبو عبد الله حسين بن اسماعيل بن سعيد بن أبان الضبى المحاملى، كان فاضلاً، صادقاً، ديناً، ثقة، صدوقاً و أول سماعه الحدیث فى سنه أربع و أربعين و مائتين و له عشر سنين و شهد عند القضاء و له عشرون سنه، ولى قضاء الكوفه ستين سنه. سمع يوسف بن موسى القطان، و أبا هشام الرفاعى، و يعقوب بن ابراهيم الدورقى، و الحسن بن الصباح البزاز، و عمرو بن على الفلاس، و محمد

ص: ۲۵۳

۱- كنز العمال ج ۶ ص ۳۹۹

۲- المرقاه شرح المشكاه ج ۵ ص ۵۶۸.

ابن المثنى العنزى (١) و أبا الاشعث أحمد بن المقدم العجلى، و محمد بن اسماعيل البخارى، و خلقا من هذه الطبقة و من بعدهم.

روى عنه دعلج بن أحمد السجزي، و أبو بكر الجعابى، و محمد بن المظفر و أبو القاسم الطبرانى، و أبو بكر بن المقرئ، و أبو الحسن الدار قطنى، و أبو حفص بن شاهين.

و آخر من روى عنه أبو عمر بن مهدى، و أبو محمد عبد الله بن عبيد الله بن السبع.

و كان يحضر مجلس املائه عشره آلاف رجل.

و كانت ولادته فى سنه خمس، أو ست و ثلاثين و مائتين.

و مات فى شهر ربيع الآخر سنه ثلثين و ثلاثمائه [٢].

و محمد بن احمد ذهبى در «عبر» در وقائع سنه ثلثين و ثلاثمائه گفته:

[و فيها المحاملى القاضى أبو عبد الله الحسين بن اسماعيل الضبى البغدادى فى ربيع الآخر، و له خمس و تسعون سنه.

و أول سماعه سنه أربع و أربعين من أبى هشام الرفاعى، و أقدم شيخ له أحمد بن اسماعيل السهمى صاحب مالك.

قال أبو بكر الداودى: كان يحضر مجلس المحاملى عشره آلاف رجل [٣].

و عبد الله بن اسعد يافعى در «مرآه الجنان» در ذكر وقائع سنه ثلثين و ثلاثمائه گفته:

[و فيها الامام الكبير القاضى أبو عبد الله المحاملى الشهير الحسين بن اسماعيل

ص: ٢٥٤

١- فى المصدر الذى راجعناه : العبرى

٢- أنساب السمعانى ، حرف الميم ، المحاملى

٣- العبر فى خبر من غير ج ٢ ص ٢٢٨

الضبي البغدادي، عاش خمسا و تسعين سنة.

قال أبو بكر الداودي: كان يحضر مجلس المحاملي عشره آلاف رجل [١].

و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي در «طبقات الحفاظ» كفته:

[القاضي الامام العلامة الحافظ شيخ بغداد و محدثها أبو عبد الله الحسين ابن اسماعيل بن محمد الضبي البغدادي.

ولد سنة ٢٣٥، و سمع الفلاس و الزبير بن البكار، و أحمد بن اسماعيل السهمي صاحب مالک، و صنف و جمع.

روى عنه دعلج، و الدار قطنی. و كان فاضلا، دينا، صدوقا.

ولى قضاء الكوفه سنتين، ثم استعفى. و كان يحضر مجلسه عشره آلاف رجل.

مات فى ربيع الآخر سنة ٣٣٠ [٢].

و در «مفتاح كنز درايه المجموع» بعد ذكر سند «أمالی» محاملي و اول آن مذکور است:

[لمع من تعريفه قال الذهبي: هو العلامة الحافظ شيخ بغداد و محدثها أبو عبد الله الحسين بن اسماعيل بن محمد الضبي البغدادي.

ولد فى أول سنة خمس و ثلثين و مائتين، و أول سماعه فى سنة أربع و أربعين.

سمع أبا حذافه أحمد بن اسماعيل السهمي صاحب مالک، و عمرو بن على الفلاس، و أحمد بن المقدم العجلي، و يعقوب بن ابراهيم الدورقي، و محمد بن المثنى العنزي، و الزبير بن بكار، و طبقتهم و من بعدهم فأكثر و صنف و جمع.

ص: ٢٥٥

١- مرآه الجنان ج ٢ ص ٢٩٧

٢- تذکره الحفاظ للسيوطي ص ٣٤٣

روى عنه دعلج، و الدار قطنى، و ابن جميع، و ابن خرشيد(١) قوله و آخرون، قال الخطيب: كان فاضلا، دينا، صادقا، شهد عند القضاء و له عشرون سنة ولى قضاء الكوفة ستين سنة.

و قال ابن جميع الغساني: عند المحاملى سبعون نفسا من أصحاب سفيان ابن عيينه.

و قال أبو بكر الداودى: كان يحضر مجلس المحاملى عشره آلاف رجل و استعفى عن القضاء أخيرا و كان محمودا فى ولايته عقد بالكوفة سنة سبعين و مائتين فى داره مجلسا للفقه فلم يزل أهل العلم و النظر يختلفون إليه.

قال محمد بن الحسين: رأيت فى النوم كأن قائلًا يقول: ان الله ليدفع عن أهل بغداد البلاء بالمحاملى.

و قال أبو حفص بن شاهين: حضر معنا ابن المظفر مجلس المحاملى، فقال لى: يا أبا حفص ما عدمنا من أبى محمد بن صاعد الا غيبته يريد ان الحاملى نظير ابن صاعد فى العلو و الثقه.

أملى المحاملى مجلسا كعادته فى ثانى ربيع الآخر من سنة ثلاثين و ثلاثمائه، ثم مرض، و مات بعد أحد عشر يوما، رحمه الله عليه[٢].

و شاهصاحب در «بستان المحدثين» بانتحال اين عبارت فرموده:

[محاملى هم از محدثان بغداد، و مشايخ آن مبارك بنياد است، كنيته او ابو عبد الله، و نام او حسين بن اسماعيل بن محمد ضبى بغدادى است و او را

ص: ٢٥٦

١- قوله: قال الفيروزآبادى فى القاموس: قوله بضم القاف لقب لابن خرشيد شيخ أبى القاسم القشبرى

٢- تذكره الحفاظ للذهبي ج ٣ ص ٨٢٤

قاضی حسین نیز گویند، زیرا که بر قضای کوفه تا مدت شصت سال ماند.

تولد او در اول سال دو صد و سی و پنج ست، و ابتدای طلب او در سال چهل و چهار، از ابو حذاقه سهمی که صاحب نسخه «موطا» و از شاگردان امام مالک است اخذ این علم کرده و از عمرو بن علی فلاس، و احمد بن المقدام، و یعقوب بن ابراهیم الدورقی، و محمد بن مثنی عنزی و زبیر بن بکار، و دیگر علمای آن طبقه روایت کرده.

و دار قطنی، و ابن جمیع، و دعلج، و دیگر محدثان عمده از او اقتباس نموده اند، و او را قریب هفتاد کس از اصحاب سفیان بن عیینه شیخ علم حدیث بوده اند، در مجلس املائی او قریب ده هزار کس حاضر می شدند و آخرها از قضاء استعفاء نمود و مادام که خدمت قضا بود محمود خلائق بود، هیچکس انگشت اعتراض و اتهام بر وی ننهاد، و در کوفه خانه خود را مجمع اهل علم ساخته بود، هر روز مردم برای شغل این علم شریف در خانه او جمع می شدند و فائده ها می گرفتند.

محمد بن الحسین که یکی از بزرگان آن عهد بود، گفته است که من بخواب دیدم که گویا گوینده ای می گوید: که حق تعالی از اهل بغداد ببرکت محاملی بلا را دفع می کند، در دوم ربیع الثانی سال سه صد و سی بعد فراغ از مجلس درس حدیث موافق عادت خود برخاست و مریض شد و بعد از پانزده روز وفات یافت [۱].

ص: ۲۵۷

-
- ۱- و يوجد ترجمه المحاملی ایضا فی اعلام الزرکلی ج ۲ ص ۲۵۱ - و هدیه العارفین ج ۱ ص ۳۰۵ - و تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۹ - و معجم المؤلفین ج ۳ ص ۳۱۵ - و الفهرست لابن الندیم ج ۱ ص ۲۳۳ - و کشف الظنون ص ۵۸۸ - ۱۴۱۷ - ۱۴۱۸ - و سهی حاجی خلیفه فی الکشف حیث ارخ وفاه المحاملی سنه (۳۷۳)

حدیث غدیر بروایت ابو العباس المعروف بابن عقده

اما روایت ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن الکوفی المعروف بابن عقده حدیث غدیر را: پس سابقا در جزء اول این جلد دریافتی که ابن عقده کتابی مفرد در جمع طرق این حدیث شریف تصنیف نموده، و افاحم مشایخ، و اعظام و اکابر ماهرین، و افاضل معتمدین سنیه، مثل احمد بن عبد الحلیم المعروف بابن تیمیه در «منهاج السنه» و شیخ احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی در «فتح الباری»، و محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری در «صراط سوی»، و سید نور الدین ابو الحسن علی بن عبد الله السمهودی در «جواهر العقدين» و عبد الرؤوف مناوی در «فیض القدير شرح جامع صغیر»، و میرزا محمد ابن معتمد خان بدخشی در «مفتاح النجا» ذکر آن کرده اند، در این جا بعض روایات ابن عقده نوشته می شود.

نور الدین ابو الحسن علی بن عبد الله السمهودی در «جواهر العقدين» گفته:

[عن أبي الطفيل، ان عليا رضي الله عنه قام فحمد الله و اثنى عليه، ثم قال:

انشد الله من شهد يوم غدیر خم الا قام؟ و لا يقوم رجل، يقول: انی نبئت او بلغنی الا رجل سمعت اذناه و وعاه قلبه، فقام سبعة عشر رجلا- منهم: خزيمه بن ثابت، و سهل بن سعد، و عدی بن حاتم، و عقبه بن عامر، و ابو ايوب الانصاری، و ابو سعید الخدری، و ابو شريح الخزاعي، و ابو قدامه الانصاری، و ابو لیلی (۱) و ابو الهيثم بن التيهان و رجال من قريش، فقال علي رضي الله عنه و عنهم: هاتوا ما سمعتم

ص: ۲۵۸

۱- فی بعض الالفاظ: ابو يعلى الانصاری و هو شداد بن اوس المتوفى (۵۸) .

فقالوا: نشهد انا اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجه الوداع حتى إذا كان الظهر خرج رسول الله صلى الله عليه و سلم، فأمر بشجرات فشدبن و القى عليهن ثوب، ثم نادى بالصلاه، فخرجنا فصلينا.

ثم قام فحمد الله و اثنى عليه، ثم قال: «ايها الناس ما انتم قائلون؟»، قالوا:

قد بلغت، قال: «اللهم اشهد» ثلاث مرات، قال: «انى اوشك ان ادعى فاجيب و انى مسئول و انتم مسئولون» .

ثم قال: «ألا ان دماءكم و اموالكم حرام كحرمة يومكم هذا و حرمة شهركم هذا، اوصيكم بالنساء، اوصيكم بالجار، اوصيكم بالماليك، اوصيكم بالعدل و الاحسان» .

ثم قال: «أيها الناس انى تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتى اهل بيتى، فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، نبأنى بذلك العليم الخبير» .

ثم قال: «ان الله مولاي و انا مولى المؤمنين، أ لستم تعملون انى اولى بكم من انفسكم؟» قالوا: بلى ذلك، ثلاثا، ثم اخذ بيدك فرفعها و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه» فقال: «على صدقتم و انا على ذلك من الشاهدين» .

اخرجه ابن عقده من طريق محمد بن كثير عن فطر، و أبى الجارود كليهما عن أبى الطفيل [١].

و نیز در آن مذکورست:

[عن ضميره الاسلامى رضى الله عنه، قال: لما انصرف رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجه الوداع، امر بشجرات فقممن بوادى خم، و هجر، فخطب الناس فقال: «اما بعد ايها الناس، فانى مقبوض او شك ان ادعى فاجيب فما انتم قائلون؟»

ص: ٢٥٩

١- حكاه القندوزى الحنفى فى ينايع الموده ص ٣٨ عن السمهودى نقلا عن أبى نعيم فى « الحليه »

قالوا: نشهد انك قد بلغت و نصحت و اديت.

قال: «انى تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا: كتاب الله، و عترتى اهل بيتى، ألا و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما» .

اخرجه ابن عقده فى الموالاته[١].

و ابن عقده عاقد معاهد فضل و مهارت، و قاطن معاهد حذق و براعت است، و نبذى از فضائل فاخره و مدائح باهره او سابقا شنيدى، فلا حاجه الى الاعاده (٢).

حديث غدیر بروایت ابو زكريا يحيى بن عبد الله العنبري

اما روايت ابو زكريا يحيى بن عبد الله العنبري حديث غدیر را: پس در «مستدرک» حاکم مذکورست:

[و اما ما ذکر من اعتزال سعد بن أبى وقاص عن القتال فحدثناه ابو زكريا يحيى بن محمد العنبري، ثنا ابراهيم بن أبى طالب، ثنا على بن المنذر، ثنا بن فضيل، ثنا مسلم الملائى، عن خيشمه بن عبد الرحمن، قال: سمعت سعد بن مالك و قال له رجل: ان عليا يقع فيك انك تخلفت عنه.

فقال سعد: و الله انه لرأى رأيتة، و اخطأ رأىي، ان على بن أبى طالب اعطى ثلاثا لان اكون اعطيت احداهن احب الى من الدنيا و ما فيها، لقد قال له رسول

ص: ٢٦٠

١- ذكر الحديث المصنف قدس سره فى حديث الثقلين عن العلامة السخاوى فى « استجلاب ارتقاء الغرف » عن كتاب « الموالاته » لابن عقده عن ابراهيم بن محمد الاسلمى عن حسين ابن عبد الله بن ضميره ، عن ابيه ، عن جده . . .

٢- ترجم لابن عقده جمع من اكابر الفريقين منهم : الذهبى فى « تذكره الحفاظ » ج ٣ ص ٨٣٩ ، و الخطيب فى « تاريخ بغداد » ج ٥ ص ١٤ و السيوطى فى « التذكرة » ص ٣٤٨ - و السيد محسن الامين فى « الأعيان » ج ٩ ص ٤٢٨

اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و سلم یوم غدیر خم بعد حمد اللّٰه و الثناء علیہ: «هل تعلمون انی اولى بالمؤمنین؟»، قلنا: بلی، قال: «اللّٰهم من كنت مولاه، فعلى مولاه، وال من والاه، و عاد من عاداه» .

و جىء به یوم خیبر و هو أرمـد ما یبصر، فقال: یا رسول اللّٰه انی أرمـد، فتفل فى عینیه و دعا له، فلم یرمـد حتى قتل، و فتح علیہ خیبر، و اخرج رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و سلم عمه العباس و غیره من المسجد، فقال له العباس: تخرجنا و نحن عصبتک و عمومـتک و تسکن علیا؟ فقال: ما انا اخرجکم و اسکنه، و لکن اللّٰه اخرجکم و اسکنه! [١].

و یحیی بن محمد عنبرى از اعیان ماهرین و افاضل سابقین است، و هو ممن لا یشق غباره و لا یجاری آثاره.

عبد الکریم سمعانی در نسبت بغیانی از کتاب «انساب» گفته:

[ابو زکریا یحیی بن محمد بن عبد اللّٰه بن العنبر بن عطا بن صلح بن محمد ابن عبد اللّٰه بن محمد بن بغیان العنبرى البغیانی مولی أبى خرقاء السلمی من اهل نيسابور.

كان ادیبا فاضلا، عارفا بالتفسیر و اللغه.

و كان ابو على الحافظ، يقول: الناس يتعجبون من حفظنا لهذه الاسانید، و ابو زکریا العنبرى یحفظ من العلوم، ما لو کلفنا حفظ شیء منها لعجزنا عنه، و ما اعلم انی رأیت مثله.

و كان القاضى عبد الحمید بن عبد الرحمن، يقول: ذهب الفوائد من مجالسنا بعزله أبى زکریا العنبرى و ذلك ان ابا زکریا اعتزل الناس و قعد عن حضور المحافل بضع عشره سنه.

ص: ٢٤١

سمع ابا علي محمد بن عمرو الحرشي، و الحسين بن محمد زياد القباني، و احمد بن سلمه، و ابراهيم بن أبي طالب، و اكثر عنهما.

روى عنه ابو بكر بن عبوس المفسر، و ابو علي الحسين بن علي الحافظ، و ابو الحسين محمد بن محمد الحجاجي، و المشايخ.

و حكى عن أبي زكريا انه قال: دخلت مع والدي علي أبي عبد الله البوشنجي فقال لابي: يا ابا عبد الله بلغني ان ابنك هذا قد تأدب، قال: نعم، قال: ايش علمته من الكتب، قال: قد قرأ جملة من الكتب فالتفت الي، فقال: يا بني ما العقرب؟ قلت: عقرب الميزان، قال: ما العقرب؟، قلت: دابه يلذع، قال: ما العقرب؟ قلت: عقرب الصدغين، فقال: احسنت.

توفى ابو زكريا في شوال سنة اربع و اربعين و ثلاثمائة و هو ابن ست و سبعين [١].

و ذهبي در «عبر» در وقائع سنه اربع و اربعين و ثلاثمائة گفته:

[و فيها ابو زكريا يحيى بن محمد العنبري (٢) النيسابوري العدل الحافظ الاديب المفسر.

روى عن محمد بن ابراهيم البوشنجي (٣)، و طبقته و لم يرحل، و عاش ستا و سبعين سنه.

قال الحافظ ابو علي النيسابوري: ابو زكريا يحفظ ما نعجز عنه، و ما اعلم اني رأيت مثله [٤].

ص: ٢٤٢

١- انساب السمعاني ج ٢ ص ٢٧٧ - ٢٧٨

٢- العنبري: نسبه الي العنبر بن تميم و يقال لهم: بلعنبر ايضا - اللباب -

٣- البوشنجي: بضم الباء و فتح الشين المعجمه نسبه الي بوشنج، هي بلده علي سبعة فراسخ من هراه - اللباب - .

٤- العبر في خبر من غير ج ٢ ص ٢٧١ ط الكويت .

و یافعی در «مرآه الجنان» در وقائع سنه مذکوره گفته:

[و فیها الحافظ الادیب المفسر ابو زکریا یحیی بن محمد العنبری النیسابوری].^(۱)

حدیث غدیر بروایت دعلج بن احمد السجزی

اشاره

اما روایت دعلج بن احمد السجزی: پس در «مستدرک» حاکم بعد ذکر حدیث «من کنت ولیه، فهذا ولیه» بروایت زید بن ارقم مذکورست:

[حدثنا ابو بکر بن اسحاق، و دعلج بن احمد السجزی، قالوا: انبا محمد بن ایوب، ثنا الازرق بن علی، ثنا حسان بن ابراهیم الکرمانی، ثنا محمد بن سلمه ابن کهیل، عن ابيه، عن أبی الطفیل عامر بن واثله، انه سمع زید بن ارقم رضی الله عنه، یقول: نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم بین مکة و المدینه عند سمرة^(۲).

خمس دوحات عظام، فکنس الناس ما تحت السمرة، ثم راح رسول الله صلی الله علیه و سلم عشیه، فصلى، ثم قام خطيبا فحمد الله و اثنى علیه و ذکر و وعظ، فقال: ما شاء الله ان یقول، ثم قال: «ایها الناس انی تارک فیکم أمرین لن تضلوا ان اتبعتموهما، و هما کتاب الله و اهل بیتی عترتی»، ثم قال: «أ تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟» ثلث مرات، قالوا: نعم، فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «من کنت مولاه، فعلى مولاه»^(۳).

فضائل دعلج از کتب رجال و تراجم عامه

و دعلج صاحب فضل ابلج، از مشاهیر محدثین و نحاریر منقدین است.

ص: ۲۶۳

۱- مرآه الجنان ج ۲ ص ۳۳۷.

۲- سمرة: جمع السمره بضم المیم و هی ضرب من شجر الطلح.

۳- المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۰۹.

ذهبی در «عبر» در وقائع سنه احدی و خمسين و ثلاثمائه گفته:

[و فيها دعلج بن احمد بن دعلج، ابو محمد السجزي المعدل، و له نيف و تسعون سنه.

رحل و طوف و اكثر، و سمع من هشام السيرافي، و على البغوي و طبقتهما.

قال الحاكم: اخذ عن ابن خزيمة مصنفاته، و كان يفتي بمذهبه.

و قال الدار قطني: لم أر في مشايخنا اثبت من دعلج.

و قال الحاكم: يقال: لم يكن في الدنيا ايسر منه، اشترى بمكه دار العباسيه بثلثين الف دينار.

و قيل: كان الذهب في داره بالقفاف، و كان كثير المعروف و الصلات. توفي في جمادى الآخره [١].

و يافعي در «مرآه الجنان» گفته:

[دعلج ابو محمد السجزي، قال الحاكم: اخذ عن ابن خزيمة مصنفاته، و كان يفتي بمذهبه.

و قال الدار قطني: لم أر في مشايخنا اثبت من دعلج و قال الحاكم: لم يكن في الدنيا ايسر منه، اشترى بمكه دار العباس بثلثين الف دينار.

و قيل: كان الذهب في داره بالقاف [٢]، و كان كثير المعروف و الصلات [٣].

و سيوطي در «طبقات الحفاظ» گفته:

[دعلج بن احمد بن دعلج الامام الفقيه، محدث بغداد ابو محمد السجزي المعدل، ولد سنه ستين و مائتين. و سمع البغوي، و منه الدار قطني، و الحاكم.

ص: ٢٦٤

١- العبر في خبر من غير ج ٢ ص ٢٩٧ .

٢- القفاف ككتاب: جمع القف و هو ما ارتفع من الارض دون الجبل .

٣- مرآه الجنان ج ٢ ص ٣٤٧ .

و كان من اوعيه العلم و بحور الروايه، و شيخ اهل الحديث، صنف «المسند» الكبير.

و مات في جمادى الآخره سنه ۳۵۱، و خلف ثلاثمائه الف دينار[۱].

حديث غدیر بروایت محمد بن عبد الله البزار الشافعی

اشاره

اما روايت محمد بن عبد الله البزار الشافعی حديث غدیر را: پس عبارت آن از اصل «فوائد» او انشاء الله تعالى در ما بعد ذکر خواهم کرد، درین جا بر زبان علامه ابن کثیر باید شنید که او در «تاریخ» خود گفته:

]

قال ابو بكر الشافعی: ثنا محمد بن سليمان بن الحارث، ثنا عبيد الله بن موسى، ثنا ابو اسرائيل الملائي، عن الحكم(۲)، عن أبي سليمان المؤذن، عن زيد بن ارقم، انّ عليا استنشد الناس: من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه اللهمّ وال من والاه، و عاد من عاداه» ؟ ، فقام سته عشر رجلا، فشهدوا بذلك و كنت فيهم[۳].

جلالت أبي بكر شافعی از نظر اهل سنت

و مزید وثوق و اعتماد، و نهایت جلالت و اعتبار ابو بكر شافعی انشاء الله تعالى در ما بعد ظاهر خواهد شد، لکن درین جا هم مدح و اطرای او بر زبان سیوطی عمده الأعیان باید شنید که در «طبقات الحفاظ» گفته:

ص: ۲۶۵

-
- ۱- تذکره الحفاظ للسیوطی ص ۳۶۰ - و له ترجمه ایضا فی تذکره الحفاظ للذهبی ج ۳ ص ۸۸۱ و تاریخ بغداد ج ۸ ص ۳۸۷
 - و الاعلام للزرکلی ج ۳ ص ۱۸ .
 - ۲- الحكم: هو ابن عتیبه، ابو محمد الکندی الکوفی المتوفی (۱۱۳) / ۱۴ / ۱۵ .
 - ۳- البدایه و النهایه ج ۷ ص ۳۴۶

[ابو بكر الشافعي الامام الحجة المفيد، محدث العراق محمد بن عبد الله بن ابراهيم بن عبدويه البغدادي البزار ولد سنة ٢٦٠.

و سمع موسى بن سهل الوشاء^(١)، خاتمه اصحاب بن عليه، و محمد بن شداد المسمعى خاتمه اصحاب يحيى القطان.

حدث عنه الدار قطنى، و ابن شاهين، و ابن شاذان.

قال الخطيب: ثقته ثبت، حسن التصنيف، جمع ابوابا و شيوخا، و املى فى حياه ابن صاعد.

مات فى ذى الحجه سنة اربع و خمسين و ثلاثمائة^[٢].

حديث غدير بروايت ابو حاتم محمد بن حبان البستي

اشاره

اما روايت ابو حاتم محمد بن حبان البستي حديث غدير را: پس محب الدين احمد بن عبد الله بن محمد الطبرى در كتاب «رياض النضره» گفته:

[عن أبى الطفيل، قال: قال على: انشد الله كل امرئ سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول يوم غدير خم، لما قام؟ فقام ناس فشهدوا انهم سمعوه، يقول: «أ لستم تعلمون انى اولى الناس بالمؤمنين من انفسهم؟»، قالوا: بلى يا رسول الله، قال: «من كنت مولاه، فان هذا مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه». فخرجت و فى نفسى من ريبه شىء، فلقيت زيد بن ارقم، فذكرت له ذلك، فقال: قد سمعناه من رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول له ذلك.

ص: ٢٦٦

١- الوشاء: بفتح الواو و تشديد الشين المعجمه نسبه الى بيع الوشى، و هو نوع من الثياب المعموله من الابريسم - اللباب ج ٣ ص ٢٧٤.

٢- طبقات الحفاظ للسيوطى ص ٣٦٠.

قال ابو نعيم: قلت لفطر يعنى الذى

روى عنه الحديث: كم بين القول و بين موته؟ ، قال: مائه يوم. خرجه أبو حاتم. و قال: يريد موت على بن أبي طالب و خرجه أحمد[١].

و ميرزا محمد بن معتمدخان بدخشانی در «مفتاح النجا فى مناقب آل العباء» گفته:

]

و فى روايه اخرى عند ابن حبان، و الحاكم، و الحافظ أبى بشر اسماعيل بن عبد الله الاصبهاني المشهور بسمويه، عن ابن عباس، عن بريده، بلفظ:

«يا بريده! أ لست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟ من كنت مولاه، فعلى مولاه»[٢].

جلالت ابن حبان از نظر اهل سنت

و مخفى نماند كه ابن حبان از اكابر و اجله اعيان، و اعظم منقدين والا شأنست.

ذهبی در «عبر» در وقائع سنه اربع و خمسين و ثلاثمائه گفته:

[و فيها الحبر العلامه ابو حاتم محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ التميمي البستي الحافظ، صاحب التصانيف.

سمع أبا خليفه الجمحى و طبخته، بخراسان، و الشام، و العراق، و مصر، و الجزيره.

و كان من اوعيه العلم فى الحديث، و الفقه، و اللغه، و الوعظ و غير ذلك الخ[٣].

ص: ٢٦٧

١- الرياض النضره ج ٢ ص ١٦٩ .

٢- مفتاح النجا ، و نزل الابرار ص ٢١

٣- العبر فى خبر من غير ج ٢ ص ٣٠٦ ط الكويت ، و له ترجمه ايضا فى البدايه و النهايه ج ١١ - ص ٢٩٥ و طبقات الحفاظ ص ٣٧٤ - و تذكره الحفاظ ج ٣ ص ٩٢٠ و شذرات الذهب ج ٣ ص ١٦ و طبقات السبكي ج ٣ ص ١٣١ - و لسان الميزان ج

٥ ص ١١٢ و ميزان الاعتدال ج ٣ ص ٥٠٦ - و النجوم الزاهره ج ٣ ص ٣٤٢ - .

اما روایت ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی حدیث غدیر را:

پس در «کنز العمال» مسطورست:

[«من كنت مولاه، فعلى مولاه: اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اعن من اعانه» طب، عن عمرو بن مره، و زيد بن ارقم معا] (۱).

و نیز در آن مسطورست:

[«اللهم من كنت مولاه، فعلى مولاه، وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اعن من اعانه» ، طب، عن حبشى بن جناده] (۲).

و نیز در آن مسطورست:

[عن عميره بن سعد، قال: شهدت عليا على المنبر ناشدا اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم: من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدیر خم يقول ما قال؟ فقام اثنا عشر رجلا منهم أبو هريره، و أبو سعيد، و انس بن مالك فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» . طس] (۳).

و نیز در آن مسطورست:

ص: ۲۶۸

۱- کنز العمال للمتقى الهندی ج ۶ ص ۱۵۴ .

۲- کنز العمال ج ۶ ص ۱۵۴ .

۳- کنز العمال ج ۶ ص ۴۰۳

[عن عميره بن سعد، ان عليا جمع الناس في الرحبه، و انا شاهد، فقال:

انشد الله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول: «من كنت مولاه» ؟ فقام ثمانيه عشر رجلا، فشهدوا انهم سمعوا النبي صلى الله عليه و سلم، يقول ذلك.

طس [١] [٢].

و نیز در آن مسطورست:

[عن زيد بن ارقم، قال: نشد على الناس، من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول يوم غدیر خم: «أ لستم تعلمون انى اولى بالمؤمنين من انفسهم؟» قالوا: بلى قال: «فمن كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» ؟ ، فقام اثنا عشر رجلا، فشهدوا بذلك. طس [٣].

و نیز طبرانی در «معجم صغير» که بعنايت رب قدیر پیش این فقیر حاضر گفته:

[حدثنا أحمد بن ابراهيم بن عبد الله بن كيسان الثقفي المدني الاصبهاني سنه تسعين و مائتين.

حدثنا اسماعيل بن عمرو، حدثنا مسعر، عن طلحه بن مصرف، عن عميره ابن سعد، قال: شهدت عليا على المنبر ينادى اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم، من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول ما قال يقوم فيشهد؟ فقام اثنا عشر رجلا منهم ابو هريره، و أبو سعيد، و انس [٤] بن مالك، فشهدوا

ص: ٢٦٩

١- طب: رمز للمعجم الكبير للطبرانی ، و طس: رمز لمعجمه الاوسط .

٢- كنز العمال ج ٦ ص ٤٠٣ .

٣- كنز العمال ج ٦ ص ٤٠٣ .

٤- ان انسا كان ممن حول المنبر لا من شهود الحديث و هو الذى اصابته دعوه الامام عليه السلام كما فى الاحاديث ، ففى هذا المتن كما اشار إليه العلامة الامينى قدس سره فى الغدير ج ١ ص ١٨٢ فى الذيل تحريف واضح .

انهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه». لم يروه عن مسعر الا اسماعيل [١].

و نیز در «معجم صغیر» گفته:

[حدثنا أحمد بن اسماعيل بن يوسف العابد الاصبهاني، حدثنا أحمد بن الفرات الرازي، حدثنا عبد الرزاق، اخبرنا سفيان (٢) بن عيينه، عن عمرو بن دينار عن طاوس، عن بريده بن الحصيب، عن النبي صلى الله عليه و سلم، قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه». لم يروه عن سفيان بن عيينه الا عبد الرزاق تفرد به أحمد بن الفرات [٣].

و علامه عماد الدين أبو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الشافعي الدمشقي هم روايت طبرانی ذکر کرده، چنانچه در «تاریخ» خود گفته:

[قال الطبرانی: ثنا أحمد بن ابراهيم، عن عبد الله بن كيسان المدني، سنة تسعين و مائتين، ثنا اسماعيل بن عمر البجلي، ثنا مسعر، عن طلحة بن مصرف، عن عميره، قال: شهدت عليا على المنبر، يناشد أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم، من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول يوم غدیر خم إلا قام فشهد؟ فقام اثنا عشر رجلا منهم أبو هريره، و أبو سعيد، و انس بن مالك، فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه

ص: ٢٧٠

١- البدايه و النهايه ج ٧ ص ٣٤٧ - و المعجم الصغیر ص ٣٣ مطبعه الانصارى بالهند .

٢- يظهر من هذا السند ان سفيان بن عيينه اخذ الحديث من مشايخه و لم يبلغ العشره من عمره إذ ابن عيينه ولد سنة سبع بعد المائة و توفي عمرو بن دينار سنة (١١٥) / ١١٦ - الغدير ج ١ ص ٥٦

٣- المعجم الصغیر للطبرانی ص ٣٧ ط الانصارى بالهند .

اللهمّ وال من والاه، و عاد من عاداه[١].

جلالت طبرانی از کتب رجال اهل سنت

و سلیمان طبرانی از افاحم محدثین، و اعظام اساطین طرف ثانی است و فضل و جلالت، و نقد و براعت، و ثقت و امانت، و اعتماد و دیانت، و رزانت و متانت او از افادات محققین این حضرات ظاهر و باهر.

عبد الله بن اسعد یافعی در «مرآة الجنان» در وقائع سنه ستین و ثلاثمائه گفته:

[و فیها توفی الحافظ العلم، مسند العصر، ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب اللخمی الطبرانی، فی ذی القعدة باصبهان، و له مائه سنه و عشره اشهر.

كان ثقة صدوقا، واسع الحفظ، بصيرا بالعلل و الرجال و الابواب، كثير التصانيف.

و اول سماعاته بطبریه، ثم رحل الى القدس، ثم الى حمص، و جبله، و مدائن الشام، و حج، و دخل اليمن، و ورد الى مصر، ثم رحل الى العراق و اصفهان و فارس[الخ(٢).

ص: ٢٧١

-
- ١- البدايه و النهايه ج ٧ ص ٣٤٧
 - ٢- مرآة الجنان ج ٢ ص ٣٧٢ - و له ترجمه ايضا فى البدايه و النهايه ج ١١ ص ٢٧٠ و تاريخ اصبهان ج ٢ ص ٣٣٥ - و طبقات الحفاظ ص ٣٧٢ - و تذكره الحفاظ ج ٣ ص ٩١٢ و شذرات الذهب ج ٣ ص ٣٠ - طبقات الحنبله ج ٢ ص ٤٩ - و المنتظم ج ٧ ص ٥٤ و العبر ج ٢ ص ٣٢١ - و لسان الميزان ج ٣ ص ٧٣ - و ميزان الاعتدال ج ٢ ص ١٩٥ و النجوم الزاهره ج ٤ ص ٥٩ - و وفيات الأعيان ج ١ ص ٢١٥ .

اما روايت احمد قطيعی: پس در «مستدرک» حاکم مذکور است:

[اخبرنا ابو بکر احمد بن جعفر بن حمدان القطيعی ببغداد، من اصل کتابه، ثنا عبد الله بن احمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا يحيى بن حماد، ثنا ابو عوانه، ثنا ابو بلج، ثنا عمر بن ميمون، قال: انى لجالس عند ابن عباس إذ اتاه تسعه رهط، فقالوا: يا ابن عباس، اما ان تقوم معنا، و اما ان تخلو بنا من بين هؤلاء فقال ابن عباس بل انا اقوم معكم، قال: و هو يومئذ صحيح قبل ان يعمى، قال:

فانتدوا(١)، فتحدثوا فلا- ندرى، ما قالوا؟، قال: فجاء ينفض ثوبه و يقول: اف و تف(٢)، وقعوا فى رجل له بضع عشر فضائل، ليست لاحد غيره، وقعوا فى رجل قال له النبى صلى الله عليه و سلم: لأبعثن رجلا لا يخزيه الله ابدا، يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله، فاستشرف لها مستشرف، فقال: اين على؟، فقالوا: انه فى الرحى يطحن، قال: و ما كان احد ليطحن، قال: فجاء و هو ارمدا لا يكاد ان يبصر، قال: فنفت فى عينه، ثم هز الرايه ثلاثا فاعطاها اياه، فجاء على بصفيه بنت حى.

قال ابن عباس: ثم بعث رسول الله صلى الله عليه و سلم فلانا بسوره التوبه، فبعث عليا خلفه، فاحذها منه و قال: لا يذهب بها الا رجل هو منى و انا منه.

فقال ابن عباس: و قال النبى صلى الله عليه و سلم: لبنى عمه ايكم يوالينى فى الدنيا و الآخره فأبوا، قال: و على جالس معهم فقال على: انا او إليك فى الدنيا فى و الآخره، قال: فتركه معهم: و اقبل على رجل رجل منهم، فقال: ايكم يوالينى

ص: ٢٧٢

١- انتدوا جلسوا فى النادى

٢- اف و تف له: أى قدر له، و كلمه اف بضم الهمزه و تشديد الفاء، و فيها ست لغات بكسر الفاء و الضم و الفتح مع التنوين و بدونها.

فى الدنيا و الآخرة؟ فأبوا فقال على: انا او إليك فى الدنيا و الآخرة، فقال لعلى:

انت ولى فى الدنيا و الآخرة.

قال ابن عباس: و كان على اول من آمن من الناس بعد خديجه رضى الله عنها.

قال: و اخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم ثوبه فوضعه على على و فاطمه و حسن و حسين، و قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (١)).

قال ابن عباس: و شرى على نفسه، فلبس ثوب النبى صلى الله عليه و سلم، ثم نام مكانه.

قال ابن عباس: و كان المشركون يرمون رسول الله صلى الله عليه و سلم فجاء ابو بكر و على نائم، قال: و ابو بكر يحسب انه رسول الله صلى الله عليه و سلم قال:

فقال: يا نبى الله فقال له على: ان نبى الله صلى الله عليه و سلم قد انطلق نحو بئر ميمون (٢) قال: فانطلق ابو بكر فدخل معه الغار، قال: و جعل على عليه السلام يرمى بالحجارة كما كان يرمى نبى الله و هو يتضور و قد لف رأسه فى الثوب لا يخرج حتى اصبح، ثم كشف عن رأسه، فقالوا: انك للئيم، و كان صاحبك لا يتضور و نحن نرميه، و انت تتضور و قد استنكرنا ذلك.

فقال ابن عباس: و خرج رسول الله صلى الله عليه و سلم فى غزوه تبوك و خرج الناس معه، قال: فقال له على: اخرج معك؟ قال: فقال النبى صلى الله عليه و سلم:

لا، فبكى على، فقال له: «اما ترضى ان تكون منى بمنزله هارون من موسى، الا انه ليس بعدى نبى، انه لا ينبغي ان اذهب، الا و انت خليفتى» .

قال ابن عباس: و قال له رسول الله صلى الله عليه و سلم: «أنت ولى كل

ص: ٢٧٣

١- سورة الاحزاب : ٣٣

٢- بئر ميمون : كانت آخر بئر حفرت فى الجاهليه ، حفرها ميمون الحضرمى عبد الله ابن عماد .

مؤمن بعدی و مؤمنه» .

قال ابن عباس: و سد رسول الله صلى الله عليه و سلم ابواب المسجد غير باب على، فكان يدخل المسجد جنبا و هو طريقه ليس له طريق غيره.

قال ابن عباس: و قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من كنت مولاه، فان مولاه على» .

قال ابن عباس: و قد اخبرنا الله عز و جل في القرآن: انه رضى عن اصحاب الشجره، فعلم ما فى قلوبهم، فهل اخبرنا انه سخط عليهم بعد ذلك؟ .

قال ابن عباس: و قال نبى الله صلى الله عليه و سلم لعمر، حين قال: ائذن لى فاضرب عنقه، قال: و كنت فاعلا و ما يدريك، لعل الله قد اطلع الى اهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم. هذا حديث صحيح الاسناد و لم يخرجاه بهذه السياقه [١].

و احمد بن جعفر بن حمدان از اكابر و اجله اعيان، و صلحاي مشايخ جليل الشأن است.

عبد الكريم سمعاني در «انساب» بنسبت قطيعى گفته:

[المحدث المشهور ابو بكر احمد بن جعفر بن حمدان بن مالك بن شيبب القطيعى من قطيعه الدقيق محله فى اعلى غرى بغداد.

يروى عن اسحاق، و ابراهيم الحريين، و الكديمى، و أبى مسلم الكجى فكان يروى عن عبد الله بن احمد بن حنبل المسند عن ابيه و كان مكثرًا.

يروى عنه ابو عبد الله الحافظ ابن السبع، و ابو نعيم الحافظ الاصفهاني فى جماعه كثيره، آخرهم ابو محمد الحسن بن على الجوهري.

و مات فى ذى الحجه سنه ثمان و ستين و ثلاثمائه [٢].

ص: ٢٧٤

١- المستدرک للحاکم ج ٣ ص ١٣٢ .

٢- انساب السمعاني ج ١٠ ص ٤٦٥ ط حيدرآباد الدکن .

و محمد بن احمد ذهبى در «عبر» در وقائع سنه ثمان و ستين و ثلاثمائه گفته:

[و فيها توفى القطيعى، ابو بكر احمد بن جعفر بن حمدان بن مالك البغدادي مسند العراق، و كان يسكن بقطيعه الدقيق.

روى عن عبد الله بن الامام احمد «المسند»، و سمع من الكديمى، و ابراهيم الحربى، و الكبار.

توفى فى ذى الحجه، و له خمس و تسعون، و كان شيخا صالحا][^(١).

حديث غدير بروايت عبيد الله بن محمد المعروف بابن بطه

اما روايت عبيد الله بن محمد المعروف بابن بطه: پس در بحار الانوار نقلا عن «مناقب» ابن شهر آشوب طاب ثراه مذكور است:

[فضائل احمد و احاديث أبى بكر بن مالك، و ابانه ابن بطه، و كشف الثعلبى عن البراء، قال: لما اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم فى حجه الوداع كنا بغدير خم، فنادى ان الصلوه جامعه، و كسح للنبي صلى الله عليه و سلم تحت شجرتين، فاخذ بيد على، فقال: «أ لست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟» قالوا:

بلى يا رسول الله، فقال: «أو لست اولى من كل مؤمن بنفسه؟»، قالوا: بلى، قال: «هذا مولى من انا مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه». فقال:

فلقية عمر بن الخطاب، فقال له: هنيئا لك يا بن أبى طالب، اصبحت مولى كل مؤمن و مؤمنه][^(٢).

ص: ٢٧٥

١- العبر فى خبر من غير ج ٢ ص ٣٥٢ - و ترجمه أيضا الخطيب فى تاريخ بغداد ج ٤ ص ٧٤ - و ابن حجر فى لسان الميزان ج ١ ص ١٤٥ - و ابن الاثير فى اللباب ج ٢ ص ٢٧٣ - و الزركلى فى الاعلام ج ١ ص ١٠٣ - و الكحاله فى معجم المؤلفين ج ١ ص ١٨٢

٢- بحار الانوار ج ٣٧ ص ١٥٩ ط الحديث بيروت .

و ابن بطه از اکابر محدثین جلیل الاعتماد، و مشاهیر صلحاء و زهاد است عبد الکریم سمعانی در «انساب» در نسبت بطی گفته:
[ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطه العکبری البطی من اهل عکبرا، کان اماما فاضلا، عالما بالحديث، و
فقهه اکثر من الحديث.

و سمع جماعه من أهل العراق، و کان من فقهاء الحنابله.

صنف التصانیف الحسنه المفیده [الخ(۱)].

و نیز سمعانی در «انساب» بنسبت حنبلی گفته:

[و اشتهر بهذه النسبه جماعه، منهم ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد ابن حمدان بن بطه العکبری الحنبلی من أهل
عکبرا.

صنف التصانیف، و کان فاضلا زاهدا.

حدث عن أبي القاسم البغوی، و أبي بکر ابن أبي داود.

روی عنه ابو محمد الحسن بن علی الجوهری و ابو اسحاق ابراهیم ابن احمد البرمکی، و غیرهما. زرت قبره بعکبرا [۲].

حدیث غدیر بروایت ابو الحسن علی بن عمر دار قطنی

اشاره

اما روایت ابو الحسن علی بن عمر دار قطنی: پس در «کنز العمال» مسطور است:

[عن عبد الرحمن أبي لیلی، قال: خطب علی، فقال: انشد الله امرأ نشده

ص: ۲۷۶

-
- ۱- انساب السمعانی ج ۲ ص ۲۶۱ .
 - ۲- انساب السمعانی ج ۴ ص ۲۸۱ - و له ایضا ترجمه فی طبقات الحنابله ج ۲ ص ۱۴۴ - ۱۵۳ - و الاعلام ج ۴ ص ۳۵۴ - و
البدایه ج ۱۱ ص ۳۲۱ - و اللباب ج ۱ ص ۳۲۴ - و شذرات الذهب ج ۳ ص ۱۲۲ - و ایضاح المکنون ج ۱ ص ۸ - و معجم
المؤلفین ج ۶ ص ۲۴۵ .

الاسلام سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم اخذ بيدي، يقول:

«أ لست اولى بكم يا معشر المسلمين من انفسكم؟» قالوا: بلى يا رسول الله، قال:

«من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله»، الا قام فشهد؟ .

فقام بضعه عشر رجلا، فشهدوا، و كتم قوم فما فتوا من الدنيا حتى عموا و برصوا. قط في الافراد[1].

فضائل دار قطنى در كتب رجال عامه

و دار قطنى دار فضل و براعت، و عامر ربع عظمت و جلالت است و فضائل بهيه، و مناقب سنيه، و مدائح عليه، و محامد و ضيئه او نهايت مشهور، و بر افواه اكابر و صدور مذكور.

ذهبي در «عبر» در وقائع سنه خمس و ثمانين و ثلاثمائه گفته:

[الدار قطنى، ابو الحسن على بن عمر بن احمد البغدادى، الحافظ المشهور، صاحب التصانيف، فى ذى القعدة و له ثمانون سنه. روى عن البغوى و طبقته.

ذكره الحاكم، فقال: صار اوحد عصره فى الحفظ، و الفهم، و الورع، و اماما فى القراء و النجاه، صادفته فوق ما وصف لى، و له مصنفات يطول ذكرها.

و قال الخطيب: كان فريد عصره، و قريع دهره، و نسيج وحده، و امام وقته انتهى إليه علم الاثر، و المعرفة بالعلل، و اسماء الرجال، مع الصدق، و صحه الاعتقاد و الاضطلاع من علوم، سوى علم الحديث منها القراءات، و قد صنف فيها مصنفه، و منها المعرفة بمذاهب الفقهاء، و بلغنى انه درس فقه الشافعى على أبى سعيد الاصطخرى، و منها المعرفة بالادب و الشعر، فقيل: انه كان يحفظ دواوين جماعه.

ص: ٢٧٧

و قال ابو ذر الهروي: قلت للحاكم: هل رأيت مثل الدار قطنی؟ فقال: هو امام لم ير مثل نفسه، فكيف انا.

و قال البرقانی: كان الدار قطنی يملی علی العلل من حفظه.

و قال القاضي ابو الطيب الطبري: الدار قطنی امير المؤمنين فی الحديث [١].

روایت أبي طاهر محمد بن عبد الرحمن المخلص الذهبي

اما روايت أبي طاهر محمد بن عبد الرحمن المخلص الذهبي: پس محب طبری در «رياض النضره» بعد روايت رياح، و براء گفته:

[عن زيد بن ارقم، مثله خرجهما احمد فی «مسنده» و خرج الاول ابن السمان، و خرج احمد فی كتاب «المناقب» معناه، عن عمر، و زاد بعد قوله:

«و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و احب من احبه» .

قال شعبه: أو قال «ابغض من ابغضه» .

و خرج ابن السمان، عن عمر منه «من كنت مولاه، فعلى مولاه» .

و خرجه المخلص الذهبي، عن حبشي بن جناده و قال: بعد «و انصر من نصره و اعن من اعانه» . و لم يذكر ما بعده [٢].

و جلائل فضائل ناصعه، و عوالی مناقب خالصه مخلص ذهبي از افادات محققين عالی درجات ظاهر است.

عبد الكريم بن محمد سمعانی در «انساب» گفته:

ص: ٢٧٨

١- العبر فی خبر من غير ج ٣ ص ٢٨- و له ترجمه ايضا فی وفيات الأعيان ج ١ ص ٣٣١- و تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٣٤- و طبقات الشافعيه ج ٢ ص ٣١٠- و البدايه ج ١١ ص ٣١٧ و اللباب ج ١ ص ٤٠٤- و المنتظم ج ٧ ص ١٨٣- و النجوم الزاهره ج ٤ ص ١٧٢ و تذكره الحفاظ ج ٣ ص ٩٩١- و طبقات الحفاظ ص ٣٩٣.

٢- الرياض النضره ج ٢ ص ١٦٩ .

[المخلص بضم الميم وفتح الخاء و كسر اللام و فى آخرها الصاد، هذا الاسم لمن يخلص الذهب من الغش، و يفصل بينهما، و اشتهر به ابو طاهر محمد بن عبد الرحمن بن العباس بن عبد الرحمن بن زكريا المخلص من اهل بغداد، و كان ثقه صدوقا، صالحا مكثرا من الحديث.

سمع ابا بكر عبد الله بن ابي داود السجستاني، و ابا القاسم عبد الله بن محمد البغوى، و ابا محمد يحيى بن محمد بن صاعد، و احمد بن سليمان الطوسى، و عبيد الله بن عبد الرحمن السكرى، و رضوان بن احمد الصيدلانى، و جماعه من امثالهم.

روى عنه ابو بكر البرقانى، و ابو القاسم الازهرى، و ابو محمد الخلال و هبه الله بن الحسن اللالكائى، و ابو القاسم التنوخى، و ابو الحسين بن النقور، فى جماعه كثيره من المتقدمين و المتأخرين آخرهم الشريف ابو نصر محمد بن محمد بن على الزينبى الصوفى.

و كانت ولادته فى شوال سنه خمس و ثلاثمائه، و اول سماعه فى ذى القعدة سنه اثنى عشره و ثلاثمائه، من ابن بنت (١) احمد بن منيع البغوى.

و مات فى شهر رمضان سنه ثلث و تسعين و ثلاثمائه و له ثمان و ثمانون [٢].

حديث غدير بروايت محمد بن عبد الله الحاكم

اشاره

اما روايت محمد بن عبد الله الحاكم: پس در «مستدرک» بعد ذکر

ص: ٢٧٩

-
- ١- ابن بنت منيع البغوى : هو ابو القاسم البغوى عبد الله بن محمد المتوفى (٣١٧) و ابن منيع البغوى هو الحافظ الكبير
 - ٢- انساب السمعانى ج ١٢ ص ١٤١ ط حيدرآباد الدکن - و له ترجمه ايضا فى تاريخ بغداد ج ٢ ص ٣٢٢ - و اللباب ج ٣ ص ١١١ - و الاعلام ج ٧ ص ٦٣ - و هديه العارفين ج ٢ ص ٥٧ - و معجم المؤلفين ج ١٠ ص ١٤٠ .

روایت سلمه بن کهیل که سابقا در ذکر روایت دعلج گذشته، گفته:

[حدثنی محمد بن صالح بن هانی، ثنا احمد بن نصر، و اخبرنا محمد بن علی الشیبانی بالكوفه، ثنا احمد بن حازم الغفاری، و ثنا محمد بن عبد الله العمری ثنا محمد بن اسحاق(۱)، ثنا محمد بن یحیی(۲)، و احمد بن یوسف، قالوا: ثنا ابو نعیم، ثنا ابن اَبی عتبہ(۳)، عن الحكم، عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس، عن بریده الاسلمی رضی الله عنه، قال: غزوت مع علی الی الیمن، فرأیت منه جفوه و قدمت علی رسول الله صلی الله علیه و سلم، فذکرت علیا فتنقصته، فرأیت وجه رسول الله صلی الله علیه و سلم یتغیر، فقال: «یا بریده، أ لست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟» قلت: بلی یا رسول الله، فقال: «من كنت مولاه، فعلی مولاه» .

و ذکر الحدیث هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم و لم یخرجاه [۴].

و نیز در «مستدرک» مسطور است:

[حدثننا ابو الحسین محمد بن احمد بن تمیم الحنظلی ببغداد، ثنا ابو قلابه عبد الملک بن محمد الرقاشی، ثنا یحیی بن حماد، و حدثنی ابو بکر محمد بن احمد بن بالویه و ابو بکر احمد بن جعفر البزار، قالوا: ثنا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثنی اَبی، ثنا یحیی بن حماد، و ثنا ابو نصر احمد بن سهل الفقیه ببخاری، ثنا صالح بن محمد الحافظ البغدادی، ثنا خلف بن سالم المخرمی، ثنا یحیی بن حماد ثنا ابو عوانه، عن سلیمان الاعمش، قال: ثنا جبیب بن اَبی ثابت، عن اَبی الطفیل عن زید بن ارقم رضی الله عنه، قال: لما رجع رسول الله صلی الله علیه و سلم من

ص: ۲۸۰

۱- محمد بن اسحاق : هو ابن خزیمه النیسابوری المتوفی (۳۱۱) .

۲- محمد بن یحیی : هو الذهلی النیسابوری المتوفی (۲۵۸) .

۳- فی بعض النسخ : ابن عیینه ، و فی « الحلیه » لابی نعیم : ابن عیینه . و قال الامینی قدس سره : فی « الغدیر » ج ۱ ص ۲۰ : و یقال الصحیح : ابن اَبی غنیه ، كما فی المستدرک

۴- مستدرک الحاکم ج ۳ ص ۱۱۰ .

حجه الوداع، و نزل غدیر خم، امر بدوحات، فقممن قال: «كأني قد دعيت فاجبت، اني قد تركت فيكم الثقلين، احدهما اكبر من الآخر، كتاب الله تعالى، و عترتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض» ثم قال: «الله عز و جل مولاي، و انا ولي كل مؤمن»، ثم اخذ بيد علي رضي الله عنه، فقال: «من كنت وليه، فهذا وليه، اللهم وال من والاه» .

و ذكر الحديث بطوله هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه بطوله شاهده حديث سلمه بن كهيل عن أبي الطفيل أيضا صحيح على شرطهما، ثم ذكر حديث سلمه بن كهيل الذي سبق في ذكر روايه دعلج[[\(١\)](#)].

و نیز در «مستدرک» در مناقب زید بن ارقم مذکور است:

[اخبرني محمد بن علي الشيباني بالكوفة، حدثنا أحمد بن حازم الغفاري، حدثنا أبو نعيم، حدثنا كامل أبو العلاء، قال: سمعت حبيب بن أبي ثابت، يخبر عن يحيى بن جعدة عن زيد بن ارقم رضي الله عنه، قال: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم حتى انتهينا الى غدیر خم، فأمر بدوح، فكسح في يوم ما اتى علينا يوم كان اشد حرا منه، فحمد الله و اثنى عليه، و قال: «يا ايها الناس انه لم يبعث نبي قط الا ما عاش نصف ما عاش الذي كان قبله، و اني اوشك ان ادعى فاجيب، و اني تارك فيكم ما لن تضلوا بعده: كتاب الله عز و جل» ثم قام فاخذ بيد علي رضي الله عنه، فقال: «يا أيها الناس من اولي بكم من انفسكم؟» قالوا: الله و رسوله اعلم، قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» . هذا حديث صحيح الاسناد و لم يخرجاه[[\(٢\)](#)].

و نیز در «مستدرک» مذکور است:

ص: ٢٨١

١- مستدرک الحاکم ج ٣ ص ١٠٩ .

٢- مستدرک الحاکم ج ٣ ص ٥٣٣ .

[اخبرني الوليد، و أبو بكر بن قريش، ثنا الحسن بن سفيان، ثنا محمد بن عبده، ثنا الحسن بن الحسين (1)، ثنا رفاعه بن اياس الضبي، عن أبيه، عن جده، قال: كنا مع علي يوم الجمل، فبعث الى طلحه بن عبيد الله ان القني فاتاه طلحه، فقال: نشدتك الله، هل سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم، يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» ؟ ، قال: نعم، قال: فلم تقاتلني، قال: لم اذكر، قال: فانصرف طلحه (2).

فضائل حاكم در كتب رجال اهل سنت

و حاكم امام كبير، و حافظ شهير، و حائز فضل عزيز، و حاوي نبل اثير است.

يافعي در وقائع سنه خمس و اربعمائه گفته:

[و فيها الامام الكبير الحافظ الشهير: أبو عبد الله محمد بن عبد الله، المعروف بالحاكم بن البيهقي النيسابوري، امام أهل الحديث في وقته، كتب عن نحو الفى شيخ، و برع في معرفه الحديث و فنونه، و صنف التصانيف.

و تفقه على الامام أبي سهل الصعلوكي الفقيه الشافعي، و لازمه الدار قطنى، و سمع منه الامام أبو بكر القفال الشاشى، (3) و غيره من الائم (4).

ص: ۲۸۲

۱- قال الاميني قدس سره في «الغدير» ج ۱ ص ۱۸۶ في ذيل الصفحه: كذا في النسخ، و الصحيح به مكان رفاعه: حسين بن حسن الاشقر الفزارى الكوفى المتوفى (۲۰۸).

۲- المستدرک ج ۳ ص ۳۷۱.

۳- الشاش: مدينه وراء نهر سيحون. - اللباب -.

۴- مرآت الجنان ج ۳ ص ۱۴ - و له ترجمه ايضا في تذكره الحفاظ للذهبي ج ۳ ص ۱۰۳۹ و عبر في خبر من غير ج ۳ ص ۹۱

- و طبقات السبكي ج ۳ ص ۶۴ - و غايه النهايه ج ۲ ص ۱۸۴ و ميزان الاعتدال ج ۳ ص ۸۵ - و لسان الميزان ج ۵ ص ۲۳۲ -

و تاريخ بغداد ج ۵ ص ۴۷۳ و الوافى بالوفيات ج ۳ ص ۳۲۰.

اما روایت عبد الملک بن محمد ابو سعد خرکوشی: پس ابن شهر آشوب طاب ثراه در کتاب «مناقب» در ذکر حدیث غدیر کما فی «البحار» فرموده:

[الخرکوشی فی «شرف المصطفی» ، عن البراء بن عازب فی «خبر» ، فقال النبی صلی الله علیه و سلم: «اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» ، فلقیه عمر بعد ذلك، فقال: هنیئا لك یا ابن ابي طالب، اصبحت و امسیت مولی كل مؤمن و مؤمنه] (۱).

ترجمه خرکوشی در کتب رجال عامه

و مناقب حمیده، و فضائل سدیدة ابو سعد بر متتبع کتب رجالیه مخفی نیست.

ذهبی در «عبر» در سنه سبع و اربعمائه گفته:

[عبد الملک بن ابي عثمان، أبو سعد النیسابوری، الواعظ القدوه، المعروف بالخرکوشی (۲) صنف کتاب «الزهد» ، و کتاب «دلائل النبوه» و غیر ذلك.

قال الحاکم: لم أراجمع منه علماء و زهدا، و تواضعا، و ارشادا الى الله، زاده الله توفيقا، و اسعدنا بايامه.

ص: ۲۸۳

۱- بحار الانوار ج ۳۷ ص ۱۵۹ ط بیروت ، و مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۶ ط قم .

۲- الخرکوشی : بفتح الخاء و ضم الکاف و آخره شین ، نسبة الى سکه بنیسابور - اللباب - .

قلت: روی عن حامد الرفاء و طبقته، و توفي في جمادى الاولى [١].

حدیث غدیر بروایت ابو بکر احمد بن عبد الرحمن بن احمد الشیرازی

اما روایت ابو بکر احمد بن عبد الرحمن بن احمد الشیرازی، پس در ما بعد در دلیل اول از ادله دلالت حدیث غدیر بر امامت، عبارت او انشاء الله تعالی خواهی شنید، و خواهی دریافت که شیرازی صاحب کتاب «القاب»، از ائمه عالی القاب، و محدثین والا نصاب است [٢].

حدیث غدیر بروایت احمد بن موسی بن مردویه اصبهانی

اما روایت احمد بن موسی بن مردویه اصبهانی: پس میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی در «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» گفته:

[اخرج ابن مردويه عن ابن عباس مرفوعا، «اللهم من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و اخذل من خذله، و ابغض من ابغضه»] [٣].

و مدائح جلیله، و مناقب جمیله و مفاخر بهیه، و مآثر سنیه ابن مردویه که حافظ جلیل الشأن کثیر الاطلاع است، بر متبع ظاهر و باهر است.

جلال الدین سیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

ص: ٢٨٤

١- عبر فی خبر من غیر ج ٣ ص ٩٦ ط الکویت و له ترجمه أيضا فی انساب السمعانی ج ٥ ص ١٠١ - و تبیین کذب المفتری ص ٢٣٣ - و شذرات الذهب ج ٣ ص ١٨٤ - و الاعلام ج ٤ ص ٣١٠ و طبقات السبکی ج ٣ ص ٢٨٢ .

٢- ترجمه أبی بکر الشیرازی توجد فی شذرات الذهب ج ٣ ص ١٨٤ - الاعلام ج ١ ص ١٤٢ و مرآه الجنان ج ٣ ص ٢٠ - تذکره الحفاظ ج ٣ ص ١٠٦٥ - معجم المؤلفین ج ٢ ص ٢٤٦ .

٣- تفسیر المنارج ج ٦ ص ٤٦٣ ط مصر .

[ابن مردويه الحافظ الكبير العلامة أبو بكر أحمد بن موسى بن مردويه الاصبهاني، صاحب «التفسير» و «التاريخ» و «المستخرج على البخارى» .

سمع أبا سهل بن زياد القطان، و خلقا.

و كان قيما بهذا الشأن، بصيرا بالرجال، طويل الباع، مليح التصانيف ولد سنه ٣٣٣، و مات لست بقين من رمضان سنه ٤١٠ [١].

حديث غدیر بروایت احمد بن محمد بن يعقوب ابو علی مسكويه

اشاره

اما ذكر احمد بن محمد بن يعقوب ابو علی مسكويه حديث غدیر را: پس در كتاب «ندیم الفرید»، که مصطفی بن عبد الله در «كشف الظنون» بذكر آن گفته:

[ندیم الفرید لابی علی بن مسكويه، أحمد بن محمد بن يعقوب المتوفى سنه ٤٢١ احدى و عشرين و اربعمائه] [٢].

در کتابی که مأمون بجواب بنی هاشم نوشته، علی ما نقل مذکور است:

[فلم یقم مع رسول الله صلی الله علیه و سلم أحد من المهاجرین کقیام علی بن أبی طالب فانه آزره، و وقاه بنفسه، و نام فی مضجعه، ثم لم یزل بعد متمسکا باطراف الثغور، ینازل الابطال، و لا ینکل عن قرن، و لا یولی عن جیش، منیع القلب، یؤمر علی الجمیع، و لا یؤمر علیه أحد، اشد الناس وطأه علی المشرکین، و اعظمهم جهادا فی الله، و افقهم فی دین الله، و اقرأهم لكتاب الله، و اعرفهم بالحلال و الحرام، و هو صاحب الولاية فی حدیث غدیر خم، و صاحب

قوله صلی الله علیه و سلم: «انت

ص: ٢٨٥

١- طبقات الحفاظ ص ٤١٢ - وله أيضا ترجمه فی تاریخ اصبهان ج ١ ص ١٦٨ و تذکره الحفاظ ج ٣ ص ١٠٥٠ - و شذرات

الذهب ج ٣ ص ١٩٠ - و العبر ج ٣ ص ١٠٢ - و النجوم الزاهره ج ٤ ص ٢٥٤ - و الاعلام ج ١ ص ٢٤٦ .

٢- كشف الظنون ج ٢ ص ١٩٣٧ .

منى بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي» الخ[١].

جلالت ابن مسكويه در كتب اهل سنت

و طيب فضائل و محامد مسكويه ضائع، و جلالت و عظمت شان او شائع است.

ابو منصور عبد الملك بن محمد الثعالبي النيسابوريّ در «يتمه الدهر في محاسن اهل العصر» گفته:

[ابو علي مسكويه الخازن كان في الذروه العلياء من الفضل و الادب، و البلاغه و الشعر، و كان في ريعان شبابه متصلا بابن العميد مختصا به.

الى ان قال: ثم تنقلت به احوال جليله في خدمه بنى بويه، و الاختصاص ببهاء الدوله، و عظم شانها، و ارتفع مقدارها، فترفع عن خدمه الصاحب[٢].

و موفق الدين احمد بن قاسم الخزر جي الطيب المعروف بابن اصبيعه در «عيون الانباء في طبقات الاطباء» گفته:

[مسكويه فاضل في العلوم الحكيمه، متميز فيها، خير بصناعه الطب، جيد في اصولها و فروعها، و لمسكويه من الكتب: «كتاب الاشربه»، «كتاب البطيخ» كتاب «تهذيب الاخلاق»[٣].

ص: ٢٨٦

-
- ١- ينابيع الموده ص ٤٨٤ الباب الثاني و التسعون
 - ٢- معجم الادباء ج ٥ ص ٧ نقلا عن أبي منصور الثعالبي .
 - ٣- عيون الانباء في طبقات الاطباء ج ١ ص ٢٤٥ - و له ترجمه ايضا في ارشاد الاريب ج ٢ ص ٤٩ و الامتاع و المؤانسه ج ١ ص ٣٢ و ص ١٣٦ - و آداب اللغه ج ٢ ص ٣١٧ - و الذريعه ج ٤ ص ٦٦ - و هديه العارفين ج ١ ص ٧٣ و هو فيه «ابن مسكويه» كما في دائره المعارف الاسلاميه ج ١ ص ٢٧٧ .

اما روایت احمد بن محمد ثعلبی: پس در تفسیر او مسمى «بالكشف و البيان» که بعنایت رب منان نسخه عتیقه آن مزین باجازات علمای اعیان نزد این کثیر العصیان حاضر است، گفته:

[أخبرنا أبو القاسم يعقوب بن أحمد بن السري، أنا أبو بكر محمد بن عبد الله ابن محمد، حدثنا أبو مسلم ابراهيم بن عبد الله الكجی، نا حجاج بن منهال، نا حماد(۱) عن علی بن زید، عن عدی بن ثابت، عن البراء، قال: لما نزلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم فى حجه الوداع كنا بغدير خم، فنادى ان الصلوه جامعه، و كسح للنبى تحت شجرتين، فاخذ بيد على، فقال: «أ لست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟»، قالوا: بلى يا رسول الله، قال: «أ لست اولى بكل مؤمن من نفسه؟»، قالوا: بلى، قال: «هذا مولى من انا مولاہ، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه». قال: فلقیه عمر، فقال: هنيئا لك يا ابن أبى طالب، اصبحت مولى كل مؤمن و مؤمنه[۲].

فضائل و مناقب ثعلبی در کتب تراجم

و جلائل فضائل، و عوالی محامد ثعلبی بتفصیل در ما بعد انشاء الله تعالى خواهی شنید، در اینجا بر عبارت قاضی شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان البرمکی الاربلی الشافعی اکتفا می رود.

قال فى «وفیات الأعیان فى انباء ابناء الزمان»:

ص: ۲۸۷

۱- حماد: هو ابن سلمه بن دینار الحافظ البصرى المتوفى (۱۶۷)

۲- الكشف و البيان - مخطوط حدود المائه السابعة فى مكتبه آیه الله النجفی المرعشى ، كما حکى عنه فى مستدرکات حدیث الغدیر فى ذیل « احقاق الحق » ج ۳ ص ۳۲۵ .

[أبو اسحاق أحمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبي النيسابوري المفسر المشهور كان اوحد زمانه فى علم التفسير، و صنف «التفسير الكبير» الذى فاق غيره من التفاسير، و له كتاب «العرائس» فى قصص الانبياء صلوات الله عليهم و غير ذلك.

ذكره السمعاني و قال: يقال له الثعلبي، و الثعالبي و هو لقب له و ليس بنسب قاله بعض العلماء.

و قال أبو القاسم القشيري: رأيت رب العزه عز و جل فى المنام و هو يخاطبني و اخاطبه، فكان فى اثناء ذلك ان قال الرب تعالى اسمه: اقبل الرجل الصالح فالتفت فاذا أحمد الثعلبي مقبل.

و ذكره عبد الغافر بن اسماعيل الفارسي فى كتاب «سياق تاريخ نيسابور» و اثنى عليه و قال: هو صحيح النقل، موثوق به.

حدث عن أبى طاهر بن خزيمة، و الامام أبى بكر بن مهران المقرئ، و كان كثير الحديث كثير الشيوخ.

توفى فى سنه سبع و عشرين و اربعمائه.

و قال غيره: توفى فى المحرم سنه سبع و عشرين و اربعمائه.

و قال غيره: توفى يوم الاربعاء لسبع بقين من المحرم سنه سبع و ثلثين و اربعمائه رحمه الله تعالى[١].

ص: ٢٨٨

١- وفيات الأعيان ج ١ ص ٧٩، و توجد ترجمته ايضا فى طبقات السبكي ج ٣ ص ٢٣ - و معجم الادباء ج ٥ ص ٣٦ - و انباه الرواه ج ١ ص ١١٩ - و اللباب ج ١ ص ١١٩ و بغية الوعاه ص ١٥٤ - و غايه النهايه ج ١ ص ١٠٠ - و العبر ج ٣ ص ١٦١ - و الشذرات ج ٣ ص ٢٣٠ - و النجوم الزاهره ج ٤ ص ٢٨٣ - و تاريخ نيسابور ص ١٠٩ - و البدايه و النهايه ج ١٢ ص ٤٠ - و تذكره الحفاظ ج ٣ ص ١٠٩٠ .

اما روایت حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی: پس در «کنز العمال» ملا علی متقی مذکور است.

[«الا ان الله وليي و انا ولي كل مؤمن، من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» .

(طب) عن ابن عمر (ش) عن أبي هريره و اثني عشر من الصحابه (حم) (طب) عن أبي ايوب و جمع من الصحابه (ك) عن علي و طلحه (حم) (طب) (صلى الله عليه و آله) عن علي و زيد بن ارقم و ثلثين رجلا من الصحابه، أبو نعيم في «فضائل الصحابه» عن سعد، الخطيب عن انس [١].

فضائل أبي نعیم اصفهانی در کتب تراجم

و ابو نعیم اصفهانی از امثال اعلام محدثین، و افاضل فخام متبحرین، و اعظم حفاظ منقدين، و اکابر ايقاظ معتمدین است.

ذهبی در «عبر» در سنه ثلثین و اربعمائه گفته:

[و فيها توفي أبو نعیم الاصبهانی، أحمد بن عبد الله بن أحمد بن اسحاق الحافظ الصوفي الاحول، سبط الزاهد محمد بن يوسف بن البناء، باصبهان، في المحرم و له أربع و تسعون سنه.

اعتنى به ابوه و سمعه في سنه أربع و اربعين و ثلاثمائه، و بعدها استجاز له خيشمه الاطرابلسي، و الاصم، و طبقتهما، و تفرد في الدنيا بعلو الاسناد مع الحفظ و الاستبحار من الحديث و فنونه.

ص: ٢٨٩

روى عن ابن فارس، و العسال، و احمد بن معبد السمسار، و أبى على بن الصواف، و أبى بكر بن خلاد و طبقتهم، بالعراق و الحجاز و خراسان.

و صنف التصانيف الكبار المشهوره فى الاقطار[١].

و عبد الله بن اسعد يافعى در «مرآه الجنان» در سنه ثلثين و اربعمائه گفته:

[فيها توفى الحافظ الشيخ العارف ابو نعيم الاصفهاني أحمد بن عبد الله الاصفهاني الصوفى صاحب كتاب «حليه الاولياء» كان من اعلام المحدثين، و اكابر الحفاظ المفيدين، اخذ عن الافاضل و اخذوا عنه و انتفعوا به و كتاب «الحليه» من احسن الكتب. قلت: اما طعن ابن الجوزى فيها و تنقيصه لها، فهو من باب قولى:

لئن ذمها جاراتها و ضرائر و عبن جمالا فى حلاها و فى الحلى

فما سلمت حسناء من ذم حاسد و صاحب حق من عداوه مبطل

مع ابيات اخرى فى مدح الامام أبى حامد الغزالي.

و تصانيفه و كلامه العالى، و له كتاب «تاريخ اصفهان»، تفرد فى الدنيا بعلو الاسناد مع الحفظ.

روى عن المشايخ بالعراق و الحجاز و الخراسان، و صنف التصانيف المشهوره فى الاقطار[٢].

ص: ٢٩٠

١- عبر فى خبر من عبر ج ٣ ص ١٧٠ ط الكويت .

٢- مرآه الجنان ج ٣ ص ٥٢ و له ترجمه ايضا فى وفيات الأعيان ج ١ ص ٢٦ - و ميزان الاعتدال ج ١ ص ٢٠١ - و طبقات الشافعيه ج ٣ ص ٧ و المنتظم ج ٨ ص ١٠٠ - و البدايه ج ١٢ ص ٤٥ - و تذكره الحفاظ ج ٣ ص ١٠٩٢ و طبقات الحفاظ ص ٤٢٣ - و لسان الميزان ج ١ ص ٢٠١ - و معجم البلدان ج ١ ص ٢٩٨ و النجوم الزاهره ج ٥ ص ٣٠ - و شذرات الذهب ج ٣ ص ٢٤٥ .

اما روایت اسماعیل بن علی بن حسین بن زنجویه الرازی المعروف بابن السمان: پس در «ریاض النضره» بعد ذکر روایت ریاح مذکور است:

[و عنه قال بينما على جالس إذ جاء رجل، فدخل و عليه اثر السفر، فقال:

السلام عليك يا مولاي، قال: من هذا؟ فقال: ابو ايوب الانصاري، قال على:

افرجوا له، ففرجوا، فقال ابو ايوب: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه». خرج البغوى فى معجمه.

و عن البراء بن عازب، قال: كنا عند النبي صلى الله عليه و سلم فى سفر، فنزلنا بغدير خم، فنودى فينا الصلوه جامعته، و كسح لرسول الله صلى الله عليه و سلم تحت شجره، فصلى الظهر و اخذ بيد على و قال: «أ لستم تعلمون انى اولى بالمؤمنين من انفسهم؟» قالوا: بلى، فاخذ بيد على و قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» قال: فلقية عمر بعد ذلك، فقال: هنيئا لك يا ابن أبى طالب، اصبحت و امسيت مولى كل مؤمن و مؤمنه. و عن زيد بن ارقم مثله، خرجهما أحمد فى «مسنده»، و خرج الاول ابن السمان، و خرج أحمد فى كتاب «المناقب» معناه [١].

و نیز در آن مذکور است:

]

و خرج ابن السمان عن عمر منه «من كنت مولاه، فعلى مولاه». و خرج المخلص الذهبى [٢].

و نیز در آن مسطور است:

ص: ٢٩١

١- الرياض النضره ج ٢ ص ١٦٩ .

٢- الرياض النضره ج ٢ ص ١٦١ .

[و عن عمر انه قال: على مولى من كان رسول الله صلى الله عليه و سلم مولاہ.

و عن سالم قيل لعمر: انك تصنع بعلى شيئا ما تصنعه باحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم، قال: انه مولاى(۱).

و عن عمرو قد جاء الاعرابيان يختصمان، فقال لعلى: افض بينهما يا ابا الحسن فقضى على بينهما، فقال احدهما: أ هذا يقضى بيننا؟ فوثب إليه عمر، و اخذ بتليبيه، و قال: ويحك، ما تدرى من هذا؟ هذا مولاى و مولى كل مؤمن و من لم يكن على مولاہ، فليس بمؤمن(۲).

و عنه و قد نازعه رجل فى مسئله، فقال بينى و بينك هذا الجالس، و اشار الى على بن أبى طالب، فقال الرجل: هذا الابطن؟ فنهض عمر عن مجلسه، و اخذ بتليبيه حتى شاله من الارض، ثم قال: أ تدرى من صغرت؟ انه مولاى و مولى كل مؤمن. خرجهن ابن السمان(۳).

فضائل ابن سمان در كتب تراجم

و مخفى نماند كه ابن سمان ممدوح اكابر اعيان، و از حفاظ كبار، و محدثين عالى شأن است.

ابو الفضل عبد الكريم بن محمد بن عبد الكريم بن الفضل بن الحسن بن الحسين بن رافع الرافعى در «تدوين فى اهل العلم بقزوين» گفته:

[اسماعيل بن على بن الحسين السمان ابو سعد الرازى حافظ مكثر، سمع و جمع و كتب و طاف الكثير، و معجم شيوخه و «معجم البلدان» من جمعه يوضحان سعه رحلته و طلبه و سماعه، و ورد قزوين و تفحص عن شيوخها حين ورد، و سمع

ص: ۲۹۲

۱- الرياض النضرة ج ۲ ص ۱۷۰ .

۲- ذخائر العقبى للمحب الطبرى ص ۶۸

۳- الرياض النضرة ج ۲ ص ۱۷۰ ط الاتحاد المصرى الطبعة الاولى .

من المشهورين و الحاملين، و تتبع طبقات السماع على الاصول و معجم شيوخه على ما حكاه العاد يشتمل على الف و اربعمائه و اربعة و ثلثين شيخا.

و سمع منه ابو طاهر عبد الرحمن بن محمد بن الحسن بن الفضلکان، و ابو سعد اسماعيل بن احمد بن العباس الوكيل الرازی و غيرهما].

و محمد بن احمد ذهبی در «عبر» در ذكر وقائع سنه خمس و اربعين و اربعمائه گفته:

[ابو سعد السمان اسماعيل بن على الرازی الحافظ، سمع بالعراق و مكه و مصر و الشام، و روى عن المخلص و طبقته. قال الكنانى: كان من الحفاظ الكبار زاهدا عابدا، يذهب الى الاعتزال. قلت: كان متبحرا فى العلوم، و هو القائل من لم يكتب الحديث لم يتغرغر بحلاوه الاسلام، و له تصانيف كثيره. يقال: انه سمع من ثلثه آلاف شيخ، و كان رأسا فى القراءه، و الحديث، و الفقه، بصيرا بمذهبي أبى حنيفه و الشافعى، لكنه من رؤس المعتزله و كان يقال انه ما رأى مثل نفسه] (1).

و عبد الله بن اسعد يافعى در «مرآه الجنان» در ذكر حوادث سنه خمس و اربعين و اربعمائه گفته:

[الحافظ ابو سعد السمان اسماعيل بن على الرازی.

قال الكنانى: كان من الحفاظ الكبار، زاهدا، عابدا و يقال: انه سمع من ثلثه آلاف شيخ.

و كان رأسا فى القراءه، و الحديث، و الفقه. بصيرا بمذهبي أبى حنيفه و الشافعى لكنه من رؤس المعتزله.

قلت: و ما سمعت ان احدا له من الشيوخ مثل هذا المذكور الا الحافظ ابا

ص: ٢٩٣

سعيد السمعانى، فان شيوخه يزيدون على اربعة آلاف شيخ [١].

و جلال الدين سيوطى در «طبقات الحفاظ» گفته:

[السمان الحافظ الكبير المتقن ابو سعد اسماعيل بن على بن الحسين بن زنجويه الرازى.

سمع ابا طاهر المخلص و الطبقة، و كان من الحفاظ الكبار، اماما بلا مدافعه فى القرآن، و الحديث، و الرجال، و الفرائض، و الشروط، و فقه أبى حنيفة، و الخلاف زاهدا، ورعا، معتزليا و مع ذلك. قال من لم يكتب بالحديث، لم يتغرغر [٢] بحلاوه الاسلام، صنف كثيرا، و مات فى شعبان سنة ٤٤٥ [٣].

و در «كشف الظنون» گفته:

[«الموافق بين اهل البيت و الصحابه و ما رواه كل فريق فى حق الآخر» للحافظ أبى سعد اسماعيل بن على بن زنجويه الرازى السمان، المتوفى سنة ٤٤٥ خمس و اربعين و اربعمائه، اختصره العلامة جار الله ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشري المتوفى سنة ثمان و ثلثين و خمسمائه بحذف الاسانيد و التكرار و اقتصر على نصوص الاخبار [٤].

حديث غدير بروايت بيهقى

اشاره

اما روايت ابو بكر احمد بن الحسين بن على البيهقى، پس شيخ

ص: ٢٩٤

١- مرآة الجنان ج ٣ ص ٦٣ ط دائره المعارف حيدرآباد

٢- تغرغر بالماء : رددها فى حلقه

٣- طبقات الحفاظ ص ٤٣٠ - و ترجمته توجد ايضا فى تذكره الحفاظ ج ٣ ص ١١٢١ و شذرات الذهب ج ٣ ص ٢٧٣ - و

لسان الميزان ج ١ ص ٤٢١ - و ميزان الاعتدال ج ١ ص ٢٣٩ و النجوم الزاهره ج ٥ ص ٥١ - و الجواهر المضيئه ج ١ ص ١٥٦ .

٤- كشف الظنون ج ٢ ص ١٨٩٠ .

نور الدین علی بن محمد المعروف بابن الصباغ المالکی المکی در «فصول مهمه» گفته:

[و روی الامام احمد بن حنبل فی «مسنده» عن البراء بن عازب، انه قال:

کنا فی سفر، فنزلنا بغدیر خم، فنودی فینا الصلوه جامعه، و کسح لرسول الله صلی الله علیه و سلم تحت شجرتین، فصلی الظهر و اخذ بید علی (علیه السلام)، فقال:

«أ لستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟» قالوا: بلی، قال: «أ لستم تعلمون انی اولی بكل مؤمن من نفسه؟» قالوا: بلی، فقال: «اللهم من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» .

فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلك، فقال له: هنيئاً لك يا ابن أبى طالب، أصبحت و امسيت مولى كل مؤمن و مؤمنة.

و روی الحافظ ابو بکر احمد بن الحسين البيهقي رحمه الله تعالى ايضاً هذا الحديث بلفظه مرفوعاً الى البراء بن عازب [١].

و اخطب خوارزم هم روايات عديده از بيهقي نقل کرده و جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي هم در «نظم درر السمطين» [٢] روايت بيهقي ذکر کرده كما ستسمع فيما بعد انشاء الله تعالى.

و علو منزلت، و سمو مرتبت، و تبحر و تمهر، و رياست و تصدر، و نقد و تحقيق و براعت و حفظ، و اتقان و مهارت، و عظمت و جلالت شأن بيهقي حاجت بيان ندارد.

مکانت بيهقي در کتب تراجم

جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بکر سيوطى، در «طبقات الحفاظ»

ص: ٢٩٥

١- الفصول المهمه ص ٢٥ .

٢- نظم درر السمطين ص ١٠٩ ط طهران بتحقيق الدكتور هادى الامينى .

كفته:

[البهقي الامام الحافظ العلامة شيخ خراسان، ابو بكر احمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجردي صاحب التصانيف.

ولد سنة ٣٨٤ في شعبان، ولزم الحاكم، و تخرج به و اكثر منه جدا و هو من كبار اصحابه، بل زاد عليه بانواع من العلوم.

كتب الحديث و حفظه من صباه و برع، و اخذ في الاصول، و انفرد بالاتقان و الضبط و الحفظ و رحل، و لم يكن عنده «سنن النسائي» و لا «جامع الترمذي» و لا «سنن ابن ماجه» و عمل كتبا لم يسبق إليها «كالسنن الكبرى» و «الصغرى» و «شعب الايمان» و «الاسماء و الصفات» و «دلائل النبوه» و «و البعث» و «الآداب» و «الدعوات» و «المدخل» و «المعرفه» و «الترغيب و التهيب» و «الخلافيات» و «الزهد» و «المعتقد» و غير ذلك مما يقارب الف جزء.

و بورك له في علمه لحسن قصده، و قوه فهمه و حفظه، و كان على سيره العلماء قانعا باليسير.

مات في عشر جمادى الاولى سنة ٤٥٨ بنيسابور و نقل في تابوت الى بيهق مسيره يومين [١].

حديث غدیر بروایت قرطبي

اشاره

اما روايت ابو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمري

ص: ٢٩٦

١- طبقات الحفاظ ص ٤٣٣- و توجد ترجمه البهقي ايضا في الانساب ج ٢ ص ٤١٢ و البدايه و النهايه ج ١٢ ص ٩٤- و تبين كذب المفترى ص ٢٦٥- و تذكره الحفاظ ج ٣ ص ١١٣٢ و شذرات الذهب ج ٣ ص ٣٠٤- و طبقات السبكي ج ٤ ص ٨ و العبر ج ٣ ص ٢٤٢ و اللباب ج ١ ص ١٦٥- و معجم البلدان ج ١ ص ٨٠٤- و المنتظم ج ٨ ص ٢٤٢ و النجوم الزاهره ج ٥ ص ٧٧- و وفيات الأعيان ج ١ ص ٢٠.

القرطبي حديث غدیر را: پس در «استیعاب فی معرفه الاصحاب» که نسخ عدیده آن بعنایت رب الارباب بنظر خادم الطلاب رسیده، و بتصریح کاتب جلبی در «کشف الظنون» کتاب جلیل القدر است گفته:

[و روی بریده و ابو هریره، و جابر، و البراء بن عازب، و زید بن ارقم کل واحد منهم عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال يوم غدیر خم: «من كنت مولاه فعلى مولاه»] (۱).

و محاسن و مدائح، و مفاخر و جلائل، و مکارم و مآثر ابن عبد البر صاحب «استیعاب» در بر و بحر معروف و مشهور، و بر السنه اکابر و صدور مذکور و استیعاب آن مفضی بتطویل و اطباب.

فضائل ابن عبد البر قرطبی در کتب تراجم

عبد الله بن اسد یافعی در «مرآه الجنان» در ذکر وقائع سنه ثلث و ستین و اربعمائه گفته:

[الحافظ ابو عمر بن عبد البر القرطبی، احد الاعلام، و صاحب التصانیف و عمره خمس و تسعون سنه و خمسہ ایام.

قیل و لیس لاهل المغرب احفظ منه مع الثقه، و الدین، و النزاهه، و التبجر فی الفقه و العربیه و الاخبار].

الی ان قال: [و کان له بسطه کبیره فی علم النسب مع ما تقدم من الفقه و الاخبار و العربیه] (۲).

ص: ۲۹۷

۱- الاستیعاب ج ۲ ص ۴۷۳ .

۲- مرآه الجنان ج ۳ ص ۸۹- و توجد ترجمه ایضا فی تذکره الحفاظ ج ۳ ص ۱۱۲۸ و طبقات الحفاظ ص ۴۳۲ - و شذرات الذهب ج ۳ ص ۳۱۴ - و العبر ج ۳ ص ۲۵۵ و وفيات الأعیان ج ۲ ص ۳۴۸ - و الاعلام ج ۹ ص ۳۱۶ .

اما روایت احمد بن علی الخطیب البغدادی: پس از عبارت سابقه «کنز العمال» ظاهر است.

و هی هذه:

[عن عبد الرحمن قال: شهدت عليا في الرحبه ينشد الناس انشد الله، من سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم، يقول يوم غدیر خم: «من كنت مولاه فعلى مولاه» لما قام فشهد؟ قال عبد الرحمن: فقام اثني عشر بدریا كانی انظر الى احدهم، فقالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: «أ لست اولی بالمؤمنین من انفسهم، و ازواجی امهاتهم؟» فقلنا: بلی، فقال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه». عم (عليه السلام) ابن جریر خط(۱)(صلى الله عليه وآله)[۲].

و ابو بکر خطیب محدث لیب، و حافظ اریب، و فاقد حسیب، و صاحب شأن عجیب، و حائز فضل غریب است.

عبد الله بن اسد یافعی در «مرآة الجنان» در وقائع سنه ثلث و ستین و اربعمائه گفته:

[و الحافظ احد الائمة الاعلام، صاحب التواليف المنتشرة في الاسلام، أبو بکر الخطیب أحمد بن علی بن ثابت البغدادی.

روی عن أبی عمر بن مهدی، و ابن الصلت الاهوازی و طبقتهما.

و رحل الى البصره و نيسابور و اصبهان و دمشق و الكوفه و الری.

و صنف قريبا من مائه مصنف، و فضله اشهر من ان یوصف.

ص: ۲۹۸

۱- (عم) و (ع) و (خط) و (ص) رموز لعبد الله بن احمد، و أبی یعلی، و الخطیب البغدادی، و سعید بن منصور.

۲- کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۷

و اخذ الفقه عن أبي الحسن المحاملي، و القاضي أبي الطيب الطبرى.

و كان فقيها يغلب عليه الحديث و التاريخ. توفي يوم الاثنين سابع ذى الحجه، و قال السمعاني فى شوال، و كان الشيخ أبو اسحاق الشيرازى من جمله من حمل نعشه و كان يراجعه فى تصانيفه. قلت: لعله يعنى فيما يتعلق بالحديث.

و ذكر محب الدين ابن النجار بسنده ان أبا بكر بن زهيرا الصوفى كان قد أعد لنفسه قبرا الى جانب قبر بشر الحافى، و كان يمضى إليه فى كل اسبوع مره و ينام فيه و يقرأ فيه القرآن كله، فلما مات الخطيب و كان قد اوصى ان يدفن الى جانب قبر بشر، جاء أصحاب الخطيب الى ابن زهير او سألوه ان يدفن الخطيب فى القبر الذى اعده لنفسه و ان يؤثر به، فامتنع من ذلك امتناعا شديدا، و قال:

اعدته لنفسى منذ سنين يؤخذ منى، فلما رأوا ذلك، جاؤا الى الشيخ أبى سعد الصوفى، و ذكروا له ذلك فاستحضره، و قال له: أنا لا اقول اعطهم القبر و لكن اقول لك: لو ان بشر الحافى فى الاحياء و انت الى جانبه، فجاء أبو بكر الخطيب و يقعد دونك أ كان يحسن بك ان تقعد اعلى منه؟ قال: لا بل كنت اقوم اجلسه فى مكانى، قال: فهكذا ينبغى ان يكون الان، قال: فطاب قلبه و اذن لهم فى دفنه فى القبر المذكور فى باب حرب.

و كان الخطيب قد تصدق بجميع ماله و هو مائتا دينار و فرقها على ارباب الحديث و الفقهاء و الفقهاء فى مرضه، و أوصى ان يتصدق عنه بجميع ما عليه من الثياب، و وقف جميع كتبه على المسلمين، و لم يكن له عقب، و رثيت له منامات صالحه بعد موته، و كان قد انتهى إليه علم الحديث و حفظه.

قال ابن ماكولا: لم يكن للبغداديين بعد الدار قطنى مثل الخطيب [١].

و تقى الدين ابو بكر احمد بن محمد بن عمر بن محمد الدمشقى

ص: ٢٩٩

[أحمد بن على بن ثابت بن أحمد بن مهدى، الحافظ أبو بكر الخطيب البغدادي، أحد حفاظ الحديث و ضابطيه المتقنين.

ولد فى جمادى الآخر سنة اثنتين و تسعين و ثلاثمائة.

و تفقه على القاضى أبى الطيب الطبرى، و أبى الحسن المحاملى، و استفاد من الشيخ أبى اسحاق الشيرازى، و أبى نصر بن الصباغ.

و شهرته فى الحديث تغنى عن الاطناب فى ذكر مشايخه فيه، و تعداد البلدان التى رحل إليها و سمع فيها، و ذكر مصنفاته فى ذلك، فانها تزيد على ستين مصنفا، منها «تاريخ بغداد».

قال ابن ماكولا: كان آخر الأعيان ممن شاهدناه معرفه و حفظا، و اتقانا، و ضبطا لحديث رسول الله صلى الله عليه و سلم، و تفننا فى عله و اسانيد، و علما بصحيحه و غريبه و فرده و منكره. و قال: و لم يكن للبغداديين بعد الدار قطنى مثله.

و قال الشيخ أبو اسحاق الشيرازى: كان أبو بكر الخطيب يشبه بالدار قطنى، و نظرائه فى معرفه الحديث و حفظه.

و قال ابن السمعانى: كان مهيبا، وقورا، ثقه، متحريرا، حجه حسن الخط، كثير الضبط، فصيحاً، ختم به الحفاظ.

و قال غيره: كان يتلو فى كل يوم و ليله ختمه، و كان حسن القراءه، جهورى الصوت.

توفى فى ذى الحجه سنة ثلث و ستين و اربعمائه، و دفن الى جانب بشر الحافى.

و قال ابن خلكان: سمعت ان الشيخ أبا اسحاق ممن حمل جنازته لانه انتفع به كثيرا و كان يراجعه فى الاحاديث التى يودعها كتبه تكرر النقل عنه فى اوائل القضاء

حدیث غدیر بروایت واحدی

اما روایت ابو الحسن علی بن احمد الواحدی: پس عبارت او در ادله دلالت حدیث غدیر انشاء الله القدير ذکر خواهم کرد (۲).
و واحدی از اجله مفسرین، و اعظم متقدمین، و استاد زمانه، و متفرد و یگانه در نحو و تفسیر بوده، و سعادت در تصانیف برای او حاصل شده و مردمان بر حسن تصانیفش اجماع کردند، و مدرسین در مدارس خود بتدریس آن پرداختند.

قاضی شمس الدین احمد بن محمد المعروف بابن خلکان الاربلی الشافعی در «وفیات الأعیان» گفته:

[علی بن أحمد بن محمد بن علی بن متویه الواحدی صاحب التفسیر المشهوره.

كان استاد عصره فی النحو و التفسیر و رزق السعاده فی تصانیفه، و اجمع الناس علی حسنها، و ذكرها المدرسون فی تدریسهم،
منها «البسيط فی تفسیر القرآن الکریم» و كذلك «الوسيط» و كذلك الوجیز، و منه اخذ أبو حامد الغزالی

ص: ۳۰۱

-
- ۱- ترجمه الخطیب توجد فی غیر واحد من كتب التراجم و إليك بعضها : منها وفیات الأعیان ج ۱ ص ۳۲ و معجم الادباء ج ۴ ص ۱۳ - المنتظم ج ۸ ص ۲۶۵ - طبقات السبکی ج ۳ ص ۱۲ - و تذکره الحفاظ ج ۳ ص ۳۱۲ - و شذرات الذهب ج ۳ ص ۱۳۱۲ - و العبر ج ۳ ص ۲۵۳ و اللباب ج ۱ ص ۱۹۱ - و النجوم الزاهره ج ۵ ص ۸۷ - و البدایه ج ۱۲ ص ۱۰۱ .
 - ۲- ذکر الواحدی فی اسباب النزول ص ۱۵۰ بأسناده نزول آیه التبلیغ یوم غدیر خم فی امیر المؤمنین علیه السلام .

اسماء كتبه الثلثه، و له كتاب «اسباب النزول» و «التحبير في شرح اسماء الله تعالى الحسنی».

الی ان قال:

[و كان الواحدی المذكور تلميذ الثعلبی، صاحب التفسیر، المقدم ذكره فی حرف الهمزه، و عنه اخذ علم التفسیر و أربی علیه.

و توفي عن مرض طویل فی جمادی الآخر سنه ثمان و ستین و اربعمائه بمدینه نيسابور، رحمه الله] (١).

حدیث غدیر بروایت ابو سعید مسعود بن ناصر السجستانی

اما روایت ابو سعید مسعود بن ناصر السجستانی: پس سابقا ظاهر گردید که او هم کتابی مفرد، که مجلدات آن بهفده مجلد می رسد، در جمع طرق حدیث غدیر تصنیف نموده، و آن را بکتاب «درایه فی حدیث الولاية» موسوم ساخته، درین مقام بعض روایات او باید شنید.

پس باید دانست که مسعود سجستانی در کتاب مذکور از عبد الله بن عباس علی ما نقل روایت کرده:

[قال لما خرج النبی صلی الله علیه و سلم الی حجه الوداع نزل بالجحفه، فاتاه جبرئیل علیه السلام، فأمره ان یقوم بعلی، فقال صلی الله علیه و سلم: «أیها الناس، أ لستم تزعمون انی اولى بالمؤمنین من انفسهم؟» قالوا: بلی یا رسول الله، قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و احب من احبه، و ابغض من ابغضه، و انصر من نصره، و اعز من اعزه، و اعن

ص: ۳۰۲

۱- وفيات الأعیان ج ۳ ص ۳۰۳- و توجد ترجمه الواحدی أيضا فی انباه الرواه ج ۲ ص ۲۲۳ و النجوم الزاهره ج ۵ ص ۱۰۴ - و طبقات السبکی ج ۳ ص ۲۸۹ - و الاعلام ج ۵ ص ۵۹.

قال ابن عباس: وجبت والله في اعناق القوم [١].

و مسعود بن ناصر صاحب فضل زاهر، و نبل باهر، و مجد فاخر است و مدح و ثنای او سابقا بر زبان اعلام اکابر شنیدی فلیتذکر [٢].

حدیث غدیر بروایت ابن مغازلی شافعی

اما روایت ابو الحسن علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی:

پس در کتاب «مناقب علی بن ابي طالب علیه السلام» تصنیف او مذکور است:

[حدثنا أبو الحسن محمد بن أحمد بن عماره العطار في سنة ثمانی عشر و ثلاثمائه (٣) قال: حدثنا الحسين بن علی بن الاسود العجلي، قال: حدثنا محمد بن الصلت، قال: حدثنا شريك عن داود هو ابن يزيد الاودي، عن أبيه، عن أبي هريره، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم، يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» [٤].

ص: ٣٠٣

-
- ١- نقله العلامة المجلسي قدس سره في « البحار » ج ٣٧ ص ١٨٠ - ط بيروت ، عن « الطرائف » عن السجستاني .
 - ٢- العباقت ج ١ ص ١٥٣ - ١٥٥ - من هذا الطبع - و ترجمته توجد أيضا في طبقات الحفاظ ص ٤٤٧ و تذكره الحفاظ ج ٤ ص ١٢١٦ - و شذرات الذهب ج ٣ ص ٣٥٧ - و الاعلام ج ٨ ص ١١٧ - و معجم المؤلفين ج ١٢ ص ٢٣١ .
 - ٣- حدث ابن المغازلي هذا الحديث من ابي نصر أحمد بن محمد بن صاعد المتوفى (٤٨٢) ، عن السيد ابي طالب حمزه بن محمد الجعفرى الفقيه الامامى ، عن ابي الحسين أحمد بن الحسن الكلابى محدث دمشق المعروف باخى تبوك المتوفى (٣٩٦) ، عن ابي الحسن العطار المتوفى (٣٢٣) .
 - ٤- مناقب علی بن ابي طالب (ع) لابن المغازلي الشافعي (ص ٤٤٣) .

و ابن المغازلی در صدر کتاب «مناقب» حدیث غدیر را بطرق کثیره، و اسانید عدیده روایت کرده.

چنانچه شیخ ابو الحسن یحیی بن الحسن الاسدی الحلبی الربعی المعروف بابن بطریق قدس الله نفسه الزکیه در کتاب «عمده» بعد ذکر روایات عدیده که انشاء الله تعالی در ما بعد مذکور خواهد شد گفته:

[و قد ذکر ابن المغازلی من احادیث یوم الغدیر ما قدمنا ذکره من طرق احمد ابن حنبل، نشیر الی اول راو، و الی من یرفع الخبر الیه، کراهیه التطویل من غیر اثاره نفع زائد.

فمن ذلك انه روى احد ذلك عن أبي طالب محمد بن احمد بن عثمان، یرفعه الی ابي الضحی الی زید بن ارقم (۱).

و الثانی یرویه عن ابي طاهر محمد بن علی البیع، عن احمد بن صلت الاهوازی (۲)، یرفعه الی عطیه، عن ابي سعید الخدری (۳).

الثالث

عن ابي طالب محمد بن احمد بن عثمان، عن محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی الحافظ البغدادی، یرفعه الی حبه العرنی یدکر یوم الغدیر، فقام اثنا عشر رجلا من اهل بدر منهم زید بن ارقم، فقالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یوم غدیر خم: «من کنت مولاه، فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» (۴).

الرابع

عن احمد بن عبد الوهاب، عن الحسين بن محمد العدل العلوی

ص: ۳۰۴

۱- المناقب ص ۲۰ - الحدیث (۲۵) .

۲- هو ابو الحسن احمد بن محمد بن احمد بن موسی بن الصلت الاهوازی البغدادی المتوفی (۴۰۹) .

۳- المناقب ص ۲۰ - الحدیث (۲۶) .

۴- المناقب ص ۲۱ - الحدیث (۲۷)

الواسطى، يرفعه الى بريده يذكر خروجه مع على الى اليمن، و شكايته عليا و قول النبي صلى الله عليه و سلم له عند ذلك «من كنت مولاه، فعلى مولاه، و من كنت وليه، فعلى وليه». و قد تقدمت سياقه الخبر(١).

الخامس

يرويه عن أبى الفضل محمد بن الحسين بن عبد الله البرجى الاصفهانى يرفعه الى أبى جعفر محمد بن على بن الحسين عن ابيه على، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه»(٢).

السادس

يرويه عن احمد بن محمد البزاز، قال: حدثنى الحسين بن محمد العدل يرفعه الى رباح بن الحارث، قال: كنا مع على فى الرحبه، إذ جاء ركب من الانصار، فقالوا: السلام عليك يا مولانا، قال: كيف ذا و انتم قوم من العرب؟ قالوا: سمعنا رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدير خم، يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» ثم انصرفوا، فقلت: من القوم؟ فقالوا: قوم من الانصار و فينا ابو ايوب الانصارى(٣).

السابع

قال: اخبرنا احمد بن محمد بن محمد بن الحسين بن محمد العدل قال: حدثنى اسماعيل بن أبى الحكم الحوارى (٤)، قال: حدثنى يحيى الصوفى(٥) قال: حدثنى اسماعيل بن أبى الحكم الثقفى، قال: حدثنى شاذان، عن عمران بن

ص: ٣٠٥

١- المناقب ص ٢١ - الحديث (٢٨)

٢- مناقب ابن المغازلى ص ٢١ - الحديث (٢٩) .

٣- المناقب ص ٢٢ - الحديث (٣٠)

٤- فى المناقب الذى حققه البهردى : « الجواربى » من غير ذكر الاسم ، و لعله محمد بن صالح بن خلف البغدادى المتوفى (٣٢١) .

٥- فى المصدر السابق : احمد بن يحيى الصوفى ، و يحتمل انه احمد بن يحيى بن زكريا الازدى الصوفى المتوفى (٢٦٤) .

مسلم، عن سويد(۱) بن أبي صالح، عن ابيه عن أبي هريره، عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لعلي: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»(۲).

الثامن

قال: اخبرنا ابو طالب محمد بن عثمان، يرفعه الى الاعمش، عن ابراهيم(۳) عن علقمه، عن عبد الله، يعنى ابن مسعود، ان النبي صلى الله عليه و سلم قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»(۴).

ثم ذكر بعد ذلك عن ابن المغازلي اربع اخبار آخر، سندكر انشاء الله ثلثه منها فيما بعد، و الرابع حديث بريده].

حديث غدیر بروایت حسکانی

اما روايت عبيد الله بن عبد الله الحسکانی: پس سابقا در جزء اول(۵) اين جلد شنيدى كه او كتاب خاص در طرق حديث غدیر تصنيف نموده و آن را «دعاء الهداه الى اداء حق الموالاه» نام نهاده.

حديث غدیر بروایت علی بن الحسن الخلعی

اما روايت علی بن حسن بن حسين الخلعی حديث غدیر را: پس ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[عن أبي اسحاق، عن عمر و ذی مر، و سعید بن وهب، و زید بن یثیع، قالوا:

ص: ۳۰۶

۱- سويد : اظن انه تصحيف ، و الصحيح سهيل بن أبي صالح ، و هو ابو يزيد السمان المدني المتوفى (۱۳۸)

۲- مناقب ابن المغازلي ص ۲۲ - الحديث (۳۱) .

۳- ابراهيم : هو ابن يزيد بن قيس بن الاسود الفقيه الكوفي المتوفى (۹۵)

۴- مناقب ابن المغازلي ص ۲۳ - الحديث (۳۲) - العمده لابن بطريق ص ۵۳ - ۵۴ .

۵- عبقات الانوار ج ۱ ص ۱۳۷

سمعنا عليا يقول: نشدت الله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم، يقول يوم غد ير خم ما قال: لما قام؟ فقام ثلثه عشر رجلا، فشهدوا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: «أ لست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟» قالوا: بلى يا رسول الله، فأخذ بيد علي، فقال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه و احب من احبه، و ابغض من ابغضه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله». البزار، و ابن جرير و الخلعى فى «الخلعيات»، قال الهيثمى: رجال اسناده ثقات. قال ابن حجر: و لكنهم شيعه [١].

و خلعى از أصحاب كشف و كرامت، و اكابر و اعيان اهل سنت و جماعت و اجله حاملين لواء صناعت، و اعظم حائزين كمال و براعت، و بعيدتر از اوهام ارباب خلاعت است.

محمد بن احمد بن عثمان ذهبى در «سير النبلاء» گفته:

[الخلعى الشيخ الامام الفقيه القدوه، مسند الديار المصريه، القاضى أبو الحسن على بن الحسن بن الحسين بن محمد الموصلى الاصل المصرى الشافعى الخلعى، صاحب «الفوائد العشرين»: و راوى السيره النبويه، مولده بمصر فى اول سنه خمس و اربعمائه.

و سمع أبا محمد بن عبد الرحمن بن عمر بن النحاس، و أبا العباس بن الحاج، و أبا سعد أحمد بن محمد المالينى، و أبا العباس منير بن أحمد الخشاب (٢) و اسماعيل ابن رجاء الاديب، و الحسن بن جعفر المكللى (٣)، و أبا عبد الله بن نظيف، و الحصيب ابن عبد الله القاضى، و شعيب بن عبد الله بن المنهال، و أبا نعمان تراب بن عمر،

ص: ٣٠٧

١- كنز العمال ج ٦ ص ٤٠٣ .

٢- أبو العباس : منير بن أحمد الخشاب بن الحسن المصرى المعدل المتوفى (٤١٢) .

٣- فى المصدر المطبوع الذى راجعناه : الكلى

و أحمد بن الحسين العطار، و أبا حازم محمد بن الحسين، و اسماعيل بن بكران، و عبد الوهاب بن أبي الكرام، و غيرهم.

و كان آخر من حدث عن جماعه كابن النحاس، و الماليني.

حدث عنه أبو علي الصدفي، و محمد بن طاهر، و أبو الفتح سلطان بن ابراهيم الفقيه، و سليمان بن محمد بن أبي داود الفارسي، و علي بن محمد بن سلامه الروحاني، و عبد الكريم بن سوار التكمي، و عبد الحق بن أحمد البانياسي، و محمد ابن حمزه الغرقى اللغوى، و القاضي أبو بكر بن العربي، و عبد الله بن رفاعه السعدى و آخرون.

قال ابن سكره: هو فقيه، له تصانيف، ولى القضاء و حكم يوما واحدا و استعفى، و انزوى بالقرافه (1)، و كان مسند مصر بعد الحبال. و قال أبو بكر بن العربي: شيخ معتزل فى القرافه، و له علو فى الروايه، و عنده «فوائد»، و قد حدث عنه الحميدى، و عبر عنه بالقرافى.

و قال آخر: كان يبيع الخلع لملوك مصر.

و قال الحافظ اسماعيل بن الانماطى: سمعت أبا صادق عبد الحق بن هبه الله القضاعى المحدث، سمعت العالم أبا الحسن على بن ابراهيم بن بنت أبي سعد يقول: كان القاضى الخلعى يحكم بين الجن، و انهم أبطؤوا عليه قدر جمعه، ثم اتوه، قالوا: كان فى بيتك اترج، و نحن لا ندخل مكانا يكون فيه.

قال أبو الميمون بن وردان: نا أبى الفضل، نا بعض المشايخ، عن أبى الفضل الجوهري الواعظ، قال: كنت اتردد الى الخلعى، فقمتم فى ليله مقمره، ظننت الصبح، فاذا على باب مسجده فرس حسنه، فصعدت: فوجدت بين يديه شابا لم

ص: ٣٠٨

١- القرافه : بفتح القاف و الراء المخففه قرافتان : الكبرى و هى التى به ظاهر مصر و الصغرى و هى به ظاهر القاهره و بها قبر الشافعى .

أر احسن منه يقرأ القرآن، فجلست استمع الى ان قرأ جزءا، ثم قال للشيخ:

آجرك الله قال: نفعك الله، ثم نزل، فنزلت خلفه، فلما استوى على الفرس طارت به، فغشى على، و القاضي يصيح بي اصعد يا أبا الفضل، فصعدت، فقال: هذا من مؤمنى الجن يأتى فى الاسبوع مره يقرأ جزءا و يمضى.

قال الانماطى: قبر الخلعى بالقرافه يعرف بقبر قاضى الجن و الانس يعرف باجابه الدعاء عنده.

قال: و سألت شجاعا المدلجى، و غيره، عن الخلعى النسبه الى أى شىء فما أخبرنى أحد بشىء.

و سألت السيد الربعى و كان عارفا بأخبار المصريين عدلا، فقال: كان أبوه بزازا، و كانت امراء المصريين من أهل العصر يشترون الخلع من عنده، و كان يتصدق بثلث مكسبه. . .

الى ان قال: قال ابو الحسن على بن احمد العابد: سمعت الشيخ بن بختشاه قال: كنا ندخل على القاضى أبى الحسن الخلعى فى مجلسه، فنجده فى الشتاء و الصيف عليه قميص واحد، و وجهه فى غايه الحسن، لا يتغير من البرد و لا من الحر فسألته عن ذلك، فتغير وجهه و دمعت عيناه، ثم قال: أ تكتم على ما اقول؟ قلت:

نعم، قال: غشيتنى حماه يوما، فتمت فى تلك الليله، فهتف هاتف فنادانى باسمى فقلت: لبيك داعى الله، فقال: قل لبيك ربى الله، ما تجد من الالم؟ قلت: الهى و سيدى قد اخذت الليله منى الحمى ما قد علمت، فقال: قد أمرتها ان تقلع عنك فقلت: الهى و البرد ايضا، فقال: قد امرت البرد ايضا ان يقلع عنك فلا تجد الم البرد و لا الحر، فقال: و الله ما أحس بما انتم فيه من الحر و لا من البرد.

قال هبه الله بن الاكفانى: مات الخلعى بمصر فى السادس و العشرين من ذى

الحججه سنه اثنتين و تسعين و اربعمائه[١].

و نیز ذهبی در «عبر فی خبر من غیر» در سنه اثنتين و تسعين و اربعمائه گفته:

[و الخلعی، القاضي، ابو الحسن علی بن الحسن المصری، الفقیه الشافعی، و له ثمان و ثمانون سنه.

سمع عبد الرحمن بن عمر النحاس، و ابا سعد المالینی و طائفه، و انتهى إليه علو الاسناد بمصر.

قال ابن سكره: فقیه له تصانیف ولی القضاء و حکم یوما و استعفی، و انزوی بالقرافه، توفی فی ذی الحججه، قلت: و كان یوصف بدین و عبادہ[٢].

و شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی در «طبقات شافعیه» گفته:

[القاضی ابو الحسن علی بن حسن بن الحسن الموصلی الاصل الخلعی نسبه الی بیع الخلع، لانه كان یبعتها لملوك مصر.

ولد بمصر فی المحرم من السنه الخامسه بعد اربعمائه، و كان فقیها صالحا له کرامات و تصانیف و روایات متسعه، و كان اعلى اهل مصر اسنادا جمع له ابو نصر احمد بن الحسن الشیرازی عشرين جزء خرجها عنه و سماها الخلعیات.

تولی قضاء الدیار المصریه فاقام فيه یوما واحدا، ثم استعفی، توفی بمصر فی ذی الحججه سنه اثنتين و تسعين و اربعمائه و له ثمان و ثمانون سنه.

قال فی «العبر» و ابن خلکان فی تاریخه: و كان والده ایضا فقیها شافعیاً، توفی

ص: ٣١٠

١- سیر النبلاء ج ١٩ ص ٧٤

٢- العبر فی خبر من غیر ج ٣ ص ٣٣٤ ط الکویت

بمصر فی شوال سنه ثمان و اربعین و اربعمائه [۱].

حدیث غدیر بروایت ابو حامد غزالی

اما ذکر ابو حامد محمد بن محمد غزالی حدیث غدیر را: پس از عبارت کتاب او مسمی ب «سر العالمین و کشف ما فی الدارین» که در ما بعد انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد، واضح و لائح می گردد (۲) و مدائح و محاسن و مآثر و معالی غزالی هم، در ما بعد بسمع تو خواهد رسید، فکن من المتربصین.

حدیث غدیر بروایت حسین بن مسعود

اما روایت حسین بن مسعود، پس در کتاب او «مصایح السنه» مذکور است:

[عن زید بن ارقم عن النبی علیه السلام قال: «من کنت مولاه، فعلی مولاه»] (۳).

و بغوی از اعظام حفاظ معتمدین، و اجله محیین دین متسنین است.

جلال الدین سیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

[محبی السنه البغوی، الامام الفقیه الحافظ المجتهد، ابو محمد الحسین بن مسعود بن محمد الفراء الشافعی، و یلقب ایضا رکن الدین صاحب «معالم التنزیل»

ص: ۳۱۱

-
- ۱- طبقات الاسنوی ج ۱ ص ۴۷۹ ط بغداد - و ترجمه الخلعی توجد ایضا فی طبقات السبکی ج ۵ ص ۲۵۳ - و وفیات الأعیان ج ۳ ص ۳۱۷ - و النجوم الزاهره ج ۵ ص ۱۶۴ و الشذرات ج ۳ ص ۳۹۸ - و حسن المحاضره ج ۱ ص ۲۲۸ - و مرآه الجنان ج ۳ ص ۲۵۵ و کشف الظنون ج ۱ ص ۷۲۲ - و انساب السمعانی ج ۵ ص ۱۷۸ - و الاعلام ج ۵ ص ۸۲.
 - ۲- سر العالمین و کشف ما فی الدارین ص ۹.
 - ۳- مصایح السنه ج ۲ ص ۱۹۹.

و «شرح السنه» و «التهذيب» و «المصابيح» و غير ذلك.

تفقه على القاضي حسين و حدث عنه، و عن أبي عمر عبد الواحد المليحي.

و بورك له في تصانيفه، لقصده الصالح، فانه كان من العلماء الربانيين، ذا تعبد و نسك و قناعه باليسير.

و آخر من روى عنه بالاجازه ابو المكارم فضل الله بن محمد البرقاني الذي اجاز للفخر بن البخاري.

مات بمروالروذ في شوال سنه ست عشره و خمسمائه، عن ثمانين^[١].

حديث غدیر بروایت رزین بن معاویه العبدري

اما روايت رزین بن معاویه العبدري حديث غدیر را: پس در كتاب «جمع بين الصحاح الستة» على ما نقل عنه گفته:

[عن أبي سريحه، او زيد بن ارقم ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال:

«من كنت مولاه، فعلى مولاه»].

و رزین عالم رزین و شهير، و محدث متين و كبير است.

محمد بن احمد ذهبي در «عبر» در وقائع سنه خمس و ثلثين و خمس مائه گفته:

[و رزین بن معاویه ابو الحسن العبدري الاندلسي السرقسطي مصنف «تجريد الصحاح» روى «كتاب البخاري» عن أبي مكتوم بن

أبي ذر و «كتاب مسلم»

ص: ٣١٢

١- طبقات الحفاظ ص ٤٥٧ - و ترجمته ايضا توجد في البدايه و النهايه ج ١٢ ص ١٩٣ و تذكره الحفاظ ج ٤ ص ١٢٥٧ - و

شذرات الذهب ج ٤ ص ٤٨ - و العبر ج ٤ ص ٣٧ و طبقات السبكي ج ٧ ص ٧٥ - و مرآة الجنان ج ٣ ص ٢١٣ - و معجم

البلدان ج ١ ص ٦٩٥ و النجوم الزاهره ج ٥ ص ٢٢٣ - و وفيات الأعيان ج ١ ص ١٤٥ .

عن الحسين الطبري، و جاور بمكه دهرا، و توفي في المحرم [١].

حديث غدیر بروایت احمد بن محمد العاصی

اما روايت احمد بن محمد العاصی پس در «زين الفتى فى شرح سوره هل اتى» (٢) گفته:

[اما بعد فقد سألتى بعض من اوجبت فى الله سبحانه حقه و ذمامه، و الزمت نفسى اتحافه و اكرامه، لما انفق فى الاختلاف إلينا ايامه، ان اذكر له نكتا من شرح سوره الانسان، و اجعل ذلك إليه من غرر الصنائع و الاحسان، بعد ما رأنى لخصت بعض فوائد سوره الرحمن، و استخرجت اصولا- فى علوم القرآن، ثم راجعنى فيه مره بعد اخرى، ليكون ذلك له عظه و ذكرى، فرأيت الاشتغال باسعافه اولى و احرى، مراعاة لحقوقه و حقوق اسلافه، و مباداه الى انعامه و اتحافه، و محاماه على اوليائه و اخلافه، فابتدأت بعد الاستخاره، معتصما بالله سبحانه، فانه نعم المولى و نعم النصير، و راغبا إليه فيما و عد من الاجر، فان ذلك عليه يسير، و هو على ما يشاء قدير، و لقد كان من اوكد ما دعانى إليه، و اشد ما حدانى عليه، بعد الذى قدمت ذكره، و بينت امره، ظن بعض الجهله الاغثام، و الغفله الذين هم فى بلادهم الاغنام بنا معاشر آل الكرام، و جماعه اهل السنه و الجماعه الاحكام، انا نستجيز الوقيعه فى المرتضى، رضوان الله عليه، و حباه خير ما لديه و فى اولاده، ثم فى شيعته و احفاده، و كيف نستجيز ذلك، و هو الذى قال النبى صلى الله عليه و سلم: «من

ص: ٣١٣

-
- ١- العبر فى خبر من غير ج ٤ ص ٩٥ ط الكويت - و توجد ترجمته ايضا فى شذرات الذهب ج ٤ ص ١٠٦ - و الرساله المستطرفه ص ١٣٠ - و الاعلام ج ٣ ص ٤٦ و هديه العارفين ج ١ ص ٣٦٧ و ارخ وفاته سنه (٥٢٤) .
 - ٢- قال الامينى رضوان الله عليه : هذا الكتاب من انفس كتب العامه - فيه آيات العلم و بينات العبقرية .

كنت مولاه فعلى مولاه» .

و هذا حديث تلقته الامه بالقبول، و هو موافق للاصول.

اخبرنا الشيخ الزاهد جدى أبو عبد الله أحمد بن المهاجرين الوليد رضى الله عنه و ارضاه.

قال: اخبرنا الشيخ الزاهد أبو على الهروى الاديب، عن عبد الله بن عروه:

قال: حدثنا يوسف بن موسى القطان، عن مالك بن اسماعيل، قال: حدثنا جعفر بن زياد الاحمر، عن يزيد بن أبى زياد، و عن مسلم بن سالم، قالا أخبرنا عبد الرحمن ابن أبى ليلى، قال: سمعت عليا كرم الله وجهه ينشد الناس يقول انشد كل امرئ مسلم سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدير خم يقول الا قام؟ فقام اثنا عشر بدريا، فقالوا اخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم بيد على فرفعها ثم قال: «ايها الناس أ لست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟» قالوا: بلى يا رسول الله، قال: «اللهم من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» .

و أخبرنى الصالح أبو بكر محمد بن أحمد الجلاب رحمه الله قال: أخبرنا أبو سعيد عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب الرازى الصوفى فى شهر رمضان سنه خمس و سبعين و ثلاثمائه قال: أخبرنا أبو أحمد بن منه النيسابورى السمسار، قال: أخبرنا أبو جعفر الحضرمى، قال: حدثنا على بن سعيد الكندى، قال: حدثنا جرير بن السرى بن اسماعيل الهمدانى، قال: حدثنا أبى، عن سعيد بن وهب الهمدانى. قال: نشد أمير المؤمنين على بن أبى طالب كرم الله وجهه الناس بالرحبه فقال: انشد الله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» . فقام اثنا عشر رجلا فشهدوا.

و أخبرنى شيخى محمد بن أحمد الجلاب رحمه الله. قال: أخبرنا أبو

أحمد الهمداني، قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله الصفار، قال: حدثنا أحمد بن مهرا، قال: حدثنا علي بن قادم، قال حدثنا فطر. قال حدثنا أبو الطفيل.

قال شهد عليا في الرحبه. قال انشد الله رجلا، يوم غدیر خم يقول ما قال الا قام؟ قال فقام قوم فشهدوا أن رسول الله صلى الله عليه و سلم. قال يوم غدیر خم:

«من كنت مولاه، فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» .

فقلت، و كان في نفسى شيء، فقلت زيد بن ارقم فأخبرته بما قال علي، فقال:

و ما تنكر سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقوله.

و لهذا الحديث طرق سوى ما ذكرناه ياتيكم في الفصل الخامس من هذا الكتاب ان شاء الله عز و جل].

و نیز در «زين الفتى» مذکور است:

[و من ذلك

قوله صلى الله عليه و سلم يوم غدیر خم: «من كنت مولاه فعلى مولاه» .

أخبرني شيخى محمد بن أحمد رحمه الله، قال أخبرنا أبو أحمد الهمداني، قال حدثنا أبو جعفر محمد بن ابراهيم بن محمد بن عبد الله بن جباله القهستاني، قال حدثنا أبو قريش محمد بن جمعه بن فلف القائنى، قال حدثنا أبو يحيى محمد بن عبد الله بن يزيد المقرئ قال: حدثنا أبى، قال: حدثنا حماد بن سلمه، عن على بن زيد بن جدعان، عن عدى بن ثابت عن البراء بن عازب قال لما قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» قال عمر: هنيئا لك يا أبا الحسن أصبحت مولى كل مسلم.

و أخبرني شيخى محمد بن أحمد رحمه الله، قال: أخبرنا أبو سعيد الرازى، قال: قرئ على أبى الحسن على بن محمد بن مهرويه القزوينى بها و أنا أسمع،

قال: حدثنا داود بن سليمان بن وهب، قال: حدثنا على بن موسى الرضا (عليه السلام) ،

قال: حدثني أبي موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي بن أبي طالب رضي الله عنه، عن أبيه علي بن أبي طالب رضي الله عنهم، قال: قال رسول الله صلى الله عليه «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذل من خذله و انصر من نصره»[.

و نیز در «زین الفتی» گفته:

[و أخبرني الشيخ أحمد بن محمد اسحاق بن جمع، قال اخبرنا علي بن الحسين بن علي الدرסקي الرامی، عن محمد بن الحسين بن القاسم، عن الامام أبي عبد الله محمد بن كرام رضي الله عنه، عن علي بن اسحاق، قال حدثنا حبيب بن حبيب اخو حمزه الزيات، عن أبي اسحاق الهمداني، عن عمرو(1)، عن زيد بن ارقم ان نبی الله صلى الله عليه اتى غدیر خم فخطب الناس فحمد الله و اثنى عليه حتى إذا فرغ من خطبته اخذ بيد علي و بعضده حتى رئى بياض ابطه، فقال: «ايها الناس من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اعن من اعانه و احب من احبه». ثم قال لعلي: «يا علي الا اعلمك كلمات تدعو بهن لو كانت ذنوبك مثل عدد الذر لغفر لك مع انك مغفور؟ قل اللهم لا اله الا أنت تبارك سبحانك رب العرش العظيم»[.

و نیز در «زین الفتی» در ذکر مشابهه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم گفته:

[و أما المولى و الولایه،

فان النبى صلى الله عليه و سلم قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه» .

أخبرنا محمد بن أبي زكريا رحمه الله، قال: أخبرنا أبو بكر العدل، قال:

ص: ٣١٦

١- عمرو: يحتمل انه عمرو بن مره الكوفى الهمداني المتوفى (١١٦) .

أخبرنا عبد الله بن محمد السيرافي قال: حدثنا محمد بن الهياج قال: حدثنا اسماعيل بن زكريا، عن يزيد(١) عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، قال: نشد على الناس ان من سمع رسول الله صلى الله عليه يقول: «من كنت مولاه فان عليا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؟ فقام اثنا عشر بدرية، فقالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله صلى الله عليه يقول:

«أ لست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟» .

قال: فقلنا: بلى، قال: «اللهم من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» .

مذكور في ترجمه عبد الرحمن بن أبي ليلى عن علي.

و أخبرنا محمد بن أبي زكريا رحمه الله، قال: أخبرنا أبو حفص بن عمر، من اصل سماعه، قال: أخبرنا أبو محمد بن عبد الله بن اسحاق بن ابراهيم الخراساني في صفر سنة احدى و اربعين و ثلاثمائة، قال: حدثنا أحمد بن الهيثم، قال: حدثنا أبو نعيم، قال: قلت لفطر: كم بين قول رسول الله صلى الله عليه لعلي: «من كنت مولاه فعلى مولاه» الى وفاته صلى الله عليه؟ قال: مائه يوم فطر لعله ابن خليفه(٢).

و أخبرنا محمد بن أبي زكريا رحمه الله، قال: أخبرنا أبو الحسن محمد بن علي بن الحسين بن الحسن بن القاسم بن محمد بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب الهمداني الوصي.

قدم علينا من بخارا سنة أربع و ثمانين و ثلاثمائة، قال: حدثنا أحمد بن علي بن مهدي، هو ابن صدقه الرقي، بالرمله، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا علي بن

ص: ٣١٧

١- يزيد : هو يزيد بن أبي زياد الكوفي المتوفى (١٣٦) .

٢- فطر : بن خليفه الحنط الكوفي المتوفى (١٥٣) .

موسى الرضا عليه السلام، قال: حدثنا أبى، عن أبيه جعفر بن محمد الصادق، قال:

حدثنى أبى، عن أبيه على بن الحسين، عن أبيه، عن جده على بن أبى طالب قال:

قال رسول الله صلى الله عليه: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» .

و أخبرنا محمد بن أبى زكريا رحمه الله، قال: أخبرنا أبو الحسن محمد بن عمر بن بهته البزاز بقراءه، أبى الفتح ابن أبى الفوارس الحافظ عليه ببغداد فأقر به قال: أخبرنا أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد بن عبد الرحمن بن عقده الهمداني مولى بنى هاشم قراءه عليه من أصل كتابه سنة ثلثين و ثلاثمائة قدم علينا ببغداد.

قال: حدثنا ابراهيم بن الوليد بن حماد، قال: أخبرنا أبى، قال: أخبرنا يحيى ابن يعلى، عن حرب بن صبيح، عن ابن اخت حميد الطويل، عن ابن جدعان(١) عن سعيد بن المسيب، قال: قلت لسعد بن أبى وقاص: انى اريد ان اسألك عن شىء و انى اتقيك، قال: سل عما بدا لك، فانما انا عمك، قال: قلت: مقام رسول الله صلى الله عليه فيكم يوم غدير خم قال: نعم، قام فينا بالظهيره، فأخذ بيد على بن أبى طالب و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» .

فقال أبو بكر و عمر امسيت يا ابن أبى طالب مولى كل مؤمن و مؤمنه.

و أخبرنا محمد بن أبى زكريا رحمه الله، قال: أخبرنا أبو الحسن محمد بن أبى اسماعيل العلوى الرضى الهمداني بنيسابور، قال: حدثنا محمد بن عمر البزاز قال: حدثنا عبد الله بن زياد المقبرى، قال: حدثنا أبى، قال: حدثنا حفص بن عمر العمرى، قال: حدثنا غياث بن ابراهيم، عن طلحه بن يحيى، عن عمه عيسى(٢).

ص: ٣١٨

١- ابن جدعان : على بن زيد بن جدعان البصرى المتوفى (١٢٩) .

٢- عيسى : هو ابن طلحه بن عبيد الله التميمى المدنى المتوفى (١٠٠) أو (١٠١) .

عن طلحه بن عبيد الله، ان النبي صلى الله عليه قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه».

و نیز در آن گفته:

[و اخبرني شيخى محمد بن أحمد رحمه الله، قال: أخبرنا على بن ابراهيم بن على الهمداني، قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن دينار، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن نصر اللباد، قال: حدثنا أبو نعيم، قال: حدثنا فطر، عن أبي الطفيل، قال: جمع على الناس فى الرحبه، فقال: أنشد الله كل امرئ سمع رسول الله صلى الله عليه يوم غدیر خم، و هو آخذ بيدي، و هو يقول: أ لست اولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ لما قام فشهد؟ فقام ناس كثير فشهدوا أن النبي صلى الله عليه قال: «من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». فقال أبو الطفيل: فخرجت و فى نفسى شىء فلقيت زيد بن ارقم فقلت سمعت عليا يقول كذا و كذا قال: فلم تنكر ذلك فقد سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول ذلك].

حدیث غدیر بروایت زمخشری

اما ذکر محمود بن عمر زمخشری حدیث غدیر را: پس در کتاب «ربیع الابرار و نصوص الاخبار» که بعنایت پروردگار نسخ عدیده آن از نظر این خاکسار گذشته در باب حادی و اربعون گفته:

[حج معاویه فطلب امرأه يقال لها: دارمیه الحجونیه من شیعہ علی علیه السلام، و كانت سوداء ضخمة، فقال: کیف حالک یا بنت حام؟ فقالت: بخیر و لست بحام انما أنا امرأه من کنانه، فقال: صدقت، هل تعلمین لم دعوتک قالت: یا سبحان الله و انی لم أعلم الغیب، قال: لا- لأسألك لم اجبت علیا و ابغضتني، و والیتہ و عادیتني؟ قالت: أ و تعیني؟ قال: لا، قالت: اما إذا ابیت فأنی اجبت علیا علی عدله فی

ص: ۳۱۹

الرعيه، و قسمه بالسويه، ابغضتك على قتال من هو اولى بالامر منك، و طلبك ما ليس لك، و واليت عليا على ما عقد له رسول الله صلى الله عليه و سلم من الولايه يوم خم بمشهد منك، و حبه للمساكين، و اعظامه لاهل الدين... إلخ].

و نیز در «ربيع الابرار» مذکور است:

[ليه الغدير معظمه عند الشيعة، محياه عندهم بالتهجد، و هي الليله التي خطب فيها رسول الله صلى الله عليه و سلم بغدير خم على اقطاب الجمال، و

قال في خطبته: «من كنت مولاه فعلى مولاه»].

و فضل و جلالت و كمال و براعت زمخشرى عمده الاحبار، شائع در اقطار و امصار، و مسلم علمای كبار است.

محيى الدين عبد القادر بن أبى الوفا محمد القرشى الحنفى در «جواهر مضيئه» گفته:

[محمود بن عمر بن محمد بن عمر الزمخشرى، الامام الكبير، المضروب به المثل فى علم الادب، لقى الفضلاء، و صنف التصانيف: التفسير، و غريب الحديث و غيرهما، و له ديوان شعر، و شهرته تغنى عن الاطناب بذكره.

ولد بزمخشر، قريه من قرى خوارزم، فى رجب سنه سبع و ستين و اربعمائه و توفى رحمه الله تعالى بجرجانيه خوارزم، ليله عرفه سنه سبع و ثلثين و خمسمائه و اجاز للحافظ السلفى^(۱).

ص: ۳۲۰

۱- الجواهر المضيئه فى طبقات الحنفيه ج ۲ ص ۱۶۰ و يوجد ترجمته أيضا فى وفيات الأعيان ج ۲ ص ۸۱- و ارشاد الاريب ج ۷ ص ۱۴۷- و لسان الميزان ج ۶ ص ۴- و الاعلام ج ۸ ص ۵۵- و نزهه الالباء ص ۴۶۹- و آداب اللغه ج ۳ ص ۴۶.

حدیث غدیر بروایت نطنزی

اما روایت ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی حدیث غدیر را: پس عبارت او از کتاب «خصائص» در ما بعد انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد.

حدیث غدیر بروایت سمعانی

اما روایت عبد الکریم بن محمد المروزی السمعانی الحافظ حدیث غدیر را پس علامه هاشم بن سلیمان بن اسماعیل بن عبد الجواد الحسینی البحرانی رحمه الله تعالی در «غایه المرام» از «فضائل الصحابه» سمعانی نقل کرده:

[عن البراء بن عازب، قال: اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم في حجه الوداع حتى إذا كنا بغدير خم نودي فينا الصلوه جامعه و كسح لرسول الله صلى الله عليه و سلم تحت شجرتين فاخذ النبي صلى الله عليه بيد علي فقال: «أ لست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟» ثم قال رسول الله: «فان هذا مولى من أنا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». قال: فلقية عمر بن الخطاب بعد ذلك، فقال: هنيئا يا ابن أبي طالب اصبحت و امسيت مولى كل مؤمن و مؤمنه] (۱).

و نیز در «غایه المرام» از «فضائل الصحابه» سمعانی منقول است:

[عن أبي هريره عن عمر بن الخطاب ان النبي صلى الله عليه و سلم قال: من كنت مولاه فعلى مولاه].

و نیز در «غایه المرام» از «فضائل صحابه» سمعانی منقول است.

ص: ۳۲۱

[عن البراء ان النبي صلى الله عليه و سلم نزل بغدير خم، و امر فكسح بين شجرتين و صيح بين الناس، فاجتمعوا، فحمد الله و اثنى عليه، ثم قال: «أ لست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟» قالوا: بلى، قال: «أ لست اولى بالمؤمنين من آبائهم؟» قالوا بلى، فدعا عليا فاخذ بعضده ثم قال: «هذا وليكم من بعدى اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فقام عمر الى على، فقال: ليهنئك يا ابن ابي طالب اصبحت او قال: امسيت مولى كل مؤمن].

و نیز در آن از «فضائل صحابه» نقل کرده:

[عن سالم بن ابي الجعد قال: قيل لعمر: انك تصنع بعلى ما لا تصنعه باحد من صحابه رسول الله صلى الله عليه و سلم، قال: لانه مولى].

و نیز در «غايه المرام» مذکور است:

[و من كتاب «الفضائل» لابي المظفر السمعاني، ايضا باسناده، قال: قدم ابو هريره و دخل المسجد، فاجتمعنا حوله، و قام رجل و قال: انشدك الى اسألك ان حديثا سمعته من رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» قال: نعم، قال: فاني رايتك واليت اعدائه و عاديت اوليائه].

و سمعاني از اكابر محدثين، و امثال منقدين، و افاحم متبحرين، و اعاضم محققين است كما سيظهر فيما بعد انشاء الله.

حديث غدیر بروایت اخط ب خوارزم

اما روايت موفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم: پس در كتاب «مناقب على بن ابي طالب عليه السلام» تصنيف او، كه بعنايت رب منعم، دو تا نسخه آن بنظر اين عبد مستهام رسیده مذکور است:

ص: ۳۲۲

[و بهذا الاسناد عن احمد بن الحسين (١) هذا قال: اخبرنا بهذا على بن احمد ابن حمدان، قال: اخبرنا احمد بن عبيد، قال: حدثنا احمد بن سليمان المؤدب قال: حدثنا عثمان (٢)، قال: حدثنا زيد بن الحباب، قال: حدثنا حماد بن سلمه، عن علي بن زيد بن جدعان، عن عدى بن ثابت، عن البراء قال: اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم في حجته، حتى إذا كنا بين مكه و المدينه نزل، فامر مناديا بالصلاه جامعه، قال: فاخذ بيد علي، ثم قال: «أ لست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟» قالوا: بلى، قال: «أ لست اولى بكم بكل مؤمن من نفسه؟» قالوا:

بلى، قال: «فهذا ولى من انا و ليه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، من كنت مولاه فعلى مولاه» .

فلقبه عمر بن الخطاب بعد ذلك، فقال: هنيئا لك يا ابن ابي طالب، اصبحت و امسيت مولى كل مؤمن و مؤمنه [٣].

و نیز اخطب خوارزم در كتاب «مناقب» در ضمن كتاب عمرو بن عاص بسوى معاويه نقل کرده:

[و اما ما نسبت ابا الحسن اخا رسول الله صلى الله عليه و سلم و وصيه الى الحسد و البغى على عثمان، و سميت الصحابه فسقه، و زعمت انه اشلاهم على قتله، فهذا كذب و غوايه، ويحك يا معاويه اما علمت ان ابا حسن بذل نفسه بين يدى رسول الله صلى الله عليه و سلم، و بات على فراشه، و هو صاحب السبق الى الاسلام و الهجره و قد قال فيه رسول الله صلى الله عليه و سلم: «هو منى بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى» .

ص: ٣٢٣

١- احمد بن الحسين : هو ابو بكر الحافظ البيهقى المتوفى (٤٥٨) .

٢- عثمان : هو عثمان بن محمد بن ابي شيبه الحافظ الكوفى المتوفى (٢٣٩) .

٣- مناقب الخوارزمى ص ٩٤ .

و قد قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدیر خم: «الا من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله» [١].

و نیز در «مناقب» اخطب از اصبع بن نباته منقول است که او گفته:

و]

قلت لابی هریره: یا صاحب رسول الله انی احلفک بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهاده، و بحق حبیبه المصطفى علیه السلام الا اخبرتنی اشهدت غدیر خم؟ قال: بلی شهدته، قلت: فما سمعته یقول فی علی؟ قال: سمعته یقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله» قلت له فأذن انت والیت عدوه و عادیت ولیه، فتنفس ابو هریره صعداً و قال: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ [٢].

حدیث غدیر بروایت عمر بن محمد الوردیلی

اما روایت عمر بن محمد، پس در «وسيله المتعبدين» علی ما نقل عنه الحسن بن محمد بن علی المهلبی الحلبي طاب ثراه فی کتاب «الانوار البدریه لكشف شبه النواصب القدریه» آورده:

[عن البراء قال: اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم فى حجه الوداع حتى إذا كنا بغدير خم نودى فينا الصلوه جامعه، و كسح لرسول الله صلى الله عليه و سلم تحت شجرتين، فاخذ النبي صلى الله عليه و سلم بيد على، ثم قال: أ لست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟ قالوا: بلى، قال: أ لست اولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلى، قال: أ لست ازواجى امهاتكم؟ قالوا: بلى، قال: فان هذا مولى من انا مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، فلقية بعد ذلك عمر، فقال له:

ص: ٣٢٤

هنيئا لك يا ابن أبي طالب، أصبحت و امسيت مولى كل مؤمن و مؤمنه[١].

حديث غدیر بروایت ابن عساکر

اشاره

اما روايت على بن الحسن بن هبه الله المعروف بابن عساکر الدمشقی پس ابن کثیر در «تاریخ» خود در ذکر حدیث غدیر گفته:

[و قد رواه معروف بن خربوذ المکی، عن أبي الطفیل عامر بن واثله، عن حذیفه بن اسید الغفاری، و قال: لما قفل رسول الله صلی الله علیه و سلم من حجه الوداع، امر اصحابه ان ينزلوا عند شجرات متقاربات بالبطحاء، فنزلوا حولهن ثم امر فقم ما تحتهن من الشوک و شذین بمقدار الرؤس، ثم بعث إليهم فصلی تحتهن، ثم قام.

فقال: ايها الناس، لقد نبأني اللطيف الخبير انه لم يعمر نبي الا- مثل نصف عمر الذي قبله، و اني لا اظن انه يوشك ان ادعى، فاجيب و اني مسؤل و انتم مسؤلون فما ذا انتم قائلون؟ قالوا: نشهد انك قد بلغت و نصحت و جهدت فجزاك الله خيرا.

قال: «أ لستم تشهدون ان لا اله الا الله و محمد عبده و رسوله و ان الجنة حق و ان النار حق و ان الموت حق و ان البعث حق بعد الموت و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور»؟ قالوا: بلى، نشهد بذلك.

قال: «اللهم اشهد، ثم قال: ايها الناس ان الله مولاي و انا مولى المؤمنين و انا اولى بهم من كنت مولاه، فهذا مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» .

ثم قال: «ايها الناس، اني فرطكم و انكم واردون على الحوض، حوض اعرض مما بين بصري و صنعاء، فيه آتية عدد النجوم قدحان من ذهب، و قدحان من فضه، و اني سائلكم حين تردون على من الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما:

ص: ٣٢٥

الثقل الاكبر كتاب الله سبب طرف بيد الله، و طرف بايديكم، فاستمسكوا به و لا تضلوا و لا تبدلوا، و عترتى اهل بيتى، فانى نبأنى اللطيف الخبير انهما لم يفترقا حتى يردا على الحوض» .

رواه ابن عساكر بطوله من طريق معروف كما ذكرنا [١].

و در «كنز العمال» ملا على متقى مسطور است:

[عن رفاعه بن اياس الضبى عن ابيه، عن جده (٢) قال: كنت مع على فى الجمل فبعث الى طلحه ان القنى فلقيه، فقال: انشدك الله سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: من كنت مولاه، فعلى مولاه اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، قال: نعم قال: فلم تقاىتنى. كر].

و ابن عساكر حاوى معالى مآثر، و حائز محاسن مفاخر، و ممدوح اساطين اكابر است.

ترجمه ابن عساكر در كتب رجال اهل سنت

قاضى تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه الاسدى در «طبقات شافعيه» گفته:

[على بن الحسن بن هبه الله بن عبد الله بن الحسين، الحافظ الكبير، ثقه الدين أبو القاسم بن عساكر، فخر الشافعيه، و امام أهل الحديث فى زمانه، و حامل لوائهم صاحب «تاريخ دمشق» و غير ذلك من المصنفات المفيده المشهوره.

مولده فى مستهل سنه تسع و تسعين و اربعمائه، و رحل الى بلاد كثيره، و سمع الكثير من نحو ألف و ثلاثمائه شيخ و ثمانين امرأه، و تفقه بدمشق و بغداد

ص: ٣٢٦

١- البدايه و النهايه ج ٥ ص ٢٠٩ - و ج ٧ ص ٣٤٨ .

٢- هو نذير (بالتصغير) الضبى الكوفى من كبار التابعين .

و كان دينا خيرا، يختم فى كل جمعه، و أما فى رمضان ففى كل يوم، معرضا عن المناصب بعد عرضها عليه، كثير الامر بالمعروف و النهى عن المنكر، قليل الالتفات الى الامراء و ابناء الدنيا.

قال الحافظ أبو سعد السمعاني فى تاريخه: هو كثير العلم، غزير الفضل، حافظ، ثقه، متقن، دين خير، حسن السميت، جمع بين معرفه المتون و الاسانيد، صحيح القراءه، مثبت محتاط، رحل و بالغ فى الطلب، الى أن جمع ما لم يجمع غيره، و أربى على قرانه، و صنف التصانيف، و خرج التخاريج، و شرع فى تاريخ لدمشق.

و قال أبو محمد عبد القادر الرهاوى: رأيت الحافظ السلفى، و الحافظ أبا العلاء الهمداني، و الحافظ أبا موسى المدينى، ما رأيت فيهم مثل ابن عساكر.

توفى فى رجب سنه احدى و سبعين و خمسمائه، و دفن بمقبره باب الصغير شرقى الحجره الى فيها قبر معاويه رضى الله عنه، و من تصانيفه المشهوره «التاريخ الكبير» ثمان مائه جزء فى ثمانين مجلده، «الموافقات» اثنان و سبعون جزء، «الاطراف للسنن الاربعه» ثمانيه و اربعون، «معجم شيوخه» اثنا عشر جزء، «مناقب الشبان» خمس عشر جزء، «فضل اصحاب الحديث» احد عشر جزء «تبين كذب المفترى على الشيخ أبى الحسن الاشعري» مجلد [1].

ص: ٣٢٧

١- طبقات الشافعى للسبكى ج ٤ ص ٢٧٣ و توجد ترجمته أيضا فى تذكره الحفاظ للسيوطى ص ٤٧٤ و تذكره الحفاظ للذهبي ج ٤ ص ١٣٢٨ - و البدايه و النهايه ج ١٢ ص ٢٩٤ - و العبر فى خبر من غير ج ٤ ص ٢١٢ - و شذرات الذهب ج ٤ ص ٢٣٩ و مرآه الجنان ج ٣ ص ٣٩٣ - و المنتظم ج ١٠ ص ٢٦١ - و النجوم الزاهره ج ٦ ص ٧٧ .

اما روايت ابو موسى المدینى محمد بن أبى بكر عمر بن أبى عيسى احمد بن عمر الاصفهانی، پس در «جواهر العقدين» سيد على سمهودى مذکور است:

[و عن عامر بن لیلی بن ضميره، و حذیفه بن أسید الغفاری، رضی الله عنهما قال: لما صدر رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجه الوداع و لم يحج غيرها، اقبل حتى إذا كان بالجحفه، نهى عن شجرات بالبطحاء متقاربات ان لا ينزلوا تحتهن حتى إذا نزل القوم و أخذوا منازلهم سواهن، ارسل إليهن فقم ما تحتهن فشد بن عن رؤس القوم، حتى إذا نودى للصلاه غدا إليهن فصلی تحتهن ثم انصرف الى الناس و ذلك يوم غدیر خم، و خم من الجحفه و له بها مسجد معروف، فقال: «يا أيها الناس انه قد نبأنى اللطيف الخبير انه لم يعمر نبى الا نصف عمر الذى يليه من قبله، و انى لاظن ان ادعى فأجيب، و انى مسئول و انهم مسئولون، هل بلغت؟ فما أنتم قائلون»؟ قالوا: نقول: قد بلغت، و جهدت، و نصحت فجزاك الله خيرا قال:

«أ لستم تشهدون أن لا اله الا الله، و أن محمدا عبده و رسوله، و ان جنته حق و ان ناره حق، و البعث بعد الموت حق»؟ قالوا: بلى، قال: «اللهم اشهد»، ثم قال: «يا أيها الناس ألا تسمعون؟ ألا فان الله مولای و أنا اولی بكم من أنفسكم، ألا و من كنت مولاه فهذا على مولاه»، و أخذ بيد على فعرفها حتى عرفه القوم أجمعون، ثم قال: اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه»، ثم قال: «أيها الناس أنى فرطكم و أنتم واردون على الحوض، حوض اعرض مما بين بصرى و صنعاء فيه عدد نجوم السماء قدحان من فضه، الاوانى سائلكم حين تردون على عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما حين تلقوني» .

قالوا: و ما الثقلان يا رسول الله؟ قال: الثقل الاكبر: كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به، لا تضلوا بعدى و لا تبدلوا، و الثقل الاصغر:

عترتى، قد نبأنى الخبير أن لا يتفرقا حتى يلقىانى، و سألت الله ربي لهم ذلك فأعطانى، فلا تسبقوهم فتهلكوا، و لا تعلموهم فهم أعلم منكم.

أخرجه ابن عقده فى «الموالاه» من طريق عبد الله بن سنان، عن أبى الطفيل عنهما به، و من طريق ابن عقده أورده أبو موسى المدينى فى «فضائل الصحابه» و قال: انه غريب جدا، و الحافظ أبو الفتوح العجلى فى كتابه «الموجز فى فضائل الخلفاء»^[١].

و على بن محمد المعروف بابن الاثير الجزرى در «اسد الغابه فى معرفه الصحابه» گفته:

[عبد الله بن ياميل: أورده ابن عقده وحده، روى جعفر بن محمد، عن أبيه، و ايمن بن نائل، عن عبد الله بن ياميل، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كنت مولاه، فعلى مولاه». أخرجه أبو موسى]^[٢].

و در «اسد الغابه» روايات ديگر نیز از ابو موسى نقل کرده كما سيظهر عن قريب انشاء الله تعالى.

جلالت ابو موسى المدينى راوى حديث غدیر

و ابو موسى از حائزين فضل اسنى، و حاوين نبل ابهى، و صاحبين كمال اسمى، و فائزين مقام اعلى است.

محمد بن احمد ذهبى در «عبر» در وقائع سنه احدى و ثمانين و خمسمائه گفته:

[و أبو موسى المدينى محمد بن أبى بكر عمر بن أحمد الحافظ، صاحب

ص: ٣٢٩

١- ينايع الموده ص ٣٨ - و الاصابه ج ٢ ص ٢٥٧ - و أسد الغابه ج ٣ ص ٩٢ .

٢- اسد الغابه ج ٣ ص ٢٧٤

التصانيف، و له ثمانون سنه.

سمع من غانم البرجى، و جماعه من أصحاب أبى نعيم (١)، و لم يخلف بعده مثله.

مات فى جمادى الاولى، و كان مع براعته فى الحفظ و الرجال صاحب ورع و عباده و جلاله و تقى [٢].

و شيخ جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن على الاسنوى الشافعى در «طبقات شافعيه» گفته:

[أبو موسى محمد بن عمر بن أحمد المدينى الاصبهانى الامام الحافظ.

ولد ليله الاربعاء تاسع عشر ذى القعدة سنه احدى و خمسمائه، و تخرج بالامام اسماعيل بن محمد التيمى، و أخذ عنه المذهب و علوم الحديث، و سمع من خلائق كثيرين، و صنف التصانيف المشهوره النافعه، و كان ورعا زاهدا، متواضعا متعففا عما فى أيدي الناس لا يقبل لاحد شيئا قط مع الهرب من الناس.

قال ابن الديبى: و عاش حتى صار أوحد وقته و شيخ زمانه، توفى منتصف يوم الاربعاء تاسع جمادى الاولى سنه احدى و ثمانين و خمسمائه ذكره فى «العبر» قال: لم يخلف بعده مثله [٣].

و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در «طبقات شافعيه» گفته:

[محمد بن عمر بن محمد الحافظ الكبير أبو موسى المدينى الاصبهانى، أحد الاعلام.

ص: ٣٣٠

١- أبو نعيم : هو أبو نعيم الحافظ الاصفهانى المتوفى (٤٣٠) .

٢- العبر فى خبر من غير ج ٤ ص ٢٤٦ .

٣- طبقات الشافعيه للأسنوى ج ٢ ص ١٦٢ .

ولد في ذى القعدة سنة احدى و خمسمائه، و تخرج بالامام اسماعيل بن محمد التيمى، و أخذ عنه المذهب و علوم الحديث، و سمع الكثير، و صنف التصانيف المليحة المفيدة المشهورة، منها «تتمه معرفه الصحابه» ذيل به على كتاب أبى نعيم الحافظ و كتاب «تتمه الغريبين» و كتاب «عوالى التابعين» و غير ذلك، و كان حافظا، واسع الدائره، جم العلوم.

قال أبو سعد السمعاني: كتبت عنه و سمعت منه و هو ثقه صدوق.

و قال ابن الديبشى: عاش حتى صار أوحده وقته و شيخ زمانه اسنادا و حفظا.

روى عنه جماعه كثيرون: منهم الحفاظ الاربعه: أبو بكر الحازمى، و عبد الغنى المقدسى، و به تخرج و انتفع، و عبد القادر الرهاوى، و محمد بن مكى.

توفى في جمادى الآخر سنه احدى و ثمانين و خمسمائه و قد افردت ترجمته بالتصنيف].

حديث غدیر بروایت فضل الله التوربشتی

اما حکم فضل الله التوربشتی باعتبار و شهرت حديث غدیر: پس در کتاب «المعتمد فى المعتقد» که در «کشف الظنون» در ذکر آن گفته:

[«معتمد فى المعتقد» للامام شهاب الدين فضل الله التوربشتی ذكره الحسين الواعظ فى تحفه الصلوه] (۱).

بعد ذکر حديث منزلت و حديث غدیر، و جواب از هر دو گفته:

[و از احاديث معتبر، که اين دو طائفه بدان تمسک می سازند، مشهور و معتبر اين دو حديث است، که وجه آن ياد کردیم، و آنچه غير اين است اما ضعيف است که حجت را نشايد، و اما موضوع که تلفظ بدان روا

ص: ۳۳۱

نباشد، فكيف استدلال الخ.

و فضل الله توربشتى صاحب فضل جليل، و حاوى مجد ائيل است.

تقى الدين ابو بكر اسدى در «طبقات شافعيه» گفته:

[فضل الله التوربشتى، قال السبكي فى «الطبقات الكبرى» فقيه محدث من أهل شيراز، شرح «مصاييح البغوى» شرحا حسنا، و لعله كان فى حدود الستين و الستمائنه.

و توربشت بضم التاء المثناه من فوق، بعدها واو ساكنه، ثم راء مكسوره، ثم باء موحدہ مكسوره، ثم شين معجمه ساكنه، ثم تاء مثناه من فوق].

حديث غدیر بروایت ابو الفتوح عجلی

اشاره

اما روايت ابو الفتوح اسعد بن محمود بن خلف العجلی الاصفهانی الشافعی: پس شيخ نور الدين على بن محمد المعروف بابن الصباغ در «فصول مهمه» گفته:

[و روى الحافظ أبو الفتوح اسعد بن أبى الفضائل بن خلف العجلی فى كتابه «الموجز فى فضل الخلفاء الاربعه» يرفعه بسنده الى حذيفه بن أسيد الغفارى و عامر بن ليلى بن ضميره قالوا: لما صدر رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجه الوداع و لم يحج غيرها اقبل حتى إذا كان بالجحفه، نهى عن سمرات متقاربات بالبطحاء أن لا ينزل تحتهن أحد، حتى إذا أخذ القوم منازلهم ارسل فقم ما تحتهن حتى إذا نودى بالصلاه صلاه الظهر عمد إليهن فصلى بالناس تحتهن، و ذلك يوم غدیر خم، ثم بعد فراغه من الصلاه قال:

«أيها الناس انه قد نبأنى اللطيف الخبير انه لم يعمر نبى الا نصف عمر النبى الذى كان قبله، و انى لاظن بأنى أدعى فأجيب و أنى مسئول، هل بلغت؟ فما انتم قائلون؟»، قالوا: نقول قد بلغت و و جهدت و نصحت، فجزاك الله خيرا.

قال: «أ لستم تشهدون أن لا اله الا الله، و ان محمدا عبده و رسوله، و ان جنته حق، و ان ناره حق، و البعث بعد الموت حق؟» .

قالوا: بلى نشهد، قال: «اللهم اشهد» ، ثم قال:

«أيها الناس أ لا- تسمعون؟ ألا فان الله مولاي و أنا أولى بكم من أنفسكم، ألا من كنت مولاه، فعلى مولاه»، و أخذ بيد علي فعرفه (١) حتى نظره القوم، ثم قال:

اللهمّ وال من والاه، و عاد من عاداه» [٢].

و نور الدين سمهودی نیز ذکر کرده: که این روایت را عجلی وارد کرده، چنانچه از عبارت او که در ذکر روایت ابو موسی مدینی نقل کردم واضح است.

و محامد فاخره، و محاسن باهره ابو الفتوح بر ناظر کتب ائمه محققین مفتوح است.

محامد ابو الفتوح عجلی راوی حدیث غدیر

علامه ذهبی در «عبر» در وقائع سنه ستمائه گفته:

[و فيها توفی العلامة أبو الفتوح العجلی منتجب الدين أسعد بن أبي الفضائل محمود بن خلف الاصفهانی الشافعی الواعظ، شيخ الشافعية. عاش خمسا و ثمانين سنة. و روى عن فاطمه الجوزدانية و جماعة. و كان يقتنع و ينسخ. له كتاب «مشكلات الوجيز» و كتاب «تتمه التتمه». و ترك الوعظ و ألف كتاب «آفات الوعظ» [٣].

و يافعی در «مرآه الجنان» در وقائع سنه ستمائه گفته:

[و فيها توفی الامام العلامة أبو الفتوح العجلی منتجب الدين اسعد بن أبي

ص: ٣٣٣

١- فی المصدر المطبوع بالنجف الاشرف فی مطبعه العدل : فرغها حتى نظره القوم .

٢- الفصول المهمه ص ٤١ ط النجف الاشرف .

٣- العبر فی خبر من غیر ج ٤ ص ٣١١

الفضائل محمود بن خلف الاصفهاني الشافعي الواعظ، شيخ الشافعية.

كان من الفقهاء الفضلاء الموصوفين بالعلم و الزهد، مشهورا بالعباده و النسك و القناعه، لا يأكل الا من كسب يديه، و كان يورق و يبيع ما يتقوت به، و كان واعظا ثم ترك الوعظ، و ألف كتاب «آفات الوعظ» سمع ببلده الحديث على جماعه منهم الحافظ اسماعيل بن محمد بن الفضل، و أبو الوفا غانم بن أحمد الجلودي، و أبو الفضل عبد الرحيم بن أحمد البغدادي، و أبو المطهر قاسم بن الفضل الصيدلاني.

و قدم بغداد و سمع بها من أبي الفتح محمد بن عبد الباقي، و له إجازة حديث بها عن أبي القاسم زاهر بن طاهر، و أبي الفتح اسماعيل بن الفضل الاخشيدى، و أبي المبارك عبد العزيز الازدى، و غيرهم، و عاد الى بلده، و تبحر و تمهر و اشتهر و صنف عده تصانيف، فمن ذلك كتاب «شرح مشكلات الوسيط و الوجيز» للغزالي تكلم فى المواضيع المشكله من الكتابين و نقل من الكتب المبسوطة عليها و له كتاب «تتمه التتمه» للمتولى، و عليه كان الاعتماد فى الفتوى باصبهان، و العجلى بكسر العين المهمله و سكون الجيم نسبه الى عجل بن لجيم بضم اللام و فتح الجيم[[١](#)].

و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در طبقات شافعيه كفته:

[أسعد بن محمود بن خلف بن أحمد بن منتجب الدين [\(٢\)](#) أبو الفتوح العجلى الاصبهاني، مصنف «التعليق على الوسيط و الوجيز» و هو جز آن و «تتمه التتمه» .

ولد باصبهان فى احدى الربيعين فى سنه خمس عشر و خمسمائه، و كان فقيها مكثرا من الروايه زاهدا ورعا، يأكل من كسب يده، يكسب و يبيع ما يتقوت به لا غير و كان عليه المعتمد باصبهان فى الفتوى، و كان يعظ، ثم ترك الوعظ، و صنف فى

ص: ٣٣٤

١- مرآة الجنان ج ٣ ص ٤٩٩ .

٢- فى طبقات السبكي ج ٥ ص ٥٠ : منتخب الدين بالخاء المعجمه .

ذلك كتابا سماه «آفات الوعاظ» .

قال ابن الديبى: كان زاهدا له معرفه بالمذهب، توفى فى صفر سنة ستمائه باصبهان.

نقل عنه الرافعى فى المسئله الشريحيه، و لم ينقل عن أحد أقرب زمان إليه فيه، فان الرافعى اكمل كتابه بعد وفاه العجلى بشتى عشره سنه].

انتهى الجزء السادس من عبقات الانوار فى حديث الغدير حسب تجزئتنا و يليه انشاء الله الجزء السابع

ص: ٣٣٥

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

